مجموعهٔ

میراث ایران و اسلام

شرح فارسی

شهاب الاخبار

(کلمات قصار پیغمبر خاتم (ص))

تألیف

قاضی قضاعی

مقدمه و تصحیح و تعلیق

سید جلال الدین حسینی ارموی محدث

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

شهاب الاخبار یا کلمات قصار پیغمبر خاتم —صلی الله علیه وآله وسلم— کتابی است که قاضی قُضاعی فقیه نامدار شیعی متوفی ٤٥٤ هـ ق آن را تألیف کرده است. این کتاب در گفتار پیغمبر اکرم و راه و رسم آن سَروَر نوری‌ست که دلهای آشنایانِ حق را جلا دهد و دردهای بندگانِ خدا ترس را شفا بخشد.

قاضی قضاعی در این کتاب کلمات حکمت و گُهربار حضرت ختمی مرتبت را مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته و پشت‌سرهم گردانیده است و سلسلهٔ اِسناد آنها را حذف کرده و برحسب تقارب الفاظ و تناسب معانی تبویب کرده تا برای خواننده، قریب المآخذ و سهل التناول باشد.

این کتاب که در میان خاصّه و عامّه، بسیار معروف و مشهوراست، گروهی از علمای هردو فرقه به شرح آن پرداخته‌اند که از آن جمله شرح فارسی حاضر است که به فارسی بسیار روان و شیوا نگاشته شده است و چون آغاز و انجام آن ناقص است معلوم نمی‌شود که شارح آن کیست، همین قدر معلوم می‌شود که وی شیعی اثنی عشری بوده و به سال ٦٩٠ هجری قمری آن را به رشته تحریر می‌آورده است.


شرح فارسی
شهاب الاخبار
مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

مجموعهٔ

میراث ایران و اسلام

دلائل‌النبوة

شرح قصیدهٔ برده

رسالهٔ قشیریه

المقالات والفرق

مختاری‌نامه

تفسیر محمد مؤمن مشهدی

ترجمه فرق‌الشیعه نوبختی

الدرر فی‌الترجمان

آئین شهرداری

رسالة العلیة

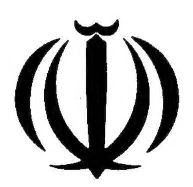
کیمیای سعادت

بها : ۵۰ تومان

از مؤلف و شارح کتاب عزیز شهاب الاخبار اطلاعی به دست نیامد، همین قدر از ملاحظهٔ کتاب برمی آید که جناب قاضی قضاعی —فقیه شیعی— که به تألیف کتاب شهاب الاخبار پرداخته است، در چندین علم ماهر بوده و به امر قضا و داوری در مصر تصدی داشته است، و جز شهاب الاخبار تصانیف و آثار دیگری نیز دارد مانند: ۱— تواریخ الخلفا. ۲— خِطَط مصر و غیر آنها.

نام شارح معلوم نیست، زیرا آغاز و انجام کتاب ناقص است. همین قدر معلوم می شود که وی شیعی اثنی عشری بوده و این کتاب را به سال ۶۹۰ هجری قمری به رشتهٔ تحریر می آورده است.





شهاب الاخبار

بِسْمِ اللّهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيم وَاللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ.
يُؤتِى الحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَمَنْ يُؤتَ الحِكْمَةَ فَقَدْ
اُوتِيَ خَيْراً كَثيراً وَما يَذَّكَّرُ اِلاّ اُولُوا الاَلْبابِ.

(بقره: ۲۶۸، ۲۶۹)

به نام خدای مهربان بخشاینده و خدای فراخ کار است و دانا.
بدهد حکمت آن را که خواهد، و آن‌را که دهد حکمت، بدرستی که
داده شد نیکی بسیار، و نه پند گیرد مگر خداوندان خردها.

(از: ترجمهٔ تفسیر طبری)

مجموعهٔ
میراث ایران اسلام



شرح فارسی

شهاب الاخبار

(کلمات قصار پیغمبر خاتم)

تألیف
قاضی قضاعی

مقدمه و تصحیح و تعلیق
سید جلال‌الدّین حسینی اُرمَوی (مُحدّث)

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

چاپ اوّل ١٣٤٢
چاپ دوّم ١٢٦١

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

پنج‌هزار نسخه ازاین‌کتاب درسال ١٣٦١ درچاپخانه مرکزانتشارات‌علمی‌وفرهنگی چاپ‌شد

بسم‌الله الرحمن الرحیم

فرهنگ اسلامی، که با کتاب خدا و سنت رسول‌اکرم(ص) وآداب اهل بیت عصمت و طهارت(ع) پایه‌ریزی شده است، مقدسترین واستوارترین فرهنگ جهانی است. این فرهنگ، که پس از چهارده قرن همچنان زنده و پویاست، بهترین عناصر و مایه‌های فرهنگهای باستانی از جمله فرهنگ ایرانی را جذب کرده، تعالی بخشیده و دربنای خلل‌ناپذیر وحدت تمدن اسلامی به کاربرده است.

آثاراین فرهنگ درخشان درفراخنای جهان همه جا به چشم می‌خورد و تلألؤ آنها درموارد بیشماری خیره‌کننده است. از جملهٔ این ذخائر گرانبها کتب و رسائلی هستند که درمعتبرترین گنجینه‌های دنیای شرق و جهان غرب خفته‌اند و درلابلای اوراق آنها حاصل تجارب ظاهری وباطنی هزاران رهروطریق علم و ایمان بازتاب یافته است.

بجرأت می‌توان گفت که آثار مکتوب فارسی وعربی به‌طورعمده و دراساس، مبلّغ ومروّج اندیشه‌های اسلامی‌اند. از این روبرای بیرون‌کشیدن این آثار پرارزش از زیر گرد غلیظ نسیان هرچه کوشش شود اندك است. مرکز انتشارات علمی‌وفرهنگی، براین اساس ونیاز، مجموعهٔ **میراث ایران واسلام** را به یاری خداوند بنیان نهاده است.

هدف این است که به اندیشه‌های اصیل فرهنگ اسلامی جان‌تازه بخشیم، ارزش آنهارا درپرتومعنویت انقلاب‌اسلامی بازشناسیم وبا ارائهٔ سهم‌پرافتخاری که‌این افکار در فرهنگ جهانی داشته‌اند، اعتماد به‌نفس روشنفکران مسلمان را تقویت کنیم.

این مجموعه،آثار قدما را در رشته‌های گوناگون معقول ومنقول دربرمی‌گیرد و در آن، نخست به نشرامّهات کتب ومصنفات معتبری توجه می‌شود که چشم‌اندازهائی تازه در جهان اندیشه و ذوق گشوده وکلید دروازه‌های روضات معنوی نوی را به دست داده‌اند.

مرکز انتشارات علمی وفرهنگی امیدوار است به حول وقوهٔ‌الهی وبا پایمردی و قدم‌صدق ارباب علم‌ومعرفت، دراین‌راه خجسته، خدمات ارزنده‌ای تقدیم‌دارد. انشاءالله.

مرکز انتشارات علمی وفرهنگی

بگفتار پیغمبرت راه جوی   دل از تیرگیها بدین آب شوی

«فردوسی»

أُعْطِيتُ جَوامِعَ الْكَلِمِ

این نامه نه نامه مایهٔ هر ادبی است   تحصیل کمال و فضل را خوش سببی است

زینسان که بود مختصر و پر معنی   گوئی ز جوامع الکلم منتخبی است

مقدّمهٔ مصحّح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله وسلام ٌ علی عباده الّذین اصطفی

أمابعد

این کتاب شرحیست برشهاب الاخبار قاضی قضاعی (ره) لیکن چون آغاز وانجام آن ناقص است(۱) معلوم نمیشود که شارح کیست همین قدر معلوم میشود که وی شیعی اثنی عشری بوده(۲)، وبسال ۶۹۰ هجری قمری آنرا برشتهٔ تحریر میآورده است(۳)، از ملاحظهٔ کتاب بر میآید که از آثار نفیسهٔ باستانی است و خصائصی را که نوعاً کتب مؤلّفه در آن عصر واجدند آن نیز واجد است، نظر بآنکه نسخهٔ چاپی آن در دسترس خوانندگان گذارده میشود از خوض در خصایص آن صرف نظر کرده و ببیان مطالب مهمّتری که بحث از آنها ضرورت دارد میپردازیم.

مطالب موردنظر درضمن سه امرذکرمیشود: اوّل- أهمّیت کتاب شهاب الاخبار. دوّم- اهمّیت شرح حاضر. سیّم- سبب چاپ کتاب.

۱- خوشبختانه ساقط ازاوّل فقط مقدّمه است و کتاب از شرح نخستین حدیث آغاز میشود.
۲- این امراز ملاحظهٔ غالب موارد شرح برمیآید لیکن ملاحظهٔ صفحهٔ ۳۰۳ دراثبات این موضوع کافیست زیرا که در آن صفحه بنام دوازده امام علیهم السلام تصریح شده است.
۳- رجوع شود بشرح حدیث ۴۳۵ : صفحهٔ ۲۹۲ ؛ سطر ۱۴.

امر اوّل ـ در اهمیّت کتاب شهاب الاخبار

چون خاتم المحدّثین حاجی میرزا حسین نوری ـ قدّس الله تربته ـ درفایدهٔ دوّم از خاتمهٔ کتاب مستدرك الوسائل ببیان اهمّیت شهاب‌الاخبار و شرح عظمت و اعتبار آن در میان خاصّه و عامّه پرداخته وزحمت این کار را کشیده وباندازهٔ کافی تتبّع و تحقیق فرموده است کلمات اورا بعینها در اینجا درج میکنیم و اگر مطلبی بنظر برسد که ذکر آن دراینجا ضرور باشد و آن بزرگوارآنرا درکلام خود نیاورده باشد بذکر آن بعد از نقل کلام وی خواهیم پرداخت‌ان شاء الله تعالی

محصّل کلمات محدّث نوری (ره) نسبت بشهاب الاخبار درخاتمهٔ مستدرك الوسائل (ج ۳ ؛ ص ۳٦۷) اینست :

« شهاب الاخبار کتابیست که قاضی ابو عبدالله محمّدبن سلامه بن جعفربن علیّ بن حکمون مغربی قضاعی محدّث معروف متوفّی‌بسال ٤٥٤ تألیف نموده‌است، پس این شیخ باشیخ الطایفه‌ابوجعفر محمّدبن حسن‌طوسی وأقران اومعاصربوده‌است، هدف قاضی قضاعی دراین کتاب آن بوده که کلمات قصار پیغمبر خاتم صلّی الله علیه و آله و سلّم را جمع کند از این روی در آغاز آن بعد از حمد وثنا چنین گفته :

«درگفتار پیغمبر وراه و رسم آن سرور نوریست که دلهای آشنایان حقّ را جلادهد و دردهای بندگان خدا ترس را شفا بخشد برای اینکه آنها ازساحتی سرزده که صاحب آن مؤیّد بوحی وعصمت بوده ومخصوص ببیان وحکمت، پیوسته بهدایت دعوت مینموده وازگمراهی وغوایت تحذیر میفرموده ، همیشه راه راست‌را نشان میداده و هرگز از روی هوی وهوس لب نگشاده است ـ بهترین درود خدا براو و اولاد او باد.

من در این کتابم هزار کلمهٔ حکمت گرد آوردم که از انواع مختلفهٔ وصایا و آداب و مواعظ وأمثال مأثور از رسول اکرم التقاط کرده‌ام بدیهی‌است که مبانی این قبیل آثار عاری ازتکلّف ، و معانی آنها خالی ازتعسّف خواهدبود بلکه بتأیید الهی از فصاحت فصحا ، بلاغت بلغا ممتاز و از همهٔ آنها بهتر و زیباتر و شیواتر

خواهد بود و آنهارا مانند حلقه های زنجیربهم پیوسته وپشتِ سر هم گردانیدم واسنادِ آنهارا نیزنقل نکردم وبرحسب تقارب الفاظ وتناسب معانی مبوّب ساختم تاسهل المأخذ و قریب التناول باشد سپس دویست کلمهٔ دیگر برآن افزودم و ادعیهٔ مروی از آن حضرت را هم درخاتمهٔ کتاب آوردم و کتاب مستقلّی نیز دربارهٔ اسانید این روایات تألیف کردم تاهر که طالبِ اسانید باشد بآن کتاب رجوع کند ».

این کتاب چاپ شده ودرمیانِ خاصّه وعامّه معروف ومشهوراست وگروهی از علمایِ این دوفرقه بشرحِ آن پرداخته‌اند **ازجملهٔ علمای خاصّه** عالم بزرگوار **سیّد** ضیاءالدّین **فضل‌الله**بن علیّ‌بن عبیدالله حسنی **راوندیست** که شرحی برآن نوشته وموسوم به «**ضوءالشّهاب فی‌شرح‌الشّهاب**» ساخته‌است ومجلسی(ره) دربحارالانوار ازاین کتاب بسیارنقل کرده‌است. **وازآن‌جمله است**شیخ بزرگوار**أفضل الدّین‌حسن‌بن علیّ‌بن احمد ماهابادی** که منتجب‌الدّین درفهرستِ خود اورا بعبارت «إنّه عَلَمٌ فی‌الادبِ‌فقیه» معرّفی کرده و از جملهٔ آثارِ او **شرح شهاب** را نیز نام برده است. **و از آن جمله برهان الدّین** ابوالحارث محمّدبن ابی‌الخیر علیّ‌بن ابی سلیمان ظفر **حمدانیست** که منتجب‌الدّین درفهرستِ خود **شرح شهاب** را نیز ضمن سایرِ آثارِ او یاد کرده است .

و از آن جمله قطب الدّین سعیدبن هبة الله راوندیست که منتجب‌الدّین درفهرست در ترجمهٔ اوگفته که: قطب راوندی شرحی برشهاب الاخبار نوشته وآنرا « **ضیاء الشّهاب فی شرح الشّهاب** » نامیده است ، **و از آن جمله شیخ ابوالفتوح** حسین بن علیّ‌بن‌محمّد خزاعی است که منتجب‌الدّین درفهرست درمقامِ ذکرآثارِ او گفته‌است که: اوراشرحیست‌برشهاب‌الاخبارموسوم‌به« **روح‌الاحباب وروح‌الالباب فی شرح الشهاب** » و ابن شهراشوب نیز در معالم العلماء این کتاب را از آثارِ وی شمرده است و بجزاین پنج تن افرادِ دیگری نیزازعلمایِ شیعه بشرح‌آن‌پرداخته‌اند هرکه طالب تتبّع است خودش بمقامِ فحص برآید .

وازعلمایِ عامّه نیزچندتن را نام میبریم :

حاجی خلیفه در کشف‌الظّنون گفته :

شیخ نجم الدّین غیطی محمّد بن احمد اسکندری متوفّی بسال ۹۸۴ آنرا تلخیص کرده‌وامام حسن بن محمد صغانی‌باصلاح آن پرداخته وبنام «کشف‌الحجاب عن‌احادیث الشهاب» نامیده و علاماتی‌برای صحیح وضعیف ومرسل گذاشته‌وآنرا مانند کتاب «المشارق» برابواب مرتّب مبوّب کرده است،و ابن الاثیر در کتاب المثل السائرگفته‌است که: لازم‌است که کاتب فقیه این کتاب را مطالعه کند ونیز این شخص کتابی دارد بنام « ضوء الشّهاب » .

و ابوالمظفّر محمّد بن اسعد معروف بابن‌الحکیم الحنفی متوفّی بسال ۵۶۷ بشرح آن پرداخته است .

و شیخ عبدالرّحیم مناوی آنرا بطریق شرح مزج شرح کرده و « رفع النقاب عن کتاب الشّهاب » نامیده است لیکن امینی شامی در ترجمهٔ او گفته که او کتاب شهاب قاضی قضاعی‌را مرتّب ساخته وشرح کرده و « امعان‌الطّلاب بشرح ترتیب الشّهاب» نام گذارده است و نیز او بترتیب احادیث آن کتاب پرداخته‌است مانند جامع صغیر و رموز آن .

و از شروح آن حلّ الشهاب است که شارح آن یکی ازعلمای عامّه است و اوّل آن اینست : الحمدلله الّذي جَعَلَ سنّةَ نَبيّه مِشكوٰةً لاقتباسِ أنوارِ الرُّشد و الهُدیٰ (تاآخر) .

وابن وجشی محمّدبن الحسین الموصلیّ نیز بشرح آن پرداخته است و این شرح‌را شیخ‌ابراهیم‌بن عبدالرّحمن الوادیاشی متوفّی بسال ۷۰۵ مختصر کرده‌است واستاد ابوالقاسم‌بن‌ابراهیم ورّاق عابی آنرا بعنوان شرح بقول شرح کرده وسیوطی آنرامانند جامع صغیر خود مرتّب ساخته وبنام «اسعاف الطلاّب بترتیب‌الشهاب» موسوم داشته است .

و حاجی خلیفه درآغاز همین کلام خود تصریح کرده که قاضی قضاعی شافعی مذهب بوده است .

علّامهٔ مجلسی (ره) در بحار گفته : اگرچه کتاب شهاب الاخبار ازمؤلّفات

علمای عامّه است لیکن اکثر فقرات آن در خطب و اخبار مرویّه ازطرق شیعه مذکور است و بدین جهت علمای ما برآن اعتماد کرده و بشرح آن پرداخته‌اند. منتجب‌الدّین در فهرست خود گفته: سید فخرالدّین شمیله(۱) بن محمّدبن هاشم حسینی عالمیست صالح کتاب شهاب قاضی ابو عبدالله محمّدبن سلامة بن جعفر قضاعی را برای ما روایت کرد از مؤلّف آن که قاضی نامبرده باشد.

میتوان از امور ذیل استشمام تشیّع قاضی قضاعی راکرد:

۱- کثرت توجّه علمای ماست برکتاب او واعتناء واعتماد ایشان برآن، واین اقبال ازبزرگان شیعه دربارهٔ کتب مذهبی برآثارمخالفان خود معهودنیست چنانکه برآشنایان سیرهٔ ایشان پوشیده نیست.

۲- در خطبهٔ کتاب بعد از ذکر آل پیغمبر در بارهٔ ایشان گفته: «أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً» و ازواج پیغمبر و صحابهٔ وی‌را برآل عطف نکرده و حکم طهارت را شامل ایشان نیز نگردانیده است و این از راه و رسم مؤلّفان عامّه بسیار دور است.

۳- درسراسر این کتاب ازاخبار موضوعه که در مدح خلفا و صحابه ساخته شده است باکثرت آنها و حرص علمای عامّه بر درج و نقل آنها درکتب خود باندك مناسبتی خبری و اثری نیست با آنکه در این کتاب این حدیث را «مثل

۱- ابن‌حجرعسقلانی درلسان‌المیزان (ج۳؛ ص۱۰۵٤)وی‌راچنین معرّفی کرده‌است: «شميلة بن‌محمدبن جعفربن محمدبن أبي‌هاشم‌العلويّ الحسنيّ‌المكّي من أولادأمراء مكّة **قال‌السمعانيّ**: كان يذكر أنه سمع الشهاب من القضاعي فقال: أنفذني أبي الى مصررهناً عند المستنصر سنة سبع و أربعين و سمعت الشهاب و أظهر نسخةً فيها سماعه من القضاعيّ بخطّ ابنه كتبه عليها ظلمة وتخليط وفيها سمع منّي ثمّ قال في‌آخر الطبقة: و كتبه عبدالله‌بن محمّدبن جعفر القضاعيّ فهذا خطّ‌ابن القضاعيّ فلعلّه سمعه من هذاعن المؤلّف، **قلت**: تأخر و كتب عنه عبدالخالق بن اسد انتهى.

و هو أخو أمير مكّة قاسم‌بن محمّد و قد كتب عنه أبوبكربن كامل وأجاز لمحمّد بن أسعد الحرّانيّ قال ابن السمعانيّ: سافر واغترب و دخل خراسان وسألته عن مولده فقال في سنة ٣٦ وكذا قال عبدالخالق بن‌اسد و ذكر أنه سمع من كريمة و له أربع سنين و عاش مائة سنة ونيّفاً فانّه حدّث سنة خمس واربعين و خمسمائة (تاآخر گفتاراو)».

اهلِ بیتی کَمَثَلِ سفینةِ نوحٍ مَنْ رَکِبَ فیها نجا ، و مَنْ تَخَلّفَ عَنْها غَرِق » نقل کرده است (۱) .

٤- بسیاری از اخبارِ این کتاب دراصولِ اصحابِ ما و کتبِ ایشان نقل شده چنانکه علّامهٔ مجلسی (ره) نیزبآن اشاره کرده و درباقیِ اخبارِ کتاب مطلبی نیست که مستنکر و مستغرب باشد و ما در میانِ کتبِ عامّه شبیه و نظیری برایِ آن نیافتیم **خلاصهٔ کلام آنست که این کتاب بنظرِ قاصر نگارنده در غایت اعتبار است** اگرچه مؤلّفِ آن در ظاهر یا بحسبِ واقع نیز ازعلمایِ عامّه باشد .

ابن شهرآشوب درمعالم العلماء گفته: «قاضی ابوعبدالله محمّدبن سلامهٔ قضاعی که ازعامّه است کتابی دارد بنامِ دستور الحکم فی مأثورمعالم الکلم (۲) » وهدف مؤلّف درآن کتاب جمعِ کلماتِ امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده است ، ودراین کلام تأییدست گفتارِ ما را .

علّامهٔ حلّی دراجازهٔ کبیره که ببنی زهره نوشته گفته است: ازجملهٔ چیزهائی که من نقلِ آنرا اجازه میدهم همهٔ کتاب شهاب است که قاضی ابوعبدالله محمّدبن سلامهٔ قضاعی مغربی تألیف کرده است وباقی مصنّفات وروایات اوست که نقل کنند آنها را از من چنانکه من نقل میکنم از مرحوم پدرم ، و پدرم نقل میکند ازسیّد فخّاربن مَعدّ موسوی، واو نقل میکند ازقاضی بن المیدانی، واو ازقاسم بن الحسین، واو ازقاضی ابوعبدالله مصنّف کتابِ مذکور.

اینها که گفتیم مطالبی بود که ما درنظر داشتیم لیکن شاید کسانی که برخی ازشروح نامبرده را دیده باشند قراینِ دیگری برایِ اعتبارِ آن بدست آورند که ما بجهتِ ندیدنِ آن شروح ازآنها بی‌خبر باشیم» .

تلمیذ محدّث نوری

محدّث قمّی (ره) درالکنی والالقاب گفته (ج ۳ ؛ ص ٤٥) :

« القاضی القُضاعیّ (بضمّ القاف) أبو عبدالله محمّدبن سلامة بن جعفربن

۱- این حدیث مطابق نسخهٔ مصحّحه بتصحیح مرحوم سردار کابلی نخستین حدیث باب دوازدهم شهاب الاخبار و شمارهٔ ترتیبی آن هشتصد و نود (۸۹۰) است .

۲- این کتاب بسال ۱۳۳۲ درالمکتبة الازهریه در ٤ . ۲ صفحه بقطع میانهٔ بغلی وزیری چاپ شده.

عليّ الفقيه الشيعيّ او الشافعيّ صاحب كتاب الشهاب كان مُتَفَنِّناً في عِدّة علوم تولّى القضاء بمصر وله عدّة تصانيف غير الشّهاب كتواريخ الخلفاء وكتاب خطط مصر و غير ذلك ، وكتاب الشهاب مقصورٌ على الكلمات الوجيزة النّبويّة صلّى الله عليه و آله وقداعتنى به العامّة و الخاصّة وشرحه جماعة من علماء الفريقين؛ فمنّا الرّاونديّان والشيخ أبوالفتوح الرّازيّ وغيرهم، ومن العامّة فكثيرٌ وقدروى الخطيب عنه في تاريخ بغداد قال شيخنافي المستدرك : ورُبّما يستأنس لتشيّعه بأمور ؛منها توَغُّلُ الاصحاب على كتابه و الاعتناء به و الاعتماد عليه و هذا غير معهود منهم بالنسبة الى كتبهم الدينيّة كمالايخفى على المطّلع بسيرتهم (ثمّ عدّ القرائن الى آن قال) و منها أنّ جلّ ما فيه من الاخبار موجودٌ في أصول الاصحاب ومجاميعهم كما أشاراليه العلامة المجلسي (ره) وليس في باقيه ماينكرو يستغرب؛ و ما وجدنا في كتب العامّة له نظيراً و مشابهاً (انتهى) .

أقول: وممّا يدلّ على تشيّعه أنّه كان يخدم الدّولة العبيديّة وكان يكتب عن الوزير أبي القاسم عليّ بن احمد وزير الظاهر لاعزاز دين الله أحد الخلفاء الفاطميّة بمصر الّذين أظهروا مذهب التّشيّع في الدّيار المصريّة وقد تقدّم في العبيديّة؛ توفّي بمصر سنة ٤٥٤ (تند) و القضاعي نسبةٌ الى قُضاعة و هُوَ مِنْ حِمْيَر و ينسب إليه قبائل كثيرة » .

محصّل اين گفتار آنكه :

«قاضي قُضاعي(١)ابوعبدالله محمّد بن سلامة بن جعفربن عليّ فقيه شيعي يا شافعيست كه بتأليفِ كتابِ شهاب‌الاخبار پرداخته‌است ، درچندين علم ماهربوده و بأمر قضا و داوري در مصر تَصَدّي داشته است، و جز ازشهاب‌الاخبار تصانيف و آثارِ ديگري نيز دارد مانندِ تواريخ الخلفاء وكتابِ خطط مصر و غيرِ آنها ، وكتابِ شهاب‌الاخبار نامبرده منحصر است بر كلماتِ قصار مأخوذ ازرسولِ اكرم صلّى الله عليه وآله وسلّم كه خاصّه وعامّه بآن اعتنا كرده واهميّت داده وگروهي

١ـ قضاعي بضمّ قاف نسبت است بقضاعه و آن قبيله‌ايست از حمير كه قبايل بسيار بآن منسوبست .

از علمای هردوفرقه بشرح آن پرداخته‌اند ازجملهٔ علمای ماسیّد ابوالرّضا فضل‌الله حسنی راوندی وقطب‌الدّین ابوالحسن سعیدبن هبةالله راوندی وجمال‌الدّین ابوالفتوح حسین بن علیّ رازی و غیر ایشان باین امر پرداخته‌اند، امّا ازعلمای عامّه بیشتر از علمای ما بآن توجه شده وگروه بیشتری از ایشان بشرح آن‌عطف عنان کرده‌اند وخطیب بغدادی در تاریخ بغداد از او روایت نموده است .

استاد ما محدّث نوری (ره) درمستدرك الوسائل گفته :

از توجّه علمای شیعه و اعتماد و اعتنای بسیار ایشان براین کتاب‌میتوان استشمام کرد که وی شیعی بوده است زیرا این قبیل توّجه فوق العادّه از ایشان در امور مذهبی شان بکتب غیر خود معهود نیست چنانکه برآشنا بروش ایشان پوشیده نیست (آنگاه قراین دیگری نیز برای اثبات مدّعای خودیادکرده‌تاآنکه گفته است :) و از جملهٔ قراین این‌امرآنست‌که معظم آنچه در آن کتاب نقل‌شده است از اخبار ؛ دراصول اصحاب ما وکتب ایشان نقل شده است چنانکه علّامهٔ مجلسی (ره) دربحار بآن اشاره کرده ، ودرباقی آنچه در آنست امرمنکر و مستغربی دیده نمیشود وما درمیان کتب عامّه نظیری ومشابهی بآن نیافتیم .

نگارنده گوید : از جملهٔ اموری که برتشیّع وی دلالت میکند آنست که وی دولت عبیدّیه را یعنی فاطمیان مصرراخدمت میکرده وکتابت برای وزیرابوالقاسم علیّ‌بن‌احمد مینموده است که وی وزیر الظّاهر لإعزاز دین‌الله بوده والظّاهرمذکور یکی از خلفای فاطمیّ درمصر بوده است که مذهب تشیّع را در کشور مصر رواج داده اند (طالب ترجمهٔ وی مراجعه کند بلفظ عبیدّیه ازهمین کتاب الکنی والالقاب زیرا که درآنجااین‌مطلب‌را نوشته‌ایم) وقاضی قضاعی درمصر بسال ٤٥٤ که بحساب ابجد منطبق باحروف لفظ « تند » میشود در گذشته‌است» .

نگارنده گوید : امر مهمّی که ذکر آنرا در اینجا ضرور میدانم آنست که تنبیه شودبرامری که محدّث نوری ـ رضوان‌الله‌علیه ـ وتلمیذاومحدّث‌قمّی(ره)بآن اشاره نفرموده‌اندوگویااصلاً متوّجه بآن نبوده‌اند تااشاره فرمایند وآن اینست که :

شهاب متعدّد ست

یعنی

دو کتاب است که هریک بنام «شهاب» موسوم و هردو در مواعظ و آداب است .

توضیح این اجمال آنکه - شهاب الأخبار که غالباً نیز از آن بمنظورِ تلخیص به « الشّهاب » تعبیر میکنند طبقِ تصریحِ جماعتی از علمای اعلام نام کتابِ قاضیِ قضاعی است ببیانی که در کلماتِ محدّث نوری (ره) یاد شد و تصریحات فراوانِ دیگری نیز برای آن هست که حاجت بنقل آنها نیست لیکن کتابِ دیگری نیز هست بنامِ «الشّهاب» که مؤلفِ آن عالمیست بنامِ «شیخ یحیی بحرانی » که هدفِ وی نیز در کتابِ موسوم بشهابِ خود جمعِ کلماتِ پیغمبر صلّی‌الله‌علیه و آله بوده است و این همان کتابیست که بسالِ ۱۳۲۲ هجری قمری درطهران بقطعِ خشتی چاپ شده است و نصّ عبارتِ آن عالم در آن کتاب بعد از خطبهٔ سه سطری اینست :

« و بَعْدُ فَقَدِ اسْتَخَرْتُ‌اللهَ تَعالیٰ وَ أَزْمَعْتُ عَلیٰ اَنْ أَجْمَعَ مِنْ کلامِ سَیِّدِ البَشَرِ محمّد المصطفی الشّافعِ فی‌المَحْشَرِ اَلْفَ‌حَدیثٍ مِمّا أعتقد صحّته و نَقَلْتُه‌عن‌مشایخی رِضْوانُ‌اللهِ عَلَیْهِم فَقَدْ رَوَیْنا عنه (ص) أنّه قال : مَنْ حَفِظَ عَلیٰ اُمّتي أَرْبَعِینَ حدیثاً مِنْ أمرِ دینِه عنّی سَمّاه اللهُ فی‌السَّماء وَ لِیّاً وفي‌الأَرْضِ فَقیهاً و کنتُ لَهُ شَفیعاً، وقیل لَه : اُدْخُلِ الجَنَّةَ مِنَ أيِّ بابٍ شِئْتَ، فهوالصّادق إذا وَعَدَ، وَالمُوفي اِذاعاهَدَ، و سَمَّیْتُه بِکتابِ الشّهابِ في‌الحکم والآداب وَرَتَّبْتُه عَلیٰ‌ثَلاثین مِنَ الأبواب، سالِکاً فیه اُسلوبَ حروفِ الْمُعْجَم تَذْکِرَةً لِاُولی الألْبابِ، راجیاً بِجَمْعِه مِنَ‌اللهِ‌تَعالیٰ جَزیلَ الثّواب و شفاعَتَه فی‌یوم المآبِ، وماتوفیقی اِلّابالله، علیه‌تَوَکَّلْتُ والَیهِ اُنیبُ» .

و آخر کتاب باین عبارت تمام میشود : «و هذا آخر ما اختارَه الشَّیْخُ والمولی المُعَظّم الشّیخ یحیی البَحرانی نَوَّرَاللهُ مَرْقَدَهُ » .

نسخهٔ مخطوطی از این کتاب در کتابخانهٔ نگارنده موجود است ومطابق است

باآنچه چاپ شده است حرفاً بحرف ، وچون خوض درآن خارج ازاصل موضوع بحث است بمعرّفی خصائص آن نسخهٔ مخطوطه نمیپردازیم و کلیشه ازصفحات آن دراینجا نمیآریم .

چنانکه ملاحظه میشود میان این مقدّمه ومقدّمهٔ منقوله ازشهاب الاخبارقاضی قضاعی (ره) که درکلام محدّث نوری (ره) گذشت فرق بسیار است و مغایرت وتعدّد نه چنان ظاهرست که محتاج بشرح وبیان باشد، ازاینجاست که مباشرطبع نسخه درپشت جلد همین کتاب مطبوع در طهران بخطّ درشت بقصد اعلام این مطلب این عبارت را چاپ کرده است .

« اِعْلَمْ أَنَّ الكِتابَ المُسَمّى بالشّهابِ في الحِكَمِ والآدابِ في الاَحاديثِ النَّبَوِيّةِ يكونُ اثنين ؛ اَحَدُ هُما يكونُ لِمُحمّدبن سلامةَ وهُوَأخْصَرُ مِنْ هٰذَاالكِتابِ ، وثانيهما للشّيخ الاَجَلِّ يَحْيَى البَحْراني مؤلّف هذاالكِتاب ولَمْ يَكُنْ مَعْرُوفاً في كُتُبِ الرِّجالِ» .

وچنانکه ازاسلوب خطبه وملاحظهٔ کتاب برمیآید این کتاب بتقلیدشهاب الاخبار قاضی قُضاعی(ره) تألیف شده است منتهی تسهیلاتی و اضافاتی نیز در آن بکار رفته است وتقریباً ازقبیل نهایهٔ ابن الاثیر ومجمع البَحْرَین طریحی است ؛ هر که طالب باشد خودش مراجعه فرماید و همچنین تحقیق در بارهٔ تشیّع وتسنّن وی ؛ اگر چه ظاهر آنست که تشیّع وی یعنی این عالم بحرانی « شیخ یحیی» بی سخن باشد .

تبصرة

باید دانست که ازاین عبارت محدّث نوری (ره) « و هذا الکتاب صارمطبوعاً شایعاً بین الخاصّة و العامّة » برمیآید که کتاب شهاب در حال حیات وی چاپ شده بوده است لیکن نگارنده تا کنون نسخهٔ آن کتاب را که قبل ازوفات حاجی نوری(ره) چاپ شده باشد ندیده است زیرا یک چاپ آن همانست که درسال ۱۳۲۷ هجری قمری دربغداد چاپ شده چنانکه مؤلّف معجم المطبوعات العربیّة آن رامعرّفی کرده ونشان داده است و نسخهٔ دیگری از آن ندیده بوده است تامعرّفی کند، و چاپ کتاب دیگر موسوم به «الشّهاب فی الحکم والآداب» که معلوم شد که آن ازشیخ یحیی بحرانیست

نیز درسال ۱۳۲۲ هجریست پس نسخهٔ که حاجی‌نوری (ره) دیده بوده‌است باید غیر این دوچاپ‌باشد زیرا که تألیف مستدرك بلکه وفات حاجی‌قبل ازچاپ‌این دو کتابست .

امر دوّم ـ در بیان اهمیّت شرح حاضر

باید دانست که این شرح علاوه برآنکه شرح بر کلمات پیغمبراکرم‌صلّی‌الله علیه وآله‌وسلّم است‌وازآن جهت شرافت‌بسیارمهمّی‌راحائزاست‌فی‌حدّ نفسه‌نیزارزش بسزا وقدر و قیمت غیرقابل سنجشی‌را داراست؛ زیرابروش و اسلوب فارسی سلیس شیوای شیرین قرن هفتم هجری‌برشتهٔ تحریرآمده است و پختگی وحلاوت نثرفارسی آن‌عصر محتاج بشرح و بیان نیست و خصائصی راکه نوع کتب مدّونه و مؤلّفهٔ آن عصر واجد است این کتاب شریف نیز واجد است ، و چنانکه در پیش گفتیم چون اصل کتاب در دسترس خوانندگان قرار میگیرد خوض در خصائص آن را برعهدهٔ خود ایشان میگذاریم لیکن پوشیده نماناد که این کتاب در عین حال که شرح احادیث است صورت امالیهای قرن ششم را دارد **توضیح این اجمال آنکه** امالیهای قرن پنجم‌وششم راهر که مطالعه کرده‌باشد میداند که مؤلّفان آن قبیل‌امالیها هرحدیثی‌را که عنوان میکنند‌بعدازترجمهٔ آن وبحث‌درجهات ادبی آن بمناسباتی طبق مضمون «الکلامُ یَجُرُّ الکَلامَ» فواید دیگری نیز در ذیل آن درج میکنند که برخی ازآنها بسیار ذیقیمت ومهمّ میباشد وچون‌این کتاب تاحدّی شبیه‌باین‌قبیل‌امالیهاست پس خوانندهٔ آن مانند خوانندگان آن‌امالیها ضمن مطالعه بمطالبی برمیخورد که‌انتظار وترقّب آنرا نداشته است از این جهت این کتاب بسیار ارزنده است‌وقابل ملاحظه میباشد ، و مخصوصاً برای افراد شیعی مذهب زیرا که گاهی مطالب بسیار لطیف مذهبی را بایشان مبذول میدارد، و در عین حال هیچگونه اسائهٔ ادبی با مخالفان خود بکار نمیبرد تا خدا نکرده سبب کدورتی پدید آورد و قضاوت باقی قسمتها باخود خوانندگانست .

عذر تسامح در نقل مطالب غیرمعلوم الثبوت اگربنظر رسد

چنانکه گفتیم این شرح شبیه بکتب حکم وأمثال و نصایح وأخلاق ومواعظ وآداب است که درتألیف آنها بنابراین نیست که فقط برمطالبی اکتفا شود که اعتبارِ آنها ثابت شده باشد بلکه گاهی مطالب ضعیفه نیز نقل میکنند و حتّی اگر مربوط بمستحبّات و مکروهات نیزباشد مشمول قاعدهٔ تسامح در ادّلهٔ سنن میگردانندپس اگر در اثنای این شرح مطلبی بنظر رسد که اعتبار آن بثبوت نپیوسته باشد بر این روش محمول شده واعتراضی از این جهت برساحت شارح (ره) متوجّه نخواهدبود تا چه رسد بنگارنده که در این مورد ناقل است نه ناقد ، و اگر مطلبِ مذکور بهیچ وجه قابل توجیه نبوده وخطای صریح باشدباوجود این نیزسیرهٔ فتوّت وجوانمردی اقتضا میکند که خوانندگان محترم و دانشمندان صاحب کرم بنظر عفو و اغماض در آن نگریسته و آن لغزش راکأن لم یکن دانسته وبا دعای خیر و طلب مغفرتی از درگاه حضرت احدّیت جلّت عظمته درحقّ شارح (ره) روح وی‌را شاد فرمایند که چشمِ هنربین بود ازعیب پاك ، و أيّ النّاس لیس له عیوبٌ .

امر سوّم ـ در بيان سبب چاپ كتاب و ذكر كيفيّت نُسَخ آنست

داعي نگارنده بانتخاب اين كتاب براى چاپ امور ذيل بوده است :

۱ـ آنكه اين كتاب شرحِ كلماتِ طيّبهٔ رسولِ اكرم صلّى الله عليه و آله وسلّم است پس هر مسلمانى از ملاحظهٔ آن بهره مند و از مطالعهٔ آن كامياب تواند شد .

۲ـ آنكه اين اثر بنثرِ شيرينِ فارسى تأليف شده‌است كه هر خوانندهٔ علاقه‌مند بزبانِ فارسى علاوه برقسمتِ سابق‌الذّكر از اين جنبه نيز مستفيد ميگردد .

۳ـ آنكه نسخِ آن بسيار اندك و ناياب است بطوريكه اگر اقدام بچاپش نميشد بيمِ آن ميرفت كه كتاب بالمرّه از ميان برود و دستخوش حوادثِ روزگار گردد و اين خود ضايعهٔ بزرگ جبران ناپذيرى ميباشد .

۴ـ مهيّا شدنِ امورى بود براىِ نگارنده كه در واقع ميتوان گفت كه: جزء اخير علّتِ تامّه نسبت‌بچاپ اين كتاب ميباشد وآن اينست كه يك نسخهٔ بسيارقديم از اين كتاب شريف كه جزءِ كتبِ دانشمندِ فقيد عالمِ متبحّرِ جليل‌القدرحيدرقليخان معروف‌بسردارِ كابلى(۱) ـرحمه‌الله ـ بوده‌است موقعِ فروشِ كتبِ آن‌مرحوم نصيبِ نگارنده گرديد وآن مرحوم در ورقِ متّصل بآخرِ كتاب اين عبارت‌را بخطّ شريفِ خود مرقوم فرموده‌اند :

« بسمه تعالى دَخَلَ فِي نَوْبَةِ الأقلّ الأحْقَر حيدر قلى‌بن نور محمّدخان الكابلىّ عَفَا اللهُ تعالى عن جرائمهما يوم الثلاثا سادس عشر جُمادِى‌الآخرة سنة ستٍّ وخمسين و ثلثمائة هجريّة بعدالالف» آنگاه بعوضِ امضاء مهرِ خود را بدوطرفِ راست وچپ عبارت زده است .

اين نسخه از آغاز و انجام ناقص است زيرا قريب بشرحِ هشت حديث

۱ـ طالب ترجمهٔ اين بزرگوار كه از مفاخر نامى قرن حاضر بوده است رجوع كند بريحانةالادب مرحوم مدرّس خيابانى ، و بعلماء معاصر مرحوم آخوند ملّاعلى خيابانى ، وبكتب مرحوم حاج شيخ عباس قمى ، و بنقباء البشر ثقة‌الاسلام شيخ آقابزرگ تهرانى و غير اينها از كتب تراجم.

بامقدّمهٔ کتاب از اوّل آن ساقط شده و آخر آن نیز تا آنجاست که در نسخهٔ چاپی ملاحظه میشود، علاوه براین نسخهٔ شرح شهاب نسخهٔ دیگری از متن شهاب الاخبار قاضی قُضاعی (ره) که آن نیز جزء کتب مرحوم حیدر قلیخان سردار کابلی بوده است و آن مرحوم آنرا برای خود از روی نسخهٔ متعلّق بکتابخانهٔ آستان قدس مشهد رضوی نویسانده بوده و سپس آنرا بانسخهٔ عتیقی مقابله کرده و در چندین جای آن تصریح بتصحیح و مقابلهٔ خود با آن نسخهٔ عتیق کرده است نصیب من شد .

مرحوم سردار در پشت صفحهٔ اوّل کتاب چنین مرقوم فرموده‌اند :

« کتاب الشّهاب فی الحکم و الآداب تألیف القاضی أبی عبدالله محمّدبن سلامة القضاعیّ المتوفّی لیلةالخمیس سادس عشرذی‌القعدة من سنة أربع وخمسین و أربعمائة (٤٥٤) بمصر .

و للمصنّف المذکور کتابٌ آخر سمّاه : دستور معالم الحکم و مأثور مکارم الشّیم من کلام أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام ؛ طبع فی مصر ، **أقول :** ذکر هذا الکتاب فی اوّل البحار العلّامة المجلسیّ فقال: وکتاب الشهاب و إن کان من مؤلّفات المخالفین لکن أکثر فقراتها مذکورة فی الکتب و الاخبار المرویّة من طرقنا ولذا اعتمدعلیه علماؤنا وتصدّوا لشرحه . **وقال الشیخ منتجب الدّین:** السیّد فخر الدّین شمیلة بن محمّدبن أبی هاشم الحسینیّ عالمٌ صالحٌ روی لنا کتاب الشهاب للقاضی أبی عبدالله محمّد بن سلامةبن جعفر القضاعیّ عنه انتهی . **و بالجملة فهذاالکتاب من نفائس الکتب وینبیٔ عن طول باع مؤلّفه وکثرةاطّلاعه کما لایخفی علی الخبیر المتتبّع** و أنا العبد حیدر قلی بن نور محمّد خان الکابلیّ عفاالله سبحانه عنهما ، ولقد ذکر هذا الکتاب و أثنی علیه المولی النّوریّ (ره) فی خاتمة مستدرك الوسائل ص ٣٦٧ فراجع ، و أورد هذا الکتاب بتمامه التّسیّد الأجلّ السیّد هبةالله قدّس سرّه فی کتاب المجموع الرّائق (١)» .

١- المجموع الرائق کتابیست معروف که سیّد هبةالله بن ابی محمدالحسن الموسوی که معاصر باعلاّمهٔ حلی بوده تألیف نموده‌است لیکن چاپ نشده، محدّث نوری(ره) در کتاب الفیض القدسی آنرا ازمراجع صلاحیت‌دار برای تألیف مستدرك بحار اگر کسی مردمیدانش

ودرحاشيهٔ همين عبارت بامركب‌سياه‌نوشته: «شروعٌ في المقابلة يوم السّبت ١٧ شهررجب ١٣٤٥» ودرزيرآن بخط بنفش رنگ مدادى نوشته : « توفّى القاضى القضاعىّ بمصرسنة ٤٥٤ (تند) كمافي الكنى والالقاب للحاج الشيخ عبّاس القمّى (ره) ج٣ص٥٤» ودرحاشيهٔ صفحهٔ اوّل كتاب نوشته:

« وَجَدْتُ مِنْ هذاالكِتاب نسخةً عتيقةً كتبت سنةَ خمسٍ و ستّين و ثمانمائة مصحّحة لكن ذهب منهابقدرثلثيها من الحوادث فصحّحت بقدر الإمكان منها وهذا مرادى فى الحاشية بقولى : تلك النّسخة ؛ اوكذا فيها ، وكان فى تلك النّسخة أسامى الرّواة فذكرت منهم ماتَيَسَّرَ لى ؛ حيدر قلى » .

وكاتب نسخه در پايان آن جريان استنساخ نسخه را چنين شرح داده :

« بعون ويارى حقّ عزّ اسمه كتاب الشّهاب برحسب امر و فرمودهٔ حضرت مستطاب ملاذى ومعتمدى فخرالمعاصرين وأفضل المتأخّرين ومقتفى أثرالمتقدّمين من تابعى سنن سيّد المرسلين صلّى الله عليه و آله و سلّم آقاى حيدر خان كابلى المعروف بآقاسردار خان ـ أطال الله عمرَه ـ انجام و اختتام يافت .

مخفى نماند كه اين نسخهٔ حاضره ازنسخهٔ كه ازكتابخانهٔ حضرت ثامن الائمّه عليه‌السلام درسالِ يكهزاروهفتادوسه بخطّ محمّد بديع العلوىّ التّويسرگانىّ استنساخ شده استكتاب گرديد و چنانچه بر مطالعه كنندگان روشن خواهد شد دويست وسى و دو كلمه از يكهزارو دويست كلمه كه جامعِ اين غرر و درر در ديباچه متذكّر گرديده كسر است و أغلب هم مغلوط و بتحريف و تصحيف بسيار مقرون ميباشد كما لايخفى على الافاضل .

وكان اتمامُ استِنْساخِ هذا الكتاب يومَ الجمعة تاسع شهر رجبِ الاَصبّ سنة ١٣٤٥ و أنا العبد الذّليل المحتاج الى ربّه الجليل محمّد صادق بن محمّدعلى بن إسماعيل الوزير العلىّ آبادىّ المازندرانىّ غفر لهم ولوالديهم الملقّب بأديب حضور والمسجّل بالوحدة ، اديب حضورو حدت» .

مرحوم سردار درطرف بالاى حاشيهٔ همين صفحه بخطّ خود برنگ قرمزچنين نوشته:

« بَلَغَ قبالاً بحمدالله تعالی وحُسْنِ تَوفيقه مِن أوّله إلى آخره بنظر أقلّ تراب أقدام المؤمنين حيدرقلي بن نورمحمّدخان الكابلي عفاالله سبحانه عنهما بمنّه وكرمه، ولم آلُ جُهداً في تصحيح ما استطعتُ مِنْ أغلاطٍ وَقَعَتْ في أصل النسخة المنتسخة منها هذه النّسخة ، و أبقيتُ مَا اشْتَبَهَ عَلَيَّ علىٰ حاله رَجاء أن أظفر بنسخة مصحّحة أخرى، وكان ذلك يوم السّبت الرّابع والعشرين من شهر رجب المرجّب سنة خمس وأربعين وثلاثمائة و ألف (١٣٤٥) هجريّة والحمدلله و صلّى الله على محمّد و آله الطاهرين وسلّم» .

ودرحاشيهٔ حديث «يُبْعَثُ النّاسُ يَوْمَ القيامَةِ علىٰ نيّاتِهِم(١)» نوشته :

« إلىٰ هُنا وجدتُ من تلك النّسخة القديمة وقدلَعِبَتْ بِباقيها يدُالزّمان فقابلت هذه النّسخة و صحّحتها بقدر الإمكان؛ حيدرقلي ليلة الاثنين السّادسة من شهرالله رمضان سنة ١٣٤٩» .

پوشيده نماناد كه علاوه براين تصريحات در موارد زيادی «بلغ قبالاً» او « بلغ قبالاً إلى هنا » نوشته وگاه گاهی نيزبرای احاديث مشكله توضيحی داده و تبيينی نوشته كه اشاره بآنها بعد از بيانات گذشته تطويل بلاطائل است .

سپس سردار مرحوم اين نسخهٔ مخطوطهٔ مصحّحه بتفصيل سابق الذّكر را با يك نسخهٔ چاپی از شهاب بحرانی در يك مجلّد تجليد كرده درصورتيكه برپشت صفحهٔ اوّل نسخهٔ چاپی علامت تملك خودرا پيش از اين تاريخ تصحيح چنين نوشته است:

« بسم الله الرّحمن الرّحيم صارَ إلى نوبَةِ الأقلّ الأحقر حيدر قلي بن المرحوم نور محمّدخان الكابلي عفاالله سبحانه عن جرائمهما في ١٧ شوّال سنة ستّ وثلاثين و ثلاثمائة و الف ١٣٣٦ في كرمانشاه » .

چون اين وسائل مادّی ومعنوی رابرای خود جمع ديدم بفكر تهيّهٔ نسخ ديگر افتادم تاشايدبتوانم برفع نقايص آن بكمك آن نسخ بپردازم متأسّفانه بغيرازدونسخه بدست نيامد كه هريك ازآن دونسخه نيزمانند اين نسخه ازاوّل وآخرناقص است.

۱- چنانكه در ذيل همين حديث از نسخهٔ چاپی شرح شهاب نيزهمين عبارت را نقل كرده‌ام (رجوع شود بصفحهٔ ۲۶۲ ؛ حديث شمارهٔ ٤١٤) .

اوّل- نسخه ایست متعلّق بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بشمارهٔ ۷۲۱، این نسخه ازنسخ اهدائی استاد عالیمقدار آقای سیّد محمّد مشکوة دام ظلّه است بدانشگاه، و استاد نامبرده در پشت صفحهٔ اوّل کتاب این عبارت را نوشته است:

«۱۰۸۶-روح الأحباب و رَوح الألباب فی شرح الشّهاب لجمال الدّین أبی الفتوح الحسین ابن علیّ بن محمّد الخزاعی الرازی» ؛ کشف الحُجُب و الأستار طبع کلکتّه ص ۲۹۳.

از جملهٔ فوق مستفاد میشود که صاحب کشف الحجب کتاب مزبور رانديده بوده است».

ودر آغاز کتاب نیز این عبارت ضبط شده است:

« بیست و دوفقره میخواهد از اوّل تا اینجا ».

لیکن دوست عزیزم آقای محمّد شیروانی متصدّی کتابخانهٔ نامبرده آن فقرات را درپشت کتاب بخطّ خود بعد از تطبیق نسخه با دو نسخهٔ معتبر متن شهاب الاخبار باین صورت معرّفی کرده است.

«الأعمالُ بالنّیّات، المجالسُ بالامانات، المُسْتَشارمؤتمن، السّماح رَباحٌ، والعُسْرُ شؤمٌ، الحَزْمُ سوءُ الظنّ، الولدُ مَبْخَلَةٌ مَجْبنةٌ، البَذاء مِن الجَفاء، القرآن هوالدّواء، الدّعاءُ هوالعِبادة، التدبیرُ نِصفُ العَیْش، والتّوَدّد نصفُ العَقلِ، والهَمّ نصفُ الهَرَم، و قلّة العِیال أحَدُ الیَسارَین».

نسخه بخطّ نسخ معمولی نونویس نوشته شده وتصحیف وتحریف بسیاردرآن بکار رفته است و بنظر میرسد که نویسنده میخواسته است سبک نثر آنرا عوض کرده وبصورت نثرعصر خود بیاورد ازاین روی روش تعبیر شارح (ره) را تغییرداده معانی را بطرزی که عصری تر و موافقتر بروش نثر زمان خود بوده آورده است از این جهت نسخه اعتبار اوّلی خود راازدست داده ودستخوش این حادثهٔ ناپسند گردیده است.

دوّم- نسخه ایست متعلق بدوست عزیزم آقای حسین باستانی راد؛ این نسخه قدیمتر وصحیحتر از نسخهٔ متعلّق بدانشگاه مرکزیست ودستخوش تصحیف وتحریف نیز نشده است صاحب نسخه آقای باستانی راد در ورقهٔ مستقلّی کتاب را

معرّفی کرده و آنرا مانند نسخهٔ دانشگاه از ابوالفتوح رازی (ره) دانسته و بترجمهٔ حال ابوالفتوح و معرّفی شرح الشهاب وی پرداخته سپس گفته‌است :

« این جواهر نایاب علاوه برآنکه یکی از نفائس کتب و تألیفات بزرگان علم و ادب ایران را بما میشناساند یکی از متون قدیمه که ارزش بیحدّی ازلحاظ انشاء وطرز نگارش فارسی قرن ششم داردبر گنجینهٔ معارف ما ازنثرونظم میافزاید ، شارح گاهی پس ازترجمهٔ حدیث رباعی یا بیتی درمعنی آن بفارسی آورده که باحتمال قوی از خود ابوالفتوح است وهمچنین حکایات وأَمْثِلَهٔ مفیدهٔ مُمَتِّعی نیزنقل نموده؛ این شرح تمام خصوصیات نثر و انشاء قرن ششم و متون آنعصر را دارد» .

آنگاه بعضی ازآن خصوصیّات رامطابق صفحات نسخهٔ خود معرّفی کرده‌است .

ازمزایای این نسخه آنست که اشعار مذکوره درشرح احادیث کتاب دراین نسخه بیشتر از دونسخهٔ دیگریست وما آن اضافات را بعنوان استدراك درآخر کتاب یاد خواهیم کرد إن شاءالله تعالی .

این دونسخه نیزمانند نسخهٔ نگارنده از آغاز و انجام ناقص است وحتّی اوراق وصفحات هردو کتاب نیز پس وپیش شده حتّی صفحهٔ اوّل نسخهٔ آقای باستانی راد که بسیار بهتر از نسخهٔ دانشگاه است صفحهٔ ۷۲ معرّفی شده است ، و امّا نسخهٔ دانشگاه بسیارمشوّش ومضطرب ومحرّف ودستخورده وپس وپیش شده است چنانکه درموارد عدیده‌ازهمین شرح بیان شده است (رجوع شودبصفحات ۷۲، و۷۶ - ۷۷، و ۱۰۴، و ۱۱۲ ، و۱۲۴-۱۲۵ و ۱۳۳ و ۱۴۸ و ۱۷۰ و۲۶۴ نسخهٔ چاپ شده) .

متأسفانه نسخهٔ آقای باستانی راد در اواخر امر که قسمت معظم کتاب چاپ شده بود بدست ما رسید و اگرنه امر طبع وتصحیح بسیار بهتر ازاین انجام میگرفت .

چون حال را بر این منوال دیدم مقدّمهٔ مؤلّف اصل را از روی شهاب الاخبار خطّی که بوسیلهٔ مرحوم سردار کابلی مقابله و تصحیح شده است ترجمه کرده و خطبهٔ نیز بانشاء خود بر اوّل آن افزوده در صدر این شرح قرار دادم تا لاأقلّ نقیصهٔ قسمت اوّل بحسب ظاهر بر طرف شود و خوانندگان غرض مؤلّف اصل

کتاب را دریابند که بچه منظور کلماتِ طیّبهٔ رسول اکرم صلّی‌الله علیه وآله وسلّم را جمع کرده است و قصدش از این کار چه بوده است تا سببِ مزید بصیرتِ ایشان باین کتاب شریف گردد ، امیدوارم که انشاءالله وقتی نسخهٔ کامل وصحیح این شرح منیف بدست آید تا نقیصهٔ اوّل و آخر بحسب واقع و ظاهر مرتفع شود و این گوهر۔ رخشان و اختر درخشان بدون هیچگونه عیب ونقصان برجهانیان جلوه گر گردد ودر معرض استفادهٔ علاقه‌مندان قرار گیرد و لَیْسَ ذٰلِکَ مِنْ فَضْلِ اللهِ بِبَعیدٍ .

پوشیده نماناد که از بیاناتِ سابقه بخوبی روشن شد که این شرح بسالِ ششصدونود هجری در دستِ تألیف بوده و برشتهٔ تحریر میآمده است پس بطورِ قطع نمیتواند ازابوالفتوح رازی‌متوفّی دراوائلِ نیمهٔ‌دوم‌قرنِ ششمِ هجری‌بوده‌باشد(طالبِ تحقیق‌تاریخِ وفاتِ ابوالفتوح(ره) رجوع کند بمقدّمهٔ‌تفسیرِ گازر صفحهٔ کح ـ لج) .

واگراین‌تصریح دراین شرح نمیبود بازنمیتوانستیم این شرح را ازابوالفتوح رازی (ره) بدانیم زیراصاحبِ ریاض‌العلماء حکایتی ازشرحِ شهاب ابوالفتوح(ره) نقل کرده است که وی آن حکایت را درشرحِ حدیث « إِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هذا الدّین بالرَّجلِ الفاجِرِ» ذکرنموده‌است درصورتیکه دراین شرح‌ازآن‌حکایت‌اصلاً اثری‌نیست پس این شرح شرحِ شهاب ابوالفتوحِ رازی (ره) نیست (فإن شئت فراجع صفحهٔ ک‌مقدّمهٔ‌تفسیرِ جلاءالاذهان، یابصفحهٔ ۵ ٦ ٣ جلد سوّم چاپ اوّل مستدرک‌الوسائل)

در هرصورت دراینجا ازدوست عزیزم آقای حسین باستانی راد تشکر میکنم که نسخهٔ خود را در اختیارِ نگارنده گذاشتند تامورد استفاده قرارگرفت، وهمچنین از کارمند فنّی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه دبیر محترم آقای محمّد شیروانی تشکّر میکنم زیراکه ایشان باآنکه مدّتی برروی این نسخه‌بقصدچاپ آن کارکرده بودند چون‌احساس کردند که‌نگارنده‌بمنظورچاپ درفکرتصحیح آنست‌نسخهٔ عکسی خودرا بدون‌هیچ مضایقه ودریغی درمعرض استفادهٔ‌نگارنده گذاشته وخودش بچاپ نسخهٔ دیگری ازشروح شهاب که مربوط بقرن ششم‌هجری واز متون قدیم فارسی و غیر از شروح سابق‌الذکراست‌پرداخت فجزاهماالله خیرالجزاء بحقّ محمدٍ وآله‌الاتقیاء .

تنبیه‌بر سه‌امر در اینجا ضروراست:

۱ـ ابن خلّکان در وفیات الاعیان بترجمهٔ حال قاضی قضاعی پرداخته وتاریخ وفات اورا یاد کرده است.وخوانساری در روضات‌الجنّات ضمن ترجمهٔ حال‌عبدالواحد آمُدی مؤلف غُرَرالحِکَم و دُرَرُالکَلِم بذکراعتبار واشتهارشهاب‌الاخبار درمیان فریقین پرداخته و برخی از شروح آنرا معرّفی کرده است لیکن ما بمنظور اقتصار بربیانات محدّث‌نوری بنقل آنها و همچنین بنقل کلمات سایر ارباب‌تراجم نپرداختیم فَلْیَتَفَطَّن .

۲ـ اختلاف در عدد فقرات نسخ موجوده باشمارهٔ که قاضی قضاعی در مقدّمهٔ کتاب خود گفته مُبْتَنی بر آنست که قاضی جُمَلات مُتَعاطِفهٔ واقعه در یک عبارت را متعدّد حساب کرده است در صورتیکه غیر او در مقام تَعداد آنها را نظر بآنکه در یک عبارت است یک حدیث منظور میکند اگرچه بحسب واقع فقرات متعدّد باشد ؛ زیرا بعیداست که درنسخ چنین کتاب مشهور اختلاف بحدّی رسد که بعضی از نسخ دویست وسی‌ودو فقره را ازشمارهٔ اصلی که قاضی قضاعی معیّن کرده است فاقدباشدچنانکه‌ادیب‌حضوروحدت در کلام‌خودبآن تصریح کرده(صفحهٔ یه؛ سطر ۱۷) واللهُ اَعْلَمُ بِحَقیقَةِ الحال .

۳ـ از جملهٔ کسانی که در عصرما در پیرامون کتاب شهاب الاخبار کار کرده ورنج برده‌است‌فاضل محترم‌اَبوالوفاء مُعْتَمَدی کردستانیست که‌آن کتاب شریف‌را بزبان فارسی‌ترجمه و شرح کرده است لیکن متأسفانه هنوز بزیور چاپ آراسته نشده است .

اکنون مقدّمه را خاتمه داده وچند صفحه کلیشهٔ‌مهمّات مطالب‌را در اینجا میگذاریم‌تاخوانندگان‌نیزخودشان جریان‌امرراچنانکه‌دراصل هست‌ملاحظه‌فرمایند .

والسّلام علی من اتّبع الهدی

روز دوشنبه دهم شوّال المکرم سال ۱۳۸۳ هجری

مطابق

۵ اسفند ۱۳۴۲ هجری شمسی

دکتر میرجلال الدین حسینی اُرْمَوی

محدّث

كتاب الشهاب في الحكم
والآداب تأليف القاضي ابي عبد الله محمد بن سلامة
القضاعي المتوفى ليلة الخميس سادس عشر ذي القعدة من
سنة اربع وخمسين واربعمائة ٤٥٤ بمصر
وللمصنف المذكور كتاب آخر سماه دستور معالم الحكم ومأثور
مكارم الشيم من كلام امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام طبع
في مصر. اقول ذكر هذا الكتاب في اول البحار العلامة المجلسي فقال
وكتاب الشهاب وان كان من مؤلفات المخالفين لكن اكثر فقراتها مذكورة في
الكتب والاخبار المروية من طرقنا ولذا اعتمد عليه علماؤنا وتصدوا الشرح وقال الشيخ
منتجب الدين السيد فخر الدين شميلة بن محمد بن ابي هاشم الحسيني عالم صالح
روى لنا كتاب الشهاب للقاضي ابي عبد الله محمد بن سلامة بن جعفر القضاعي
عنه انتهى وبالجملة فهذا الكتاب من نفائس الكتب وينبئ عن طول باع مؤلفه
وكثرة اطلاعه كما لا يخفى على الخبير المتتبع وانا العبد حيدر قلي بن نور محمد خان الكابلي
عفى الله عنهما ولقد ذكر هذا الكتاب وشرحه المولى النوري في خاتمة مستدرك الوسائل ص ٣٦٧
فراجع واورد هذا الكتاب بتمامه السيد الاجل ... في كتاب المجموع الرائق

این صفحه عبارتی را نشان میدهد که مرحوم سردار کابلی بخط شریف خود برپشت صفحهٔ اول نسخهٔ مخطوطهٔ شهاب الاخبار مرقوم فرموده‌اند.

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قال القاضی الامام ابو عبد الله محمد بن سلامة بن جعفر بن

علی القضاعی رحمة الله علیه. الحمد لله القادر الفرد الحکیم الفاطر

الصمد الکریم. باعث نبیه محمد صلی الله علیه وآله وسلم بجوامع الکلم و

وجاعله

بدایع الحکم. وجعله للناس بشیراً ونذیراً. وداعیاً الی الله باذنه و

سراجاً منیراً صلی الله علیه وآله[2] الذین اذهب عنهم الرجس و

طهرهم تطهیراً. اما بعد. فان فی الالفاظ النبویة. والاداب

الشرعیة. جلاء لقلوب العارفین. وشفاء لادواء الغافلین

لصدورها عن المؤید بالعصمة. المخصوص بالبیان والحکمة. الذی

یدعو الی الهدی. ویبصر من العمی. ولا ینطق عن الهوی.

کذا فی النسخة المصححة

۲ وعلی اله

صفحهٔ اول متن شهاب الاخبار قاضی قضاعی که درحاشیهٔ آن
خط مرحوم سردار کابلی برنگ قرمز دیده میشود .

فهو ممن کملت مروته وظهرت عدالته ووجبت اخوته وحرمت

غیبته - ۴۰۶ - من حفظ ما بین لحییه وما بین رجلیه دخل الجنة

باب (۳)

- ۴۰۷ - من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار

- ۴۰۸ - حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات - ۴۰۹ -

وجبت محبة الله علی من اغضب فحلم - ۴۱۰ - بعثت بجوامع الکلم

نصرت بالرعب - ۴۱۱ - نصرت بالصبا واهلکت عاد

بالدبور - ۴۱۲ - یعجب ربک من شاب لیست له صبوة - کما

تکونوا یولی علیکم - ۴۱۳ - یبعث الناس یوم القیمة علی نیاتهم

- ۴۱۴ - یبعث شاهد الزور یوم القیمة مولعا لسانه فی النار - ۴۱۵ -

رحم الله امرأ اصلح من لسانه - ۴۱۶ - رحم الله عبدا قال

علی قاری

... الی هنا وجدت فی تلک النسخة القدیمة وقد لعبت بباقیها الزمان فکتبت هذه النسخة وصححتها بقدر الامکان ... لله الامین ... رمضان سنه ۱۳۴۹

صفحهٔ ۳۳ متن شهاب‌الاخبار قاضی قضاعی که درحاشیهٔ آن
خط مرحوم سردار کابلی برنگ قرمز بنظر میرسد

[illegible]

لامتی فی بکورها - ٩٦٦ - الیک انتهت الامالی یا صاحب العافیة

- ٩٦٧ - رب تقبل توبتی واغسل حوبتی واجب دعوتی ٩٦٨ -

اللهم انی اسئلک عیشة سویة ومیتة نقیة ومردا غیر مخز ولا فاضح

برحمتک یا ارحم الراحمین . وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطاهرین المعصومین اجمعین

بعون ویاری حق عز اسمه کتاب الشهاب برحسب امر و فرموده

حضرت مستطاب ملاذی ومعتمدی فخر المعاصرین وفضل ال

المتاخرین و مقتفی اثر المتقدمین من تابعی

سنن سید المرسلین صلی الله علیه واله وسلم

آقای حیدرخان کابلی المعروف بآقا سردارخان اطال الله عمره انجام و اختتام یافت

مخفی نماند که این نسخه حاضره از نسخه که از کتابخانه حضرت ثامن الائمه

آخرین صفحهٔ متن شهاب الاخبار قاضی قضاعی که کیفیت نسخه را معرفی میکند
و درحاشیهٔ آن خط سردار کابلی (ره) برنگ شنجرفی دیده میشود.

امت حضرت محمد اند صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا رب بنمای امتی را که چون نیکی عمل کنند
ناکرده مر ایشان را ده ثواب بود چون بکنند نیکی را ده مکافات بود و حقیقت بیشتر چندانکه
او را حساب نبود گفت ایشان امت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم اند پس موسی علیه السلام
گفت یارب مرا از امت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم گردان و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
میفرماید که هیچ پیغمبری پیش از من و هیچ امتی پیش از امت من در بهشت نشود الانصار
کرشی و عیبتی انصار یاران امین و همراز من اند یعنی هر رازی که با ایشان گویم و ایشان
امین و مستور دارند و انصار یاران قومی بودند که چون حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
از دست کافران از مکه هجرت کرد ایشان حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم یاری کردند
و او را پناه گرفتند یدالله علی الجماعة رحمت و نعمت خدا بر جماعت است یعنی با جماعت
آل رسول صلعم یا با جماعت مسجد آدینه حاضر آیند و قرآن خوانند و علم آموزند و درس دادن و خواندن
و گفتن و یاد گرفتن و با یکدیگر مکافات کردن الصمت حکم و قلیل فاعله خاموشی
حکمت است و اندک است کننده یعنی هر عاقلی که داند که خاموشی صلاح دو جهان است با اینهمه
کسی بجای آرد یکی را گفتند که چرا پیوسته خاموش می‌باشی گفت زبانم چون گرگ است
ترسم که چون فرو گذارم مرا بخورد و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرماید که تجارت کننده فاجر
و بدکار بود الا آنکه حق بود و حق دهد و حق ستاند و هر که بی فقه تجارت کند در ربا افتد

برگ ۳۱ نسخهٔ شمارهٔ ۱۲۷ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه که رشتهٔ سخن
از سطر ماقبل آخر روی برگ آن بسطر پنجم پشت برگ ۳۸ مرتبط میشود
چنانکه در صفحهٔ ۷۶ و ۷۷ و ۱۳۳ نسخهٔ چاپی مشروحاً گفته‌ایم.

پس بنده باید که در هر کاری اگر دنیاوی بود و اگر آخرتی در آن نیت خیر کند چنانکه

حکایت

از ابو سعید الخدری روایت کرده اند که وقتی امام جعفر صادق علیه السلم جایی

میگذشت شخصی را دید که سوراخی در خانه می کرد صادق علیه السلم از آن شخص پرسید

که از بهر چه این سوراخ میکنی گفت از بهر آن تا دود از خانه بیرون شود صادق

علیه السلم فرمود [illegible] نیت خیر کن که اینجا مراد دنیاست بر طفیل آن جا [illegible]

نیت کن که از بهر آن میکنم تا در شب بنگرم که صبح برآمده است یا نه تا [illegible]

شرح

[illegible] المجالس بالامانة در مجالس که جای [illegible] آید با امانت نشین که شرط

یعنی نشستن در جایگاه [illegible] با امانت بود [illegible] چون در مجالس بنشیند

در اینجا سخنی رود باید که با امانت بود و جای دیگر باز نگوید المستشار موتمن

شرح

مشورت کن که کار بگشاید و مستشار [illegible] باید یعنی آنکه با وی مشورت

کنند با وی باید که [illegible] باشد [illegible] با وی گویند و سرانجام کار [illegible]

شرح

العدة دین [illegible] روایت گفت پیغمبر [illegible] وام داد [illegible]

کردن وام است واجب [illegible] العبد [illegible]

شرح

وعده آن عطا باید داد [illegible] وعده کردن وام دادن است یعنی هر که کسی را

صفحهٔ اول شرح شهاب متعلق بآقای حسین باستانی‌راد
که بغلط در نسخه صفحهٔ ۲۷ معرفی شده است

که بر شما باد که چشمها از حرام نگه دارید که آن نگریدن چشم شهوتی گردد و از آن
فتنه خیزد و خدای تعالی گفت با موسی خطیرة القدس محرمة علی ... یعنی زین جایگاه هست
در بهشت ماوای کسانیست که چشمها از حرام نگه دارند و مال بیوه زنان نخورند
جنبانید العمائم بعجلان الحرة عمامها تاجهای عربست ... کل شهر
... سبب خیر شد حیا یکسر : هست بی عقل دین حیا افسر
الحیاء لا یأتی الا بخیر : جز نکویی حیا نیارد پیش : شر را ساز معتقد
شرم نیاید الا نیکی و مصطفی صلی الله علیه و آله گوید که شرم ایمانست یعنی
بسبب شرم از فسق و دشنام دور باشد و بی شرم چون کافر هیچ فسقی باک ندارد
المسجد بیت کل تقی : مسجد خانهٔ هر پرهیزکاریست یعنی هر که در مسجد شود
باید که مقصودش عبادت بود و بسخن دنیا مشغول نگردد و مصطفی صلی الله علیه و آله
میگویدش باید که هر که بهر نماز قصد مسجد کند بهر گامی که برگیرد در جریدهٔ اعمالش ده
نیکی بنویسند تا آن وقت که با خانه آید آفة الحدیث الکذب آفت سخن دروغ است
آفت حدیث هست دروغ که بود در دروغ نور فروغ یعنی هر که سخنش دروغ
شود و از پس آن آنچه بگوید مردم نیک باشند در راستی آن سخن وی نزدیک

صفحهٔ هفدهم از نسخهٔ شرح شهاب که متعلق بنگارنده است و از آن
در تعلیقات کتاب بنسخهٔ قدیم تعبیر کرده‌ایم

مختصری از شرح حال استاد فقید

سید جلال‌الدّین محدّث اُرموی

در رمضان سال ۱۳۲۳ قمری = ۲ قوس ۱۲۸۳ شمسی درشهر «اورمیه» بدنیا آمد. پسر بزرگ وفرزند اوّل خانواده بود. تحصیلات مقدماتی‌را درزادگاه خود فرا گرفت. ازهمان سنین کودکی عشق فراوان بخواندن و نوشتن داشت. پدرش «میرقاسم» خورده مالك بود واهل‌علم نبود، ولی تشویقهای فراوان پدر بزرگش درآن‌سنین بی‌تردید در او مؤثر بوده‌است. او ازسنین کودکی دوسه حادثهٔ جنگ وقحطی را درهمان زادگاهش بخاطر می‌آورد وگاهی تعریف میکرد.

پس ازاتمام‌تحصیلات‌مقدّماتی وفراگرفتن ادبیات‌فارسی[1] بتکمیل‌معلومات خود پرداخت. ادبیات عربی (صرف و نحو ومعانی و بیان و عروض و.....) و علوم اسلامی (فقه واصول و منطق وفلسفه و حدیث و رجال و .....) را سالهای سال در محضر اساتید دانشور آن شهر چون شیخ علیّ ولدیانی ودیگران فرا گرفت، و با آنکه بعلّت ضعف بنیه گاهی بیمار میشد و پزشکان اورا ازخواندن درس زیاد باز می‌داشتند ولی اوباعشق می‌خواند، تا آنکه درآن‌شهر بین دانشمندان مشهور و مشار بالبنان شد، و آیةالله فقید سیّدحسین‌عرب‌باغی اورا ـ باآنکه درکسوت

۱ـ در مدارس قدیم ادبیات فارسی را خوب تعلیم میدادند . و از پدرم کتابهائی چـون گلستان سعدی و صدکلمهٔ رشید وطواط (مطلوب کل طالب) و تاریخ معجم وکلیله و درّهٔ نادره را شنیدم‌که می‌گفت آنها را می‌خواندیم و تدریس میکردیم، و خود او بسیاری از قسمتهای این متون را حفظ بود.

روحانیت نبود ـ بلقب «محدّث» ملقّب ساخت.

از آن پس برای بهره گیری از حوزهٔ علوم اسلامی مشهد مقدّس که در آن هنگام خصوصاً غنی وسرشار بود رخت سفر بآن‌شهر بست. دربین‌راه به«شبستر» وارد شد وبا آنکه علمای آن‌شهر اصرار زیاد نمودند و همه گونه وسائل زندگی برای او مهیا کردند که حوزهٔ علمی آن شهر را سرپرستی کند، ولی‌او نپذیرفت و به‌مشهد رفت.

چهار سال از آن حوزهٔ پر فیض بهره برد ، تا آنکه قضیهٔ انقلاب مشهد پیش آمد که توسط حکومت فاسد رضاخان بشدّت سرکوب شد ، حرم حضرت رضا (ع) را گلوله‌باران کردند ومردم را در صحن قتل‌عام نمودند، وحوزهٔ‌علمی را تقریباً از هم پاشیدند. گروه زیادی از طلّاب و مردم را گرفتند، و او که در آن موقع در یکی از حجره‌های «مدرسهٔ میرزاجعفر» بتحصیل مشغول بود و در آن حادثه یکی دوشب‌را در زندان گذراند از کشتن و معدوم کردن بی‌رحمانهٔ طلّاب توسّط دژخیمان حکومت وقت یاد میکرد.

پس‌از آن حوادث به‌تهران عزیمت نمود. مصمّم بود که به‌نجف برود ولی بالاُخره درتهران باستخدام وزارت فرهنگ درآمد وبه‌تبریز رفت وددبیرستان نظام آنجا بتدریس پرداخت. درسال ۱۳۲۰ باورود روسها بآذربایجان، اوبه‌تهران بازگشت ودر کتابخانهٔ ملّی‌تهران باسمت رئیس قسمت مخطوطات بخدمت خود ادامه داد.

دراین‌هنگام بود که بامجالس روزهای جمعهٔ سیّدنصرالله تقوی که‌مجالس علم بود رابطه یافت و باآن مرحوم آشنا شد که تصحیح و طبع دیوان حاج‌میرزا ابی‌الفضل طهرانی نتیجهٔ آن دوستی‌است. توسط مرحوم تقوی بامحمّد قزوینی و پس‌از آن باعبّاس‌اقبال دوستی یافت. دوستی باسه دانشمند مذکورچنان‌مستحکم وخالصانه بود که مرحوم پدرم تاآخر عمر ازآن یاد میکرد.

در سال ۱۳۲۲ ش ازدواج نمود. درسال ۱۳۳۵ ش بدعوت مکرّر دانشکدهٔ

معقول ومنقول بآن دانشکده رفت وتاسال ۱۳۴۷ که بازنشسته شد در آنجا بتدریس اشتغال داشت. وگرچه حقوق بسیاری از او را پایمال کردند ولی خود دربارهٔ آنها نمی‌اندیشید.

او کلاسهای دبیرستان و دانشگاه را هم گذرانده بود و دراکثر آنها رتبهٔ اوّل را حائز بود. ودرسال ۱۳۴۲ دررشتهٔ علوم منقول از دانشکدهٔ الهیات تهران دکتری گرفت.

تا آخر عمر به‌تألیف وتصحیح کتاب سرگرم بود. آخرین روز عمرش (یعنی روز جمعه ۴ آبان ۱۳۵۸) صبح مرا خواست که فلان کتاب را از کتابخانه پیدا کن و بیاور. برایش بردم. و تاشب مشغول کار بود. نزدیك ساعت ۲ بامداد شنبه ۵ آبان ۱۳۵۸ ش = ۵ ذیحجه ۱۳۹۹ ق بعلّت سکتهٔ قلبی جهان را بدرود گفت و در جوار آرامگاه ابوالفتوح رازی آرام یافت.

او در زندگی شخصی باافراد اندکی آمد و رفت داشت، وآنان همه کسانی بودند که باعلم نسبتی داشتند. از این‌جمله بجز دانشمندان مذکور در فوق، از رفتگان سیّد هادی سینا و عبدالحمید بدیع‌الزّمانی کردستانی، و از زندگان جمال‌الدّین اخوی وجعفر سلطان‌القرّائی‌را بخاطر می‌آورم.

او در دوستی مخلص بود وهمه‌وقت نام دوست‌را به‌نیکی وبااحترام می‌برد. بسیار کم‌سفر بود. یك‌بار بسفر حج رفت. هردوسه‌سال یك‌بار درتابستان به‌مشهد میرفت. موقعی برای گرفتن عکس از نسخهٔ خطی ایضاح فضل‌بن‌شاذان به‌قزوین سفر کرد که تامدّتی ازصدمهٔ آن سفر رنجور بود.

او عاشق علم‌بود. هر کتابی که برای تصحیح یاتألیف بدست‌می‌گرفت‌همهٔ وجودش را بر سر آن می‌نهاد. بسیاری از ساعتهای عمرش را فقط در چاپخانه‌ها گذرانده‌بود. درهنگام‌چاپ تفسیر گازر که پنج‌سال‌طول کشیداکثرروزهاساعتها درچاپخانه میگذراند ودرهمانجا ناهاری مختصر می‌خورد. دقت‌او درتصحیح‌متون چنان بود که گاه هفته‌ها بر سر یك مشکل یا لغت تحقیق میکرد بطوریکه همهٔ

اطرافیان ودستیارانش را خسته میکرد ولی خود خسته نمی‌شد.

هیچگاه درهیچ مجلّه‌ای مقاله‌ننوشت وفقط یك‌بار که شخصی کتابی‌را که او تنقیح نموده وپرداخته بود بنام خود منتشر ساخت، خواست مقاله‌ای بنویسد وحقیقت امر را بشناساند، امّا بامشورت محمّد قزوینی ازآنهم صرف‌نظر نمود. او بخاندان پیامبر عشقی شدید داشت و خدمتگزاری بآن‌خاندان‌را باعث‌افتخار خود میدانست.

اجازات علمی فراوانی ازاساتیدش کسب کرده‌بود وبدقّت درصندوقچه‌ای نگهداری میکرد که‌حدود سی‌سال پیش صندوقچه‌را بسرقت بردند. وشاید کسی که آن‌را برده بود پنداشته بود که پراز جواهر است! پس‌ازآن اجازات‌چندی از مشایخ دیگر گرفت، که از جمله اجازه‌ای است از شیخ‌آقا بزرگ طهرانی، واجازه‌ای ازشیخ محمّدعلی معزّی دزفولی.

نتیجهٔ عمر پربرکت ۷۵سالهٔ او یك‌سلسله کتب ومتون معتبر است که‌همه ازمآخذ مهمّ اسلامی وشیعی وادبی شمرده میشود، و گذشت‌روزگارجلوهٔ‌آنهارا افزون می‌نماید.

علی محدث

يا رُبَّ حَيٍّ مَيِّتٍ ذِكْرُهُ

وَمَيِّتٍ يَحْيى بِأَخْبارِهِ

لَيْسَ بِمَيْتٍ عِنْدَ أَهْلِ النُّهى

مَنْ كانَ هٰذا بَعْضُ آثارِهِ

الباخرزي

شرح فارسی

شِهابُ الأَخبار

ما آتاكم الرسول فخذوه
وما نهاكم عنه فانتهوا
« القرآن الكريم »

عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله في خطبة في حجة الوداع:
أيها الناس اتقوا الله ما من شيء يقربكم من الجنة ويباعدكم
من النار إلا وقد نهيتكم عنه وأمرتكم به
« محاسن البرقي »

سزد که کاتب دیوان سرای خلد کند سواد نسخهٔ این بیاض دیدهٔ حور

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وسپاسِ بیرون از حدّوقیاس یگانه معبودی را سزاست که نوعِ إنسانرا بفضیلتِ نطق و بیان برسایر أنواعِ حیوان برتری داد ، و تاجِ پرارجِ تکلیف را که دائر مدارِ عقل وشعور است برتارکِ إدراکِ وی نهاد، ودرودِ بی‌پایان برسلسلهٔ أنبیا واوصیای ایشان باد که پیشوایان راهِ خیروصلاح اند، وسالارانِ کاروانِ فوزوفلاح، خاصّانِ درگاهِ قربِ إلهند، ومنزّهان وپاکان از هررجْس وگناه، علی الخصوص برسرورِ أصفیا ومهترِ أنبیا محمّد مصطفی واهل بیت او که أبواب مدینهٔ علم و حکمت اند و أصحاب سفینهٔ حلم وعصمت ؛ علیهم الصّلوة والسّلام مادارت اللّیالی والأیّام .

امّابعد

براهل دانش وأرباب بینش پوشیده و مستور نیست که شهاب الأخبار قاضی قضاعی رحمه‌الله حاوی کلمات طیّبهٔ رسول اکرم مصطفی علیه السّلام است وگفتارهای وی بمفاد «أُعْطِیتُ جَوامِعَ الکَلِمِ» مُتَضَمِّنِ مصالحِ عبادست ومتکفّلِ سعادتِ دارِ عمل ویوم معاد، وچون آن کتاب بزبان عربی بود و فارسی زبانانرا ازمواِئد فوائدآن بهره ونصیبی نبوداین بندهٔ ضعیف . . . بشرح آن قیام وازلغت عرب فصیح بزبان فارسی صریح بی تکلّف و تَصَلّف آورد تا رازی چون تازی و شیرازی مانند حجازی از آن مُمَتَّع و بهره مند گردد . امید از کرم عَمیم خداوند کریم آنست که توفیقِ دریافتِ سعادتِ این حِکَمِ إسلامی را عامّ فرماید تا همهٔ بندگان أعمّ ازمسلمان وغیر آن از این کلماتِ نَبَوِیّه وحِکَمِ مُصْطَفَوِیّه پند گیرند و با این مواعظ شافیه و نصایح کافیه هدایت پذیرند، إنّه ولیُّ التوفیق

کن هدایت‌ای خدا آن راه را که برفتند انبیا و اولیا
هریکی درآرزوئی می شتافت عاقبت مطلوبِ خود هریك بیافت
گرگران و گر شتابنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

محصّل سخن قاضی قضاعی (ره) درمقدّمهٔ کتاب

همانا درعلم بأحادیث و أخبار نَبَوی و در عمل بأحکام و آداب شریعت مصطفوی نورِ حقّ و حقیقتی است که زنگارِ غفلت از دلهایِ مردمِ صاحب نظر میزُداید، وداروی پند وحکمتی‌است که درهای سلامتی وصحت بر رویِ دردمندان دلمُرده میگشاید؛ زیراکه آن دُرَرِ شاهوار ازمَنْبع غیب واردگشته و ازمعدنِ علم وحکمت ومهبط وحی و عصمت صادرشده، یعنی از زبانیست که هرگز سخنی ناصواب‌نگفته وازکسیست که هیچ‌وقت راهی بخطا نرفته‌است؛ یَهْدِی بِهِ‌اللهُ‌مَنْ یَشاءُ کسیکه پیوسته پندار ورفتار وکردار وگفتارش همه‌خیرومصلحت واندرزوموعظت‌بوده است و از جانب خدای تعالی مأمور و مبعوث بوده تا خلایق را بخدا پرستی و توحید بخواند، دنیا را جمال بخشد، مردم را از تیه تاریک جهالت و وادی وحشتناك‌ضلالت بشاهراه نجات وسرمنزل نیکبختی رساند اینست که کلمات مقدّسهٔ وی تادامنِ قیامت وسیلهٔ عزّت و سرمایهٔ نجاح و سعادت است.

دراین کتاب هزارکلمه‌ازوصایا ومواعظ وحکم‌وامثال که اززبانِ درفشانِ آن حضرت جاری شده جمع کردم، کلماتیست که من خود از مشایخم شنیده‌ام وچون أماراتِ صحتِ ورود همهٔ آنها از وجوه الفاظ ظاهرست حاجت بذکر اسناد ندیدم، برای قرب مأخذ و سهولت تناول رویِ تقاربِ ألفاظ و تناسبِ معانی مُبَوّب داشتم تا هرکه هرچه خواهد بآسانی یابد و بی‌رنج تصفّح و زحمت تفحّص بمقصد رسد وبمحلّ نقلِ خبر ره برد، بعد دویست کلمهٔ دیگر نیز بآن افزودم تا مجموع شامل یکهزارودویست کلمه باشد، آنگاه أدعیهٔ که‌ازآنحضرت مأثور است بخاتمهٔ کلمات آوردم و آنرا با این ترتیب بانجام رساندم. کتابی نیز مستقلاً در اسانید همهٔ آنها نوشتم تا هرکس که خواهد از اسناد این روایات باخبر شود بآن رجوع کند.

ازخدای لَمْ‌یَزَلْ ولایَزال میخواهم که این عمل را از این بندهٔ ضعیف قبول فرماید وآنرا بنظرِ لطف و احسان منظور داردا نه ولیّ الإحسان.

هذا أوانُ الشروع فی المقصودِ بعون‌الله المَلِکِ المَعْبود.

۱ ـ اِنَّمَا الْأَعْمالُ بِالنِّيّاتِ(۱).

عبادت باخلاص نیّت نکوست   وگرنه چه آید زبیمغز پوست

همانا عملها بنیّتهاست یعنی اصل در عمل نیّت است وثواب وعقاب برآن مترتّب میشود(۲) پس بنده باید که درهر کاری که میکند اگر دنیاوی بود وا گرآخرتی؛ درآن نیّتِ خیر کند وازشوائبِ ریا و سُمْعَت دور گرداند تا مقبولِ درگاهِ حق تعالی باشد چنانکه از ابوسعید الخُدری روایت کرده‌اند (۳) :

روایت کرده‌اند که وقتی امام جعفر صادق علیه السّلام از جائی میگذشت شخصی را دید که سوراخی در خانه میکرد، صادق علیه السلام از آن شخص پرسید که: از بهرچه این سوراخ میکنی ؟ـ گفت : از بهرِ آن تادود ازخانه بیرون شود، صادق علیه السّلام فرمود که : ای بیچاره نیّتِ خیر کن که آنچه مرادِ دنیاست برطفیلِ آن حاصل شود ، نیّت کن که از بهرِ آن میکنم تادرشب بنگرم که صبح برآمده است یانه؟ تا ثوابِ آن جهان نیزبیابی .

۲ ـ اَلْمَجالِسُ بِالْأَمانَةِ .

نشستن در جایگاهها بامانت بودنست یعنی چون کسی در مجلسی بنشیند و درآنجا سخنی رود باید که بامانت بود و جایِ دیگر باز نگوید ؛ شعر:

درمجالس که جایِ تزیین است   بامانت نشین که شرط این است

۳ ـ اَلْمُسْتَشارُ مُؤْتَمَنٌ .

یعنی آنکه باوی مشورت کنند باید که مُعْتَمَد باشد و دانا بود بدانچه با وی گویند و سرانجامِ کارها نیک داند ؛ شعر :

مشورت کن که کار بگشاید   مستشارِ تو مؤتمن باید

۱ـ ملاحظهٔ شرح حدیث شمارهٔ ۴۲ و ۱۴۴ برای فهم معنی این حدیث شریف مفید است.

۲ـ اصل کتاب از اینجا شروع میشود و از اوّل آن تا اینجا الحاق مصحّح کتاب است که نگارندهٔ این سطور باشد وبرای رفع نقص وبمنظور تمامیّت فایدهٔ کتاب این امر انجام یافته است چنانکه درمقدّمه یاد کرده‌ایم.

۳ـ کذا دراصل؛ پس گویا تصحیفی در کلمات روی داده ویاسقطی درعبارت واقع شده .

۴ ـ اَلْعِدَةُ عَطِيَّةٌ .

وَعده کردن وام دادنست یعنی هر که کسی را چیزی پذیرد گوئی که بوی رسانیده است برای اینکه آنکس دل در آن بندد و در آن طمع بکند ؛ شعر:

گر بوعده کنی دلی را شاد   وعدهٔ آن عطا بباید داد

۵ ـ وَالْعِدَةُ دَیْنٌ . .

وعده کردن وام است واجب بود که بدهد ؛ شعر :

وعده وامیست گفت پیغمبر   وام دادن زواجبات شمر

۶ ـ اَلْحَرْبُ خُدْعَةٌ .

کارزار کردن فریفتن است یعنی در کارزار مکر و حیلت نیکتر باشد که قوّت و شجاعت ؛ شعر ؛

حرب خدعه است و خدعه هست فریب   هست خدعه بتر ز جنگ و نهیب

۷ ـ اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ .

پشیمانی توبه است، یعنی هر که بر گناه پشیمان شود و دیگرباره باسر گناه شود آن توبه نَبُوَد بلکه استهزا بُوَد چون پشیمانی او نه از ترس خدای تعالی بود؛ شعر :

هر که او از گنه پشیمانست   مصطفی گفت توبه‌اش آنست

۸ و ۹ ـ اَلْجَماعَةُ رَحْمَةٌ . وَالْفُرْقَةُ عَذابٌ.

جماعت کردن رحمتست وجدائی عذاب است ؛ **گفته‌اند که**: مراد نماز بجماعت است یعنی هر که نماز بجماعت کند برحمت خدای نزدیک بود زیرا که نماز بجماعت یک رکعت به از بیست و پنج رکعت است از نماز تنها، **و گفته‌اند** (۱) **که** : مراد بدین «جماعت» آل رسول است علیهم السّلام یعنی هر که از پس ایشان برود برحمت خدای رسد ، و هر که از ایشان جدا شود مستحقّ عذاب گردد ؛ شعر :

رحمت اندر جماعت دین است   در جدائی عذاب تعیین است

---

۱ ـ نسخهٔ قدیم از اینجا آغاز میشود و تا اینجا فقط از روی نسخهٔ آقای حسین باستانی راد چاپ شده .

۲ ـ ملاحظهٔ حدیث شمارهٔ ۸۷ ، ۳۰۳ و برای روشن شدن معنی «جماعت» مفید است .

۱۰ ـ اَلْاَمانَةُ غِنیً .

راست پیشی توانگریست .

هر که دردین بود امانتدار — او توانگر شود بآخرِ کار

یعنی هر که راست پیشی کند وراست رود ؛ در کاری که بدست دارد خیانت نکند ، در صنعتی که داند شفقت باز نگیرد بزودی توانگر گردد .

۱۱ ـ اَلدّینُ النَّصیحَةُ .

دین نصیحت است .

نیکخواهیست اصلِ دین بیقین — نیکخواهست هر که دارد دین

یعنی هر که دیندار بود دین وی را از هر جهتی نصیحت کند ؛ نصیحت از جهتِ خدای آنست که فرمانش بجای آورد ، و از هرچه او را نهی کرده باشد پرهیزد ، و کتابش را عزیز دارد و نیکوخواند ، و برآن کار کند ، واز جهتِ پیغمبر آنست که قولش بشنود وبکار دارد ، وسنّتهایش را تعظیم کند ، واز جهتِ امام آنست که هر که بسال مهتر باشد او را از جملهٔ مادر و پدر شمارد ، و هر که بسال برابر باشد او را برادر و خواهر شناسد وبزرگ داند ، و هر که بسال کمتر بود او را از فرزند شمارد وبروی شَفَقَت برد و با وی مدارا کند . گفته‌اند که : هر که نصیحت نشنود رویش زرد گردد و زود بود که رویش سیاه گردد .

۱۲ ـ اَلْحَسَبُ الْمالُ .

حسب مال است .

گوهرِ پاك به بود از مال — بی‌شك از خاك بهتر آب زلال

هر که را مال بسیار بود مردم گرد وی بسیار گردند اگرچه او بی‌اصل ونسب باشد .

۱۳ ـ اَلْکَرَمُ التَّقْوی .

کرم پرهیزگاریست .

هست تقوی بزرگواری مرد هر که شد مُتّقی بزرگی کرد

یعنی پرهیزگار و خویشتن دار نزدیک مردم و خدای تعالی گرامی بود و خدای تعالی میفرماید که : إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ أَتْقَاكُمْ ؛ یعنی ازشما هر که پرهیزگارتر گرامی‌تر .

نیکویی عادتست وخوش خوئیست بدی اندر لِجاج بدگوئیست

و روا بود که مصطفی علیه‌السّلام بدین آن خواست که عاقل باید که آنچه بهتر بود سیرت وعادت خود کند وپیوسته برآن میباشد نه آنکه همیشه معصیت کند و خیر از وی چنان افتد که کس از مزبله بوی خوش شنود .

۱٤ ـ اَلسَّماحُ رَباحٌ .

سخاوت کردن سودست .

هر که گیرد معاملت آسان سود بیند از آن بسی نه زیان

یعنی هر که سخی بود دردنیاوآخرت سود کند؛ دردنیا مردمان مَدْحَش گویند، و در آخرت ازخدای تعالی ثواب یابد، و خدای‌تعالی سخی را دوست دارد اگرخود همه دانهٔ خرما بکسی دهد .

۱۵ ـ اَلشَّرُّ لَجاجَةٌ .

شرّ ستیزه بردنست؛ یعنی عادت ورسم مسلمان نیست‌بدی کردن؛ که هر که بدی کندبدان بدگرفتار شود .

۱٦ ـ اَلْعُسْرُ شُؤْمٌ .

کاربرخویشتن مکن دشوار کاخرآن کارشومی آرد بار

دشواری کردن شوم‌است؛ یعنی هر که بخیل شود ودرکارها بامردم‌دشواری کند شومی آن در دنیا و آخرت بوی رسد .

۱۷ ـ اَلْحَزْمُ سُوءُ الظَّنِّ .

هر که هشیاروکاردان‌باشد بهمه خلق بدگمان باشد

بیدار بودن درکار ظنّ بد بردن است؛ یعنی هرکه خواهد مال‌را یا زن را نگه دارد نتواند الّا که ظنّ بد بمردم برد و برین گونه رواباشد .

۱۸ ـ اَلْوَلَدُ مَبْخَلَةٌ مَجْبَنَةٌ مَحْزَنَةٌ .

هست اندر جهان بد پیوند سببِ بُخل و بد دلی فرزند

فرزند موضعِ بخیلی است ، و موضعِ بددلی، وموضعِ اندوه؛ یعنی هرکه‌را زن و فرزند بود بخیل شود،دست از مواسات بِدارد ازآنکه ترسد که فرزندش درویش شود و اگرکاری پیش آید از جهتِ فرزند بددلی کند و اندوه خورد .

۱۹ ـ اَلْبَذاءُ مِنَ الْجَفاءِ .

دراز زبانی از جفاست؛ یعنی هرکه زبانرا فروگذارد و هرچه بر سرِ زبان آید بگوید آن‌جفا باشد که بمردم میرساند؛ وگفته‌اند که : دردی که طبیبان از آن عاجز شوند از زبان فحش گفتن و خوی بد بود .

۲۰ ـ اَلْقُرْآنُ هُوَالدَّواءُ .

مصطفی گفت خواجهٔ دوجهان هست هر درد را دوا قرآن

قرآنست که شفای‌درد است؛ گویند که مصطفی‌علیه‌السّلام این خبربدان‌سبب گفت که قومی از اصحابِ وی بجائی میرفتند درراه بنزدیک قبیلهٔ رسیدند ازعرب؛ فرود آمدند و ازیشان چیزی خواستند که بخورند، ایشان چیزی ندادند ساعتی‌برآمد ازآن قبیله شخصی بیرون آمد و اصحاب راگفت که: رئیس ما را مارگزیده است وسخت بی‌آرام شده است و برزمین‌قرارنمیگیرد، بنزدیک شما چیزی باشد که‌بدان راحتِ وی باشد ؟ ـ ازاین جماعت اصحاب مردی گفت که: من‌افسونی‌میدانم که شفای وی میشود ولیکن ما از شما مهمانی خواستیم ندادید ، مرد گفت: هرکه‌این رنج از وی بردارد [او را یک کَلّه گوسفند بمزدمیدهیم(۱)] آن صحابی برخاست و بنزدیک مارگزیده آمد و فاتحة الکتاب برخواند وبادبرجای زخم دمید، مارگزیده

۱ـ عبارت‌میان دوقلاب ازنگارنده‌است‌واصل‌متن‌محوشده است.

در حال شفا یافت و بیارامید گلهٔ گوسفند بمزد بدادند ، جماعت اصحاب خواستند که قسمت کنند خداوندِ افسون منع کرد و گفت: بیا تا بنزدیک مصطفی علیه‌السّلام رویم آن کنیم که رسول علیه‌السّلام فرماید، چون بنزدیک رسول علیه‌السّلام رفتند و حال باز گفتند رسول علیه‌السّلام فرمود که: قسمت کنید و مرا نیز نصیبی دهید .

این خبر دلیلست که هرآنچه بمزدِ آموزیدن ستانند حلال باشد .

۲۱ ـ اَلدُّعاءُ هُوَ الْعِبادَةُ .

گفت خواجه عبادتست دعا　　　　دردعا کوش در مقامِ صفا

دعاست که عبادتست؛ یعنی هر که دعا کند باید دعایش با تضرّع و زاری بود زیرا اصل هر عبادتی ترسکاریست .

۲۲ ـ اَلدَّيْنُ شَيْنُ الدِّينِ .

اهل دین راست وام عیبِ تمام　　　　هر که را هست وام شد بدنام

یعنی وام عیب و عارست دردین . ومصطفی علیه السلام فرمود که: عظیم‌ترین گناهی از پسِ کبائر آنستکه بندهٔ ازدنیا برود و بر گردنش وام باشد و چیزی از او بنماند که بوام دهند . وپیغمبرعلیه‌السّلام فرمود که: أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْكُفْرِ وَ الدَّيْنِ؛ پس دَین را باکفر برابر کرده ، ودر عهد رسول علیه‌السّلام مردهٔ را بیاوردند تا مصطفی علیه‌السّلام بر وی نماز کند رسول صلّی الله علیه و آله پرسید که: این را هیچ قرضی هست ؟ ـ گفتند: بلی ، رسول بر وی نماز نکرد تا أمیرالمؤمنین علیّ را علیه السّلام ضمان کرد که آن قرض وی باز دهد ، چون امیر المؤمنین علیه‌السّلام ضامن شد رسول علیه‌السّلام بر وی نماز کرد .

۲۳ ـ اَلتَّدْبِيرُ نِصْفُ الْعَيْشِ .

نیمهٔ عیش مرد تدبیرست　　　　گرچه (۱) تدبیر ضدِّ تقدیرست

تدبیر کردن درآن چیز که بدان زندگانی کند نیمهٔ معیشت است؛ یعنی هر که را

۱ـ دراصل: «گرز» .

چیزی بود باید که اسراف نکند و بتدریج بخرج همی کند تا دیرش بماند .

۲۴ ـ اَلْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ .

غم‌خوردن نیمهٔ پیریست؛ یعنی هر که غم خورد زود پیرشود، علیّ علیه‌السّلام فرمود که : سخت‌ترین چیزها که خدای‌تعالی آفریده است ده چیزست غم خوردن سخت‌ترست ازآن همه؛ اوّل سنگ(۱) ؛ و باسختی آن‌آهن وی‌رابرد، وبا سختی آهن آتش وی را ببرد، و باسختی آتش آب ویرابنشاند، وباسختی آب خاك وی‌رابخود کشد ، و با سختی خاك باد وی را بپراکند، و با سختی باد آدمی بر وی‌غلبه کند، هرکجا خواهد برود ، و مستی آدمی را از عقل برد ، و خواب بر مستی غالب شود ، و غم خواب را ببرد ، پس درست باشد که غم سخت‌ترین چیزهاست .

۲۵ ـ اَلتَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ .

دوستی کردن بامردم نیمهٔ عقلست .

با خلایق محبّت و یاری هست‌نیمی زعقل‌وهشیاری

یعنی‌آدمی‌باید‌با هر کس چنان سازد‌بلطف و خلق و گشاده روئی که همه کس ویرا دوست دارد این نشانست بدانکه وی عقلی‌تمام دارد .

۲۶ ـ قِلَّةُ الْعِيالِ اَحَدُ الْيَسارَيْنِ .

اندك عیالی یکی از دو توانگری بود .

کم عِیال فقیر را احوال به بود از توانگری با مال

یعنی هر که را عِیال اندك باشد توانگر بود اگرچه مالش بسیار نبود گوئی که توانگرست که حاجتش بخلق نه چنان‌بود که آنرا که عیالش بسیاربود‌چه هرچه بدستش آید در روز نفقه کند و محتاج آن دیگر گردد .

۲۷ ـ حُسْنُ السُّؤالِ نِصْفُ الْعِلْمِ .

۱ـ ترتیب وتعداداین‌ده چیزدرهردونسخه چنانست که درمتن ملاحظه میشود و از مظانش که تفسیرابوالفتوح وتفسیرجلاءالاذهان ازآن جمله است تحقیق‌وبررسی شود .

نیکوپرسیدن چیزی نیمهٔ علمست .

هست نیمی ز علم حُسنِ سؤال   باش نیکو سؤال در هر حال

یعنی هر که چیزی نداند و تواند که باز پرسد چنانکه کسی را معلوم شود که وی چه میگوید این صورت وی را نیمی دانش بود و در پرسیدن چیزی (۱) چهار کس را ثواب بود؛ اوّل آنکس را که پرسد، دوّم آنکه وی را پرسند ، سیّم آنکه جواب گوید، چهارم آنکه گوش دارد . و مصطفی علیه السّلام گوید که : علم در خزینه است و کلید آن پرسیدن است ؛ بپرسید که رحمت خدای برشما باد .

۲۸ - اَلسَّلامُ قَبلَ الْکَلامِ .

هر که پیش از سخن سلام کند   او بقول نبیّ قیام کند

سلام کردن پیش از کلام است؛ یعنی هر که بر جماعتی رسد پیش از آنکه سخن گوید باید که ادب را بجاآرد اوّل سلام کند، ومصطفی علیه السّلام گوید که: هر که پیش از سخن سلام نگوید اجابتش مکنید .

۲۹ - اَلرِّضاعُ یُغَیِّرُ الطِّباعَ .

شیردادن طبعها را بگرداند؛ یعنی هر که کودکی را شیر دهد کودك خوی وی گیرد بر آن وجه .

۳۰ - اَلبَرَکَةُ مَعَ اَکابِرِکُم .

برکت با پیران شماست .

برکت با اکابرِ دینست   قدرِ پیرانِ راهبر اینست

یعنی در کارها پناه با پیران دهید که ایشان جهاندیده و کارآزموده باشند .

۳۱ - مِلاكُ الْعَمَلِ خَواتِمُهُ .

اصل کارها سرانجامش است .

عمدهٔ کار در سرانجامست   بی‌سرانجام کارها خامست

۱- درنسخهٔ دیگر : «آن‌چیز» .

یعنی هر که کاری بردست گیرد باید که دل در آن نبندد تا اگر عاقبت وسرانجامش نه چنان بود که وی پنداشته بود رنجور دل واندوهناك نشود، واگر طاعت کند باید که باطاعت پیوسته توبه میکند واعتماد برطاعت(۱) نکند که طاعتش نه چنان بود که خدای تعالی قبول کند .

۳۲ ـ كَرَمُ الْكِتَابِ خَتْمُهُ .

شرف نامه بمهرنهادن است .

مهرِ نامه بزرگیِ نامه است — این سخن فرق کاغذوخامه است

یعنی هر که کسی را نامه فرستد و مهرش ننهد ویرا خوار داشته باشد وچون مصطفی علیه السّلام خواست تا پادشاهان زمانه رانامه نویسد و ایشانرا باسلام خواند انگشتری فرمود بر سه سطر؛ برانگشتری نوشت: محمّدٌ رسول الله؛ و بدان انگشتری نامه را مهر کردی .

۳۳ ـ مِلاكُ الدّينِ الْوَرَعُ .

اصل دین پرهیز گاریست؛ یعنی دیندار بحقیقت آنست که از شبهت بپرهیزد و گفته‌اند که: از شبهت بپرهیزیدن بهترست ازصد حجّ تطوّع .

۳٤ ـ اَلْوَرَعُ سَيِّدُ الْعَمَلِ .

پرهیز گاری بزرگترینِ عمل است؛ یعنی هر که عمل کند وبااو پرهیز گاری نباشد همچون تنی باشد که ویرا سر نباشد .

۳۵ ـ خَشْيَةُ اللهِ رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ .

ترسیدن ازخدای تعالی سرِ هرحکمت است .

مصطفی گفت آن جهانِ صفا — سرِ هر حکمتست ترس خدا

اگرچه حکمت و علوم بسیارست اصل هرعلمی وحکمتی آنست که بدان ثواب

۱ـ درهردونسخه: «توبه» وقیاساً تصحیح شد.

و عقاب خدا بداند و دایم ترسان و لرزان بود .

۳۶ ـ مَطْلُ الْغَنِیِّ ظُلْمٌ .

امروز و فردا کردنِ توانگر ظلم بود؛ یعنی هر که را چیزی بکسی باید دادن و تواند که باز دهد و امروز وفردا کند ظلم است که میکند، مسلمانی وی آن باشد که باز دهد و حلالی بخواهد .

۳۷ ـ مَسْأَلَةُ الْغَنِیِّ نارٌ .

چیزی خواستنِ توانگر آتش است؛ یعنی هر که را چندان چیزی باشد که بدان زندگانی کند بر آن وجه که خدای تعالی فرموده است و از کسی چیزی خواهد آتشِ دوزخ بود که می‌اندوزد .

۳۸ ـ اَلتَّحَدُّثُ بِالنِّعَمِ شُکْرٌ .

هر که او ذکر نعمتِ حقّ کرد   شکر نعمت همین بجا آورد

بحدیث وا گفتن از نعمت شکرست؛ یعنی هر که از حق نیکی و احسانی بیند باید که باز نپوشاند و پیشِ دیگران باز گوید تا شکرِ وی کرده باشد .

۳۹ ـ اِنْتِظارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ عِبادَةٌ .

گوشِ فرج داشتن بصبر عبادت بود .

انتظارِ (۱) گشادگیِ أنام (۲)   بصبوری عبادتیست تمام

یعنی هر که را محنتی پیش آید یا بچیزی درماند چون مصیبت و بیماری و درویشی یا کسی بر وی ظلم کند چون توکّل بر خدا کند و منتظر فرج می باشد و صبر کند همچنان بود که پیوسته عبادتِ حقّ تعالی بجاآورده باشد .

۴۰ ـ اَلصَّومُ جُنَّةٌ .

روزه سپر است .

روزه تیرِ عذاب را سپرست   شادمان روزه‌دار ازین خبرست

۱ـ دراصل: «وانتظار» .   ۲ـ دراصل: «امام».

یعنی هر که روزه دارد خدای تعالی روز قیامت روزهٔ ویرا سپری گرداند میان وی وآتش دوزخ تا گرمای آتش بر وی کارنکند وتقدیرش آنست که روزه سپریست میان روزه دار ومعصیت؛ زیرا که هر که روزه دارد معصیت کم کند؛ وبزرگان گفته‌اند که : هر که شکم را گرسنه دارد ازپی هوا و معصیت نرود .

۴۱ ـ اَلضَّامِنُ غَرِیمٌ .

پایَندان(۱) غرامت کش بود یعنی هر که کسی‌را پایَندانی کند غرامت کشد و اگر بدستوری وی کند رسد که از وی(۲) طلبد .

۴۲ ـ اَلرِّفقُ رَأْسُ الْحِکْمَةِ .

مدارا کردن سَرِ حکمتست .

سرِ هر حکمتی بلیل و نهار   رفق و آهستگی بود درکار

یعنی بزرگترین حکمتی آنستکه درکار ها مدارا کند و ساکن بود و مدارا درکار دارد .

۴۳ ـ اَلْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ .

هست نیکی دلیلِ خُلقِ نکو   با همه خلق باش نیکوخو

نیکویی برخوی نیکوست؛ یعنی هر که‌را خیری ونیکی افتدچون خوی نیکوبود بنزدیک خدای تعالی سخت پسندیده باشد بسببِ خوی نیکو .

۴۴ ـ اَلشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ .

جوانی شاخیست از دیوانگی .

چون جوانیست ازجنون یک شاخ   هست با هر کسی جوان گستاخ

یعنی هر که جوان باشد در وی سبکی بود و بی صبر و شتاب زده بود اگر ازوی چیزی حاصل آید که نکوهیده وعیبناك بود کس را نرسد که ویرا پُرسلامت کند .

۱- دربرهان قاطع گفته : « پایندان بفتح ثالث ودال ابجد بالف کشیده بر وزن آصفخان ضامن و کفیل ومیانجی کننده را گویند» .   ۲- در نسخهٔ دیگر: «رشد ازوی» .

۴۵ ـ كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضالَّةُ كُلِّ حَكيمٍ.

کلمهٔ حکمت گمشدهٔ هرحکیمی بُوَد .

دُرّ حکمت که جوهر نیکوست گمشدهٔ هر حکیم ودانا اوست

یعنی هر که دانا و حکیم بود پیوسته طلبکار کلمهٔ حکمت بود چنانکه آنکس که چیزش گم شده باشد؛ زیرا که قدر کلمهٔ حکمت آنکس داند که کسی را از خدای تعالی بترساند، یا با چیزی خواند که ویرا در آن شرف و کرم بود، یا از قبیحی باز دارد، و«حکیم» آن باشد که چیزی بداند و بر آن کار کند .

۴۶ ـ اَلنِّساءُ حَبائِلُ الشَّيْطانِ.

زنان دام ابلیس اند .

دام شیطان زنان ناپاکند هرچه پاکند چُست وچالاکند

یعنی چنانکه صیّاد دام را حیلت خود سازد وبدان صید گیرد ابلیس علیه اللّعنة زنان را دام خود سازد وبدان صید گیرد یعنی مردانرا بدیشان از راه ببرد؛ زیرا که حقّ سبحانه و تعالی زنان را چنان آفریده که گفتار و رفتار و خوردن و رفتن ایشان همه محلّ شهوتست مرد چون بیند بدان میل کند، پس هرزنی که عاقل و خردمند بود و از خدای تعالی نیک ترسد پیوسته برحذرباشد و خویشتن را نگه دارد وازمرد بیگانه پنهان شود .

۴۷ ـ اَلْخَمْرُ جِماعُ الْاِثْمِ.

خمرخوردن جمع کنندهٔ همهٔ بزه هاست .

خمر کان زبدهٔ همه مزه هاست جمع آرندهٔ همه بِزِه هاست

ومصطفی علیه السّلام گوید که: چون خمّار گوید: لاٰاِلٰهَ اِلّاٰاللهُ؛ عرش و کرسی بلرزد وبهر حرفی خدای تعالی فرشتهٔ را بیافریند تا بروز قیامت برین خمّار لعنت میکند. مصطفی علیه السّلام گوید که : هر که در دنیا خمر خورد در آخرت از شراب بهشت ویرا نصیب نبود، وهر که شبانگاه شراب خورد دربامداد مشرك آید، وهر که دربامداد

شراب خورد در شبانگاه مشرك آید. و مصطفی علیه‌السّلام گوید: مُدْمِنُ الْخَمْرِ کَعٰابِدِ الْوَثَنِ ؛ یعنی هر که پیوسته خمرخورد همچون بت‌پرست باشد. ومصطفی علیه‌السّلام گوید که: چون خمرخواره زن خواهد او را زن مدهید، و اگر سخن گوید او را براستگوی مدارید، و اگر شفاعت کند اجابتش مکنید، و اگر گواهی دهد مپذیرید، و امانت پیش وی منهید که اگرضایع کند خدای را بود که عوض باز ندهد. و درخبرست که هر که می‌آشامد(۱) چهل روز طاعتش برآسمان‌نشود.

۴۸ ـ اَلْخَمْرُ اُمُّ الْخَبٰائِثِ.

خمر خوردن مادرِ همه پلیدیهاست؛ زیرا که هر که(۲) مست شود سوگند بسیار خورد وبیشتر دروغ باشد، و نماز نکند، و ذکرخدای‌تعالی نگوید،ومردم‌را از وی رنج رسد، و بزبان فحش گوید.

۴۹ ـ اَلْغُلُولُ مِنْ جَمْرِ جَهَنَّمَ.

خیانت از پاره‌های آتشِ دوزخست.

هر که‌یك حبّه‌راخیانت کرد اخگرِ آتشِ جهنّم خورد

و مصطفی صلّی‌الله علیه و آله فرمود که: خیانت مکنید و امانت نگه دارید اگرخود همه رشتهٔ تاری(۳) بُوَد.

۵۰ ـ اَلنِّیٰاحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجٰاهِلِیَّةِ.

نوحه کردن‌ازافعال‌اهل‌جاهلیّت بود؛ یعنی هر که نوحه کند ازپسِ جاهلانی رفته بود که از پیش مصطفی صلّی‌الله علیه وآله بودند و خدایرا و شرع راندانستند و «نوحه» سخنی چند باشد که نوحه کننده با هم آورد که‌بسببِ آن خداوند مصیبت

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «که‌هر که‌می‌رادردهن گیرد».

۲ـ درنسخهٔ دیگر: «زیرا که خمار هر گه» وبطور حتم «خمّار»ازاضافاتست.

۳ـ درنسخهٔ دیگر: «اگرخودرشتای بود».

بی‌صبر گردد، و کسی که بانگ برآورد، وآنرا که گوش بدان دارد، وآنکس که مویه کند. ورسول صلّی‌الله علیه و آله میفرماید که: از ما نیست‌آنکس که جامه بدرّد، وآنکس که‌دست بر روی‌زند. ومصطفی‌صلّی‌الله علیه و آله گوید که: نوحه گر ازگور خاك‌آلود وگردآلود برخیزد و چادری از لعنت بخویشتن گرفته باشد و دست بر سر میزند و میگوید: واوَیلا، و فرشتهٔ ازقفای او میرود و میگوید: آمین؛ و جای این نوحه گر آتش دوزخ باشد. و همچنین رسول صلّی‌الله علیه وآله‌فرمود که: روزقیامت نوحه کنان را می‌آورند و از ایشان بانگ سگ می‌آید.

۵۱ ـ اَلْحُمّی رائِدُ الْمَوْتِ.

تب پیشرو مرگ است.

مرگ‌راچون تبست پیش‌آهنگ همه کس میشود بتب دلتنگ

یعنی هر که‌را تب آید از سختیِ جان کندن بود ومرگش معلوم‌شودوخدای تعالی تب را رسولِ مرگ گردانیده تا بنده چون تبش‌آید بیدار گردد و کارِ خویش بسازد و ازگناه‌توبه کند ووصیّت کند پیش ازآنکه عقلش بشود(۱) و اگر خواهد که توبه کند ووصیّت کند نتواند.

۵۲ اَلْحُمّی مِنْ فَیْحِ جَهَنَّمَ(۲).

تب زگرمیّ دوزخست اثری میزند بر وجود ازو شرری

تب ازتپش دوزخست، و مصطفی صلّی‌الله علیه وآله میفرماید که: هر که‌را سه ساعت تب آید و صبر کند و خدای‌تعالی را شکر کند و حمد وثنا گوید و با مردم گرانی‌نکند خدای‌تعالی فرشتگان را گوید که: بندهٔ من (۳) ببینند که بربلا وسختی چگونه صبر میکند و بنویسید که: من که خداوند آسمان و زمین‌ام ویرا بیامرزیدم،

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «زایل بشود».

۲ـ درنسخهٔ دیگر: «بندهٔ مؤمن» وشایداصل: «بندهٔ مرا» بوده‌است.

۳ـ دراقرب‌الموارد گفته: «اَلْحُمّی مِنْ فَیْحِ جَهَنَّمَ؛ اَی مِمّا فارَ مِنْ حَرِّها».

و ازآتشِ دوزخ ایمن گردانیدم .

۵۳ ـ اَلْحُمَّى حَظُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنَ النَّارِ.

تب بهرهٔ هرمؤمنی است ازآتشِ دوزخ . ومصطفی صلّی الله علیه وآله میفرماید که: هر کسی را از آتش دوزخ بهرهٔ بود، وبهرهٔ مؤمن ازآتشِ دوزخ تبی بود که ببرّد .

۵۴ ـ اَلْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

خرسند بودن بدانچه خدای تعالی دهد مالی بود که بُن درنیابد .

گفت خواجه قناعتست این (۱) مال — که نیابد بهیچ حال زوال

ومصطفی صلّی الله علیه وآله میفرماید که: هر که بروزی درماندوحاجتِ خویش بخلق بردارد و از ایشان نا امید گردد و با درگاهِ خدای تعالی شود یا او را بمیراند یا روزی بروی فراخ گرداند .

۵۵ ـ اَلْاَمَانَةُ تَجُرُّ الرِّزْقَ.

امانت که راست پیشی است (۲) روزی را بخود کشد .

هست امانت که او شبانروزی — میکشد سوی خویشتن روزی

۵۶ ـ اَلْخِيَانَةُ تَجُرُّ الْفَقْرَ .

خیانت درویشی بمردم کشد .

نکند سود بر خیانت مرد — شدفقیرآنکه او خیانت کرد

یعنی هر که او خیانت کند درویش گردد، زیرا که خدای تعالی خاین را دشمن دارد و در مال وی برکت نکند، ومردم نیزچون بینند که وی بی انصاف است باوی نیامیزند .

۵۷ ـ اَلصُّبْحَةُ (۳) تَمْنَعُ الرِّزْقَ .

خفتن از پسِ نمازبامداد روزی را منع کند زیرا که وقتِ قرآن خواندنست

۱ـ کذا وشاید «آن» بهترباشد.

۲ـ درهردو نسخه : « امانت راست پیشی است » .

۳ـ درأقرب الموارد گفته: «الصبحة بالفتح نوم الغداة، وبالضم مصدرٌ. ونوم الغداة».

و دعا و ذکر خدای‌تعالی واستغفار کردن؛ پس هر که بخسبد درین وقت ازین جمله بازماند و خدای‌تعالی برکت از وی بازدارد.

رزق‌را خوابِ صبح دارد باز عمر کوته‌شود زخوابِ دراز

وعبدالله عبّاس پسرش را دید که باوّلِ روز خفته بود بانگ بر وی زد و بر وی جفا کرد و گفت: ندانی که خواب باوّلِ روز و آخرِ روز خواب احمقاق ومستان بود. امّا نزدیک زوال خواب پسندیده است و رسول علیه‌السّلام درین وقت خفتی و گفته(۱) که: هر که اوّلِ روز خسبد کسلان گردد وچیزیش بیاد بنماند؛ واین خبر در حقّ مصلحانست آنکس که ظالم یا فاسق بود اگر هرگز بیدار نگردد بهتر بود.

۵۸ ـ اَلزِّنا یُورِثُ الْفَقْرَ.

هر که کارش زناست شد درویش پس زنا کار هست دشمنِ خویش

زنا بمیراث برساند درویشی‌را؛ و مصطفی صلّی‌الله علیه و آله میفرماید که: زنا کننده را شش چیز حاصل آید سه دردنیا وسه درآخرت؛ امّا دردنیا بهای رویش بشود وزندگانیش بکاهد ودرویش گردد، ودرآخرت خدای‌تعالی با وی خشم گیرد و حسابش دشوار گردد، و جاودان دردوزخ باشد. وشب معراج که مصطفی صلّی‌الله علیه وآله‌را بآسمان بردند قومی‌را دید که پارهٔ گوشت پیشِ ایشان نهاده بود که از آن خوشبوتر و نیکوتر نبود و پارهٔ گوشت نهاده بود که از آن گندتر و مردارتر نبود واین قوم آن گوشت مردار میخوردند وبا آن دیگر مینگریدند، رسول صلّی الله علیه و آله پرسید که: این قوم کیستند؟ ـ جبرئیل علیه‌السّلام گفت: این زانیان‌اند که زنا کرده‌اند پس هر که زن حلال پاك در خانه دارد وبحرام مشغول گردد، یا هرزنی که بربسترِ شوهر خیانت کند حالش همچنین بود. و مصطفی صلّی‌الله‌علیه وآله میفرماید که: در دوزخ ازعورتِ زانی گندی آید که اهل دوزخ باآن همه محنت که ایشان‌را بود از آن گند فریاد کنند وزنهار خواهند نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ النّارِ.

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «وگفته‌اند» وشاید این نسخه بهتر باشد.

۵۹ ـ زِناءُ (۱) الْعُیُونِ النَّظَرُ.

زنای چشم نِگریدنست بِحرام.

گفت در راهِ شرعِ پیغمبر هست بیشک زنای چشم نظر

عیسی علیه‌السّلام گوید که: برشما باد که چشمها از حرام نگه‌دارید که آن نگریدن چشم مشتهی گردد واز آن فتنه خیزد. وخدای تعالی گفت باموسی: یاموسی حظیرة‌القدس که بهترین جایگاهست دربهشت مأوای کسانیست که چشمها ازحرام نگه دارند، و مال بسود ندهند، و رشوت نستانند.

۶۰ ـ اَلْعَمائِمُ تیجانُ الْعَرَبِ.

عمامه‌ها تاجهای عرب‌است.

۶۱ ـ اَلْحَیاءُ خَیْرٌ کُلُّهُ.

شرم نیک است همه.

سبب خیر شد حیا یکسر هست برفرقِ دینِ حیا افسر

۶۲ ـ اَلْحَیاءُ لا یَأْتِی اِلاّ بِخَیْرٍ.

شرم نیاید الّا بنیکی.

جز نکوئی حیا نیارد پیش شرم را ساز مقتدا درکیش

ومصطفی صلّی‌الله‌علیه وآله گوید که: شرم ایمانست؛ یعنی باشرم بسبب شرم از فسق و دشنام ومفسده دورباشد، و بی‌شرم چون کافربهیچ فسقی باك نکند.

۶۳ ـ اَلْمَسْجِدُ بَیْتُ کُلِّ تَقِیٍّ.

مسجد خانهٔ هر پرهیزگاریست؛ یعنی هر که درمسجد شود باید که مقصودش عبادت بُوَد و بسخن دنیامشغول نگردد، و مصطفی صلّی‌الله‌علیه وآله میفرماید که: هر که بهر نماز قصد مسجد کند بهرگامی که برگیرد در جریدهٔ اعمالش دونیکی بنویسند تا آنوقت که با خانه آید.

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «زنا»؛ وقصرومدّ هردو دراین کلمه جایزست.

٦٤ ـ آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ .

آفتِ سخن دروغ است .

آفتِ هر حديث هست دروغ   کی بود در دروغ نورِ فروغ

يعنی هر که سخنش دروغ ظاهر شود از پسِ آن آنچه بگويد مردم بشک باشند در راستی آن؛ وسخنِ وی بنزديک مردم قدری ووزنی ندارد .

٦٥ ـ آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيانُ .

آفت علم فراموش کردنست؛ يعنی هر که چيزی ياد گيرد بايد که پيوسته همی خواند و تکرارش همی کند تا از دستش بشود .

آفتِ علم دان فراموشی   بهره يابی بحفظ اگر کوشی

٦٦ ـ آفَةُ الْحِلْمِ السَّفَهُ .

آفتِ بردباری بی‌خردی بود؛ يعنی هر که بردبار وآهسته بود بايد که خويشتن را ازجهل و بی‌خردی در حال خشم نگاه ميدارد تا از جملهٔ صابران بود و بردباری آن بود که خدای تعالی ميگويد : وَلا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ ؛ تا آخر آيه ، يعنی هر که بجای او(۱) بدسگالد بوجهی هرچه نيکوتر از خويشتن بازدارد، وبادشمنان چنان باشد که آنکس که دوست و خويشاوند بود تا دشمنی بزيادت نشود .

٦٧ ـ آفَةُ الْعِبادَةِ الْفَتْرَةُ .

آفتِ عبادت کردن سستی کردنست؛ يعنی هر که درطاعت وعبادت سستی کند مخاطره بود که بدان نرسد که مرگ درقفاست . ومصطفی عليه السّلام يک لحظه برزندگانی اعتماد نکردی پس مکلّف بايد که درتوبه تقصير نکند ودرهيچ عبادتی امروز وفردا نکند وگويند که: مردی درشب هيچ نخفتی؛ دخترش گفت: چونست که همهٔ خلق ميخسبند و تو نمی خسبی؟ــ گفت : نبايد که مرگ مرا درخواب بگيرد

۱ـ درنسخهٔ ديگر: «تو» وفعلهای عبارت نيزدرآن نسخه بصورت مخاطب آمده‌است.

وامیرالمؤمنین علیه‌السّلام میفرماید که: بنده درطلب روزیِ حلال باید که چنان بود که هرگز نخواهد مردن، و در طاعت چنان بود که یکساعت نخواهد ماندن.

۶۸ ـ آفَةُ الشَّجاعَةِ الْبَغْیُ.

هست بیداد آفتِ مردی　　　شاید ار گرد ظلم کم گردی

آفتِ مردانگی سرکشی کردنست؛ یعنی هرکه مردانه ودلیر بود سرکشی کند، و[هرکه] با مردم تطاول و سرکشی جوید زود باشد که هلاك شود.

۶۹ ـ آفَةُ السَّماحَةِ الْمَنُّ.

آفتِ سخاوت منت نهادن بود.

منّت است آفت جوانمردی　　　ترك کن منّت ار سخا کردی

هرکه با کسی خیر کند پس باوی نماید(۱) که من چنین کردم بهروجهی که باشد تا(۲) خواهد که مردم بدانند خیری که وی کرده باشد؛ ویرا در آن هیچ منفعتی نباشد نه در دنیا و نه درآخرت. ومصطفی علیه السّلام میفرماید که: خدای تعالی روز رستاخیز (۳) اوّل قرآن خوان را گوید وپرسد که: ترا زیرکی وخاطرِ تند دادم تا بتوفیقِ من کتاب من بدانستی؛ چه کردی؟ ـ گوید که: پیوسته میخواندم؛ خدای تعالی گوید: دروغ میگوئی که ازبهرِ آن میخواندی تا گویند که: فلان کس قرآن داند ونیک میخواند، و مالدار را گوید که: تراما‌ل دادم ومستغنی کردم ازمردم؛ چه کردی؟ ـ جواب دهد که: پیوسته همیدادم، گوید: دروغ میگوئی که ازبهرِ آن دادی که گویند: فلان سخیست.

۷۰ ـ آفَةُ الْجَمالِ الْخُیَلاءُ.

آفتِ جمال تکبّر کردنست؛ یعنی هرکه دروی جمالی بود بصورت یا بزینت

۱ـ دراصل: «هاوی نماید» ودرنسخهٔ دیگر: «ظاهر نماید» ومعنی: «باوی نماید» آنست که بررخ او کشد وبعنوان منّت بروی اظهار کند.

۲ـ درنسخهٔ دیگر: «قیامت».

۳ـ کذا درهردونسخه ومعنی نیزدرست است وباوجود این میتواند نیز که «یا» باشد.

بسببِ آن بمردم تکبّر جوید[و] بردلِ مردم ناخوش گردد.

نازو کبر آفتِ جمال بود　　　نغزوخوش خوی خجسته فال بود

۷۱ ـ آفَةُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ.

آفتِ حسب تفاخر کردنست؛ یعنی هر که اصلی ونسبی دارد وتکبّر کندنزدیکِ همه کس ناخوش گردد.

آفت گوهرست نازیدن　　　خویش رااصل ومهتری دیدن

۷۲ ـ آفَةُ الْجُودِ السَّرَفُ (۱).

آفتِ سخاوت اسراف کردنست.

آفتِ جود نیست جز اسراف　　　هست اسراف بخششی بگزاف

یعنی هر که چیزی بمردم بسیار بخشد چنانکه ازحدّ ببرد خدای تعالی نپسندد زیرا که وی درویش شود و محتاجِ دیگری گردد و خدای تعالی میفرماید جلّ جلاله که: وَلاٰ تُبَذِّرْ تَبْذِیراً؛ یعنی دربخشش ازحدّ مبرکه هر که همچنین کند ازبرادرانِ شیطان بُوَد؛ امّا چون بصدقه دهد چندانکه بدهد باك نباشدزیرا که ببرکتِ آن محتاج نگردد.

۷۳ ـ آفَةُ الدِّینِ الْهَوٰی.

آفتِ دین از پسِ هوا رفتن بود.

آفتِ دین هوای بد باشد　　　وان هوا دشمنی خود باشد

یعنی هر که آن کند که هوایش بود ودلش خواهد بدین زیان کند، پس عاقل باید که در هر کاری جانبِ دین نگه دارد وبدنیا میل نکند، و خدای تبارك وتعالی وتقدّس میفرماید که: ابراهیم راازبهرِ آن خلیل خواندم که چون کاریش فراپیش

۱ـ درنسخهٔ عتیقه وسایر نسخ خطی شهاب الاخبار قبل ازاین این فقره هم هست: «آفَةُ الظَّرْفِ الصَّلَفُ» و ترجمه اش این است: «آفت افراط درظرافت و خوشمزگی لاف وگزاف است».

آمدی بدیدی تا رضای من درآن بودی یانه؟ اگررضای من بودی بکردی؛واگرنه ترک کردی، ازینجا خلیل من شد .

۷۴ ـ اَلسَّعِیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِهِ.

نیکبخت آنست که پند گیرد بغیری .

هرکه زاید سعید از مادر   پندگیردزکارِشخصِ دگر

یعنی هرکه سعادت‌وعاقبت جوید وخواهد که بهردو گیتی نیکبخت شودچیزی که دیگری بکردن آن درمحنت و بلا افتد و بهر دو گیتی زیانکار گردد از آن دوربود؛ چنانکه بیند که یکی میان خلق خدابسبب دروغی وشقتی برخورداری کند وبمراد رسد جواب ووبال‌آن درگردنِ وی بماند، پس باید که هیچکس ازاعتبار گرفتن بحالِ (۱) دیگران خالی نبود .

۷۵ ـ اَلشَّقِیُّ مَنْ شَقِیَ فِی بَطْنِ اُمِّهِ .

بدبخت آن بُوَد که بدبخت بوددرشکم مادرش؛این خبردروغ است‌ومصطفی علیه‌السلام‌مثل این نگوید که بفعل خویش بدبخت شودآنکه عقل تمام دارد(۲) .

۷۶ ـ کَفَّارَةُ الذَّنْبِ النَّدَامَةُ .

کفّارهٔ گناه پشیمانی بود ازگناه .

هرکه کرد اوگنه بنادانی   هست کفّارتش پشیمانی

۷۷ ـ اَلْجُمُعَةُ حَجُّ الْمَساکِینِ .

مسجد جمعه‌رفتن حجّ مسکینانست؛ یعنی هرکه مال‌ندارد که بدان‌حجّ کند چون آدینه باشد غسل کند و از بهرِ نمازبمسجد رود ثواب حاجیان بیابد، ومصطفی صلّی‌الله علیه و آله میفرماید که : شب آدینه و روز آدینه بیست وچهارساعت است

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «بمآل» یعنی بعاقبت وسرانجام .

۲ـ درنسخهٔ دیگر: «ومصطفی‌صلی‌الله‌علیه وآله مانند این‌سخن بگوید که بنده بفعل خویش بدبخت شود وانکه عقل‌تمام‌دارد» مراد بدین گفتار اثبات اختیار ونفی‌جبرست؛زیرا که‌ظاهرخبردلالت برثبوت‌جبرمیکندوسایرعلما نیزدرقبول این‌خبرتوقف‌دارندویاتوجیه‌میکنند.

درهرساعتی حقّ سبحانه وتعالی ششصد هزار بندهٔ عاصی ازدوزخ آزاد کند ببرکت این روز.

۷۸ ـ اَلْحَجُّ جِهادُ کُلِّ ضَعیفٍ.

حجّ کردن جهاد هرضعیفی است؛ یعنی هر که قوّة آن ندارد که با کافران بحرب روَد چون حج کند ثواب غازیان بیابد.

۷۹ ـ جِهادُ الْمَرْأةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ.

جهاد کردن زن آنست که حقّ شوهرش نیکو گزارد، یعنی هرزن که این کار کند همچنان بود که با کافران حرب کند ودین و اسلام را قوّت میدهد، وحقّ شوهربرزن آنست که بی دستوری وی ازخانه بیرون نرود، وروزه های تطوّع بیدستوری وی ندارد؛ واگر داردثواب شوهرش رابود، وبافراش وی خیانت نکند، ووی را ازخویشتن بازندارد اگر همه برپشت چهار پای باشد. ومصطفی صلّی الله علیه وآله میفرماید: هرزنی که بخشم بشود تا بازآمدنش نمازش درست نباشد، و هرنمازی که درآن شوهررا دعانکند ناقص باشد. مصطفی علیه السّلام گوید: که هرزنی که نمازبجای آرد، وروزهٔ فریضه بدارد، وفرج رانگاه دارد، وشوهرش را طاعت دارد، بهردری که خواهد دربهشت شود، و حقّ زن برشوهر آنست که کارهای بیرونیش براست دارد، ووی را علم دین بیاموزد، و خورش و پوشش ازوجه حلال بسازد، و بر وی ستم نکند، وباوی خوی نیکودارد.

۸۰ ـ طَلَبُ الْحَلالِ جِهادٌ.

هرکه روزی طلب کند ز حلال　　　در جهادست با عَدو مَه و سال

طلب حلال غزا کردنست؛ یعنی هرکه خورش وپوشش ازوجه حلال بسازد و بر وی(۱) ستم نکند همچنان بود که غزا میکند وهرگوشتی که از لقمهٔ حرام روید در بهشت نشود تا بآتش دوزخ نشود(۲).

۸۱ ـ اَلْعِلْمُ لا یَحِلُّ مَنْعُهُ.

۱ـ یعنی برزن؛ پس معلوم میشود که این فقره ناظر بمردانست چنانکه فقرهٔ سابق مربوط بزنان بود.　۲ـ در نسخهٔ دیگر: «بنسوزد».

علم کان گوهریست با مقدار　　　از خریدارِ علم باز مدار

حلال نیست باز داشتن علم؛ یعنی هر که عالم بود و کسی از و مسئلهٔ پرسد چون داند و نگوید مستحقّ دوزخ شود .

۸۲ ـ مَوْتُ الْغَرِيبِ شَهَادَةٌ .

مرگِ غریب شهادت است؛ یعنی هر که از بهرِ قوت یا مصلحتی دیگر بغربت شود و آنجا بمیرد ثواب شهیدان بیابد .

۸۳ ـ اَلشَّاهِدُ يَرىٰ مَالَا يَرَى الْغَائِبُ .

حاضر بیند آنچه نبیند غائب؛ یعنی آن کس که در موضعی یا درمیانِ قومی بود حالِ آن موضع وآن قوم از نیک و بد بهتر داند از آن کس که وی دور بود .

آنچه حاضر ببیند اندر حال　　　هیچ غائب نبیند اندر سال

۸٤ ـ اَلدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ .

رهنمای بخیر همچون کنندهٔ خیر بود؛ یعنی هر که کسی را بخیر رهنمائی کند یا برخیری دارد؛ چندانکه ثواب وی را بود او را نیز بود . ومصطفی علیه السّلام میفرماید که: فاضلتر کسی بقیامت آنکس بود که خیر ش بیشتر بمردم رسد .

در رهِ خیر رهنمون بودن　　　همچنانست که خیر فرمودن(۱)

۸۵ ـ سَاقِي الْقَوْمِ آخِرُهُمْ شُرْباً .

آب دهندهٔ قومی باید که آخر ایشان آب خورد؛ زیرا که در ادب چنین است.

ساقیِ قوم آخر آب خورد　　　تا زحقّ مزد بی‌حساب برد

۸٦ ـ كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ .

هر نکوئی که میکنی مادام　　　همچو صدقه است بر خواصّ وعوام

۱ـ کذا ؛ وشاید اصل چنین بوده است: «همچنانکه بخیر فرمودن » « یا همچنانست خیر فرمودن» یا تصرّفی دیگر باید باشد تا وزن شعر درست شود.

هر نیکی صدقه است؛ یعنی هر که چیزی ندارد که بصدقه دهد بدان نیکی که کند اگرچه با توانگران کند ثواب صدقه دهندگانش باشد.

۸۷ ـ مُداراةُ النّاسِ صَدَقَةٌ.

مدارا کردن بامردم صدقه است.

هر که بامردمان مدارا کرد   دادنِ صدقه آشکارا کرد

۸۸ ـ اَلْکَلِمَةُ الطَّیِّبَةُ صَدَقَةٌ.

سخن خوش صدقه‌است؛ یعنی کسی‌را که توانائی‌مال نباشد که آن‌بصدقه‌دهد سخنِ وی چون خوش بگوید بصدقه بنویسند و ثواب صدقه یابد.

۸۹ ـ ما وَقىٰ بِهِ الْمَرْءُ عِرْضَهُ کُتِبَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ.

آنچه باید [مرد راکه در نام نیک و عیال‌بدان‌واپایدونفس خویش‌را(۱)] او را بدان صدقه بنویسند؛ یعنی هر که ازکسی ترسد از زبانش یا ازوجهی دیگر پس چیزی بوی دهد و شرّ وی از خود بازدارد بصدقه نوشته آید.

آنچه دارد نگاه مرد بدان   عرْضِ خودراچوصدقهٔ دادآن

۹۰ ـ اَلصَّدَقَةُ عَلَى الْقَرابَةِ صَدَقَةٌ وَ صِلَةٌ.

صدقه برخویشاوندان صدقه بود و پیوستن بود؛ یعنی هر که در قرابتِ وی درویشی‌بود و با وی خیر کند از دووجه‌ثواب‌یابد؛ یکی ثواب صدقه، دویم صواب رحم پیوستن.

صدقه‌دادن‌بخویش‌خودزکرم   صدقه و صلهٔ رحم باشد(۲)

۹۱ ـ اَلصَّدَقَةُ تَمْنَعُ مِیتَةَ السُّوءِ.

۱ـ در نسخهٔ دیگر بجای عبارت میان‌دوقلاب: «مردم‌راکه درنام وننگ و عیال‌را بدان باید و نفس خویش را همچنین».

۲ـ این شعر دراصل نسخه چنین است که بنظر میرسد.

صدقه از مردن بد بازدارد؛ یعنی هر که صدقه دهد حق سبحانه وتعالی اورا نگاه دارد تا وی بی وصیّت و توبه و شهادت از دنیا نرود. و گفته اند که: صدقه هفتاد بلا بگرداند. و آورده اند که گرگی کودکی را بر گرفت مادرش نانی بدرویشی داد کودك را از دهان بینداخت ندا آمد که: لقمة بلقمة.

۹۲ ـ صَدَقَةُ السِّرِ تُطفِیءُ غَضَبَ الرَّبِّ.

صدقهٔ نهانی بنشاند خشم خدای تعالی را؛ یعنی هر که در سرّ صدقه دهد خدای تعالی از گناهی که وی کرده باشد درگذرد وعفو کند.

۹۳ ـ صِلَةُ الرَّحِمِ تَزِیدُ فِی العُمرِ.

هست پیوستنِ رحم که از آن عمر افزاید و بنازد جان

پیوستن با خویشاوندان بیفزاید در زندگانی؛ و رسول علیه السّلام گوید که: هر که با رحم پیوندد خدای تعالی اورا ببهشت نزدیک گرداند، و از آتشِ دوزخ دور گرداند، و کارها بر وی آسان کند، ورنج و مشقّت از وی بردارد، وخدای تعالی میگوید: وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالأَرحَامَ(۱) یعنی بترسید از خدای که در کارها دست بوی زنید و با رحم پیوندید که رحم از رحمتست، هر که بارحم پیوندد من برحمت باوی پیوندم، و هر که ببُرد من ازوی ببرم، و با خویشاوند هفت خصلت پسندیده است اوّل خوشنودی خدا؛ زیرا که وی فرموده است. دویم شادی فرشتگان ومؤمنان. سیّم هر کس وی را ثنا گوید. چهارم ابلیس بدان غمناك گردد. پنجم برکات و فراخی بود. ششم چون کاریش پیش آید قرابت بسیار بود. هفتم زندگانیش بیفزاید؛ یعنی توفیق یابد برچیزی که از پس مرگش ثواب بر وی مینویسند.

۹٤ ـ فِعلُ المَعرُوفِ یَقِی(۲) مَصَارِعَ السُّوءِ.

۱ـ از اولین آیهٔ سورة النساء است.

۱ـ درنسخهٔ عتیقه وبعضی کتب دیگر: «صَنَائِعُ المَعرُوفِ تَقِی» و هوالاصح و الاوفق لسیاق الکلام.

کردار نیک از افتاد نگاههای بد بازدارد (۱).

هر که نیکی کند چو درماند نیکوئی زو بدی بگرداند

یعنی هر که کردارنیک کند امیدآن بود که ببرکت آن ازبلاهای بد برهد.

۹۵ ـ الرَّجُلُ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ حَتّى يَقْضِيَ بَيْنَ النّاسِ يَوْمَ الْقِيامَةِ (۲).

مرد درسایهٔ صدقه اش باشد تا حُکم کردن میان مردمان روز قیامت چون خدای تعالی خلق رابرانگیزاند و گناهکارانرا در تاریکی میبرندنداکنند نیکوکارانرا: بازایستید تاما نیز بنور شما بیائیم، جواب دهند که: ما این از دنیا آوردیم شما را ازاین نور سودی نباشد؛ بازگردید واز دنیا بیارید، پس خدای تعالی جمله را برهنه و گرسنه در عرصات بدارد، وازهول و هیبت و عظمت آن روز مرد نداند که مرد است، وزن نداند که زنست، و از گرمای قیامت مرد بود تا بگردن در عرق بود و میجوشد برین گونه چهل سال(۳) استاده باشند دلها بر گلوآمده و چشم از هم باز کرده و خیره بمانده و کس را حدّ آن نبود که منطق زند، هر که نیکی کرده باشد در حال چنین بفریادش رسد، پس خدای تعالی میان خلق حکم کند و هر یکی بیکی درآویزد و دعوی بر دیگری کند، یکی گوید: بچه جرم خون من بریختی؟ ـ دیگری گوید: چرا برمن ظلم کردی و حقّ من بِبُردی؟ـ ودیگری گوید: چرا برمن بهتان نهادی وبدانچه خدای تعالی مراداده بود چرا غیبت(٤) کردی؟ ومن بخویشتن مشغول بودم چرا سخن ناپسندیده گفتی؟ برین گونه هر یکی بخصمی دیگری برخاسته باشد و مادر از فرزند و شوهر از زن و برادر از برادر و دوست از دوست میگریزد و رومیگرداند قال الله تعالی: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ☆ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ☆ وَصاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ☆ لِكُلِّ امْرِىءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ. و خدای تعالی خلقانرا از هر وجهی میپرسد بعضی را گوید: شمارا

۱ـ هردونسخه: «درکردارنیک بایدافتادن» و قیاساً تصحیح شد.

۲ـ «يَوْمَ الْقِيامَةِ» درنسخهٔ دیگرودرنسخهٔ عتیقه وبلکه درسایرنسخ مخطوطهٔ اصل شهاب الاخبار که بنظررسید نیست.

۳ـ در نسخهٔ دیگر: «پنجاه هزارسال». ٤ـ در نسخهٔ دیگر: «عیب».

صحّت دادم چرانمازنکردید؟ وزندگانی دادم بهرزه و بیهوده بسر آوردید؟ و عمر را بباد بر دادید، و معصیت همی کردید و از خلق پوشیده میداشتید، و از ایشان شرم میداشتید و من میدیدم و ازمن شرم نداشتید، وشما را توانگری دادم تا بادرویشان مواسات کنید برایشان تکبّر کردید و حقیر داشتید وحقّ ایشان باز گرفتید ودرمعصیت بکاربردید، و شما را بینائی دادم تا بصنعِ من نگرید شما بحرام نگریستید، وشما را شنوائی دادم تا [در کار] آوازقرآن خواندن ووعظ شنیدن کنید(۱) شما گوش باسرود کردیدونوحه راپیشه ساختید، وشما رازبان دادم تا ذکروتسبیح من کنید؛ شمادروغ و فحش گفتید و زبان در مردم کشیدید وسخن‌چینی کردید، و شما راکتاب وشرع فرستادم و صلاح از فساد وحرام ازحلال بدید کردم‌وازاین روز شما را آگاه کردم؛ شما پشت برکتاب من کردید وبحرام و حلال باك نکردید وازین روز یاد نکردید، بجلال قدرم که قدم‌فراپیش‌ننهید(۲) تاحجّت نیارید، پس‌بدوزخ روندخلق‌را ببینند درمانده و سردرپیش‌افکنده ودهانشان گوئی مهربرنهاده باشد، وازهرگوشه گواهان برخاسته،دست گوید:من گرفتم،پا گوید:من‌رفتم،عورت گوید:من زنا کردم؛قال‌الله‌تعالی: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ. وازجانبی کرامُ‌الکاتبین گواهی میدهند و جریدهٔ کردارِشان دردست مینهند چون درنگرندآن‌نکال‌ورسوائی بینند هرساعتی چندبار خودرابردوزخ عرض کرده،وهرروزخدای‌را چندباررآزرده،وهر گناهی پیشِ دل‌ایستاده گوئی که‌درآن(۳) ساعت کرده‌است، وکس بود که پندارد که‌عذاب‌دوزخ ازآن‌فضیحت‌وخجالت کمترست گوید: ملکا پادشاها آنچه‌شنیدیم بچشم بدیدیم و بیقین بدانستیم ما را بدنیا فرست تا رضای تو نگه داریم و برگ این روز کنیم، وکس‌بود که پنجاه هزارسال‌بلبِ تشنه‌وبشکم گرسنه وبتن برهنه‌درعَرَصات

۱ـ اگر «درکار» نباشد چنانکه‌درنسخ نیست پس«آوازقرآن کردن» در اینجا بمعنی گوش فراداشتن‌بقرآن و استماع کردن آنست .
۲ـ در نسخهٔ دیگر : «ننهی».
۳ـ در نسخهٔ دیگر : «دراین».

بماند و آخر هم بدوزخ رود، و کس بُوَد که درجریده‌اش خروار‌ها طاعت بودو یک ذرّه باوی سودنکند از آنکه بر وی خلق کرده باشد، و از نجاست نپرهیزیده باشد، یا بر دین حق نبوده باشد پس بجای آب خون گرید و همی گوید: واتَّغابُناه(١) وا افسوساه، خدای تعالی هر گروهی را بشکل و بنکال هرچه عظیم تر بدوزخ میفرستد بعضی را سلسله همی اندازند، و بعمود آتشین سروسینه ها میکوبند، و بعضی را لعاب و گلیز(٢) از دهان می آید و بر زمین فرو میشود که از ناخوشی و زشتی آن اهل قیامت روی بگردانند، و بی نمازان را همی‌آورند روهاشان تاریک وسیاه گشته و رو برقفا گردانیده، و نیکوکارانرا درخورد عمل جزا دهند و بهر نیکی ده مکافات دهند، و هر گروهی را بمرتبتی و عزّی بدارند؛ بعضی را جریدهٔ کردارشان در دست راست دهند چون درنگرند و کردار خویش ببینند بنازند و آواز برآورند که: دوستان (٣) ما وخویشان ما و آشنایان ما بیائید وببینید که نماز چگونه کرده‌ایم، وروزه چگونه داشته‌ایم، وزکوة چگونه داده‌ایم، و از معصیت چگونه پرهیزیده‌ایم؛ برین گونه طاعت همی شمارند ومیگویند که: نیکی من آنست که: من غافل نبودم و سرسری نداشتم بلکه پیوسته پیش چشم داشتم و در اندیشه بودم و از رو و دست و پای ایشان نور بر عرش میرود، و بعضی را برسر برهای نورنشانده باشند و نظاره همی کنند، و درخجالت وشرمساری اهل دوزخ همی خندند، و بعضی را از حوض کوثر آب میدهند، و حلّهٔ بهشت میپوشانند و بر بُراق همی نشانند، چنانکه اهل دوزخ گناه خود با یکدیگر میخوانند و گویند: کاشکی فلان همنشین من نبودی ومیان من واو ازمشرق تامغرب بودی، و کس باشد که از حسرت گوشت(٤) از بازوی خویش میگیرد همچنین اهل بهشت یکدیگر را در بر میگیرند و بر یکدیگر دعا و ثنا میکنند، و هرساعتی از نزدیک حقّ تعالی هزار سلام وراحت و بشارت بدیشان میرسد، وهریک را

١- در نسخهٔ دیگر «واأفغاناه» :

٢- در برهان قاطع در حرف گاف فارسی گفته : «گلیز بکسر اوّل وثانی بتحتانی رسیده و بزای نقطه‌دار زده آبی و لعابی را گویند که از دهن انسان و حیوان دیگر برآید و بفتح اوّل هم گفته‌اند».

٣- درنسخهٔ دیگر: «ای دوستان».

٤- در نسخهٔ دیگر باضافهٔ : «بدندان».

چندان سرور و شادی بود که اگر یکی از صد هزار یک آن در دنیا کسی(۱) بیابد زهره‌اش پاره‌پاره شود، و اهل دوزخ چون تنعم و تربیت بهشتیان بینند غم و محنتشان بزیادت شود، و اهل بهشت چون آن خواری و عاجزی اهل دوزخ بینند راحتشان بزیادت شود.

۹۶ ـ اَلصَّدَقَةُ تُطْفِیءُ الْخَطِیئَةَ کَمَا یُطْفِیءُ الْمَاءُ النَّارَ.

صدقه بنشاند گناهان را همچنانکه بنشاند آب آتش را.

۹۷ ـ اَلْمُعْتَدِی فِی الصَّدَقَةِ کَمَانِعِهَا.

آنکه از حدّ بشود در صدقه ستدن همچنان بود که(۲) کسی را از صدقه دادن بازدارد(۳)؛ یعنی هر که از جانب پیغمبر یا امام صدقهٔ شتر یا گاو و یا گوسفند ستاند باید که خیارتر و فربه‌تر نستاند، ولیکن آنکس که دهد باید که لاغرتر و پیرتر ندهد.

۹۸ ـ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.

توبه کار همچون آن کسی بود که هیچ گناه نکرده باشد؛ یعنی هر که از روی اخلاص و دل پاك از گناه بازآید و توبه کند و شرط توبه بجای آورد خدای تعالی وی را بیامرزد روز قیامت، و با عابدان و زاهدان و معصومان حشر کند، و گناهان از دل وی ببرد، وهیچ چیز بازروی وی نیاورد، و هر که گناه کند و توبه نکند هیچ ساعت از گناه خالی نباشد، و مستحقّ عقاب میشود؛ زیرا که توبه واجبست.

و گناه بر دو قسم است: فعل قبیح کردن است، و واجب از دست بداشتن، و مصطفی علیه السّلام گوید که: چون بنده گناهی کند و توبه نکند سیاهیی بر دل او پیدا شود، اگر توبه کند و آمرزش خواهد؛ دلش صافی گردد، و اگر پشیمان نشود گناه بر گناه و سیاهی بر سیاهی حاصل می‌آید تا دلش جمله سیاه گردد و کور چشم و تاریك دل گردد و از اینجاست که هر که پشت بر واجبات کند و روی بهوا

۱ـ در نسخهٔ دیگر: «کسی» نیست. ۲ـ در نسخهٔ دیگر: «همچنانکه».

۳ـ کذا در هر دو نسخه پس گویا شارح (ره) در معنی «کَمَانِعِهَا» اشتباه کرده‌است زیرا معنی آن اینست که خود زکوة ندهد از «منع الزکوة أهلها» نه دیگری را از زکوة دادن باز دارد چنانکه وی ترجمه فرموده‌است.

ومعصیت‌نهد چنان شود که نصیحت بر وی گران آید و در دلش دشوار جای گیرد ، و بیشتر آن باشد که از شومی گناه نگون بخت شود و خَسِرَ الدُّنیا وَ الآخِرَة با زیر خاك شود، و گناهکار(۱) جاهل پیوسته دل خوش دارد ونام توبه می‌شنود پندارد که توبه همان بود که او پیر یا عاجز آید یا حالی در پیش آید که توبه کردم و بخلاف اینست؛ که توبه را چندین شرایط است و مکلف باید که داند که توبه چون می‌باید کرد و شرط توبه آنست که هر گناه ندامت و پشیمانی خورد از بهر آنکه زشتست ، وعزم آن کند که مانند آن گناه دیگر نکند ، و کردنش را کاره بود ، و بر عمری که بر وی بگذشته باشد ودرطاعتها که تغافل نموده باشد حسرت خورد وبقضایش مشغول‌شود چندانکه تواند ، وعزم کند که باقی عمر هیچ واجبی را ازدست نگذارد، وهر گناهی که یادش بودازعین (۲)آن توبه کند وبعض(۳) گناه آنست که بادل خویش توبه کندوبر وی چیزی دیگرنباشد؛ ومعنی توبهٔ دل آنست که توبه کنداز گناهانی که بخود تعلق داردوخدای تعالی مانند خیالهای بدبدل اندیشیدن وبلهوو هرزه مشغول بودن و گوش بناشایست داشتن وبحرامات(٤) نگریدن،و همچنین است تقصیر کردن دردانستن وحدانیت (٥) خدای تعالی، و عدل و صفات او جلّ جلاله، وپیغمبر و امام را علیهما السّلام بشناختن ، و شریعت بیاموختن ، پس باید برفع تقصیر پرداختن وبدین چیزها مشغول شدن، واگرنماز نکرده باشد یا کرده باشد نه بوجه کرده باشد و شرایط آن ندانسته باشد چون غسل ووضو و آنچه بدین ماند؛ بقضایش شود(٦)، و سخن در روزه همچنین بود، واگرزکوة نداده باشد وتواند دادن بدهد؛ و اگر درویش شده باشد نیت دادن وگزاردن بکند و چون بدستش آید بدهد،وسخن در حجّ همچنین بود ، و اگر سوگند های بدروغ کرده کفارتش بکند وبعض (۷) گناه آنست که بخلق تعلق دارد مثلاً کسی رابظلم بکشته باشد خویشتن رابازسپارد

۱- دراصل : « گناهکاران » . ۲- کذا؛ وشایدمراداعادهٔذنب وارتکاب آنست یعنی ازفعل آن توبه کند وبار دیگر مرتکب آن نشود. ۳- درهردونسخه : «بعضی» .
٤- در نسخهٔ دیگر : «بمحرّمات» . ٥- درنسخهٔاصل: « واحدانیت » .
٦- در نسخهٔ دیگر: «مشغول شود». ۷- دراصل هردونسخه : «بعضی».

و اگر بخطا کشته باشد آنچه‌شرع گفته باشد بجای آورد و اگر کسی رازده باشدیا بزبانش بیازرده‌باشد وبرنجانیده ازوی طلب استحلال کند (۱) ، وهمچنین اگرغیبت مسلمانی کرده باشد و اوبشنیده‌باشداز وی عذرخواهد واگر نشنیده باشدبا خویشتن توبه کند ، و اگر بهتان نهاده باشدیا گناه پوشیدهٔ کسی فاش کرده باشد ازاو حلالی بخواهد ، و اگر چیزی ببرده باشد ازکسی بظلم‌یابدزدی یابرشوت یابوجهی که درشرع روانبود مانند ربا وقمار و سرود ونوحه وجادوئی یا ببهای‌چیزی گرفته باشد که حرام بود مانند خمروخوك وگوشتش وشیراو و مردار و قمار ونردوشطرنج وآنچه بدین چیزها ماند، اگرآن چیز برجای باشد با خداوند شی دهد ، واگرنمانده باشد مثل آن بازدهد ، و اگر درویش شده باشد و هیچ چیز ندارد وی را معلوم گرداند و ازاو طلب حلالی کند ، اگر خداوندش نیابد با وارثان او دهد و اگر وارثان نیابد از بهر وی بصدقه بدهد . و در حدیث است که هر بندهٔ را دو فرشته موکّل است چون بنده گناه کند فرشتهٔ دست چپ‌بحکم فرشتهٔ دست راست‌باشد گوید که : بنویسم؟- گوید که : نه ؛ تاهفت ساعت ازآن‌بگذرد ، اگردرین هفت ساعت پشیمان شود و از گناه توبه کند فرشتهٔ دست راست عوض آن یکی بدی یکی نیکی در دیوان وی بنویسد ، و اگر پشیمان نشود فرشتهٔ دست چپ‌را گوید که : بنویس که‌بدبختیِ وی‌بیش‌ازآنست که‌توبه کند، درحال‌درجریدهٔ اعمالش آن گناه‌بنویسند .

وعلامت آنکه توبتش حقیقی بود چهارچیزست :

اوّل- زبانرا از فضول و فحش وغیبت نگاه دارد . دویم- حسد نبرد و بدِ کسی‌نخواهد . سیّم- آنکه‌ازهمنشینِ بدبپرهیزدوبانیکان‌نشیند. چهارم- مرگ‌را یاددارد وبزخارفِ دنیا شاد نشود .

و مؤمنان را درحقّ وی چهارچیز واجب شود:

اوّل- ویرادوست دارند. دویم- دعا کنندتا خدای تعالی‌توبهٔ‌وی‌قبول کند . سیّم- گناهی که کرده باشد با یادش‌ندهند وبرآن سرزنشش‌نکنند . چهارم- با وی همنشینی کنند .

۱- کذا؛ وگویا «طلب» ناشی‌از طغیان قلم شده ودرنسخهٔ دیگر نیز نیست .

وتوبه کار از حقّ تعالی چهارچیز یابد .

اوّل ویرا دوست دارد. دویم ـ گناهش را بیامرزد . سیّم ـ وسوسهٔ ابلیس از وی بگرداند. چهارم ـ پس از مرگ از عذاب گور و دوزخش ایمن گرداند .

۹۹ ـ اَلظُّلْمُ ظُلُماتٌ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ .

بیداد کردن تاریکی بود روز قیامت .

هست بیداد ظلمتِ محشر　　　اینچنین گفت مقتدای بشر

یعنی هر که ظلم وبیداد کند روزقیامت در تاریکی بماند و راه از پیش وپس نداند ومتحیّر وسرگشته شود، وهیچ کس بفریادش نرسد؛ قال الله تعالی: وَمٰا لِلظّٰالِمینَ مِنْ حَمیمٍ وَلاٰ شَفیعٍ یُطٰاعُ(۱) یعنی ظالمان را هیچ خویشاوند بفریاد نرسد و هیچ شفیعی شفاعتش نکند .

۱۰۰ ـ کَثْرَةُ الضَّحْكِ تُمیتُ الْقَلْبَ .

دل کند مرده خندهٔ بسیار　　　هست قولِ شفیعِ روزِ شمار

بسیار خندیدن دل را بمیراند ومراد بدین خنده قهقهه باشد زیرا که مصطفی علیه السّلام تبسّم کردی چنانکه سفیدی دندانِ وی بدشوار(۲) پیدا شدی، وچون با کس سخن گفتی روی بجمله سوی آنکس کردی، وازخندهٔ بقهقهه هشت چیز بحاصل آید .

اوّل ـ دانایان و خردمندان ویرا عیب کنند .

دویم ـ نادان و جاهلان بروی دلیر شوند .

سیم ـ اگر نادان بود نادانیِ وی بیفزاید ، و اگر دانا بود دانشِ اوبکاهد؛ که در خبرست که : هر که یک دهان بخندد از علمش بکاهد .

چهارم ـ گناه کرده فراموش کند .

۱ـ آخرآیهٔ ۱۸ سورة المؤمن .
۲ـ در نسخهٔ دیگر: «دشوار» .

پنجم- بر گناه کردن دلیر شود .

ششم- غم آخرت از دلش بشود زیرا که دلش بمیرد .

هفتم- بزهٔ آنکه بخندد در گردنش بماند .

هشتم- در آخرت بسیار گرید . و مصطفی علیه‌السّلام میفرماید که : اگر شما میدانستید آنچه من میدانم اندك میخندیدید وبسیار میگریستید؛ قال‌الله تعالی : فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً*؛ یعنی اندك بخندید و بسیار بگریید یعنی دنیا اندکست خندیدنش زود بسر آید و در آخرت گریستن دشوار بسر آید . و در توراة نوشته‌است که : عجب ازآنکس که میداند که خدای تعالی تقدیر روزی هر کس کرده‌است چگونه این جمله رنج بر خویشتن گیرد وحلال وحرام بکند(۱) . . . !، وعجب ازآنکس که بیند که دنیا امروزاین راست وفردا دیگری‌را؛ چگونه دل بوی نهد ! و مرگ بیقین میداند ؛ چگونه شاد شود . . ! و بآتش دوزخ ایمان دارد ؛ چگونه خندد . . ! و داند که: حساب خواهد بود؛ چگونه برگش نکند . . !

و هر که‌را غم چهارچیزبود شادان کم گردد .

اوّل - غم طاعت خورد که کرده بود نداند که پذیرفته است یانه؟ .

دویم - غم عاقبتش باشد که : پسندیده بود یانه؟ .

سیم - غم گورخورد که: ویرا درآنجا روضه(۲) خواهد بود یانه؟ .

چهارم - آنکه غم آن خورد که خدای تعالی: ازوی راضیست یانه؟ .

ودرخبرست از رسول علیه‌السلام که گفت: سه چشمانند که: درآخرت آتش بدیشان نرسد ؛ چشمی که بحرام ننگرد ، و چشمی که بشب بطاعت بیدار باشد ،

۱- یعنی درطلب دنیا بهرچه پیش آید ازحلال وحرام بی اعتنایی پروا باشد چنانکه درنسخهٔ دیگر: « از حلال وحرام باك نکند » .

۲- اشاره بآنست که در احادیث وارد شده : « القبر امّا روضة من رياض الجنّة واما حفرة من حفرالنّيران» . * مخفی نماند که آیه عتاب به منافقین است نه رسول خدا.

و چشمی که از بیمِ خدای تعالی بگرید .

۱۰۱ ـ فِی کُلِّ کَبِدٍ حَرَّیٰ أَجْرٌ .

در هرجگری گرم مزدی هست؛ یعنی هرکه نیکی کند با هرجانوری که باشد هرچه عظیم‌تر مزد بیابد .

جگرِ گرم تشنه را سیراب   گر کنی باشدت‌ثواب‌وجزا(۱)

۱۰۲ ـ اَلْعُلَمَاءُ أُمَنَاءُ اللهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ .

عالمان امینان خدااند برخلقانش؛ یعنی هرکه بأحکام دین وشرع عالم‌شود باید که باظالمان نیامیزد،ودردنیا رغبت‌نکند، حقّ گوید و حقّ فرمایدو حقّ‌آموزاند و کردارش‌حقّ بود؛زیراکه هرکس که برمعصیت دلیرشود در حقیقت عالم نبود ، وازینجاست که‌مصطفی علیه‌السّلام گوید که: بدترین خلق عالِمی بود که تباهکار بود که: ازتباهیِ عالِم‌عالَمی تباه شود(۲) و مصطفی علیه السّلام میفرماید که : هر عالِمی که مردم را از پنج چیز باپنج چیز بخواند گرد وی بگردید .

اوّل ـ از شکّ با یقین .

دویم ـ ازکبر و بارنامه(۳) با تواضع و فروتنی .

سیّم ـ ازعدوان و خصومت با صلح و سداد .

چهارم ـ از ریاباخلاص .

پنجم ـ از رغبت در دنیا با زهد و پرهیزگاری .

ومصطفی علیه‌السّلام‌میفرماید که: هرکه علم آموزد از بهر یکی‌ازچهارچیز بدوزخ شود؛ اوّل تاباعالمان‌مباهات کند وجلدی نماید، دویم تا برنادانان‌بزرگی

۱ـ کذا و گویا صحیح چنین باشد: «باشدت جزا و ثواب» .

۲ـ اشاره باین حدیث‌معروف است : «إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ» .

۳ـ **در برهان‌قاطع گفته:** « بارنامه بر وزن‌کارنامه بمعنی نازش‌ومباهات ولقبِ نیک وتفاخر وغرور نیز میآید » .

کند ، سیّم تا مردم بوی روی نهند . چهارم تا پادشاهان ویرا حرمت دارند . و عیسی علیه السّلام گوید که : هر که چیزی آموزد و بر آن کار کند و دیگری را بیاموزاند اهل آسمانها و زمینها ویرا عظیم خوانند ، و هر که برعلم کارنکند آن علم ویرا چون چراغی بود که در پیش نابینا نهند . و امیرالمؤمنین علیه السّلام گوید که : (۱) پشتم از غم دوچیز تباه میشود؛ اوّل ازعالِمی که فاسق میشود، دویم از زاهدی که چیزی نداند . و بوذر رحمة الله علیه میگوید که : ویل آنرا که چیزی نداند، وویل آنرا که بدانچه داند کار نکند . و در خبرست که: مردم همه مرده‌اند اِلّا عالمان ، وایشان همه مست‌اند الّا آنانکه برعلم کار کنند ، و ایشان فریفته‌اند الّا آنکه مخلص بود ، و مخلص نیز در مخاطره بود . و گفته‌اند که : چون عالِم طلب حلال کند عامّه درشبهت افتند، وچون عالم درشبهت افتد عامّه درحرام افتند، وچون عالم درحرام افتد عامّه کافر شوند .

۱۰۳ ـ اَلْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلاٰلِ السُّیُوفِ .

هست جنّت بزیرِ سایهٔ تیغ شود از تیغ آب زهرهٔ میغ

بهشت زیر سایهٔ شمشیرهاست ؛ یعنی بدان کافران راباسلام خوانند، وبهترینِ همهٔ شمشیرها ذوالفقار أمیرالمؤمنین وإمام المتّقین علیّ علیه السّلام بود که خدای تعالی ازبهشت فرستاد وچون آن حضرت پای بداشت تا همه بگریختند و وی علیه السّلام یک ذرّه روی بنگردانید وبذوالفقار کافران را میکشت از هوا جبرئیل علیه السلام آواز داد که : لاٰفَتیٰ إِلّاعَلِیٌّ لاٰسَیْفَ إِلّا ذوالفقار(۲) . و مصطفی علیه السّلام گوید که: بازی حرامست الّا سه بازی که حقّ تعالی حلال کرده است؛ یکی تیرانداختن، دوّم اسب تاختن، سوّم باحلال خویش بازی کردن .

۱۰۴ ـ اَلْجَنَّةُ تَحْتَ اَقْدامِ الْأُمَّهاتِ .

۱ـ متن حدیث این است : «قَصَمَ ظَهْری اثْنانِ عالِمٌ مُتَهَتِّکٌ وجاهِلٌ مُتَنَسِّکٌ».
۲ـ بفارسی درمعنی این حدیث نیکوسروده‌اند :
« ندیده نبیند دگر روزگار جوان چون علی تیغ چون ذوالفقار»

بهشت زیر قدمهای مادرانست .

مادران راستُ خلد زیر قدم   اینچنین گفت خواجهٔ عالم

یعنی هر آنکس که خواهد که آتش دوزخ بوی نرسد و بهشت جوید باید که رضای مادر گوش دارد زیرا که در بهشت آن کس نشود که خدای تعالی ازوی راضی و خشنود نباشدو خدای تعالی راضی نبود ازکسیکه پدرومادر ازوی راضی نباشند. و در خبرست که رضای مادروپدر دودرِ بهشت است گشاده، وخشم ایشان،دودرِ دوزخ است گشاده. ومصطفی علیه السّلام گوید: برتخت نشستن وبرفراش نرم وگرم خفتن وپدر و مادر راضی بودن بهترست ازغزا کردن وروزهٔ تطوّع داشتن ودرنماز تطوّع بپاایستادن ویکی درنزدیک مصطفی علیه السّلام شدو گفت: مادرم پیروخرف شده است وبدستِ خویش طعامش میدهم و طهارتش میکنم و بهر حاجت بدوشش میگیرم حقّ وی بگزارده باشم یا نه ؟ - مصطفی علیه السّلام فرمود که : از صد یکی نگزارده باشی. و در روایتست که : مردی بود باورع و پرهیزگاری هرچه تمامتر ؛ ونام وی علقمه وپیوسته ازپسِ رسول علیه السّلام نماز گزاردی، وبامصطفی علیه السّلام بغزا رفتی، روزی خبر آوردند که : علقمه بیمارست و درسکراتِ مرگ است مصطفی علیه السّلام أمیرالمؤمنین علیّ را علیه السّلام باجماعتی بفرستاد تا علقمه را تلقین کند چون أمیرالمؤمنین علیه السلام بیامد علقمه رازبان دردهان هیچ گونه نمیجنبید أمیرالمؤمنین علیه السّلام مصطفی را علیه السّلام خبرداد پس مصطفی علیه السّلام مادرش را بخواندوبپرسید وگفت : پسرت را چون دیدی ؟ و چون میدانی ؟- گفت: سخت عابد و زاهد بود و درطاعت خدای تعالی مجدّ بود مصطفی علیه السّلام گفت : درحقّ تو چون بود؟- گفت : پیوسته بسببِ زنش مراآزردی ورنجور داشتی ، مصطفی علیه السّلام گفت: اوراحلال کن، گفت: نکنم ، پس بفرمود تا هیمه و آتش بیاورند وگفت: علقمه را بسوزانید مادرش چون بشنید صبر و قرار ازوی برفت وبرجست و زاری وخواهش کرد مصطفی علیه السّلام گفت: پس چون توانی دیدن که پسر تورا ازبهرِ تو بآتش

دوزخ بسوزانند...! مادرش گفت: ویرا حلال کردم درحال علقمه‌رازبان برگشاد و بر شهادتین ازدنیابشد پس‌مصطفی علیه‌السّلام باخلقی بسیاربروی نماز کردوچون دفنش کرد برسرِ گورش باز ایستاد و گفت: یاقوم برخویشتن رحمت کنیدوبسببِ زن مادر را میازاید تاباَتشِ دوزخ نسوزید. و مصطفی علیه‌السّلام فرمود: چندانکه توانید طاعتِ حقّ بجای آرید، وطاعتِ مادر و پدر گوش دارید که بی خشنودی مادر و پدر طاعتِ حقّ پذیرفته نشود. و مصطفی علیه‌السّلام گوید که: بلعنت خدا درست آنکه مادر و پدر را دشنام دهد گفتند: یا رسول‌الله این نوع چون باشد؟ـ گفت: آن باشد که فرزند کسی را دشنام دهد یا برنجاند آنکس نیز مادروپدرِ این کس را دشنام دهد. وحقّ مادر و پدر برفرزندآنست که چون بخوانندش اجابت کند، وآنچه فرمایندش بجا آورد الّا آنچه معصیت بود، و ایشانرا فروتنی کند ومهربانی نماید، و باایشان سخن‌نرم گوید و آواز بربالای ایشان برندارد، وسخنِ ایشان فروبرد، و ایشانرا بنام نخواند، واگر ایشان پیر باشند یا نقصانیشان‌باشد بنزدیکِ ایشان ودر غیبتِ ایشان‌بدی یادشان نکند. واگر باایشان‌بجائی رودباید که‌ازپسِ ایشان رود چون بندگان، واگر محتاج شوند وویرا توانائی‌بودطعامِ‌شان دهد و جامه شان پوشاند، و خدمتشان کند تا حدّی که چون عاجز و بیمار شوند طهارتِشان فراکند، و اگر ازسخت سخنی ایشان رنجد روی برهم‌نیاورد و اُفّ‌نکند؛ قال‌الله‌تعالی: فَلاَ تَقُلْ لَهُمَا اُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا؛ یعنی درروی مادروپدر اُفّ‌مکنید و ایشانرا بانگ مزنید. و در خبرست که اگر مادر و پدر از فرزند آزرده از دنیا بروند باید که توبه کند و توبهٔ فرزندان آن باشد که همیشه صلاح ورزندوبپنج‌وقت ایشانرا بدعا و استغفار یاد کنند، وباقرابتِ ایشان نزدیکی کنند.

وفرزندان رابرمادروپدر چهارحقّ است.

اوّل ـ آنکه فرزندان‌را از زنانیاورندتاتهمتِ بی‌اصلی درایشان نباشد وایشان ازسرزنشِ خلق ایمن باشند.

دویم ـ نام نکو برایشان نهند چنانکه درمیانِ خلق معروف و مشهور باشد.

سیّم ـ آنکه ایشان‌را دین و کتاب وشریعت بیاموزند.

چهارم ـ آنکه چون بالغ شوند از برای ایشان زن بخواهند(۱) واگر دختر بود بشوهر شی دهند(۲) وباید که میان فرزندان انصاف نگه دارند وراستی ورزند واگر بعضی را دوست دارند چنان ننمایند که بسبب این چیزها نزدیک آن بود که فرزند عاصی شود ودوستی ایشان در دلش قرار نگیرد، واگرچه مستحق عقاب شوند گناه مادر و پدر را بود نه فرزندان را، واگر فرزندی بصلاحتر بود باید که ویرا بهتر نوازند چون فرزندان دیگر آن معنی بینند ایشان نیز بصلاح باز آیند.

۱۰۵ ـ اَلدُّعاءُ بَیْنَ الاَذانِ وَ الاِقامَةِ لا یُرَدُّ.

چون که قامت(۳) کنند بهر نماز رَدّ نگردد دعا ز راهِ نیاز

دعا میان بانگ نماز و قامت ردّ نشود، یعنی هر که بانگ نماز شنود باید که در حال برگ نماز کند و هر دعا که پیش از نماز فریضه در وضو و غیر آن بخواند مستجاب گردد.

۱۰٦ ـ طَلَبُ کَسْبِ الْحَلالِ(٤) فَرِیضَةٌ بَعْدَ الْفَرِیضَةِ.

طلب کسب حلال کردن فریضه است از پس فریضه.

هست جستن فریضه قوتِ حلال از پسِ فرضِ ایزدِ متعال

یعنی هر که از نماز بپردازد و پس از آن بکاری شود که داند ویرا در آن منفعتی بود ازوجهِ حلال ثواب بود ویرا در آن چون ثواب نماز کنندگان. و مصطفی علیه‌السّلام گوید که: هیچ چیز نیست دوستر برِ خدای تعالی از بندهٔ که صنعتی داند که بدان قوتِ خویش واهل وعیال طلب کند، وهیچ چیز نیست دشمنتر برِ خدای تعالی از کسی که تندرست بود وبیکار بود نه طلب دنیا کند از هیچ وجه(۵) ونه طلب آخرت ومصطفی علیه‌السّلام گوید که: هر که طلبِ دنیا کند از هیچ وجه تامحتاج نگردد

۱ و ۲ـ درنسخهٔ دیگر: «بخواهد» و«بدهد» وهمچنین است دربعضی فعلهای دیگر عبارت.

۳ـ درکتب قدیمه بطور وفور «قامت گفتن» برای اقامه خواندن بکار رفته است.

٤ـ درنسخهٔ عتیقه: «طلب الحلال» ۵ـ درنسخهٔ دیگر: «ازوجه مباح».

وعیالش(۱) خوار نگردند و تواند که بامردم مروّت کند چون بقیامت آید رویش چون ماه شب چهارده باشد ، و هر که طلب دنیا کند تا بدان تفاخر کند و بارنامه (۲) و کبر نماید ، چون بقیامت آید رویش تاریک وسیاه بود و خدای تعالی بر وی بخشم آید. و مصطفی علیه السّلام گوید که: هر که زبان بسؤال بگشاید ودرچیز مردم طمع کند خدای تعالی درویشی را بر وی مسلّط کند ،وهر که طمع از مال مردم ببرد وبکسب مشغول شود خدای تعالی ویرا ازدرویشی نگاه داردوازمال مردم بی نیاز گردد(۳).

۱۰۷ ـ أَعْظَمُ النِّساءِ بَرَكَةً أَقَلُّهُنَّ مُؤْنَةً.

بزرگترین زنان ببرکت زنی باشد که ازخدای تعالی بترسد و عقل را کارفرماید و پیوسته بحال شوهرنگران بود،وبثروت وتوانگری همسایگان وخویشان ننگرد واز شوهر چیزی که ویرا نباشد طلب نکند بعد ازآنکه بیند که وی آنچه میتواند ازرنج وکسب کردن تقصیرنمیکند وهرزنی که بخلاف این بود پیوسته شوهرراوخویشتن را رنجور دارد و بمردم حسد برد و بسبب این مستحقّ عقاب شود ، و اگر شوهرش فاسق بود نزدیک بود که دزدی کند وراه زند، واگر بصلاح بود نزدیک آن بود که میان ایشان فرقت و جدائی افتد ، و مصطفی علیه السّلام گوید که : نیکبختی درین دنیا چهار چیز است ؛ اوّل زن موافق و سازگار . دویم همنشین نیک ، سیم فرزند بصلاح ، چهارم روزیش از شهر خویش باشد .

۱۰۸ ـ أَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ.

مؤمن آمد برادر مؤمن دین بود افسر سر مؤمن

مؤمن برادر مؤمنست یعنی باید که قصدش نکند وبشادیش شاد بودوباندوهش اندوهگین بود .

۱۰۹ ـ أَلْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ.

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «و عیالاتش». ۲ـ اندکی پیش از برهان قاطع نقل کردیم که «بارنامه» بمعنی کبرومباهات وغرورمیآید و دراینجا نیزهمان معنی مراد است .
۳ـ درنسخهٔ دیگر: «کند» واین نسخه موافقتر بأسلوب کلام وسیاق عبارت است.

گفت مقصود خواجهٔ لولاك آینهٔ مؤمنست مؤمن پاك

مؤمن آینهٔ مؤمنست؛ یعنی هر که مؤمن است باید که برسبیل شفقت بحال مؤمنان نگرد ، واگر ناصوابی ازیکی بحاصل آید که تعلّق بدین یابدنیا یاباًدب‌نفس داردویرا پنهان نصیحت کند؛ وأمیرالمؤمنین علیه‌السّلام گوید : نصیحت پیش مردم سرزنش و ملامت بود .

۱۱۰ ـ اَلْمُؤمِنُ یَسِیرُ الْمُؤنَةِ .

مؤمن اندك مؤنت وخرج بود؛ زیرا که درخورش وپوشش اسراف نکند،ازحرام و شبهت نیک پرهیزد پس حلالش اندك بود واسراف نکند وگفتند که: درهردرمی که بدست یکی آید کژدمی بود باید که افسون کند تا ویرا نزند و افسونش آن باشد که در وجه حلالش بکار برد .

۱۱۱ ـ اَلْمُؤمِنُ کَیِّسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ .

مؤمن از بدحذر کند هموار زانکه هم زیرکست وهم هشیار

مؤمن زیرك بود زیرا که برحذر باشدوآخرت‌رادردنیا بهیچ کاری‌ازدست‌ندهد .

۱۱۲ ـ اَلْمُؤمِنُ آلِفٌ مَأْلُوفٌ .

مؤمن دوست‌داردمؤمنانراوچنان‌زندگانی کند که مؤمنان‌نیزویرادوست‌دارند .

۱۱۳ ـ اَلْمُؤمِنُ مَنْ آمِنَهُ النَّاسُ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَأَمْوالِهِمْ وَ دِمائِهِمْ .

مؤمنست آنکه مردمان باشند از وی ایمن بنفس‌وخون‌وبمال

نبود مؤمن آنکه زو هستند مؤمنان ترسناك در همه حال

مؤمن آن بود که مردمانرانرنجاند وظلم نکند و قتل نکند .

۱۱۴ ـ اَلْمُؤمِنُ غِرٌّ کَرِیمٌ وَالْفاجِرُ خِبٌّ لَئِیمٌ .

مؤمن ساده دل و کریم بود، و فاجر حیلتی وشوم بود؛ یعنی هر که مؤمن بود پیوسته همنشین آخرت‌بود ، و اندیشه و تفکّر بدان کند ، ودنیا را محلّ ومقدارننهد

که در وی آویزد ؛ پس هر کسی بتواند که در معنی دنیا وی بر وی حیلت کند ، واگر کسیش برنجاند یا چیزش ببرد از کرم ازسرِ آن درگذرد ودرقفایش نرود واعتماد برعوضِ آخرت کند، ومنافق و فاجر بآخرت شکّ کند واندیشه و تفکّر دردنیا کند ، و با هر که بیامیزد مکر و حیلت کند ، و شومیش بدان کس برسد .

۱۱۵ ـ اَلْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ کَالْبُنْیانِ یَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضاً .

مؤمن مؤمن راچون بنا بود که سخت میدارد بعضی مربعضی را؛ یعنی یکدیگررا دعا و نصرت کنند ، و با یکدیگر مواسات بکنند ، و در دین دست یکی دارند ، و یکدیگر را امربمعروف و نهی ازمنکر کنند .

۱۱۶ ـ اَلْمُؤْمِنُ مِنْ أَهْلِ الْإِیمانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ .

حکم مؤمن که زاهل ایمانست هست در منزلت چو سرازتن
مؤمنان زنده خون یکدگرند سازگاروخوش و چوروح و بدن

مؤمن از اهل ایمان بمنزلهٔ سرست از تن ؛ یعنی چون تن بی‌سر بکاری نیاید مؤمن نیز بی‌شرایط ایمان بکاری نیاید .

۱۱۷ ـ اَلْمُؤْمِنُ یَوْمَ الْقِیامَةِ فِی ظِلِّ صَدَقَتِهِ .

سایهٔ صدقه هست روزقیام بر سرِمؤمنانِ نیکو نام

مؤمن روز قیامت در سایهٔ صدقه‌اش باشد .

۱۱۸ ـ اَلْمُؤْمِنُ یَأْکُلُ فِی مِعًى وَاحِدٍ، وَالْکافِرُ یَأْکُلُ فِی سَبْعَةِ أَمْعاءٍ .

مؤمن طعام خورد دریک رودگانی(۱) وکافر طعام خورد درهفت رودگانی؛ و این خبر را چهارمعنی گفته‌اند:

اوّل ـ آنکه سببِ گفتن این خبر آن بود که مردی بود که پیش از اسلام بسیار خوردی و چون مسلمان شد اندك خوردی .

۱- دربرهان قاطع گفته: « رودگان بفتح ثالث وگاف فارسی بالف کشیده‌وبنون زده جمع روده است و رودگانی بروزن کوزدانی بمعنی رودگان است که جمع روده‌باشد و بمعنی مفرد روده هم گفته‌اند» .

دویّم ـ آنکه مؤمن باوّل طعام نام خدای تعالی برد وبآخر شکر کند، وباندك مایه سیرشود ببرکت ایمان ، و ازکافران این نیاید .

سیّم ـ آنست که مؤمن ازبیم حساب ازآنچه بتواند خوردن کمتر خورد وکافر ازکفایت درگذرد .

چهارم ـ آنکه مؤمن بهرآنچه یابد قناعت کند وکافر اگر دنیا بکلّی اورا بود طلب دیگری کند ومصطفی علیه‌السّلام میفرماید که : از خدای‌تعالی نگاه داشت خواهید ازبسیارخوردن که بسیارخوردن سخت دلی‌بارآورد، واندك خوردن تندرستی وصافی دلی بود . و مصطفی علیه‌السّلام فرمود که : ازشهوات و لذّات نفسانی بپرهیزید و شاه مردان را علیه السّلام بتبرّك پالوده پیش بردندی گفتی : رنگت نیکوست وبویت‌خوش ولیکن‌من کارهم‌نفس راچون‌خو کنم بچیزی که پیش‌خویش خود(۱) نبوده است . ویحیی زکریّا علیهماالسّلام ابلیس راعلیه‌اللّعنه دید ومیان ایشان ازچندگونه سخن برفت پرسید ویراکه : درچه حال آدمی را بهتر توانی فریفتن؟ـ گفت: چون سیر بخورد ، یحیی علیه‌السلام نذرکرد که دیگر سیر نخورد، ابلیس نیز عهدکردکه: راز خویش باکس نگوید. ودرروزگارمصطفی‌علیه‌السّلام قومی خواستندکه از لذّات وشهوات وخورش نیك بازایستند آن حضرت‌ایشان را نهی‌کرد و فرمودکه : این در دین من نیست قال‌الله تعالی : وَلاٰ تُحَرِّمُوا مٰا اَحَلَّ‌اللهُ لَکُمْ ؛ حرام مکنیدبرخودطعامها ولباسها که‌برشمامباح است ولیکن‌اسراف مکنیدکه اسراف حرام است اگرچه آب دریا بود .

۱۱۹ ـ اَلْمُومِنُونَ هَیِّنُونَ لَیِّنُونَ.

مؤمنان نرم‌خوی‌وخوش گویند   تازه روی وگشاده ابرویند

مؤمنان سهل و نرم و آسان باشند، و مصطفی علیه السّلام گوید که: سرشت و سیرت مؤمن آنست که در دین قوی بود و اگرچه‌تنگدل بودبا مردم نیکوخوی و تازه روی‌بود، و ایمانش‌بایقین بود و برعلم حریص بود، و بر دوستان مشفق‌بود،

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «بچیزی که ازین پیش خویش‌را» .

و اگرچه توانگر و دست فراخ بود میانه زید، و بدانش کار کند ، و بچیزمردم طمع ندارد ، وکسب حلال کند ، و نیکوئی بسیار کند ، و در راه مذهب وحقّ بانشاط وخرّمی بود ، و از شهوت دوربود، و بررنجوران و درماندگان رحمت کند، وبدانچه او را امین کنند و بر وی اعتماد کنند امانت بجا آورد ، وحسد نبرد ، وکسی راطعن نزند ، و برکسی لعنت نکند ، وبحقّ مقرّبود ، وکسی را بلقب نخواند ، و درنماز خاضع وترسکاربود ، و بزکوة دادن شتابد،ودربلاو محنت آهسته و صابربود، و در زحمت و راحت شاکربود ، و بدانچه خدای تعالی داده باشد قانع بود ، و بآنچش که‌نبود دعوی بزرگی و لاف نزند ، وباسردم بیامیزد و مناظره کند تا دانا شود ، و بُخل(۱) ویرا از خیرکردن باز ندارد ، و اگر کسی بر وی ظلم کند یا ظالمش رنجاند صبر کند تا خدای تعالی خود مکافات کند (۲) .

و راویان این خبرازمصطفی علیه‌السّلام روایت کرده‌اند که مؤمن را واجب بود که این خبرازبردارد.

۱۲۰ ـ اَلشِّتاءُ رَبیعُ الْمُؤمِنِ .

زمستان بهار مؤمنست .

اینچنین گفت خواجهٔ مختار ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ که زمستان مؤمنست بهار

یعنی چنانکه‌مردم را درسال(۳)وقت‌بهارخوشتر آیدزیرا که‌هوا میانه ومعتدل بود و عالم سبزگردد همچنان مؤمن را زمستان خوش آید که روزها کوچک بود و روزه داشتن آسان بود ، و شبها دراز بود تواند که طاعت بسیار کند .

۱۲۱ ـ اَلدُّعاءُ سِلاحُ الْمُؤمِنِ .

دعا سلاح مؤمن است .

مؤمنان را سلاح تیغ دعاست ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ترسدازمؤمن‌آنکه‌اهل‌دغاست(۴)

یعنی مؤمن در بلا ومحنت ومکرشیطان دست بدعا زند چنانکه‌آنکه‌دشمن را

۱- درنسخهٔدیگر: «بخیلی» . ۲- **پوشیده نماند** که چون هردونسخه مشوش بود متن روایت بزحمت تصحیح شد پس‌اگرکسی متن‌صحیح روایت‌را بدست‌آورد مطابقه کند.

۳- درنسخهٔ دیگر کلمهٔ «سال» نیست . ٤- **دربرهان قاطع گفته:** « دغا بروزن هوا مردم‌ناراست ودغل و عیب داروحرامزاده راگویند » .

ببند دست بسلاح زند. ومصطفی گوید که: دعا بسیار کنید که بادعا هیچکس هلاك نشود، و هر چیزی که از خدای‌تعالی خواهدا گرآن همه پاره بود که برجامه اندازد، و هردعاکه در آن بزه نبود خدای‌تعالی در حال اجابت کند، یابیدل اجابت‌ناکردن شرّی از وی بگرداند، و یا در آخرت مکافات ناکردنش بازکند چنانکه بنده تمنّا کند که کاشکی هیچ دعای من اجابت نبودی. و مصطفی علیه‌السّلام میفرماید که: در زحمت وراحت خدای‌را یاد کنید و دعا بسیار کنید تاچون بسختی رسیدوبمحنتی درمایند زود اجابت شود. و آورده‌اند که: هرکه چنین کند چون‌بلائیش پیش آید خدایرا بخواند فرشتگان بنالند و زاری کنند و گویند: ملکا این بنده شب همه‌شب بدرگاه تو بوده است و دیرست تا میشنوبم که ترا میخواند بزودیش اجابت کن.

درخبرست که: شب آدینه ازاوّل‌شب‌تاآخروشبهای دیگر درسیک(۱) واپسین بفرمان خدای‌تعالی فرشتهٔ با آسمان دنیا آید و تا صبح ندا می‌کند که: هَل مِنْ سائِلٍ فَأُعْطِیَهُ، هَل مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ یعنی هیچ خواهندهٔ هست تابدهمش آنچه خواهد، و هیچ آمرزش خواهی هست تا بیامرزم و من أرحم‌الرّاحمینم. بوذر غفاری رحمةالله علیه گوید که: عبادت بی‌دعا چون طعام بی‌نمک بود. ودرخبرست که هرکه را غمی پیش آید هفت‌بار بگوید: بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم؛ ازغمش فرج آید، و اگر نیاید بهفتاد باربگوید، وگفته‌اندکه: چون دعا مستجاب نگردد از شومی گناه و از خوردن حرام بود، ومصطفی علیه‌السّلام گوید که: هرکه لقمهٔ حرام خورد چهل روز دعایش مستجاب نگردد.

۱۲۲ ـ اَلصَّلوٰةُ نُورُ الْمُؤمِنِ.

نور مؤمن نماز او باشد صدق او در نیاز او باشد

نماز نور مؤمنست؛ یعنی‌بسبب نماز دلش پیوسته منوّر و روشن بود گفته‌اند که: روزقیامت نماز نوربود؛ قال‌الله‌تعالی: یَوْمَ تَرَی الْمُؤمِنِینَ وَ الْمُؤمِناتِ

۱ـ مخفف «سه یک» است که بمعنی‌ثلث درعربی‌باشد یعنی درثلث سوم شب.

يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ ؛ روز قیامت تو بینی یا محمّد مؤمنان و مؤمنات را که نور ازدست راست و چپ و پیش و پس ایشان میرود

۱۲۳ ـ اَلدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ .

دنیا زندان مؤمن است ، و بهشت کافر .

مؤمنان راست این جهان زندان　　　کافران راست روضهٔ رضوان

یعنی مؤمن خواهد که شرایط ایمان بجاآورد ناچار(۱) رنجور(۲) بودوبا مشقّت و از لذّات و شهوات نفس خود را شکسته دارد ، وچون در کاری شود ترسان بود که نباید که گناهی بکند که ازآن طاعت باطل شود؛ وکافرازاین جمله خالی بود .

و دیگر اگرچه مؤمن دردنیا درلذّت و راحت ونعمت باشد و باحرمت وحشمت باشد و عیشی بمراد؛ درجنب آنکه خدای تعالی ویرا وعده کرده است ببهشت ازحور و قصور ونعیم و وِلدانِ مُخلّدون؛ گوئی که وی درزندانست ، وکافر اگرچه دردنیا تنگ روزی و بیمارتن وبامحنت باشد؛ درجنب آنکه حق تعالی ویراوعید کرده است بدوزخ از نکال و عذاب و سلاسِل وأغلال؛ گوئی که وی اینجا در بهشت است .

سامان فارسی رحمة الله علیه درنزدیک مصطفی علیه السّلام شدویرا برحصیری دید از برگ خرما بافته که خفته بود چون پاراست کرد برپهلوهایش نشانِ حصیردید سلمان بگریست وگفت: قیصر رومی و کسری عجم برخزّ و حریر و دیبا می‌خسبند وتو که رسولی حالت چنین است ؟ ! گفت: یاسلمان راضی نباشی که ایشان رادر(۳) دنیا بود و ما را در(٤) آخرت . وأمیرالمؤمنین علیه السّلام گفت که : هر که شش چیز بجا آورد بر وی چیزی دیگر نیست . اوّل خدایرا بداند وطاعتش دارد . دویم ابلیس را بداند وطاعتش نبرد . سیّم حقّ بداند و تابعش باشد . چهارم باطل بداند و ازوی دور باشد . پنجم آخرت بداند و برگش کند . ششم دنیا بداند و برحذر

۱ـ دراصل : «نارجار» .

۲ـ درنسخهٔ دیگر «رنجه» .

۳و٤ـ کذا درهردونسخه درهردومورد؛ ومراداینست که آیانمی پسندی که ایشان را آسایش ونعمت دردنیا بود ومارادرآخرت؛ ومیتواندبود که«درهردومورد محرف«دار»باشد .

باشد . و مصطفی علیه‌السّلام گوید که : هر که بامداد برخیزد و اندیشه و اندوه دنیاش باشد بشغلی درماند که از آن نرهد،و درویشی روی بوی نهد ، و برچیزی حریص شود که از آن سیر و بی‌نیاز نگردد ، و هر که را بامداد اندیشهٔ آخرت بود کارهای پراکنده‌اش جمع‌شود،ودنیابروی گردآید .ومصطفی صلّی‌الله‌علیه وآله گوید که: پیش‌اندرعقبه‌هاست‌سنگی(۱) که‌یارانرا دشواربود بدان گذر کردن گفتند(۲): یا رسول‌الله ما ازکدامیم ؟ ـ گفت : پیش شما قوت فردائینه هست ؟ ـ گفتند: نه، گفت : شما از سبکبارانید .

۱۲۴ ـ نِیَّةُ الْمُؤمِنِ أَبْلَغُ مِنْ عَمَلِه .

نّیت مؤمن بیشتر بود بثواب ازکردارش .

هست رمزی که گفت پیغمبر نّیت مؤمن از عمل بهتر

یعنی هرچیزی که کند هرگه ازکردارش عاجز شود که در نّیتش بود بدان نّیت ثواب یابد اگر چه نتواند که عمل کند . وگفته اند که : ثواب مؤمن اگر بکردارش بودی جاودان نبودی ، چون مؤمن را نّیت است برآنکه اگرهرگزنمیرد ازاعتقاد پاك برنگردد ، و ازطاعت مستحق ثواب جاودانه میشود ، وکافررا نّیت است برآنکه اگر هرگز نمیرد ازکفر و معصیت برنگردد و مستحق عذاب جاودانه میشود . وگویند که : درمدینهٔ رسول علیه‌السّلام پلی ویران شده بود مؤمنی نّیت کرد که‌آنراعمارت‌کند جهودی پیشدستی کردمؤمن‌دلتنگ شد مصطفی‌علیه‌السّلام این خبر بشنید گفت : این مؤمن بدان نّیت ثواب یابد و جهود را بدان عمل‌ثوابی و سودی نباشد .

۱۲۵ ـ هَدِیَّةُ اللهِ إِلَی الْمُؤمِنِ السّائِلُ عَلیٰ بابِه .

هدیهٔ خدای‌تعالی بمؤمن درویشی است که بر درش است ؛ یعنی چون‌باوی نیکی‌کند اگر همه‌نیم‌دانهٔ خرما بودبدان ثواب یابد وهیچ هدیهٔ بهترازثواب‌نبود .

۱۲۶ ـ تُحْفَةُ الْمُؤمِنِ الْمَوتُ .

۱ـ مخفّف «سنگین» است بهمان معنی . ۲ـ کذا در هردونسخه؛ پس‌عبارتی‌افتاده است وشاید چنین‌بوده: «و مردم درآن عقبه‌ها بردودسته‌اند ؛ سبکبار وسنگین‌بار، گفتند »

تبرّك و تحفهٔ مؤمن مرگست ؛ یعنی بوقت مرگ از هر بلا و محنتی برهد وروی براحت و آسایش نهد؛ قال الله تعالی: اِنَّ الَّذِینَ قَالُوا : رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ ؛ فرود آیند بر ایشان فرشتگان یعنی در وقت مرگ مؤمن را شش چیز بود از خوشدلی .

اوّل- گویند که : ترا غم گناهست مترس که کفّارهٔ گناهانِ تو مرگست ؛ اَلّا تَخَافُوا .

دوّیم - آنکه گویندش که : ترا غم اهل و عیالست که از پسِ تو زندگانی چون کنند ؟ و تیمارشان که دارد ؟ اندوه مخورید که خدای‌تعالی ایشان رابدارد؛ وَلا تَحْزَنُوا .

سیّم - گویندش: اگرمیترسی که ازبهشت محروم مانی ؛ وَ اَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ .

چهارم - گویندش؛ اگرمیترسی‌ازتنهائی گور ؛ نَحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَ فِی الْآخِرَةِ ؛ یعنی‌مترس که خدای‌تعالی درهرمرضی یاروولیّ شماست .

پنجم- گویندش:شماراست دربهشت‌آنچه‌نفسهای شماآرزو کند،قال الله تعالی: وَلَکُمْ فِیهَا مَا تَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ مَا تَدَّعُونَ .

ششم - گویندش:شماراست‌آنچه خواهیدومؤمن را هیچ تحفهٔ بهترازین نباشد .

۱۲۷ - شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِیَامُهُ بِاللَّیْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ .

شرفِ مؤمن برخواستن است بشب ، و عزّتش بی‌نیازشدن از مردم ؛ یعنی هرکه نماز شب کند خدای‌تعالی ویرا دوست دارد و هیچ شرفی شریفتر از دوستی خدا نیست . و أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید که : مستغنی شو ازهرکس که خواهی تاهمسر او باشی ، و محتاج شو بهرکس که خواهی تا أسیر اوباشی، ونیکی

کن با هر کس که خواهی تا امیر او باشی .

۱۲۸ ـ اَلْعِلْمُ خَلِیلُ الْمُؤمِنِ.

علم دوستِ مؤمن است ؛ یعنی مؤمن کار بعلم کند چنانکه کسی که بررضای دوست کند .

وَالْحِلْمُ(۱) وَزِیرُهُ.

وبردباری وزیرِ مؤمنست ؛ یعنی درکارها دست‌ببردباری زند .

وَالْعَقْلُ دَلِیلُهُ.

وعقل دلیل مؤمنست ؛ یعنی درکارها باعقل شود وآنچه بعقل راست آید بجا آورد ، وآنچه راست نیاید ترک کند .

وَالْعَمَلُ قائِدُهُ.

وکردارِ او کشندهٔ اوست.

وَالرِّفقُ والِدُهُ.

ومدارا کردن پدرِ اوست یعنی چنانکه فرزند باپدر زندگانی کند مؤمن باخلق بمدارا زندگانی کند .

وَالْبِرُّ اَخُوهُ.

و نیکوئی کردن برادرِ اوست ؛ یعنی چنانکه کس را ببرادر پشت قوی بود مؤمن نیزبنیکی کردن پشتش قوی بود؛ زیرا که هر که نیکوئی بسیار کند همه کس ویرا دوست دارد و بدو بدی نخواهند .

وَالصَّبْرُ اَمِیرُ جُنُودِهِ.

وصبر کردن امیر لشکرش بود ؛ یعنی این خصال که گفته آمد مؤمن را بمنزلتِ لشکر بود و بی‌صبر که بمنزلتِ امیرآن لشکرست نتواند که نگاه دارد .

۱ـ درنسخهٔ عتیقه و سایرنسخ مخطوطه همهٔ این متعاطفات یک حدیث بشمار رفته است.

۱۲۹ ـ اَلْغَیْرَةُ مِنَ الْاِیمانِ.

رشک و حمیّت از ایمانست؛ یعنی هر که را ایمان بود حمیّت بود بفحش کردن نه از کسی راضی باشد ونه ازخویشتن. ودرخبرست که غنی بی حمیّت در بهشت نشود.

۱۳۰ ـ اَلْحَیاءُ مِنَ الْاِیمانِ.

شرم از ایمانست چنانکه گفته آمد؛ پرسیدند مصطفی را صلّی الله علیه وآله که: کسی چون جائی بود تنها؛ شاید که عورت برهنه کند؟ ـ گفت: خدای تعالی از هر کس حقّ تراست بشرم داشتن از وی. أمیرالمؤمنین علیه السّلام گوید که: لَعَنَ اللهُ النّاظِرَ وَالْمَنْظُورَ اِلَیْهِ؛ لعنتِ خدا برآنکس باد که برعورتِ کس نگرد و بر آن کس که برعورت وی نگرند؛ ای بندگان خدا بترسید ومروید در گرمابه بی إزار.

۱۳۱ ـ اَلْبَذاذَةُ مِنَ الْاِیمانِ(۱).

دست بداشتن از آرایش نفس از ایمانست؛ یعنی هر که را ایمانست دل برآرایشِ نفس و لباس دنیا ننهد که این کار وبال و بارنامه و کبر بود ومؤمن از کبر و بارنامه دور بود، امّا زنِ مؤمنه وتکلیف دان که شوهردارد باید که هرچه بتواند کردن ازآرایشِ نفس بجاآورد ولباس نیکو دربوشد، وزینت برخویشتن کند، وطیب وبوی خوش بکار دارد، ومصطفی علیه السّلام لعنت کرد زنی را که سرمه درچشم نکند، و چون بسرمه ناکردن ملعون بود بناکردن دیگر چیز ها حالش چون بود..!

۱۳۲ ـ اَلصَّبْرُ نِصْفُ الْاِیمانِ.

صبر نیمهٔ ایمانست؛ یعنی هر که را ایمان باشد با کمال وسلامت؛ صبر را پیشهٔ خود سازد قال الله تعالی؛ ثَوابُ اللهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً وَلا یُلَقّیها

۱- درمنتهی الارب گفته: «بذ (کسمع) بذاذاً و بذاذة وبذاً (بفتح باء درهرسه) و بذوذة (بضم باء وذال) بدحال شد و نیز بذاذه بفتح باء و بذوذه (بضم باء و ذال) بدحالی؛ اسم است ازآن، وفی الحدیث:البذاذة من الایمان؛ أرادالتواضع فی اللّباس و ترک التبجّح به».

اِلّا الصّابِرونَ یعنی ثواب خدا بهترست آنرا که ایمان آورد و أعمالِ صالح کند و بدین نرسد الّا آنکه صابر بود و خدای تعالی وعده کرده است که بهر نیکی ده مکافات کند بصبر گفت(۱): اِنَّما یُوَفَّی الصّابِرونَ اَجرَهُمْ بِغَیرِ حِسابٍ ؛ یعنی مزد صابران بی‌حساب بود. و هر که بربلا صبر کند ومنتظر فرج میباشد همچنان باشد که طاعتِ خدا کرده باشد و چون روزِ قیامت عوض و ثواب بیند گوید: کاشکی در دنیا گوشت از اندامِ من بکارد بریدندی تامن برآن صبر کردمی. وخدای تعالی در لوح المحفوظ نوشته است که: مَنْ صَبَرَ عَلی بَلائی وَ شَکَرَ عَلی نَعْمائی، وَ رَضِیَ بِقَضائی وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ یعنی: هر که صبر کند بربلای من، وشکر کند برنعمتهای من، و راضی شود برراندۀ(۲) من واجب شود اورا بهشت، وهر که صبر نکند بربلای من، و شکر نکند برنعمتهای من، و راضی نباشد برقضای من، گوطلب کن خدایی جز از من. ودرخبرست که: هر که برمصیبتی صبر نکند بشدّت(۳) ثواب ازمصیبت عظیمتر بود و خردمند باید که بر مصیبت آن کند که جاهل از پسِ روزی چند کند چون بانگ بسیار بدارد هم خاموش گردد، و أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام گوید که: چون مصیبتی بشما رسد مصیبتهای ِما یاد کنید تا شما را تسلّی بود، و صبر کردن برشما آسان آید، و هر که بر مصیبت صبر کند سیصد درجه بیابد، میان هر درجه از ثری تا بعرش. ومصطفی صلّی‌الله علیه وآله چون فرزندش ابراهیم از دنیا بشد شب وروز همی گریست و آب از چشم می بارید گفتند: یا رسول الله ما را از این بازداشتهٔ گفت: دلم‌میسوزد وبچشم میگریم ولیکن بزبان چیزی نمی گویم که درآن خشم خدا باشد. و خدای تعالی میفرماید که: هر که را از من مصیبتی رسد بمال یا بتن یا بمرگ عزیزی و برآن صبر کند روز قیامت از وی شرم دارم که جریدهٔ کردارش از هم بازکنم، یا از بهر حسابش ترازو برآویزم، این نشانِ آنست که

۱- یعنی برای هرحسنه ده برابر پاداش وعده کرد اما صبر را پاداش بی‌حساب وعده فرمود.
۲- کذا؛ واین عبارت صریح است که «رانده» در فارسی بمعنی «قضا» درعربی است.
۳- کذا وگویا کلمه ایست بمعنی «ازدست دادن» یعنی ازدست‌دادن او ثواب را.

صابر بی‌حساب وسؤال دربهشت شود، وصابر آن کس است که بنزدیک مصیبت بانگ برنیاورد ، و دست بر روی نزند ، و روی نخراشد و موی(۱) نَکَند ، و بزبان ناشایست نگوید ، و جامه بازندرد وبدخوئی نکند ، و جایگه وطعام(۲) بنگرداند، امّا بچشم چندانکه خواهد بگرید و تری چشم نشان رحیمی دلست و خشکی (۳) چشم نشان سخت دلیست .

ودر خبرست که مردی بود که بر همهٔ روی زمین فرزندی داشت ناتوان شد و شبانگاهی از دنیا برفت و پدرش بجماعت مصطفی علیه‌السّلام رفته بودمادرش صبر کار فرمود و اگرچه دلش پُردرد بود و از بهر فرزندش جان و جگر میسوخت و آب از دیدگانش میرفت چادری‌برروی فرزند بر کشید واز بهر شوهر طعامی‌ساخت که از بهر دلتنگی فرزند دست ازطعام بازداشته بود ، وچون شوهرش درآمد طعام پیش برد وگفت : بدل خوش طعام بخور که فرزند بخیر بازآمد ، مرد پنداشت که سلامتی حاصلست دست فراز کرد و طعام بخورد ، چون فارغ شد زن گفت:ای‌شوهر شخصی بیامده روزی و چیزی امانت در خانهٔ همسایگان ما بسپرد آن همسایه را آن چیز خوش آمدامروز که بیامد آن‌امانت‌بازاستدآن همسایه فریاد و جزع دربست، مرد گفت: نه بوجه کرده؛ بل که سخت ناخوش کرده عاقلان چنین‌نکنند، زن گفت: پس خدای‌تعالی ترا فرزندی بداد توشاد شدی امروز بازاستد واجب شد که‌توصبر کنی ، مرد گفت که : بایست که من ترا پند و موعظت کردمی چون تو میکنی ، چه مردی بود کززنی کم بود .

ومالک دینار گوید که : زنی بمجلس من حاضر بود و خواست که تا حدیث صبر ومزد صابران گویم آنچه‌توانستم بگفتم، پس خواهش کرد که بسرای‌من درآی،

۱ـ کذا درهردونسخه و معنی نیز درست است و **میتواند بود** که « مویه » باشد در **برهان قاطع گفته:** « مویه بضم اول و ثانی مجهول و فتح تحتانی گریهٔ بانوحه را گویند وناله و زاری را نیز گویند » .

۲ـ درنسخهٔ‌قدیم: «جائکه» ودرنسخهٔ دیگر : « وجایگاه و جامه وطعام» .

۳ـ در نسخهٔ دیگر : « ویاخشکی» .

چون در رفتم فرزندیش بود نابینا و کر و بهمهٔ تن شل مانند گوشت پارهٔ بر بوریایی خفته ، زن گفت : چندین مدّتست تا شب و روز خدمت این میکنم که هیچ وقت ناشکیبائی نکردم و نناليدم وروی ترش نکردم از جملهٔ صابران باشم یانه؟ـ گفتمش: هیچوقت بدلت بگذشت که کاشکی سراازین عاقبت(۱) آمدی ؟ـ گفت: بلی، گفتم : پس ازجملهٔ صابران نیستی، زن ازبسیاری رنج ومشقّت که برده بود دلش ازغصّه(۲) و زحیر(۳) پرگشته امید میداشت بثواب ؛ چون این سخن بشنید طاقتش بنماند درحال بانگی ازوی رهاشد (٤) وجان بداد پس ازآن بخواب دیدمش (۵) که برسریری ازسریرهای بهشت نشسته بود و لباس بهشتیان پوشیده گفت : ای مالک بیافتم آنچه امید من ازآن بریده بود .

۱۳۳ ـ اَلْیَقینُ الْایمانُ کُلُّهُ .

یقین همهٔ ایمانست ؛ یعنی یقین بخدای تعالی و صفاتش .

۱۳٤ ـ اَلْایمانُ نِصْفانِ ؛ نِصْفٌ صَبْرٌ و نِصْفٌ شُکْرٌ .

ایمان دونیمه است ؛ نیمهٔ صبرست ونیمهٔ شکرست ؛ یعنی بهترین شکر آنست که خدای رابداند و فرمانش بجای آورد و ایمانش همین بودوبی صبر تمام نشود .

هست ایمان دونیمه گفت رسول　　　شکر یک نیم و صبر دیگر نیم
هر که را شکر وصبر هست تمام　　　باشد ایمان او بلند و عظیم

۱۳۵ ـ اَلْایمانُ یَمانٍ وَالْحِکْمَةُ یَمانِیَةٌ .

ایمان یمنیست و حکمت یمنی ؛ و مراد بدین خبر تعظیم و جاه و قدر است

۱ـ درنسخهٔ دیگر:«خلاص». ۲ـ درنسخهٔ دیگر:«گرم» وعبارت چنین است:«دلش پرازگرم وزحیر گشته بود» ؛ **در برهان قاطع** درحرف گاف فارسی **گفته** : «گرم بضم اول و سکون ثانی و میم بمعنی غم واندوه وزحمت سخت و گرفتگی دل ودلگیری باشد» .

۳ـ **در بهار عجم گفته** : «زحیر پیچش شکم ؛ و اطلاق آن بر صاحب این مرض مجازست علی خراسانی گوید :

«گاه دل گاوی مرا این چرخ از فرط ستم　　　میدواند هرنفس آشفته چون شخص زحیر»

٤ـ در نسخهٔ دیگر : «برآمد» . ۵ـ درنسخهٔ دیگر :«بخواب شدم دیدمش» .

که مکّه راست که ایمان آنجا پیدا شد .

۱۳۶ ـ اَلْایمانُ قَیْدُ الْفَتْكِ .

ایمان بند برنهاده است ناگاه کشتن را ؛ یعنی هر که را ایمان بود باید که کس را بغفلت نکشد اگرچه دشمنِ خدا و رسول باشد .

۱۳۷ ـ عَلَمُ الْایمانِ الصَّلوةُ .

هست اسلام را نماز نشان بی‌نشان کی‌قوی‌بود ایمان

نشانِ ایمان‌نمازست؛ یعنی هر که‌این پنج‌نمازچنانکه درشریعت(۱)است‌بجاآورد دلیل کند که وی مؤمنست مؤمنی که دلش بمعرفتِ خدای تعالی آراسته است ، وبکتابهایش وپیغمبرش بگرویده است ، و هر که درین پنج‌نماز سستی کند، یا (۲) از این وقت بدان وقت میگذارد ، یا (۳) شرایطش بجا نیاورد دلیل کند که وی منافق است که دلش از شکّ و نفاق پُر گشته است . و رسول علیه‌السّلام گوید: میانِ ایمان و کفر نمازست ، و بدترین دزدی آنست که رکوع و سجود درنمازتمام بجا نیاورد . ومصطفی علیه‌السّلام مردی را دید که نماز نه بوجه میکرد گفت: اگر این مرد درین حال بمیرد نه بر دین و ملّتِ من مرده باشد ، و دیگری را دید که بمحاسن بازی میکرد گفت : اگر دلش ترسکار بودی دیگر اندامهایش نیز ترسکار بودی ؛ وخدای‌تعالی نپذیرد نماز بندهٔ که دلش‌بنماز حاضر نباشد چنانکه‌تن‌راحاضر آورده باشد ، و اگربنده دانستی که در نماز راز (٤) با که میکند از راست و چپ ننگریدی ، وچون باز جائی (۵) نگرد خدای‌تعالی گوید که : کجامینگری بمن‌نگر که من به از آنم که بدان مینگری ، و هر که حقوق نماز نگاه دارد چون از نماز فارغ شود نمازگوید که : خدای تعالی چنانکه حقّ من نگاه داشتی حقّ تو نگاه دارد ، و چون فرشتگان این نمازبآسمان برند درهایِ آسمان گشاده گردد وازنورِ ایشان

۱ـ درهردونسخه: «درشرایط». ۲و۳ـ درهردومورددرهردونسخه: «تا» بتاءمثناة‌فوقانی.

٤ـ درنسخهٔ‌دیگر: «مناجات» . ۵ـ درنسخهٔ دیگر: «بجائی» پس «باز» بمعنی «با» است.

روشنائی در آسمان افتد وهر که نه بوجه گزارد چون بپردازد نماز گویدش: حقّ تعالی ترا ضایع گذارد چنانکه تومرا ضایع گذاشتی، وفرشتگان این نماز درنوردند وبررویش باز زنند، وهر که پیش مردم نماز نیکو گزارد وچون تنها باشد سرسری ومست(۱) دارد فرمان خدا یرا خوار داشته، وهر که فرمان خدای را خوار دارد روز قیامت خوار گردد. واوّل چیزی که خدای تعالی حساب کند بدان با بندگان نماز باشد اگر بنماز برست بهمه چیزی برهد، واگر بنماز درماند بهمه چیزی درماند. و سلمان فارسی رحمةالله علیه گوید که: نماز چون پیمانه ایست هر که تمام بپیماید مزد تمام بستاند، و هر که کم بپیماید بخود زیان کند؛ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ؛ تا آخر آیه. یعنی وای برنماز کنی که دلش از نماز غافل باشد از آنکه بدنیا مشغول بود، یا خود نماز نداند، یا بنماز ایمان ندارد(۲) ووای آنرا که نماز برو(۳) کند ووای آنرا که متاع خانه از همسایگان باز دارد، وویل چاهیست(٤) در دوزخ که خوناب وریم دوزخیان در آنجا میشود که اگر دلوی از آن در دنیا بریزند اهل مشرق و مغرب از گرمی و گند آن بمیرند و اهل دوزخ آن خورند؛ این جمله که گفته آمد در حقّ آنکس است که نماز نه بوجه کند پس آنکس که خود نماز نکند حال وی چگونه باشد..؟! و مصطفی علیه السّلام گوید که: هر که از نماز(۵) بعمداً دست بدارد کافر شود، ومادام تا بنده پنج نماز بپای(۶) دارد ابلیس از وی ترسان و هراسان بود ونیارد که گرد وی گردد، و چون بنده در نماز کاهلی کند ابلیس بر وی دلیر و چیره شود و از قفایش باز نگردد تا بهلاکش نبرد.

و بدانکه اگر ابلیس نماز کردی ملعون نشدی، واگر قوم نوح نماز کردندی بطوفان هلاك نشدندی، و اگر قوم هود نماز کردندی با زمین زیروزبر نشدندی، و اگر ثمودیان نماز کردندی بصاعقه هلاك نشدندی، و اگر فرعون وقومش نماز کردندی بجوی نیل(۷) غرقه نشدندی، واگر قارون نماز کردی بزمین فرونشدی، واگر

۱- درنسخهٔ دیگر: «دست» وشایددرست «سهل» یا«سست» باشد. ۲-درنسخهٔ دیگر: «نداند». ۳- درنسخهٔ دیگر:«بروی خلق» ومرادریاء است. ٤- درنسخهٔ دیگر:«حائیست».
۵- در نسخهٔ دیگر: «نمازرا». ۶- درنسخهٔ دیگر: «پیاپی». ۷- بحرقلزم صواب است نه نیل.

مشرکانِ عرب نماز کردندی بذوالفقار أمیرالمؤمنین أسدالله الغالب علیّ بن أبی طالب علیه السلام کشته نشدندی .

و بدانکه آدم علیه السّلام بنماز صفوت یافت ، و ادریس علیه السّلام بنماز رفعت یافت ، وموسی علیه السّلام بنماز حرمت یافت ، و نوح علیه السلام بنماز شریعت یافت ، و ابراهیم علیه السّلام بنماز خلّت یافت ، و داود علیه السّلام بنماز خلافت یافت ، وسلیمانُ علیه السلام بنماز ملکت یافت ، و لقمان علیه السّلام بنماز حکمت یافت ، وعیسی علیه السّلام بنماز حشمت یافت ، ومصطفی علیه السّلام بنماز تاج نبوّت یافت ، وأمیرالمؤمنین علی علیه السّلام بنماز قوّت وشجاعت ووصایت(١) وولایت یافت، و مؤمن بنماز درجه و مثابت یافت؛ زیرا که نماز تسبیح است ، و نماز تحمیداست، و نماز تهلیلست ، ونماز تکبیرست ، ونماز قرآنست ، ونماز ذکر خدای تعالی است ، ونماز مرضات خداست، ونماز نورِ معرفتست، ونماز ستونِ دینست ، ونماز کلید دعاست، ونماز دوستیِ فرشتگانست ، ونماز سنّتِ پیغمبرانست ، و نماز راحتِ تن است ، و نماز برکتِ روزیست ، ونماز کوریِ دیوست، ونماز کلیدِ بهشت است ، بنده را هیچ وقتی بهتر از آن نبود که در نماز بود ، و نماز سلاح مؤمنست ، و نماز مونسِ گورست ، ونماز فراخیِ گورست ، و نماز چراغِ گورست ،کسی که سخت جاهل و نادان بود [بنگزاردنِ حقّ نماز] (٢) برخویشتن بزیان آورد .

ومصطفی علیه السّلام گوید: مَثَلِ پنج نماز چون جوئی پرازآب روانست هر که در روزی پنج بار بدان آب جوی غسل کند معلومست که هیچ نجاستی برتنش نماند، و همچنین هرآنکه پنج نماز بجا آورد یک ذرّه گناهش نماند .

١٣٨ ـ اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ وَيَدِهِ.

مسلمان آن بود که مسلمانان از وی باسلامت باشند از بدیِ زبانش ودستش،

١ـ درنسخهٔ اصل: «ووصلت» وشاید مراد وصلت آن حضرت با زهراء علیهما السلام باشد.

٢ـ این چهار کلمه درنسخ نیست قیاساً افزوده شدزیرا بطورحتم درعبارت سقطی هست واگرنه معنی درست نخواهد بود .

و چهارصد سال فرعون علیه اللّعنه میگفت قومش را : مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي. أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلىٰ یعنی : نمیدانم شما را خدائی جز از من ؛ منم پروردگار شما ؛ خدای تعالی چون موسی و هرون را علیهما السّلام بوی فرستاد گفت ایشان را که : با فرعون سخن سهل ونرم گوئید؛ فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَيِّناً ؛ و رفق و مدارا کنید چون نپسندید که پیغمبران او کافری را چون فرعون علیه اللّعنه سخن درشت گویند برای دیگران چگونه پسندد ؟ ! و از کجا روا دارد که مؤمنی را برنجانند و با وی سخنی درشت گویند ، و یکی از بزرگان گوید که : زخم تیر دوستر دارم از زخم زبان که تیر باشد که خطا شود وسخن زبان خطا نشود . و مردی از قبل مصطفی علیه السّلام بجائی میرفت گفت: یارسول الله مرا وصیّتی کن، رسول علیه السّلام گفت: زبانت را نگه‌دار ، مرد را این سهل آمد، دگر باره گفت : یارسول الله مرا وصیّتی کن، رسول علیه السّلام گفت : مادر بمرگ تو بنشیناد جز از زبان عظیم‌تر چیزی هست که آدمی را بدوزخ برد ...! ومصطفی علیه السّلام گوید که : خنک آنکس که گفتارش ذکر خدا بود ، وخاموشیش اندیشه وتفکّر بود ، ونگریدنش عبرت بود . وأمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید که : زبان عاقل از پس دل اوبود یعنی سخن بیندیشد اگر گفتنی بود بگوید، واحمق نخست بگوید پس بداند که نیک است یا بد . ودر خبرست که چون بنده از خواب برخیزد اندامهایش زبان را سوگند دهند که : زنهار چیزی نگوئی که ما در سر آن شویم . و زاهدی بود که هر بامدادی و شبانگاهی باخود اندیشه کردی، آنچه بد گفته بودی(۱) از آن توبه کردی ؛ قال الله تعالی: مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ؛ یعنی هیچ لفظی از زبان بنده بیرون نیاید إلّا که: دوفرشته آنرا مینویسند وبحساب میدارند .

۱۳۹ ـ اَلْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لاَ يَظْلِمُهُ وَلاَ يُسْلِمُهُ (۲) .

مسلمان برادر مسلمان است باید که بر وی ظلم نکند و بپادشاهش نسپارد،

۱- در نسخهٔ دیگر : «بد کرده بود». ۲- یقال : أسلم فلانٌ فلاناً اذا ألقاه الی الهلکة .

وبدست کس باز لدهد. ومصطفی علیه السّلام گوید که: من خصم آنکسم که مسلمانی را بپادشاه بردارد.

۱۴۰ ـ اَلْمُسْلِمُونَ یَدٌ واحِدَةٌ عَلی مَنْ سِواهُمْ.

مسلمانان باید که دست یکی دارند بر آنکه مخالف ایشانست؛ یعنی باید که پشتی یکدیگر امر بمعروف و نهی از منکر کنند، و اگر مخالفی قصد مسلمانی کند جمع شوند وویرا بازدارند، و با یکدیگر چون تنی باشند یعنی چون اندامی از آن دردناك شود همهٔ اندامهایش رنجور بود (۱).

۱۴۱ ـ اَلْمَوْتُ کَفّارَةٌ لِکُلِّ مُسْلِمٍ.

مرگ کفّارهٔ گناهان هرمسلمانی بود؛ زیرا که از صعبی جان کندن خدای تعالی گناهان او بیامرزد، و مصطفی علیه السّلام در وقت جان کندن دست بر آب میزد و بر رو مینهاد و میگفت: اَللّهُمَّ سَهِّلْ عَلَیَّ سَکَراتِ الْمَوْتِ ؛ یارب یاریم ده برسکرات مرگ.

۱۴۲ ـ طَلَبُ الْعِلْمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ.

طلب علم کردن فریضه است بر همهٔ مسلمانان؛ آنچه کردنش فریضه بود دانستنش فریضه بود، وآنچه کردنش سنت بود دانستنش سنت بود، و مصطفی علیه السّلام گوید که: هر که بآموختن علم دین شود فرشتگان ازبرای تعظیم علمش پر کشند تاوی بر پر ایشان میگذرد، وخدای تعالی بهشت بر وی آسان کند، وفرق میان وی ودیگرقوم چون ماه شب چهارده درجنب ستارگان بود، زیرا که عالم میراث گیر پیغمبرانست علیهم السّلام، و هر که خواهد که آزادگان را بیند از آتش دوزخ گوطالب علمانرا ببین، وبدان

۱ـ اشاره بمضمون روایاتِ بسیاریست که در کتب عامه وخاصه از پیغمبر وائمه علیهم السلام نقل شده و محصل مضمون آنها همانست که سعدی نسبت بهمهٔ بنی آدم بنظم آورده است:

«بنی آدم أعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک جوهرند»
«چوعضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضو ها را نماند قرار»
«توکز محنت دیگران بیغمی — نشاید که نامت نهند آدمی»

خدای که جان محمّد بفرمان اوست که هرگامی که کسی ازبهر طلب علم بر گیرد عبادت یکساله درجریدهٔ وی(۱)بنویسند ، و شهرستانی‌ازبهر وی بنا کنند، و زمین از بهر وی آمرزش‌خواهد ، وبامداد آمرزیده خیزدونمازشام آمرزیده خسبد ، و علم آموختن بهترست از روزه داشتن و همهٔ شب نمازکردن ، و ثواب آنکه یک مسئله در دین بیاموزد بهتر از آن بود که کوه احد زر بصدقه بدهد ، و هرچیزی را ستونی هست وستون دین فقه است ، و شیطان علیه‌اللّعنه فقیهی را از هزار عابد دشمن تر دارد ، وکسی که علم نه از بهر خدای تعالی آموزد از دنیا نرود تا ببرکات علم توبه کند و از جملهٔ آنان گردد که ازبهر خدای‌تعالی آموخته باشند . وأمیرالمؤمنین علیه‌السّلام میفرماید که : طلب علم از طلب مال بهتر کنید که شمارامال‌نگاه‌باید داشتن ؛ و علم شما را نگاه دارد ، وچون از مال خرج کنید کم شود ؛ وعلم هرچه بیشتر خرج کنید زیادت شود .

۱۴۳ ـ كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرامٌ دَمُهُ وَ عِرْضُهُ وَمالُهُ .

هرمسلمانی(۲) بر مسلمانان حرامست ریختن خونش ، و رنجانیدن تنش(۳) و بردن مالش ؛ و مصطفی علیه‌السّلام گوید که : اگر دنیابکلّی خراب گردد پیش حقّ سبحانه وتعالی چنان نبود که خون مسلمانی(٤) بناحق ریخته شود .

۱٤٤ ـ حُرْمَةُ مالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ .

حرمت مال مسلمان (٥) چون حرمت خونش است یعنی چنانکه ریختن خون مسلمان (٦) گناهی عظیم بود بردن مالش نیز گناهی عظیم بود .

۱٤٥ ـ اَلْمُهاجِرُ مَنْ هاجَرَ ما نَهاهُ اللهُ عَنْهُ .

مهاجر آنستکه هجرت کند یعنی دور بود از آنچه خدای تعالی نهی بر وی

۱ـ درنسخهٔ دیگر : «درجریدهٔ أعمالش» ومرادنامهٔ عمل‌است . ۲ـ درنسخهٔ‌دیگر باضافهٔ «را» و این ترجمه معنی تعبیر«کلّ مسلم »است‌نه‌معنی «کلّ المسلم » ومعنی آن اینست که «همه‌چیزمسلمان » . ۳ـ کذاصریحاً درهردو نسخه .
٤ـ درنسخهٔ دیگر : «مسلمانان» . ٥و٦ـ در نسخهٔ اصل درهردومورد : « مسلمانان» .

کرده است ، و مهاجر نام آن کسانست که ازخان‌ومان و زن و فرزند بریدند ازبهرِ نصرتِ مصطفی علیه‌السّلام و بمدینه رفتند .

۱۴۶ ـ اَلْمُجاهِدُ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ فی طاعَةِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ .

مجاهد آنست که جهاد کند بانفس خویش درطاعتِ خدای‌تعالی برهرحال ، و هوای نفس شکسته دارد وفرمانِ دیو لعین نبرد .

۱۴۷ ـ اَلْکَیِّسُ مَنْ دانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِما بَعْدَ الْمَوْتِ ، وَالْعاجِزُ مَنْ اَتْبَعَ نَفْسَهُ هَواها وَتَمَنّی عَلَی اللّهِ تَعالی (۱)

زیرك آنست که پیش از آخرت حساب خود بکند وکارکند آن حال راکه ازپسِ مرگش بود ، و مردی بود که بنزدیک‌پیری خودرا دریافت وحسابِ خویشتن کرد پانزده سال ازبهر نابالغی‌بگذاشت، و شب ازبهر خفتن فرو نهاد ، و بهرروزی گناهی برگرفت : چند هزارگناه برآمد ، مرد زار زار بگریست وگفت:طاقت چندین گناه‌که دارد؟با آنکه روز بُوَد که صد ودویست بیشتر حاصل آید ، و احمق‌آنستکه نفس را در پسِ هوا دارد وتمنّای عفوکند برخدای‌تعالی یعنی آنچه میتواند ازگناه میکند و میگوید که : خدای تعالی مرا بیامرزد، و نداند که آنکه پیوسته میپرهیزد و توبه میکند هم در مخاطره است .

۱۴۸ ـ اَلْمَرْءُ کَثیرٌ بِأَخیهِ .

مرد بسیار بود ببرادرش ؛ یعنی دلِ مردم نگاه دارید تا هر یکی شماراچون برادر بود ، و از هرکسی ایمن باشید .

۱۴۹ ـ اَلْمَرْءُ عَلی دینِ خَلیلِهِ .

مرد بر دین (۲) آنکس است که سخت دوستش دارد ؛ زیراکه آنجاکه دردین مخالفت‌بوددوستی حقیقی‌نباشداگرچه کسی بود که‌دوستی‌ظاهرنماید .

۱ـ در یک نسخه باضافهٔ : «المغفرة» ودرجاهای دیگرباضافهٔ : «الامانی».
۲ـ درهردونسخه : «بنزدیک» وقیاساً تصحیح شد.

١٥٠ ـ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.

مرد با آنکس بود که دوستش دارد ؛ یعنی بقیامت .

١٥١ ـ كَرَمُ الْمَرْءِ دِينُهُ، وَ مُرُوَّتُهُ عَقْلُهُ ، وَ حَسَبُهُ خُلُقُهُ .

کرم مرد دینش‌است ، ومروّت اوعقلش است ، وحسب او خلقش‌است. این خبر دلیل‌است که هر که کریم نَبُوَد دینش نبود، و هر که در وی مروّت‌نبود‌عقلش نبود ، وهر که نیک خُلق نبود حسبش نَبُوَد .

١٥٢ ـ مِنْ حُسْنِ إِسْلامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مالا يَعْنيهِ .

از نیکی اسلام مرددست بداشتن اوست از آنچه بکارش نیاید ؛ یعنی هر که را غم دین و اسلام بود چون خواهد که چیزی کند یا گوید؛ بنگرد اگر در آن منفعتی بیند بکند و الّا گردش نگردد .

١٥٣ ـ اَلنّاسُ كَأَسْنانِ الْمُشْطِ (١)

مردم چون دندانهای شانه اند .یعنی افعالشان یکیست در آنچه وبال بود ، یا اصل وطین (٢)شان یکسان(٣) بود وفضل آنرا بود که باعبادت‌بود .

١٥٤ ـ اَلنّاسُ مَعادِنُ كَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ .

مردم کانهائیست چون کانهای زر و سیم ؛ یعنی چنانکه معدن بود که ازآن زروسیم(٤) خیزد ونیزبسیار بود که از آن چیزی برنخیزد؛حال مردم همچنین بود .

١٥٥ ـ اَلنّاسُ كَإِبِلٍ مِائَةٍ لا تَجِدُ فيها راحِلَةً واحِدَةً .

مردم همچون صداشتراست که نیابی در ایشان یکی را که برنشستن را شاید، و مصطفی علیه‌السّلام با این خبر آن میخواهد که خلق را علم میدهد که مردم را پیش ازآنکه بیازمائیدبرایشان‌اعتماد مکنید ، وبرایشان واثق مباشید، واستوارشان

١- درمنتهی الارب گفته: « مشط مثلّثةً شانه‌مشط ککتف‌وعنق‌ومشّط کعتلّ‌مثله».
٢-درنسخهٔ دیگر : «وتن». ٣-درنسخهٔ دیگر:«یکسال».٤-درنسخهٔ دیگر:«زرسره».

مدارید، وراز با ایشان مگشائید .

١٥٦ ـ اَلْغِنیَ الْیأْسُ عَمّا فِی اَیْدِی النّاسِ .

توانگری ناامیدیست ازآنچه دردست مردم بود ؛ یعنی توانگرآن بود که طمع ازمردم ببریده دارد که بسیارمال باطمع درویش بود، واندك مال بی‌طمع توانگر بود .

١٥٧ ـ رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْاِیمانِ بِاللهِ التَّوَدُّدُ اِلَی النّاسِ .

سر عقل پس از ایمان بخدای تعالی دوستی کردن است با مردم .

١٥٨ ـ کُلُّ امْرِیءٍ حَسیبُ نَفْسِهِ .

هر مردی حساب کنندهٔ نفس خویش است ؛ یعنی روز قیامت گویند : کَفی بِنَفْسِكَ الْیَوْمَ عَلَیْكَ حَسیباً؛ یعنی کتاب خویش برخوان وحسیب (١) خویش باز کن اگرنیکی کردهٔ واگربدی که جزایش بیابی؛ وگفته‌اند که: این دردنیا بُوَد که حساب خویش بکند اگرطاعت یابد خدای را شکر کند، واگر معصیت یابد و داند که معصیت کرده است از آن توبه کند (٢) .

١٥٩ ـ کُلُّ ما هُوَ آتٍ قَریبٌ .

هرچه آینده است زود آید ؛ یعنی ای آنکه خدای را مطیعی و در دنیابرنجی و در آخرت می‌شتابی ؛ صبرکن و پای بدارکه مقصود تو اینك نزدیك آمد، وای آنکه در خدا عاصی شدی و در دنیا آرمیدهٔ واز آخرت غافل گشتهٔ؛ صبرکن وخود را دریاب که عقاب اینك آمد .

١٦٠ ـ کُلُّ عَیْنٍ زانِیَةٌ .

١ـ کذا درنسخهٔ اصل پس بمعنی «حساب» استچنانکه درنسخهٔ دیگرچنانست .

٢ـ مناسب مقام است این دوبیت از مثنوی :

«گوشهٔ رو نامه بگشا و بخوان بین که حرفش هست درخوردشهان»

«گر نباشد در خور آنرا پاره کن نامهٔ دیگر نویس و چاره کن»

هرچشمی زنا کننده‌است؛ چون بحرام نگرد اوّل چشم نگرد پس دل بخواهد(۱)، پس بزبان بخویشتن خواند، پس بفرج تمام شود.

۱۶۱ - كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ حَتَّى الْعَجْزِ وَالْكَيْسِ.

هرچیزی بتقدیراست تاعجزوزیرکی؛ یعنی هیچ کاری نباید که ازحدّ بشود.

۱۶۲ - كُلُّ صَاحِبِ عِلْمٍ غَرْثَانُ إِلَى عِلْمٍ آخَرَ.

هرصاحب علمی گرسنه بودبعلمی دیگریعنی هرکه نوعی ازعلم بداندوقدرش بشناسد علمی دیگر آرزو کند وبرین وجه چون آن نیز بداند علمی دیگرش آرزو کند وعلمی دیگرش آرزو کند و هرگز سیر نشود زیرا که علوم بی‌نهایت‌است(۲).

۱۶۳ - كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ(۳).

هر چه مستی کندحرام‌است؛ چون خدای تعالی آیت فرستاد که خمرحرام‌است و بحجاز بیشتر خمر از خرما گیرنداز هربقعهٔ که بنزدیک مصطفی علیه السّلام می‌آمدند هریکی میگفت که: خمر ما بهترست از آنکه خرما از انگور بهتر باشد، و دیگری میگفت که: خمر ما بهتر بود از آنکه خمر ما ازانگبین بود؛ و مصطفی علیه السّلام این خبر بگفت تا هرکس بدانست که خمر حرام است از هرآنچه بود.

۱۶۴ - كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ.

شما همه نگاهبانید و شما را همه بپرسند از آنچه نگهبان بودید؛ یعنی مکلّف باید که ترسکار بود که خدای تعالی از هرچیز بپرسد تاازآن مرغی که درخانه دارد و خواجه را از بنده بپرسند، و شوهر را از زن بپرسند، و زن را ازخانهٔ شوهر

۱- در این باب نیکوسروده‌اند:

«زدست دیده و دل هردو فریاد هرآنچه دیده بیند دل کند یاد»

۲- دراین باب نیزنیکوسروده‌اند:

«علم دریائیست بیحدّو کنار طالب علمست غواص بحار»

«گر هزاران سال باشد عمراو می‌نگردد سیر او از جستجو»

۳- درنسخهٔ عتیقه وسایرنسخ مخطوطهٔ شهاب قبل ازاین حدیث این حدیث «لکل شیء عماد وعماد هذاالدّین الفقه» نیز هست ودراین شرح نیامده فقط درحاشیهٔ یک نسخه بآن اشارمشده.

پرسند ؛ و رئیس را از اهل ده ؛ و مثل این(۱) بسیارست. و مصطفی علیه‌السّلام فرماید که: زیردستان شما برادران شمااند باید که آن خورند که شما خورید، وآن پوشند که شما پوشید ، و آنچه طاقتشان نباشد نفرمائید ، و آخرین سخن مصطفی علیه‌السّلام بوقت مرگ این بود که: اَلصَّلوٰةَ وَما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ؛ یعنی نماز بپای دارید و زیردستان را تعاهد کنید. ومصطفی علیه‌السّلام روزی میگذشت ستوری را دید که بی علف بسته بودند چون بازگشت همچنین دید گفت: ویل خداوندش را؛ بقیامت این بهیمه خصمی وی کند و گویند(۲) که زنی ازبهر گربهٔ بدوزخ شود ازبرای آنکه او را دربسته باشد یا درجایگاهی کرده باشد و طعام نداده باشد تا بمرده باشد ، و بنده را طاعت خواجه همچون طاعت خدای تعالی واجب بود ؛ قال الله تعالی: لِیَسْأَلَ الصّادِقینَ عَنْ صِدْقِهِمْ؛ یعنی راست بینان وراست گویان را پرسند ؛ پس جائی که ایشان را پرسند حال دروغزنان چون باشد ...!

۱۶۵ - لِکُلِّ غادِرٍ لِواءٌ یَوْمَ الْقِیامَةِ بِقَدْرِ غَدْرَتِهِ یُعْرَفُ بِهِ.

هرخیانت کاری را نشانی بود بروز قیامت بقدر خیانتش که بدان بشناسند .

۱۶۶ - أَوَّلُ ما یُقْضیٰ بَیْنَ النّاسِ یَوْمَ الْقِیامَةِ فِي الدِّماءِ.

اوّل چیزی که بدان حکم کنند در روز قیامت در خونها بود ؛ زیراکه خون ریختن گناهی عظیم است و خبری معروفست که فاطمه علیها‌السّلام بقیامت چون برخیزد پیراهن زهرآلود امام حسن علیه‌السّلام بریک دوش افکنده باشد ، و پیراهن خون‌آلود امام حسین علیه‌السّلام بردوش دیگر ؛ وخلق اوّلین و آخرین همه حاضرباشند پس ازحضرت عزّت ندا آید که: چشمها برهم نهید تا فاطمهٔ رسول علیها السّلام بگذرد، و چند هزار حورالعین از پیش واز پس وی همی روند تا بنزدیک عرش آید و گوید: اَللّٰهُمَّ احْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَ قاتِلِ وَلَدی؛ بارخدایا حکم کن میان من

۱- در نسخهٔ اصل: «واین مثل». ۲- کذا در هر دو نسخه و گویا صحیح «ونیز گوید» باشد.

ومیانِ کشندگان فرزندانِ من ؛ وطلبِ خونِ فرزندان کند، وای برآن کسانی که ایشان رامحمّد وعلیّ وفاطمه وحسن وحسین علیهم السّلام خصم باشند حالشان چگونه باشد . . .

١٦٧ ـ أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلوةُ .

اوّل چیزی که برآن حساب کنند نماز بود ؛ اگر نمازش قبول افتد هرچه جز از نماز باشد قبول باشد، و اگر نمازش قبول نیاید هرچه جز ازنماز باشد اگرچه نیک بودرد کنند .

١٦٨ ـ أَوَّلُ مَا يُرْفَعُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ الْحَيَاءُ وَ الْأَمَانَةُ(١)

اوّل چیزی که برخیزد از این امّت شرم و امانت بُوَد .

مصطفی گفت آنچه بردارند اوّل از اُمّتم حیا باشد

پس امانت چو هردو رفت زمَرد مَرد بی‌صدق و بی‌صفا باشد

١٦٩ ـ أَوَّلُ مَا تَفْقِدُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْأَمَانَةُ، وَ آخِرُ مَا تَفْقِدُونَ مِنْ دِينِكُمُ الصَّلوةُ.

اوّل چیزی که گم کنید شما از دین امانت بود وآخرین چیزی که گم کنید نماز بود ؛ یعنی اوّل اُمّت بی‌شرم و خیانتکار شوند پس بی‌نماز گردند . و درخبرست که نشان نزدیک‌آمدن قیامت آن وقت باشد که غمّازان ومالدارانرا بزرگ دارند ، وبزرگی را بنام(٢) دارند ، و انصاف دهندگانرا عاجز دارند وکودکانرا اُمیری و پیش نمازی دهند ، و زنان مطربی کنند ، و مردان جامهٔ ابریشمین پوشند، و زنان بازنان و مردان بامردان مجامعت کنند ، و خمرخوردن ظاهرشود ، و زنا (٣) فاش شود ، [و فرومایگان وحرامزادگان بمردم دلیرشوند (٤)]، و قاضیان وحاکمان رُشوَت ستانند ، و در حکم جور و بی انصافی کنند، چون‌حال چنین بود بارانها بسیار بود و نبات اندك روید ، و بازارها کاسد شود ، وزمین لرزه بسیار بود ، پس خدای تعالی

١ـ درحاشیهٔ نسخه قبل ازاین حدیث این حدیث «أَوَّلُ مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ» نیزیاد شده است لیکن شرح نشده ودرنسخهٔ قدیم وسایرنسخ شهاب الاخبار نیزنیست .

٢ـ در نسخهٔ دیگر : « و بزرگان را بدنام». ٣ـ درنسخهٔ دیگر: «ربا» .

٤ـ عبارت میان دوقلاب درنسخهٔ قدیم که گاهی تعبیرازآن بلفظ «اصل» نیزمیکنیم نیست .

خسف پیدا کند یعنی مردم‌را بزمین فروبرد چنانکه مردم بایکدیگر گویند که: دوش فلان بزمین فرو شد ، و فلان شهر بزمین فرو شد ، و فایده در این اخبار آنست که عاقل چون بشنود و زمانه چنین بود خود را نگاه دارد واز گناه بپرهیزد .

۱۷۰ ـ اَلْوُدُّ یَتَوارَثُ، وَالْبُغْضُ یَتَوارَثُ .

دوستی بمیراث رسد و دشمنی بمیراث ، چون پدران بایکدیگر دوستی کنند فرزندان هم بر آن روند چندانکه آیند و پدران را درآن ثواب‌بود ، و چون پدران را با یکدیگر دشمنی باشد فرزندان نیز هم بر آن روند چندانکه آیند و پدران را درآن عقاب بود ، وگفته‌اند که : دوستی پدران خویشاوندی فرزندان بود .

۱۷۱ ـ حُبُّكَ الشَّيْءَ یُعْمِي وَ یُصِمُّ .

یعنی دوست داشتن چیزی ترا کورو کرگرداند ؛ یعنی هر که چیزی از کسی بستاند ویرادوست دارد، وسخن بدل وی گوید و کار بمراد وی کند؛اگرچه باطل بود، و هیچ گونه کار آخرت نسازد وحق نبیند ونشنود واگر باوبگویند ناشنوده کند .

۱۷۲ ـ اَلْهَدِیَّةُ تَذْهَبُ بِالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ .

هدیه اشنوائی(۱) وبینائی ببرد چنانکه گفته آمد، وگفته‌اند که: چون رشوت بدر سرائی درشود برکت بسوراخ (۲) بدرشود .

ببَرد هدیه گفت پیغمبر ‌ ‌ ‌ ‌ ازخداوند خویش سمع وبصر

۱۷۲ ـ اَلْخَیْرُ مَعْقُودٌ بِنَواصِي الْخَیْلِ اِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَةِ .

خیر وابسته است بپیشانی اسب تاروز قیامت؛یعنی اسبانی که بدان جهاد کنند ومال و غنیمت آورند .

۱۷۳ ـ یُمْنُ الْخَیْلِ فِي شُقْرِها .

خُجَستگی اسب در اشقر بود؛ و «أشقر» اسب سرخ موی بود .

۱- یعنی شنوائی که قوهٔ سامعه باشد. ۲- درنسخهٔ دیگر: « از سوراخ » .

۱۷۴ ـ اَلسَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذابِ .

سفر پاره‌ایست ازعذاب دوزخ ؛ زیرا که هر که بسفرشود رنجِ راه یابدو گزاردن واجبات براودشوار شود ، و کس ویراحرمت ندارد ، مگر آنکس که اورا شناسدو بیم [جان(۱) و مالش بُوَد وغم فرزندان و خان‌ومان وآرزومندِ دیدارِ دوستان بود .

۱۷۵ ـ طاعَةُ النِّساءِ نَدامَةٌ .

فرمانِ زنان بردن پشیمانی بود ؛ یعنی هر که بمشورتِ زنان کار کند بیشتر آن بود که راست نیاید ؛ زیرا که ایشان را رأی نباشد وعاقبتِ کارها ندانند ودوربین نباشند .

۱۷۶ ـ اَلْبَلاءُ مُوَکَّلٌ بِالْمَنْطِقِ .

بلا گماشته است بر گفتار ؛ یعنی بیشترینِ بلا از گفتار خیزد ، ولقمان حکیم‌را که درم‌خریدهٔ‌بود(۲) گویند خواجه‌اش گوسفندی بوی داد که بکش وآنچه بهترست بمن آر ؛ دل و زبان پیش وی برد ، گوسفندی دیگر بوی داد که بکش و آنچه بدترست بمن آر ؛ هم دل و زبان بیاورد ، خواجه اش گفت که : چون بدتر و نیکتر این هردواند ؟ ـ جواب داد که : ندانی که آدمی چون نیک‌باشد ازین هردوباشد ، وچون پلید باشد نیزازین هردوباشد پس‌ازین دوبهتر وبدترهیچ نباشد .

۱۷۷ ـ اَلصَّوْمُ نِصْفُ الصَّبْرِ .

روزه نیمی است از صبر کردن ؛ یعنی هر که روزه دارد چنانکه میباید ثواب صابران یابد که ثوابی بی‌حساب است .

۱۷۸ ـ عَلی کُلِّ شَیْءٍ زَکوةٌ ، وَ زَکوةُ الْجَسَدِ الصِّیامُ .

۱ـ **پوشیده نماند که:** ازاین کلمه که لفظ « جان » است و بعداز قلاب قرار گرفته تا مقدار زیادی که شاید بالغ بربع کتابست از نسخهٔ قدیم ساقط است پس ازاینجاتاجائی که معرّفی‌خواهیم کرد که نقیصه‌درآنجامرتفع میشود فقطازروی یک‌نسخه‌چاپ‌میشودودر آن‌نسخه‌نیزتقدیم‌وتأخیروتشویش‌واضطراب‌وغلط‌وتصرّف‌بسیارهست‌وفّقنا‌الله‌بفضله‌لتصحیحه.
۲ـ اشاره بآنست که درترجمهٔ حال‌لقمان گفته‌اند : «و کانَ عبداً أسْوَدَ حَبَشِیاً» .

بر هر چیزی زکوة است ، و زکوة تن روزه داشتن است ؛ و گفته اند که : زکوة علم کرداراست ، وزکوة پیشانی سجوداست ، و زکوة چشم بعبرت نگریستن است، و زکوة زبان سخن حق گفتن است ، وزکوة گلو حلال خوردن است،وزکوة پای بطاعت رفتن است .

۱۷۹ - اَلصّائِمُ لا تُرَدُّ دَعْوَتُهُ .

دعای روزه دار ردّ نشود .

۱۸۰ - اَلصَّوْمُ فِي الشِّتاءِ الْغَنيمَةُ الْبارِدَةُ .

روزه داشتن در زمستان غنیمتی آسان و باراحت بود .

۱۸۱ - اَلسِّواكُ يَزيدُ الرَّجُلَ فَصاحَةً (۱) .

مسواک کردن در فصاحت بیفزاید، و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که موضع و مجزی خدای تعالی بمسواک دارند،و حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در جامهٔ خواب نیز باخویشتن داشتی . وحضرت امام جعفر صادق علیه السّلام گوید که: درمسواک کردن دوازده خصلت است؛ اوّل سنّت حضرت رسول علیه السّلام است، دوّم دهان پاک کند ، سیّم چشم روشن دارد ، چهارم زردی ببرد ، پنجم دندان سفید دارد ، ششم گوشت بن دندان را سخت کند ، هفتم بلغم را ببرد ، هشتم طعام را بگدازد(۲) ، نهم خاطر تیز گرداند ، دهم خدای تعالی را خشنود گرداند ، یازدهم فرشتگان را شاد گرداند ، دوازدهم نیکی وحسنات را مضاعف گرداند .

۱۸۲ - جَمالُ الرَّجُلِ فَصاحَةُ لِسانِهِ .

جمال مرد فصاحت زبانش است ؛ یعنی نطقش نیکو بود وتواند که از سخن اندک معنی بسیار بیرون آورد .

۱- درنسخهٔ عتیقه: «الفصاحة».

۲- کذادراصل و گمان میکنم که اصل «بگوارد» بوده وتصحیف شده است؛ **در برهان قاطع گفته:** «گوارد بروزن شمارد یعنی هضم کند و بتحلیل برد ».

۱۸۳ ـ اَلْإِمامُ ضامِنٌ وَ الْمُؤَذِّنُ مُؤتَمَنٌ.

پیشنماز پایندان(۱) است و بانگ نمازکن امین بود یعنی وقت نگاهدارد. و پیشنماز را سیزده شرایط است تا پیشنمازی شاید کردن؛ اوّل بدین حقّ عالِم بود، دوّم دنی زاده نبود، سیّم گناهی که بدان مستحقّ حدّ شده باشد نکند، چهارم از خوردن و پوشیدن حرام دور بود، پنجم از نجاست نیک بپرهیزد، ششم ارکان نماز نیک بجای آورد، هفتم قرآن درست خواند و درست داند، هشتم فرایض وسنّتها نیک داند، نهم ظاهر ستر بود، دهم تکبّر نکند، یازدهم پیس(۲) نَبُود، دوازدهم معوّج(۳) نبود، سیزدهم شلّ نبود یعنی آنکه ناخنهایش درخوشیده باشد.

و مؤذّن را پنج شرط باید که باشد اوّل وقتهای نماز نیک داند، دویم بانگ نماز دانسته کند، سیم منت برکسی ننهد، چهارم از بهرِ ثواب گوید، پنجم اگر کسی بجای وی بانگ نماز کند خشم نگیرد.

۱۸۴ ـ اَلْمُؤَذِّنُونَ أَطْوَلُ النّاسِ أَعْناقاً(۴) یَوْمَ الْقِیامَةِ.

مؤذّنان درازترینِ مردمان باشند روزقیامت بگردن؛ یعنی ازدیگران ظاهرتر باشند و حضرت مصطفی علیه السلام گوید که: هرکه پنج نماز را بانگ گوید خدای تعالی گناهِ اوّلین وآخرین اورا بیامرزد، و هرکه یک بانگ نماز گوید خدای عزّوجلّ او را بردرِ بهشت بدارد تا شفاعت کند برای کسانی که خواهد، و هرکه هفت سال بانگ نماز گوید بی‌حساب ببهشت رود، و درخبرست که هرسرائی که درآن بانگ نماز گویند علت و بیماری درآنجا نشود تا بوقت مرگ.

۱۸۵ ـ شَفاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبائِرِ مِنْ أُمَّتِي.

۱ـ دراصل نسخه: «یابنده» وقیاساً تصحیح شد و«پایندان» بمعنی زعیم وضامن است.
۲ـ **در برهان قاطع گفته:** « پیس بکسر اول و ثانی مجهول و سین بی‌نقطه علتی است که آنرا بعربی برص خوانند» پس مرادأبرص است که شخص برصدارباشد.
۳ـدراصل: «متوج». ۴ـ درحاشیهٔ نسخهٔ قدیم: «أعناقاً؛ أي درجةً».

شفاعت من خداوندان گناهان بزرگ را بود از امّت من ؛ یعنی حضرت مصطفی علیه السّلام شفاعت کند مؤمنان را اگرچه گناهانشان عظیم بود چون خدای تعالی دستوری دهد ، ونباید که کسی باین سبب بگناه کردن دلیر شود که شفاعت بفضل است روا بود که نکند .

وموسی علیه السّلام گفت که: یاربّ در الواح توراة اُمّتی را مییابم که خاك بجای آب طهارت ایشان بود ایشان کیستند ؟- گفت: ایشان امّت حضرت محمّدند علیه السّلام، گفت: یاربّ مییابم امّتی را که چون نیکی بدل بیندیشند ناکرده ایشان را بدان ثواب بود چون بکنند یکی را ده مکافات بود و تا بهفتصد و یا بیشتر چندانکه او را حساب نبود ؟ - گفت : ایشان امّت حضرت محمّد علیه السّلام باشند ، پس موسی علیه السّلام گفت: یاربّ مرا از اُمّت حضرت محمّد صلّی الله علیه وآله گردان ، و حضرت رسول علیه السّلام میفرماید که: هیچ پیغمبری پیش از من وهیچ اُمّتی پیش از امّت من در بهشت نشود .

۱۸۶ ـ اَلْاَنْصارُ کِرْشی وَعَیْبَتی (۱).

انصاریان امین وعیبهٔ منند یعنی هرسرّی که بایشان بگویم بدیشان ایمن و استوار باشم وانصاریان قومی بودند که چون حضرت مصطفی علیه السّلام ازدست کافران ازمکّه هجرت کرد ایشان حضرت رسول را علیه السّلام یاری کردند وو اپناه گرفتند.

۱۸۷ ـ یَدُاللهِ عَلَی الْجَماعَةِ .

رحمت ونعمت خدا برجماعت است یعنی با جماعت آل رسول علیه السّلام یا با جماعتی که بمسجد آدینه حاضر آیند و قرآن خوانند و علم آموزند و درس دادن

۱- **جزری در نهایه گفته :** « فیه : الانصار کرشی و عَیْبَتی ؛ أراد أنّهم بطانته و موضع سرّه و أمانته والّذین یعتمد علیهم فی أموره و استعار الکرش والعیبة لذلک لانّ المجترّ یجمع علفه فی کرشه، والرّجل یضع ثیابه فی عیبته ، وقیل : أراد بالکَرْش الجماعة ای جماعتی و صحابتی ؛ یقال : علیه کرشٌ من النّاس أی جماعة » **نگارنده گوید :** «مجترّ» اسم فاعل از«اجترّ» است که بمعنی نشخوارکننده میباشد وکرش بالکسرو ککتف بمعنی شکنبهٔ ستورنشخوارکننده میباشد؛ و باقی عبارت واضح است .

و خواندن و گفتن و یاد گرفتن و با یکدیگر مکافات کردن .

۱۸۸ ـ اَلصَّمْتُ حُكْمٌ وَ قَلِيلٌ فَاعِلُهُ .

خاموشی حکمت است و اندك است کنندهٔ آن یعنی هر عاقلی داند که خاموشی صلاح دوجهانست و با این همه کس آنرا بجای نیارد . یکی را گفتند که : چرا پیوسته خاموش میباشی ؟ ـ گفت : زبانم چون گرگ است ترسم که چون فروگذارم مرا بخورد (۱) .

(۲) [لقمان حکیم درنزدیک حضرت داود علیه السّلام شد ووی زره میبافت لقمان خواست که بداند ولیکن نپرسید ساعتی بود داود علیه السّلام آن زره درپوشید و گفت: نیک پیراهنی است برای جنگ پس وی باخود گفت: بهرحال صبر کردن حکمتست .

۱۸۹ ـ اَلرِّزْقُ أَشَدُّ طَلَباً لِلْعَبْدِ مِنْ أَجَلِهِ .

روزی سخت‌تر میطلبد بنده را ازأجلش ؛ و فایدهٔ این خبر آنست که شخص

---

۱ ـ **باید دانست** که اصل نسخه در اینجا مشوّش است زیراازاینجاقسمتی ازعبارت ساقط شده و اشتباهاً بجای دیگری گذاشته شده است و ما آن قسمت ساقط ازاینجا و منقول در جای دیگررابجای خودآورده وباوّل وآخر آن قلابی(کروشهٔ) میگذاریم تامعلوم‌شود که قسمت مشارٌالیها کدام است ودرذیل صفحه نیزباندکی ازدلیل آن اشاره میکنیم تاخوانندگان بدانند که اصل کتاب بطور حتم چنین بوده است .

۲ ـ عبارت میان دوقلاب در صفحهٔ هفتادو هشت نسخهٔ متعلّق بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه (شمارهٔ ۱۲۷) ذکرشده است وازاوّل سطرپنجم آغازمیشود در صورتیکه جای آن بطورقطع ویقین اینجاست که صفحهٔ شصت وسوّم همان نسخه میباشد (رجوع شود بسطرچهاردهم آن صفحه) و عبارت آن سطر این است « زبانم چون گرگست ترسم که چون فروگذارم مرا بخورد و حضرت أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرماید که تجارت کننده فاجر وبدکار بود » پس چنانکه ملاحظه میشود عبارت متن که در میان دوقلاب قرار دارد از وسط این سطر افتاده و در پانزده صفحه بعد قرار گرفته است باین صورت : « مَنْ يَزْرَعْ خَيْراً يَحْصُدْ رَغْبَةً ، وَمَنْ يَزْرَعْ شَرّاً يَحْصُدْ نَدامَةً ؛ لقمان حکیم درنزدیک حضرت داود (تاآخر) »

دلیل براین مدعا صدر وذیل عبارت است

زیرا صدر عبارت قصّهٔ لقمانست که مربوط بخاموشی است و اصلاً بنابرنقل میدانی درمجمع الامثال این عبارت متن نیز که جزء کلمات خاتم الانبیاء صلّی الله علیه و آله ذکر ←

بر طلب روزی پرحریص نباشد نه آنکه در خانه بنشیند که روزی چون مرگ بوی رسد بلکه باید که بوجهی هرچه تمامتر ونیکوتر طلب کند .

۱۹۰ ـ اَلرِّفْقُ فِی الْمَعیشَةِ خَیْرٌ مِنْ بَعْضِ التِّجارَةِ .

مداراکردن در زندگانی بهترست از بعض بازرگانی(۱) ؛ زیراکه بسیاری

← شده است از حضرت لقمان علیه السّلام است ونصّ عبارت میدانی درمجمع الامثال اینست (ص ۳۰٤ چاپ طهران بتصحیح فرهاد میرزا معتمد الدولة رحمةالله علیه) :

« اَلصَّمْتُ حُکْمٌ وَ قَلیلٌ فاعِلُهُ ـ الحکم الحکمة و منه قوله تعالی : آتیناه الحکم صبیّاً، ومعنی المَثَل اسْتِعْمالُ الصَّمتِ حِکمةٌ ولکِن قَلَّ مَنْ یَسْتَعْمِلُها ؛ **یقال:** انّ لقمان الحکیم دخَلَ علی داوُدَ (ع) وهو یَصْنَعُ دِرْعاً فَهَمَّ لقمانُ اَنْ یَسْأَلَهُ عمّا یَصْنَعُ ثمّ أَمْسَکَ ولم یَسألْ حتّی تَمَّمَ داوُدُ الدِّرْعَ و قام فَلَبِسَها و قالَ : نعم أداةُ الحَرْبِ **قال لقمان :** اَلصَّمْتُ حُکْمٌ وَ قَلیلٌ فاعِلُهُ » این قصه که درتفاسیر و درکتب اخبارنیز بحضرت لقمان نسبت داده شده و درضمن فوائد سکوت و خاموشی درکتب اخلاق نیز یاد گردیده است أدلّ دلیل است براینکه باید دراینجا باشد ومناسب بااینجاست وبس، پس این عبارت هیچ مناسبتی با حدیث « مَنْ یَزْرَعْ خَیْراً یَحْصُدْ رَغْبةً » ندارد تا بلافاصله وبدون هیچ ترجمه درشرح آن نوشته شود(رجوع شود بسطرچهارم وپنجم ص۷٦) .

امامناسبت ذیل عبارت بااینجاآنستکه

بنابراصل کلام متن نامربوط میشود زیراکه هیچگونه ربط واتصال ومناسبتی میان خاموشی ونکوهش برخی از انواع تجارت نیست لیکن وقتی که آخر عبارت متن را ملاحظه میکنیم می بینیم شرح و متن مربوط بذمّ برخی از اقسام تجارت است و عبارت بعد از آن نیزمتمّم آنست درنهایت ربط واتّصال بدون هیچ خدشهٔ، فالحمدلله الّذی هدانا لهذا وماکنّا لنهتدی لولا أن هدانا الله .

و ناگفته نماند : نظیراین قبیل تشویش وتهافت و تقدیم و تأخیر وخروج ازسیاق کلام و عدم ربط میان مطالب در جاهای دیگر این کتاب نیزاعمّ از این نسخه و نسخهٔ اصل متعلق بنگارنده بنظر میرسد و ما از ذکر این قبیل موارد و معرّفی آنها بمنظور عدم تصدیع براهل فضل وتحقیق صرف نظرمیکنیم زیرا تصحیح ودرست کردن این قبیل اشتباهات صریح واقع در نسخ درحقیقت و واقع الامر از وظایف اوّلیّه مصحّح هر متن است واینجا نیز از باب نمونه معرّفی شد والسلام علی من اتبع الهدی .

۱ـ دراصل نسخه : « بعضی بازرگان» .

تجارت بود که در آن إلّا درد و گفت‌وگو(۱) نباشد و رنج راه حاصل آید (۲)] .

و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرماید که : تجارت کننده فاجر و بدکار بود الّا آنکه حقّ بود وحق دهد وحقّ ستاند ، و هر که بی‌فقه تجارت کند در ربا افتد . و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام هر روز بامداد ببازارهای کوفه برگذشتی ، و بهر بازاری بایستادی وآواز برآوردی و بازرگانان ودکّانداران چون آواز مبارك آن حضرت بشنیدندی آنچه در دست داشتندی بنهادندی و گوش باز داشتندی و سخن وی بجان و دل بخریدندی واو گفتی(۳) :

یَامَعَاشِرَ النَّاسِ وَالتُّجَّارِ قَدِّمُوا الْاِسْتِخَارَةَ (٤) ، وَتَبَرَّكُوا بِالسُّهُولَةِ ، وَاقْتَرِبُوا مِنَ الْمُبْتَاعِینَ ، وَتَزَیَّنُوا بِالْحِلْمِ ، وَتَنَاهَوْا عَنِ الْیَمِینِ ، وَتَجَانَبُوا الْکَذِبَ ، وَتَجَافُوا عَنِ الظُّلْمِ ، وَأَنْصِفُوا الْمَظْلُومِینَ ، وَلَا تَقْرَبُوا الرِّبَا ، وَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمِیزَانَ ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ . یعنی از خدای خیر بخواهید ، و در تجارت سهل باشید ، وباخریداران نیکوخوی باشید [وبردباری را زیور خود کنید ، و ازسوگند بازایستید، و از دروغ برکنار باشید، وازظلم پهلوتهی سازید(۵)] ، وانصاف هرکس بدهید، وگرد ربامگردید ، و تمام پیمائید ، و تمام سنجید ، ودرچیز مردم خیانت مکنید ، و در زمین فساد مکنید . و حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که بازرگانان راستکوی درقیامت‌باشهداباشند . و تجارت کن باید که دروغ نگوید ، ومدح متاع خویش نکند، واگرعیبش باشدبگوید ، وعیب نکند آنچیز راکه میخرد، و باآنکس که سهل المعامله بود همچنان بود که باآنکه استقصا کند .

۱۹۱ ـ اَلتَّاجِرُ الْجَبَانُ مَحْرُومٌ ، وَالتَّاجِرُ الْجَسُورُ مَرْزُوقٌ .

۱- **در بهارعجم گفته:** «گفت‌وگوی هنگامه وپرخاش است» . ۲- اینجا آخر عبارت‌ساقط است که بجایش انتقال یافت. ۳- این روایت از کافی مأخوذ است . ٤- در بعضی نسخ کافی این کلمه بجیم نقل‌شده پس معنی آن میشود که: قبل ازمعامله بخدا پناه برید تا شما را ازارتکاب بحرام در کسب نگهدارد . ۵- عبارت میان دوقلاب از نسخه ساقط است الحاق شد.

بازرگان بددل بی‌روزی بودو بی‌مقصود بماند ، وبازرگان دلیر روزی‌مندبود؛ زیرا که اوّل بهرتجارتی از بد دلی درنیاویزد ؛ چون‌بنگرد روزکارش گذشته باشد پس بی‌مقصود بماند ، وحال دویم یعنی جسور بخلاف این باشد .

۱۹۲ ـ حُسْنُ الْمَلَكَةِ نَماءٌ ، وَ سُوءُ الْمَلَكَةِ شُؤْمٌ .

نیکوداشتن زیردستان راافزایش وزیادت‌است؛ وبدداشتن زیردستان‌راشوم‌بود، از حضرت مصطفی علیه‌السّلام‌پرسیدند اززیردستان که چندها بریم؟ـ گفت : روزی هفتادبار .

۱۹۳ ـ فُضُوحُ الدُّنْيا أَهْوَنُ مِنْ فُضُوحِ الْآخِرَةِ .

رسوائیِ دنیا آسانتر بود ازرسوائیِ آخرت ؛ زیراکه رسوائیِ دنیاپیشِ خلق‌بود و رسوائیِ آخرت پیشِ حق بود، و برسوائیِ دنیا تواندکه صبرکند وبرسوائیِ آخرت نتواندکه صبرکند .

۱۹٤ ـ اَلْقَبْرُ اَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنازِلِ الْآخِرَةِ .

گور اُوّل منزل است ازمنازلِ آخرت ؛ هرکه را این منزل نیک آید هرمنزل که از پسِ آن بود نیک آید ، و هرکه را این مغزل سخت آید هرمنزل که ازپسِ آن بود سخت آید . و آورده‌اند که چون مؤمن را درگور نهند زمین ویرا دعا و ثنا گوید و بستاید وگوید : تا برپشتِ من بودی ترادوست داشتم و اکنون دوست‌تر دارم ، و اگر عاصی بود زمین بر وی نفرین کند وگویدش : تا برپشتِ من بودی ترا دشمن داشتم و اکنون دشمن‌تر دارم ؛ پس بر وی چنان تنگ و دشوارگردد که شیری که درطفلی از مادر خورده بودازدرزهای ناخنِ او بیرون‌آید . ومصطفی علیه‌السّلام میفرماید : اگر قرابت آنکس که میمیرد مَلَکُ‌الموت را دیدی که کجا ایستاده است وچه میگوید همه‌ازبالینِ وی‌برمیدندی، وچون مَلَکُ‌الموت‌علیه‌السّلام برگردد روی یا پس کند قرابت مرده راگوید که : چرا بانگ برآوردید ؟ و موی برکشودید ؟ نه روی از شما بازگرفتم یا مرگ بشما نزدیک گردانیدم فَوَاللهِ که

تا یکی از شما باقی باشد هر روز میآیم و یک یک را جان میستانم ، وچون مرده را بگور برند با اهل و فرزند و خویشاوند و همسایه گوید : دنیا با شما آن لعب مکناد که با من کرد ، مال را از حلال واز حرام جمع کردم و فرو گذاشتم بدانکس که خوش بخورد و وزرو وبال آن برگردن من بماند . ومصطفی علیه السّلام میفرماید که : زیرکترین مردمان آنست که ذکر مرگ بسیار کند وبرگ گور بسازد ، وهرکه چنین کند اگر توانگر بود دنیا بچشمش خوار گردد ، و اگر درویش یا بمحنت زده بود خوشدل و صابر گردد ، و نباید که هیچ عاقل از کار خود وگور غافل باشد که گورخانهٔ تنهائی است ووحشت ، و جایگاه حسرت است و زندان ندامت ، و سرای تاریکی و ظلمت است، ومعدن کرمان ومارانست . ودرخبرست که آنشب که مرده را درگور نهاده باشند منکر و نکیر علیهما السّلم میآیند بر روی سیاه و چشمهای أزرق مینمایند ، وبدندان پیشین زمین میدرند، وهمچون رعد میغرّند ، واز هردوچشمانشان آتش میجهد ، اگر مرده مؤمن و طاعتکار بود عقل و هوش بجای بماند و بجواب وحجّت ایشانرا دفع کند وگور بروی روضهٔ گردد از روضه های بهشت ، و اگرعاصی وفاسق باشددرماند وگوربروی گوی(۱) گردداز گوهای دوزخ .ومصطفی علیه السّلام بر گورستانی میگذشت ازگوری ناله و زاری میآمد گفت : این مرده را کی دفن کرده اند ؟ـ گفتند: بأیّام جاهلیّت وی بوده است ، رسول علیه السّلام شادشدوگفت: اگرنه آنستی که مردم نیز مرده را در خاك نکنند نالش و زاری مرده بوقت عذاب همه کس بشنیدی .

ویکی ازیاران علیّ علیه السّلام گوید که: روزی أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام بشتاب همیرفت مرا گفت : بیا تا بگورستان رویم و ساعتی بگرییم چون آنجا رسیدیم علیّ علیه السّلام روی سوی گورها کرد وگفت: ای مردگان درسراهای شمادیگران نشستند، ومالهای شماقسمت کردند، و زنان شما بشوهر رفتند؛ این خبربست ازشما

۱- **در برهان قاطع گفته :** « گو بفتح اوّل و سکون ثانی زمین پست و مغاك را گویند» و«گود » نیز بمعنی گو است، پس این ترجمه معنی « حُفْرَةٌ من حُفَرِ النیران» است .

بنزدیک ما؛ اکنون شما خبردهید ما را ازآنچه بنزدیک شماست، و زار زار بگریست پس گفت: اگرایشان توانستندی جواب دادندی که: بهترین زادی وتوشهٔ تقوی است و پرهیزکاریست. آورده‌اند که مردی بدست خویش خواهر خود را دفن کردوباوی کیسهٔ بود فراموش کرد و معتمدی را باخود ببرد و سر گور بازکرد چون کیسه را برداشت آن مرد را گفت: روی بگردان تاحال خواهررا بنگرم، چون خشتی بازگرفت لحد را دید پر از آتش گشته بود بپوشانید چون بنزدیک مادر آمد پرسید که خواهرم بچه مشغول بود؟ - گفت: ای فرزند آن به که سخن کوتاه کنی وازین سؤال درگذری؛ مرد الحاح ومبالغه کرد، مادر گفت: خواهرت درنماز کاهلی کردی ونه بوقت کردی، وبدر و بام مردم شدی و گوش کردی تاایشان چه میگویند پس بیامدی و بازگفتی و سخن چینی کردی. و در خبرست که بیشترین عذاب گور اورا بود که خود را از رشاشهٔ (۱) بول نگاه ندارد و سخن چینی کند. و چهارچیزست که خدای تعالی آنرا نپسندد و سخت دشمن دارد؛ اوّل - بازی کردی در نماز. دوّم هرزه گفتن چون روزه دارد. سیّم مزاح کردن چون قرآن خواند. چهارم خندیدن چون در گورستان بود. وچون شنود که مؤمنی را وفات رسیده است بگوید: اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ، وَ اِنّا اِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ، اَللّهُمَّ لا تَحْرِمْنا اَجْرَهُ وَلا تَفْتِنّا بَعْدَهُ.

۱۹۵ - اَلصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْاُولی.

صبر آن بود که بحال اوّل کند؛ یعنی چون سختی بوی رسد بنفس و مال صبر کند نه آنکه گرم (۲) ایستد وآنچه تواند کردن ازفریاد وهرزه بکند وخدای تعالی را بیازارد وچون آتش [حدّت وسورتش فرو] نشیند گوید: من صابرم.

۱۹۶ - دَفْنُ الْبَناتِ مِنَ الْمَکْرُماتِ.

۱- درمنتهی الارب گفته: «رشاش کسحاب چکیده‌های خون واشک وآب وجزآن» ودرأقرب الموارد گفته: «الرَشاش بالفتح ماتَرَشَّشَ مِنَ الدَّمِ و الدَّمعِ و نحوِه؛ یقالُ: مَنْ لَمْ یَدْخُلِ الشرَّأصابَهُ مِن رَشاشِه».

۲- گوّیا بضمّ گاف فارسی و سکون راء باید خواند؛ دربرهان قاطع گفته: «گرم بضمّ اوّل و سکون ثانی و میم بمعنی غم و اندوه وزحمت سخت و گرفتگی دل و دلگیری باشد» پس در اینجا مجازاً بمعنی وصفی یعنی اندوهگین و صاحب غم وغصّه بکاررفته‌است.

در گور کردن دختران از کرم است ؛ زیرا که بسبب ایشان غم واندوه ورنج و مشقّت بیشتر بود ولیکن صادق علیه‌السّلام گوید که : دختران حَسَناتند و پسران نِعَمات وخدای‌تعالی برحَسَنات ثواب دهد و از نعمات‌بپرسد ؛ این دلیلست که‌چون مؤمن دختر دارد و ایشانرا تعاهد کند بیشک ثواب یابد و چون پسر دارد مخاطرهٔ دوزخ بود . ومصطفی علیه‌السّلام بایاران‌نشسته بود که یکی‌ازدردرآمدوبادیگری سرّی بگفت‌آنکس را گونه‌بگردید حضرت رسول علیه‌السّلام گفت : چه حالست ؟- مرد گفت: خیرست ، دیگرباره بپرسید ، مرد گفت : چون بیامدم‌زنم بار مینهاد،این ساعت این‌آمده میگویددختری‌آورد پس مصطفی‌علیه‌السّلام گفت: اَلْاَرْضُ تُقِلُّها وَالسَّماءُ تُظِلُّها، وَالرَّبُّ یَرْزُقُها وَهِیَ رَیحانَةٌ تَشَمُّها؛ زمین برگیردش(۱)، وآسمان‌بروی سایه افکند، وخدایش روزی دهد واو سپرغمی (۲) بودکش‌میبوئی یعنی راحتِ دل و روشنائیِ چشم بود پس روی بقوم کرد وگفت : هر که دختری دارد ویرا آن رنج بس است ، و هر که دودارد زنهار ، و هر که سه دارد جهادوغزا از وی بیفتاد ، و هر که چهار دارد ای قوم بفریادش رسید و بر وی رحمت کنید و قرضش بدهید . و مصطفی علیه السّلام را دختری آمد قومش متغیّر شدند رسول علیه‌السّلام گفت : چه بود شما را ...! خدای‌تعالی روزیش میدهد و ریحانهٔ من بود کش می‌بویم .

۱۹۷ ـ مُعْتَرَكُ الْمَنایاما بَیْنَ السِّتّینَ اِلَی السَّبْعینَ (۳) .

عمرهای اُمت من میانِ شصت و هفتادبود(٤) .

۱- «برگیردش» یعنی برمیدارد وحمل میکند چنانکه‌معنی «تقلّها» همانست.

۲- **در برهان‌قاطع گفته:** « سپر غم بفتح غین نقطه دار و سکون میم مطلق گلها ورياحين را گويندعموماًو گلی که‌آنرا ریحان خوانندخصوصاً، وبروزن«اسپرم»هم‌آمده‌است» .

۳- در نسخهٔ عتیقه : « أكثر أعمار اُمّتی ما بین السِّتّینَ اِلَی السَّبْعینَ » وهوالاصح . و در مکاتیب‌قطب نسبت‌باین‌حدیث‌تحقیقی هست‌بسیارقابل توجّه، وقاضی‌نوراللهٔشوشتری(ره) آنرا در مجالس المؤمنین در ترجمهٔ سیّد فضل الله راوندی (ره) نقل‌کرده و ما نیز آنرا بوسیلهٔ آن کتاب‌درآخر تعلیقات‌خودبرزادالسالک‌فیض(ره)نقل‌کرده‌وچاپ‌نموده‌ایم‌فان‌شئت‌فراجع.

٤- ترجمه مطابق نصّ کتاب همانست که ملاحظه میشود .

۱۹۸ـ لِكُلِّ شَيْءٍ حَصادٌ(۱) وَ حَصادُ اُمَّتي ما بَيْنَ السِّتّينَ اِلَى السَّبْعينَ (۲).

هرچیزیرا درودنی است ودرودن اُمّت من میان شصت و هفتاد بود؛ آورده‌اند که فرشتهٔ هرروز از آسمان ندا میکند که‌ای پنجاه سالگان بحساب آئید(۳) ومصطفی علیه‌السّلام گوید که: پیری نور بنده‌است هرکه خواهدکه بهشتی را ببیند گوجوانی‌را ببین که بپیران مانندگی کند، یعنی چنانکه پیرطمع از خون وفساد وخمر وزمربریده باشد آن جوان نیز ببریده باشد، وهرکه خواهدکه دوزخی را ببیند گوپیری‌را ببین که بجوانان مانندگی کند، یعنی چنانکه جوان باگناه و فسق و فجور و جهالت بود آن پیر نیز جاهل وفاسق بود قال‌الله تعالی: وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فيها رَبَّنا اَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَيْرَ الَّذي كُنّا نَعْمَلُ؛ پیران در درکات دوزخ مینالند و فریاد میخواهند که: ای پروردگار مارابازگردان با دنیا تا عمل صالح کنیم ودیگرآنچه کردیم نکنیم؛ ندا آید: اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ (٤) آیا من شما را عمر ندادم وروزقیامت ندا آیدکه: کجایند کسانی که‌ایشانرا شصت و هفتاد سال بودعمرایشان، وایشانرا زندگانی دادم تا چه عذری آورده اند؟ مردی بودکه قرابات را تیمار داشتی روزی درآینه نگریست موی سفید درمحاسن خود دید گفت: تاکی قبیله‌را بندگی کنم بعبادت حقّ‌تعالی مشغول شد تاآنگاه‌که بمرد و حقّ‌تعالی وحی کرد مصطفی علیه‌السّلام راکه‌من‌شرم دارم که‌عذاب گورکنم‌آن‌مردیرا یا آن‌زنی‌راکه دراسلام پیرشده باشد. و حضرت رسول علیه السّلام زار زار بگریست وگفت: خدای تعالی

۱- درأقرب الموارد گفته: «الحصاد بالفتح وبالکسر مصدر،وأوان الحصد».

۲- این روایت درنسخهٔ عتیقه و سایر نسخ خطّی که بنظر من رسیده‌یاد نشده است.

۳- گویا مراد اینست که‌بیدارباشیدوخودتان‌رابپائیدودرحقیقت‌مطابق گفتارسعدیست:

«ایکه پنجاه رفت درخوابی مگر این پنج روزه دریابی»

وگمان‌میکنم که‌مضمون‌مأخوذ ازاین بیت عربیست که‌در کتب مقدّم برسعدی هست.

«واِنّ‌امرءً قدسارخمسین‌منزلاً الی منهلٍ من ورده لقریب»

٤- ذیل آیهٔ سابق‌الذّکراست که آیهٔ ۳۷ سورة‌الفاطر است و تمام آن چنین است: «وهم یصطرخون فیها ربّنا أخرجنا نعمل صالحاً غیرالّذی کنا نعمل أولم نعمرکم‌ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر فذوقوافماللظالمین من نصیرٍ».

از پیران شرم دارد و پیر بگناه خود مشغول است و از خدای تعالی شرم نمیدارد . و عیسی علیه السّلام فرمود که : دنیا بود ومن نبودم وباشد که من نباشم پس روزی چند که درآنم بهرزه بگذرد . . . ! و فردا حقّ سبحانه وتعالی بندگان راز روز و شب وساعت ولحظهٔ که برایشان گذشته سؤال کند وحساب خواهد، وبنده بود که ازحسرت گوشت ازاستخوان واندام خود بدندان میبرد . وعالمی پند داد که: ای بندگان بحالِ کودکی بازی، وبحالِ جوانی مستی، ودرپیری ضعف و سستی، خدایرا کی پرستی(۱) .

۱۹۹ ـ اَلْمَكْرُ وَالْخَدِيعَةُ فِي النّارِ .

خداوند مکر و حیلت دردوزخ بود ؛ یعنی مکر وحیلتی که خواهد که کسی را برنجاند یا چیزی ازکسی ببرد امّا اگر خواهد که مال وایابد باکی نباشد وهرکه مکر بدکند با وی گردد قال الله تعالی : وَلا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّءُ إِلّا بِأَهْلِهِ ؛ یعنی فرود نیاید مکر الّا آنرا که سزایش بود .

۲۰۰ ـ اَلْيَمِينُ الْفاجِرَةُ تَدَعُ الدِّيارَ بَلاقِعَ .

سوگند بدروغ بگذارد سرایها را خالی شده ، یعنی از نعمتِ خدا ؛ زیرا که خدای تعالی نعمت و برکت بازگیرد از آنکه سوگند بدروغ خورد البتّه .

۲۰۱ ـ اَلْيَمِينُ الْكاذِبَةُ مَنْفَقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مَمْحَقَةٌ(۲) لِلْكَسْبِ(۳) .

سوگند بدروغ رواج دهندهٔ متاع است وکم کنندهٔ کسب است یعنی هرکه متاعی فروشد وسوگند خورد که این بچندین خریده‌ام وبچندین خواسته‌اند وچندین ارزد؛ بفروشد ولیکن در بهایش برکتی نبود واز آن منفعتی نیابد، وبیشترین آن بود که حرام گردد .

۲۰۲ ـ اَلْيَمِينُ عَلىٰ نِيَّةِ الْمُسْتَحْلِفِ .

۱ ـ کذا وگویا ازقبیل اطلاق مفرد برجمع است یعنی «کی پرستید» چنانکه درتفسیر ابوالفتوح.
۲ ـ **قال في النهاية** : «مَمْحَقَةٌ مَفْعَلَةٌ مِنَ المَحْقِ ای مَظَنّةٌ له ومَحراةٌ بهو کذا الأمر في مَنْفَقَة » .
۳ ـ این روایت درسایر کتب معتبره نیز مذکور است لیکن درآنها بجای «للکسب» : «للبرکة» آمده.

سوگند بر نیّت سوگند دهنده است ؛ یعنی هرکه سوگند میخورد و در دل تأویلی مینهد و نیّت چیزی دیگر کند تا سوگندش دروغ نشود سوگندش هم دروغ شود زیرا که سوگند بر نیّت کسی است که سوگند میدهد .

۲۰۳ ـ اَلْحَلْفُ حِنْثٌ أَوْ نَدَمٌ .

سوگند یا دروغ شود یا پشیمانی آورد ؛ یعنی عظمت خدا بدانید و فرمانش عظیم دارید وبهرچیزی وهرساعتی نامش برسبیل سوگندبرزبان مرانید قال الله تعالی: وَلاَ تَجْعَلُوا اللهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ یعنی خدای تعالی را نشانهٔ سوگند مکنید و تعظیم بعضی فرشتگان اینست که : «ما أَعْظَمَ شَأْنَكَ» یعنی پادشاهی که پادشاهی او را سزاوارست و منزّهی و دوری از وصفهای ناسزا ، چه عظیم و بزرگ است شأن وخطر (۱) تو ؛ خدای تعالی گوید که : آن بنده نمیداند که بهیچ حال سوگند خوردن باندك نمیدارد . پارسائی ابلیس علیه اللّعنه را دید گفتش : ترادوست دارم چه فرمائی و چه دوست داری تا آن کنم ؟ـ گفت : بسیارخور و نماز رابوقت مگذار، مرد عهد کرد که نماز را بوقت نگاه دارد و نیز سوگند بردهان نگیرد .

۲۰۴ ـ اَلسَّلاَمُ تَحِيَّةٌ لِمِلَّتِنَا وَ أَمَانٌ لِذِمَّتِنَا .

سلام آفرینست ملت مارا ، و امانست ذمّت ما را ؛ یعنی چون بر دیگری رسد و سلام کند گوئی که بر وی آفرین کرده باشد و از شرّ خویشتن ایمن کرده باشد ، و اگر جواب شنود همین حال یافته باشد . و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وأمیرالمؤمنین علی علیه السّلام چون مؤمنی را دیدندی بسلام پیشدستی کردندی وحضرت مصطفی علیه السّلام کنیزکی را دید که سبوئی بشکسته بود و ازبیم کدبانوی

۱ـ خطر بفتح خاء وطاء بمعنی قدرومنزلت است وبمعنی نزدیک بودن بهلاکت نیز؛ و در این شعر از رائیهٔ معروفهٔ تهامی که درمرثیهٔ پسرش گفته هردومعنی جمع شده است :

« الهون فی ظلّ الهوینا کامنٌ و جلالة الاخطار فی الاخطار »

وشاعرفارسی نیز هردومعنی را در این بیت جمع کرده :

ازخطرخیزد خطرزیرا که سوددهچهل بر نبندد گر بترسد از خطر بازارگان

بخانه نمی‌توانست رفتن، میگریست پس حضرت رسالت پناه علیه السّلام با آن کنیزك برفت تا شفاعت کند چون بدرِ خانه رسید آواز داد که : «السّلام علیک» یا اهلخانه، کدبانو بشنید و جواب نداد ، دیگربار سلام کرد ، همچنین بشنید وتغافل زد چون آنحضرت سیّم بار سلام بگفت زن ازجای برجست و گفت : علیک السّلام یا رسول الله یا نبیّ الله ، جواب از آن ندادم تاسلام تو بر من بسیار باشد ، پس حضرت رسول علیه السّلام از بهرِ کنیزك شفاعت کرد زن عفوش کرد وآزادش کرد .

۲۰۵ ـ عِلْمٌ لا یَنْفَعُ کَکَنْزٍ لا یُنْفَقُ مِنْهُ (۱) .

علمی که منفعت نکند چون گنجی بود که نفقت نکنند از آن؛ یعنی هر که عالم بود و از بخل چیزی بکسی نیاموزد مستحقِّ عقاب شود چنانکه آنکس که زر دارد از آن نفقت نکند و زکوتش ندهد .

۲۰۶ ـ اَلطّاعِمُ الشّاکِرُ لَهُ مِثْلُ اَجْرِ الصّائِمِ الصّابِرِ .

آنکه طعام خورد و شاکر بود اورا مانند آن ثواب بود که روزه دار صابررا . نباید که کسی بسببِ این خبر از روزهٔ تطوّع دست بدارد که نعمتِ خدای تعالی بربنده بسیاراست وبی‌نهایتست وظاهر چنانست که اگر بنده همهٔ عمردرگزاردنِ شکرِ یک نعمت صرف کند هنوز شکرش تمام نکرده باشد .

۲۰۷ ـ اَلصَّلوٰةُ قُرْبانُ کُلِّ تَقِیٍّ .

نماز نزدیک کنندهٔ هر پرهیزگاریست؛ یعنی بخدای تعالی . گفته‌اند که :متقی و پرهیزگارآن بود که دردنیاازگناهان بپرهیزد چنانکه آنکس که درمیان تنکس (۲) و خارستان پای برهنه میرود و خود را از آزار خارها بازمیدارد .

۱ـ در نسخهٔ عتیقه : « لا ینفق منه شیء » .

۲ـ **در برهان قاطع گفته** : « تنکس بکسرثالث بروزن نرگس بمعنی تنگزاست که درخت پرخار باشد وگلش بگل کاسنی ماند » و **نیز گفته:** « تنکزبکسر ثالث بروزن هرگز نام درختی است که خارهای بسیار تیز دارد وگل آن مانندگل کاسنی باشدوآتش هیزمش بغایت تندوتیز باشد » .

۲۰۸ ـ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلوٰةِ (۱).

میان بندهٔ مؤمن و میان بندهٔ کافر بنماز بدید آید یعنی چنانکه کشتن کافران واجب بود کشتن آن نیز واجب بود که عمداً نماز را دست بدارد چون اصل (۲) حاضر باشد یا قائم مقام وی.

۲۰۹ ـ مَوْضِعُ الصَّلوٰةِ مِنَ الدِّينِ كَمَوْضِعِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ.

موضع نماز از دین چون موضع سر بود از تن؛ یعنی چنانکه تن بی سر بکار نیاید دین بی‌نماز بکار نیاید.

۲۱۰ ـ صَلوٰةُ الْقَاعِدِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ صَلوٰةِ الْقَائِمِ.

نماز نشسته نیمهٔ نماز برپای بود.

۲۱۱ ـ اَلزَّكوٰةُ قَنْطَرَةُ الْاِسْلَامِ.

زکوة پل اسلام است؛ یعنی چنانکه کسی بی پل نتواند که بر آب بگذرد خداوند اسلام بی‌زکوة از اسلام منفعتی نیابد وبدان بثواب نرسد، ودرخبرست که هرروزی که آفتاب برآید فرشتهٔ برراست وفرشتهٔ برچپ آفتاب میرود و میگوید: الهی هرآنکه از مال نفقه میکند عوضش باز ده، و هر که نفقه نکند بهلاکش بر؛ ونفقه دونوع است صدقه است و نفقه برعیالست که بر در بهشت سه سطر نوشته است؛ اوّل لااله الّاالله دوّم اُمّتی گناهکار وخداوند آمرزگار سیّم یافتیم آنچه کردیم وسود کردیم آنچه از پیش بفرستادیم، و زیان کردیم بر آنچه بازگذاشتیم. و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که: مال را بازیابید بزکاة دادن، و بیماران را دوا کنید بدادن صدقه، وبلا وآفتها رد کنید بخواندن دعا.

هر که پنج چیز نکند خدای تعالی با وی پنج چیز نکند:

۱ـ معنی تحت‌اللفظی روایت این است که: نیست میان بنده ومیان کفرمگرترک نماز؛ یعنی حکم بندهٔ که کافر نیست بسبب ترک نماز حکم کافرمیباشد و علمای اعلام برای این روایت ونظایرآن توجیهاتی مفصل کرده‌اند که باید طالب آنها بکتب مفصله رجوع کند.

۲ـ کذا وگویا صحیح این باشد: «امام اصل».

اوّل - چون زکوة ندهد خدایتعالیش بازنیابد (۱) .

دوّیم - چون صدقه ندهد خدایتعالی بلا و آفتها از وی بنگرداند .

سیّم - چون پنج یک ندهد خدایتعالی حاجتش روا نکند .

چهارم - چون نماز نکند برکت در عمر وی و مال وی نکند .

پنجم - چون مشقّت و امانت گوش ندارد خدایتعالی توفیق شهادتش ندهد در وقت مرگ . زکوة دهنده را ده چیز حاصل آید پنج در دنیا و پنج در آخرت ؛ آن پنج که در دنیاست اوّل - مالش حلال شود ، دوّم - تنش از گناه پاك شود ، سیم - بیماری و آفتها از وی بگرداند . چهارم - دل درویش از وی شاد گردد . پنجم - دردنیا روزی بر وی فراخ گردد . وآن پنج که در آخرت است: اوّل-برسرش سایه گردد . دوّم - حسابش سبک بود . سیّم - ترازویش بطاعت سنگین گردد . چهارم - چون برق برصراط بگذرد . پنجم - درجات وی بیفزاید .

درخبرست که زکوة دهنده چون از پیش نگرد زکوة بیند وچون از پس نگرد همچنین ، و پنج شرط باید تا زکوة قبول افتد . اوّل - ازمال حلال بدهد . دویم- آن دهد که دوستر دارد . سیّم منّت بر گیرنده بر ننهند . چهارم - ننماید (۲) . پنجم - از بهر خدای دهد وهرکه زکوة ندهد روز قیامت درویشی در وی آویزد گوید : ملکا بپرس تا چرا حقّ من بازگرفت و من محتاج نان بودم، و اوخورشهای گوناگون میخورد واسراف میکرد و بخورد فاسق میداد هرگونه میگوید وشرمساری میدهد، قال الله تعالی : یَوْمَ یُحْمَیٰ عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَیٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هٰذَا مَا کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ (۳).

یعنی هر که زر دارد و از آن زکوة نداده باشد فردا بآتش دوزخ گرم کنند وخداوندش رابرپیشانی وپهلوهایش مینهند ومیگویند ویرا که : بچش آنچه پنداشتی که از آن منفعت یابی و اگر خدای تعالی چنان دانستی که چون درویش حق

۱- کذا ؛ وشاید مراد این باشد که از وی تفقّد نکند .

۲- کذا ؛ پس یعنی بدیگران بعنوان خودنمائی نشان ندهد. ۳- آیهٔ ۳۵ سورة التوبه است.

ازتوانگر بستاندی وایشان بدادندی ودرویشانرا (۱) کفایت نبودی ازوجهی دیگر روزی ایشان بساختی، پس بدانستیم که بی برگی درویشان از تقصیر توانگران است.

۲۱۲ ـ طِيبُ الرِّجالِ ما ظَهَرَ رِيحُهُ وَ خَفِيَ لَوْنُهُ، وَطِيبُ النِّساءِ ما ظَهَرَ لَوْنُهُ وَخَفِيَ رِيحُهُ.

طیب مردان آنست که بویش ظاهر بود ولونش پنهان بود ، وطیب زنان آن بود که لونش ظاهر بود وبویش پنهان بود ؛ این خبر دلیلست که بوی خوش مردان را و زنان را مباح است. **ومعنی دیگر** آنست که نیکوترین مرد آنست که عطر وبوی خوش بکار دارد و بگونه نه چنان بود که هیبتی و شکوهی از وی درآید ، و برزن آنست که بگونه چنان بود که مردوی (۲) بوی بیارامد و در خانه بوی خوش و عطر بکار دارد که خدای تعالی زنان را از مرد آفرید پس ویرا واجب کند که این چیزها بکار دارد تا مرد وی را ازطبع دوست تر دارد وپیوسته برآن می باشد قال الله تعالی: وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً (۳) یعنی بیافرید از شما زنانرا تابدیشان آرمیده باشید ، و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که : اگر جز از خدای تعالی را روا بودی که سجده کردندی زنان را واجب بودی که شوهران را سجده کردندی .

۲۱۳ ـ اَلتُّرابُ رَبِيعُ الصِّبْيانِ.

خاك بهار کودکانست؛ گویند که: حضرت رسالت پناه علیه السّلام با اصحاب میگذشت کودکان بازی میکردند بخاك و غبار برخاسته بود ؛ یکی خواست که ایشان را منع کند حضرت رسول علیه السّلام نگذاشت و این خبر بگفت .

۲۱٤ ـ الأَرْواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَما تَعارَفَ مِنْها ائْتَلَفَ، وَما تَناكَرَ مِنْها اخْتَلَفَ.

۱ـ دراصل: «نداداندی ایشانرا». ۲ـ دراصل: «بمردی». ۳ـ آیهٔ ۲۱ سورة الروم است.

جانهالشکرهائیست گردآورده ؛ آنچه آشنا شود ازآن باهم دوستی گیرد، وآنچه بیگانه شود از آن از هم دور شود، این خبر اگر دروغست و اگر راست مراد بدین خداوند روح است بقیامت ؛ هرکه دیگری را باز شناسد نزدیکش شود ، و آنرا که نشناسد ازوی دورشود . و روح پیشِ اهل حقّ این نفس است که مردم هردم هوا بدهان در خویشتن میکشد ومی‌ملد(۱) چون بمیرد باز ایستد نه چنانکه اهل حشو گویند که : روح چیزی است که در دنیا می‌آید و میرود و درد و بیماری‌اویابد و مأمور و منهی ومخاطب و مکلّف او بود ، وچون یکی‌بمیرد اگربهشتی‌بود روحش بعلّیّین شود و اگر دوزخی‌بود روحش بسجین شود ، و اهل تناسخ گویند که: روح فانی نشود چون یکی بمیرد [اگر بدکردار بود با] بهایم شود ، و اگرنیک کردار بود باکسی شود که شریفتربود و بزرگوارتر بود ، ودرد و بیماری که بطفل‌میرسد از آنست که روحش پیش ازوی [با] کسِ بدکردار بوده باشد، واین سخن سخت تلخ و ناصوابست ؛ و هرکه عقل را کار فرماید بداند پس واجب کردی که چون تن(۲) گناه‌بکردی مستحقِّ ذم‌وعقاب‌نشدی که برقولِ ایشان‌مکلّف‌نه‌این کالبدست و این جمله است (۳) .

۲۱۵ ـ اَلصِّدْقُ طُمَأْنِينَةٌ وَ الْكِذْبُ رِيبَةٌ .

راست گفتن آرامش دهد و دروغ بشکّ افکند؛ یعنی هرکس که از چیزی خبر دهد اگر راست‌گوید وآنکس عاقل بود در دلش ساکنی (٤) بدید آید، واگر دروغ گوید آنکس را در دلش شکّی بدید آید.

و بدانکه اصل و اساسِ هر چیز راست گفتن است و شرّ هرشرّی دروغ گفتن است ، وکژی و بدخوئی برزیدنست ، و دروغ گفتن الّا کافری و فرومایگی‌نبود ، و اگر دروغ وکشری در میانِ خلقان نیامدی در عالم هیچ بیراهیی نبودی .ومردی بنزدیک حضرت مصطفی علیه‌السّلام‌آمد وگفت : میخواهم که مرا هیچ گناه حاصل

۱ ـ کذا؟ ۲ـ در اصل: «یک»وقیاساً بقرینهٔ «کالبد» در ذیل عبارت تصحیح شد. ۳ـ اینجاعبارت درشرح حدیث بسیارمشوش است وچنانکه بود نقل شد. ٤ ـ مرادسکون نفس واطمینان خاطر است.

نیاید ، گفت : عهد کن با من که هرگز دروغ نگوئی ، مرد عهد کرد و ازپس آن چون خواستی که گناهی کند بیندیشیدی که اگر این گناه بکنم نتوانم که حضرت مصطفی علیه‌السّلام را بگویم که رسوا شوم، ونتوانم که نگویم که دروغ گفته باشم از دست بداشتی . و حضرت رسول علیه السّلام فرماید که : هرکه گواهی بدروغ دهد روز قیامت سخن نگفته باشد وپای ننهاده باشد که بدوزخش اندازند وبیشترین لفظ « ویل » درقرآن در حقّ دروغ زنانست ، و هر که دروغ خواهد گفتن چون بیندیشد که خدا ویرا می‌بیند و سخنش میشنود و سرّش میداند سزاوار بود که شرم دارد و نگوید . و حضرت مصطفی علیه‌السّلام گوید که : ازمن شش چیز بپذیرید تامن شما را ببهشت بپذیرم، اوّل- چون سخن گوئید راست گوئید، دوّیم- وعده را خلاف مکنید ، سیّم- امانت بجای آرید ، چهارم- دست‌را ازخیانت‌بازدارید ، پنجم-چشم‌را ازحرام باز دارید ، ششم- فرج را از زنا نگاه دارید .

۲۱۶ ـ اَلْقُرآنُ غِنیً لا فَقْرَ بَعْدَهُ وَلا غِنیً دُونَهُ.

قرآن توانگریست که ازپس آن درویشی‌نباشد ، و بالای آن توانگری‌نباشد . و امام محمدباقرعلیه‌السّلام گوید که : هرکه درنمازقرآن خواند بهرحرفی‌صدنیکی بیابد ، و هرکه گوش‌بقرآن دارد خدای‌تعالی دعایش مستجاب گرداند ، وحاجتش روا کند . و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : بهترین شما آنکس است که قرآن بیاموزد و بیاموزاند ، و شریفترین اُمّت من آن‌بود که قرآنخوان بود و آنکه بشب‌نمازکند، وهرسرائی که درآنجاقرآن خوانندمأوای فرشتگان گردد ودیو ازآنجا برمد ، و خیر و برکت بسیار بود ، و روزی بر ایشان فراخ بود ، و هر سرائی که درآنجا قرآن نخوانند مأوای شیطان گردد ، ودیو ازآنجا نرمد ، و خیروبرکت‌ازآنجا برود، وشرّدرآن سرای بسیاربود، و روزی ایشان تنگ گردد ، وقرآنخوان بقیامت‌آن وقت که درمانده‌تربودصورتی بیند که‌ازآن‌زیباترنبود‌پس گویدش که: مرامیشناسی؟- گوید: نه، گوید: من آن قرآنم که پیوسته مرامیخواندی و از پیش میفرستادی ، پس دست وی بگیرد و ببهشت برد ، و بامادر وپدر اینکس‌چندان‌نیکوئی بکند که دنیا

برابرِ آن نباشد ، ایشان گویند: ملکا پادشاها ما کرداری نیاورده‌ایم که بدان مستحقِ چنین نعمتی شویم، ندا آید که : این جزای آنست که شما فرزندان را قرآن بیاموختید، و دلهای زنگار گرفته جز بقرآن نیک نشود که قرآن حبلِ خداست که بنده دست در آن زند ، و قرآن عصمت است که واپناهش جهد ، و قرآن شفاعت است که بنده بدان از جهل برهد ، وقرآن نوراست که بنده بدان دین حقّ را ببیند، وقرآن نجاتست که بنده‌بدان رستگارشود، وأهلِ قرآن أهلِ خدایند خاصه ؛ ازهرآدمی جزازپیغمبران و امامان بهترند ، و هر که ایشان‌رادوست دارد خدارا دوست داشته باشد،وایشانرا خوار و حقیر مدارید که ایشان بنزدیکِ خدای تعالی با قدر و منزلت‌اند ، و حافظِ قرآن چون بقرآن کار کنذ روز قیامت با دوفرشته بود نام یکی سفرة و نام یکی کرام بررة . و حضرت امام جعفرصادق علیه‌السّلام فرماید که : هر که ازنظرقرآن‌خواند خدای‌تعالی ویرا از چشمهایش متمتع و برخوردار گرداند و حسابِ مادر و پدرسهل گرداند ، و چیر گی شیطان بر وی نیارد . و حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که : هر که درشبی ده‌آیه از قرآن بخواند ازغافلانش ننویسند ، وهر که پنجاه‌آیه بخواند از ذاکرانش نویسند ، و هر که صدآیه بخواند ازقانِتانَش نویسند ، وهر که دویست آیه بخواند از خاشعانش نویسند ، و هر که سیصد آیه بخواند از فائزانش نویسند ، و هرکه پانصد آیه بخواند ازمجاهدانش نویسند ، و هرکه هزار آیه بخواند قِنطارش خوانند ونویسند، وآن پنجاه هزارمثقال بود، و هرمثقال بیست‌وپنج قیراط‌بود،وهرقیراطی‌چندِ (۱) کوهِ اُحُدباشد،ومهتر ینش‌چندِ (۲)آسمان و زمین باشد .

سورة الفاتحة
(آیة التسمیة)

[بسم الله الرّحمن الرّحیم]

نوزده‌حرفست‌حضرت رسول علیه‌السّلام‌فرماید که: حقّ سبحانه‌وتعالی زبانیهٔ دوزخ را نوزده‌آفرید هر یک چندانی‌است که اگر اجازت‌یابد ازخدای‌تعالی هفت‌آسمان

---

۱ و ۲- «چند» دراین دومورد بمعنی مطلق مقدار است یعنی بقدر وباندازهٔ .

وزمین را بلقمهٔ کند وبگلوفرو بردواین آسانتر آید بروی که یکی ازآدمیان مرجوئی (۱) بگلوفروبرد، و هر که این نوزده حرف را برزبان براندحقّ تعالی شرّ آن ازوی بگرداند. و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که: هرگاه که خواهید که کاری کنید درآن نام « بسم الله الرّحمن الرّحیم » بر زبان برانید تاآن کاربخیر برآید که هر کاری که بنام خدا نباشد آن دنبال بریده باشد و بآخر نرسد، و اگر بآخر رسد ازآن منفعت نیابد، و هر که وضو کند و درآن نام خدا برد همهٔ اندامش پاك گردد، و اگر نام خدا نبرد آنجا پاك گردد که آب بوی رسد.

امام جعفر صادق علیه السّلام فرماید که: بزرگترین نام خدای تعالی درین سورهٔ فاتحة الکتاب است وأُبیّ کعب روایت کند که: روزی در خدمت حضرت رسول علیه السّلام فاتحة الکتاب میخواندم سیّد عالم علیه السّلام سربرآورد وگفت: یا أُبیّ کعب بدان خدائی که جان من در فرمان اوست که نفرستاده‌اند در توراة وانجیل وزبور چنین سورتی، واندرقرآن بالاترازآن سورهٔ نیست وآنرافاتحة الکتاب خوانند، وهفت آیه است و بیست و پنج کلمه است، و صدو بیست و چهار حرفست، و از اینجمله بیست و سه « الف » است، وسه «ب» است، و سه « ت » است: « ث » نیست، و« ج» نیست، وسه « ح » است، و « خ »نیست، وچهار « دال » است، و یک « ذال» است، ودو « سین» است، و «شین» نیست، دو«صاد» است، دو « ضاد » است، دو « طاء » است، و « ظاء » نیست، شش «عین» است، ودو « غین » ، «ف» نیست، یک «قاف» است، سه «کاف » است ، هفده «لام» است، وسیزده « میم » است، یازده « نون » است، چهار «واو» است، وچهار« هاء»است،«لام الف»نیست،وچهار«راء»است،«زاء»نیست؛ وحرفهائی که درالحمدنیامده سببی دارد اوّل «ث» نیست که اشتقاق آن از ثبوراست وخوانندهٔ این سوره را با ثبورکارنیست، دوّم جیم نیست که اشتقاق آن ازجهنّم است وخوانندهٔ این سوره را باجهنّم کارنیست، سیّم «خا» نیست که اشتقاق آن ازخذلانست وخوانندهٔ این سوره را باخذلان کارنیست، چهارم «ز» نیست که اشتقاق آن از زقّوم

۱- «مرجو» بمعنی عدس است که بآن مرجمک ودانجه ودانژه نیز گویند.

است وخوانندهٔ این سوره را با زقوم کار نیست ، پنجم «شین» نیست که اشتقاق آن ازشراب حمیم است وخوانندهٔ این سوره راباشراب حمیم کارنیست ، ششم «ظا»نیست که اشتقاق آن از«لظی» است وخوانندهٔ این‌سوره را بالظی کارنیست، هفتم«فا»نیست که اشتقاق آن ازفراق‌است وخوانندهٔاین سوره را بافراق کار نیست . [أَلْحَمْدُ] پنج حرف است؛ خداوند عزّوجلّ پنج‌نماز در شبانه روزی برما فریضه کرده‌است‌وهرکه این پنج حرف برزبان براند حقّ سبحانه و تعالی ثواب پنج نماز بوی ارزانی دارد، [لِلّٰهِ] سه حرفست سه را با پنج‌ضم کنی هشت‌بودخداوند عزّوجل هشت‌در بهشت آفریده است و هرکه این هشت حرف را بر زبان براند حق‌سبحانه وتعالی هشت‌در بهشت بر وی‌بگشایدتابهرکدام درکه خواهد در بهشت شود . [رَبِّ الْعالَمینَ] ده حرف‌است و ده باهشت ضم کنی هجده شود؛ ملک تعالی هجده هزارعالم‌آفریده است و هرکه‌این هجده حرف را برزبان براند ملک‌تعالی هجده هزارنیکی‌درد یوان وی بنویسد ، و هجده هزار بدی از دیوان او محوکند .[اَلرَّحْمٰنِ] شش حرف است شش را با هجده ضم کنی بیست و چهار باشد ؛ ملک تعالی در شبانه روزی بیست‌وچهار ساعت آفریده است و هرکه این بیست‌وچهار حرف را برزبان‌براند‌ملک تعالی هرگناهی که وی درین بیست و چهارساعت شب و روز کرده باشد عفوکند و درگذرد. [اَلرَّحیمِ] شش حرف‌است شش را با بیست و چهار ضم کنی‌سی‌باشد ملک تعالی درازی صراط باریک سی هزارساله آفریده است ؛ هرکه این‌سی‌حرف‌را بر زبان‌براندخدای عزّوجل وی‌را برصراط چون برق براند . [مالِكِ یَوْمِ الدّینِ] دوازده حرف است دوازده‌راباسی ضم کنی چهل ودوشود حضرت حق‌سبحانه‌وتعالی اوصیاء حضرت عیسی را چهل‌ودوآفریده است هرکه این چهل‌ودوحرف برزبان‌براند حق‌سبحانه و تعالی ثواب آن اوصیاء در دیوان وی بنویسد . [إِیّاكَ نَعْبُدُ] هشت حرف است هشت را با چهل‌ودو ضم کنی پنجاه شود ملک تعالی درازی روز قیامت

پنجاه هزار سال وعده کرده است هر که این پنجاه حرف بر زبان براند حقّ سبحانه و تعالی وی را در آن روز برحمت خویش دستگیر شود. [وَ اِیّاكَ نَسْتَعِینُ] یازده حرف است یازده را با پنجاه ضمّ کنی شصت و یک شود؛ ملک تعالی شصت و یک دریا آفریده است؛ هر که این شصت و یک حرف را بر زبان براند ملک تعالی بعدد هر قطرهٔ آب که در آن دریاها بود نیکی ناکرده در دیوان وی بنویسد و بدی از دیوان وی محو کند. [اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ] نوزده حرف است نوزده را با شصت و یک ضمّ کنی هشتاد شود و هر که خمر خورد یا بدروغ بر کسی گواهی دهد هشتاد تازیانه بر وی واجب شود هر که این هشتاد حرف بر زبان براند و توبه کند ملک تعالی عقوبت آن هشتاد تازیانه از وی درگذرد. [صِراطَ الَّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ] نوزده حرف است نوزده را با هشتاد ضمّ کنی نودونه شود و هر که این نودونه حرف برزبان براند ثواب نودونه نام حقّ سبحانه و تعالی در دیوان وی بنویسند. [غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ] پانزده حرف است و پانزده را با نودونه ضمّ کنی صدوچهارده شود ملک تعالی صد و چهارده سورهٔ قرآن فرستاده است هر که این صدوچهارده حرف برزبان براند ملک تعالی ثواب صدوچهارده سورهٔ قرآن را در دیوان وی بنویسد و چنان بود که ختم قرآن کرده باشد.
[وَلَا الضّالِّینَ] ده حرف است ده را با صدوچهارده ضمّ کنی صدو بیست و چهار شود ملک تعالی صدوبیست و چهار هزار نقطهٔ عصمت و طهارت و نبوّت فرستاد هر که این صدوبیست و چهار حرف را بر زبان براند ملک تعالی ثواب صدوبیست و چهار هزار پیغمبر در دیوان وی بنویسد و همچنان باشد که همهٔ پیغبران را دریافته باشد، و با همه نماز و جهاد و غزا کرده و با ایشان بوده و بقیامت با ایشان بود؛ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیكٍ مُقْتَدِرٍ.

البقره و آل عمران: صادق علیه‌السّلام گوید که هر که این سوره‌ها بخواند روز قیامت هر دو چون پارهٔ ابر گردند و بر سرش سایه افکنند و امام زین‌العابدین

علیه السّلام گوید که: ده آیت است در سورة البقره؛ چهار در اوّل سوره، و یک آیة الکرسی، و دو از پیش، وسه آیه در آخر سوره؛ هر آنکس که این ده آیه هر روز بخواند هرگز سختی بوی نرسد که ویرا دشوار [آید] برنفس یا برمال، وشیطان گرد وی نگردد.

آیة الکرسی حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید: هر که از پس نمازهای فریضه آیة الکرسی بخواند جان کندنش آسان بود و چنان بود که پیش پیغمبر خدا جهاد کرده باشد با کافران وشهید شده و هر که هر بامداد بخواند تا نماز شام در نگاهداشت خدا باشد، و هر که نماز شام بخواند تا بامداد در امان حقّ باشد، و هر که بوقت خفتن بخواند از جانوران زهردار چون مار و کژدم وزنبور بیمش نبود. وأمیر المؤمنین علی علیه السّلام فرماید که: آیة الکرسی پنجاه کلمه است هر که بخواند بهر کلمهٔ پنجاه برکت بوی رسد.

آمن الرّسول: حضرت رسول علیه السّلام فرماید هر که هر شب آیت «آمَنَ الرّسول» بخواند هرگز شرّ شیطان و جبّار وعلّت دیوانگی بوی نرسد و اگر بمیرد شهید مرده باشد و با شهیدان برخیزد و با شهیدان در بهشت شود و در بهشت بهمسایگی شهدای کربلا باشد.

شهدالله: حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که: هر که بوقت نماز خفتن «شَهِدَالله» خواند خدای تعالی خلقی بدید کند بهر کلمتی که از بهر وی استغفار میکند. و آورده اند که: هر که شهدالله را بآخر نمازهای فریضه بخواند و در آخرش بگوید: وَ نَحْنُ عَلیٰ ذٰلِكَ مِنَ الشّاهِدِینَ؛ اجر ومزد وی خدا داند که تا چند باشد، و هر که یکبار بخواند هزار گناهش بسترند و هزار نیکش بنویسند و هزار درجتش بیفزایند.

سورة النساء: أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام فرماید که: هر که روز آدینه بخواند از تنگی و فشارش گور ایمن بود.

سورة المائدة: مصطفی علیه السّلام گوید که: هر که این سوره را بخواند هزار (۱) پذیرفته در دیوان وی بنویسند.

سورة الانعام: عبدالله عبّاس گوید که: هر که این سوره را بخواند روز قیامت از امینان بود و چشمش برآتش دوزخ نیاید، وصادق علیه السّلام گوید که: این سوره

۱- کذا در اصل؛ پس لفظ «حسنه» یا «صدقه» یا یکی دیگر از نظایر آنها از اینجا ساقط است.

بیکبار فرود آمد و از تعظیم و بر کتش هفتاد هزار فرشته باوی بودند، و اگر کسی دانستی که درین سوره چه فضیلتهاست خواندنش را از دست نداشتی ، وازفضیلتش یکی آنست که در وی هشتاد جایگاه نام « الله » بود ، هر که را غمی است کلمات فرج میگوید و سورة الانعام و الکهف میخواند پس این کلمات : مٰاشٰاءَاللهُ کٰانَ، وَمٰا لَمْ یَشٰأْ لَمْ یَکُنْ، وَلاٰ حَوْلَ وَلاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ؛ تافرج یابد.

سورة الاعراف : صادق علیه السّلام گوید که : هر که در ماهی یکبار سورة الاعراف بخواند روز قیامت از کسانی بود که ایشان را همّی و ترسی نبود، و چیزی ایشان را اندوهگین نگرداند ، و هر که آدینه بخواند خدای تعالی از وی حساب نکشد، وخواندن این سوره ازدست مدارید که در وی آیتهای محکم است که روز قیامت بر خواننده‌اش گواهی دهند .

الانفال والتوبة: امام جعفرصادق‌علیه‌السّلام گوید که(۱): هر که درهرماهی این دوسوره بخواند هرگزدر دلش نفاق نبود واز شیعیان خالص أمیرالمؤمنین علیّ علیه‌السّلام بود، وروز قیامت باایشان ازموائدبهشت‌تنعّم کندتامردم ازحساب‌بر هند .

سورة یونس: امام جعفرصادق علیه‌السّلام گوید که: هر که درماهی‌سه‌نوبت این سوره را بخواند جاهل نگردد، وروزقیامت از مقرّبان حضرت(۲)بود البتّه .

سورة هود : امام محمّد باقر علیه السّلام گوید که : هر که آدینه این سوره بخواند خدای تعالی باپیغمبرانش برانگیزاند ودرجریدهٔ کردارش هیچ خطانماند .

سورة یوسف: صادق علیه‌السّلام گوید که: هر که هرروزیاهرشب‌این سوره را بخواند خدای تعالی آنگاه که زنده‌اش کنند بجمال یوسف علیه‌السّلام‌بود واز هول و فزع اکبر ایمن بود ، و بهترین صالحان بود ، و این سوره درتوراة نوشته است .

سورة الرّعد: صادق‌علیه‌السّلام گوید که: هر که این‌سوره رابسیاربخواندهیچ صاعقه در دنیا بوی نرسد و اگر چه ناصبی بود ، و اگر مؤمن بود بیحساب ببهشت شود ، و اگر اهل بیت رسول را نشناسد مؤمنان برای وی‌شفاعت کنند تا ببهشتش

۱- درتصحیح این روایت‌ازتفاسیرشیعه و کتب اخباراستفاده‌شد. ۲- کذا دراصل .

برند از بزرگواری این سوره .

سورة ابراهیم: مصطفی علیه‌السّلام گوید که: هرکه‌این‌سوره رابخواندبرفیقی ابراهیم علیه السّلام ببهشت رود ، صادق علیه السّلام گوید که: هرکه روزآدینه دورکعت‌نماز کند که دروی سورهٔابراهیم خوانده باشد وسورة الحجر درویشی‌بوی نرسد و دیوانه نگردد .

سورة الحجر: باقر علیه‌السّلام گوید که: هرکه این سوره روز آدینه بخواند بتنگی و سختی گرفتار نشود و علّت جزع (۱) بوی راه نیابد.

سورة النحل: صادق علیه‌السّلام گوید که: هرکه‌این سوره بخواندحقّ تعالی هفتاد گونه بلا ازوی بگرداند ، و اگر درشب آدینه بخواندنمیرد تاقائم‌آل‌محمّدرا بیند تا از اصحابان (۲)وی گردد .

سورة بنی‌اسرائیل: باقرعلیه‌السّلام گوید که: هرکه‌این سوره بخوانداز هول گور و قیامت ایمن گردد.

سورةالکهف: صادق‌علیه‌السّلام گوید که: هرکه شب‌آدینه این سوره‌بخواند شهید بمیرد وباشهیدان برخیزد ، وآورده‌اند که هرکه‌این سوره‌بخواند هشت‌روز(۳) در نگاهداشت خدای تعالی باشد . و امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرماید که : هرکه چون پهلوبر بستر نهد آیت آخراین سوره بخواند : قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ (تا آخر آیت) بخواند نوری در خوابگاه وی ظاهر شود چنانکه ببیت‌الحرام برسد، و اگر در بیت‌الحرام خفته باشد آن نور تا ببیت‌المقدس برسد .

سورة مریم : حضرت مصطفی علیه‌السّلام گوید که: هرکه این سوره بخواند بهرآیتی‌ثواب سعی بیابد. صادق علیه‌السّلام گوید که: هرکه‌این سوره بسیارخواند هرچه خواهد درنفس ومال زود بوی رسد و روزقیامت ازأصحاب عیسی‌علیه‌السّلام بود، وچندانکه خدای‌تعالی‌سلیمان داودعلیهما‌السّلام‌را دردنیاملک‌داداورا درآخرت دوچندان بدهد .

۱- کذا دراصل. ۲- جمع الجمع است که قدیم درفارسی‌بکار میرفته. ۳- کذافی‌الاصل.

طه : حضرت مصطفی علیه‌السّلام گوید که : هرکه این سوره بخواند ثواب مهاجر و انصار بیابد ، و صادق علیه‌السّلام گوید که : از خواندن این سوره دست مدارید که خدای‌تعالی این سوره را دوست دارد، وخوانندهاش را نیزدوست دارد، و هرکه این سوره را بسیار خواند نامه اش بدست راست آید و چندانش مزد دهند که وی راضی شود .

الانبیاء : مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : هرکه این سوره را بخواند هرچه درین جهانست بر وی‌آفرین کنند، وبدان جهان حسابش نباشد. وصادق‌علیه‌السّلام گوید که: هرکه این سوره را بخواند و دوست‌دارد خواندنش برفیقی همه پیغمبران ببهشت شود ، و دردنیا بچشم مردم گرامی وعزیز گردد .

الحجّ : صادق علیه السّلام گوید که : هرکه سه روز این سوره را بخواند سال بسر نشود الّا که ببیت الحرام رسد .

این خبر دلیل میکند که اگر اتّفاق رفتن نیفتد یاخودنتواند که برود چون این سوره بدینوجه میخواند هر سال ثواب حجّی می‌یابد .

المؤمنون: حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که: هرکه این سوره‌رابخواند بعدد هرمؤمن ومؤمنه ازخدای‌تعالی‌نیکویی بیابد. و صادق علیه‌السّلام گوید که: هرکه این سوره بخواند عاقبت و سرانجام کارش بخیر آید ، و هرکه آدینه بخواند جای وی فردوس أعلی باشد با أنبیاءِ مرسلین .

النور: صادق‌علیه‌السّلام گوید که: مال‌را ونفس‌راوأهل وعیال‌راباخواندن این سوره باز یابید که هرکه این سوره را بخواند از برکاتش یکتن‌را از پیوستگان وی هرگز اتّفاق زنا نیفتد ، و چون بمیرد هفتاد فرشته برجنازهٔ وی حاضر آیند و تا در خاك نهادن وی را دعا و استغفار میکنند .

الفرقان : حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : هرکه این سوره بخواند چندان ثوابش باشد که صدوچهار کتاب منزل خوانده باشد ، وامام رضا علیه‌السّلام فرماید که: هرکه هرشب این سوره بخواند هرگز ویرا خدا عذاب نکند وحسابش

نکیند و مقامش فردوس أعلی باشد .

هرسه طاسین: صادق علیه‌السّلام فرماید که: هر که شب آدینه این سه سوره بخواند در حمایت و نگاهداشت خدای تعالی باشد، و درویشی بوی نرسد و از بهشتش (۱) چندانی ثواب بدهند که راضی شود و زیادت نیز بدهند و صد حور العین بجفت وی کنند .

العنکبوت والرّوم : صادق علیه‌السّلام فرماید که : هر که در بیست و سیّم ماه رمضان این دوسوره بخواند والله که وی از اهل بهشت بود و برین سخن إن‌شاءالله نگویم (۲) ازبیم آنکه برحاصل نیاید؛ که این سوره‌ را بنزدیک خدای تعالی قدری و منزلتی بزرگ است .

لقمان : باقر علیه السّلام گوید که : هر که هرشب این سوره را بخواند خدای تعالی فرشتگان بگمارد تا وی را نگاه دارند تاوقت صبح ، و اگر بروز خواند تا نمازشام .

السجده : صادق علیه‌السّلام گوید که: هر که شب آدینه این سوره را بخواند خدای تعالی نامه بدست راست وی دهد وحسابش نکند وبرفیقی مصطفی و اهل بیتش ببهشت شود .

الاحزاب : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره را بسیار خواند روز قیامت در همسایگی محمد صلّی‌الله‌علیه وآله باشد .

السبأ والفاطر: صادق علیه‌السّلام گوید که: هر که در شب این سوره (۳) را بخواند درحمایت ونگاهداشت خدای تعالی باشد ، و اگر درروز خواند هیچ غم فراوی نرسد، و در آن روز از خیر دنیا و آخرتش چندان بدهند که در فهم کس نیاید .

سورة یس : حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : هرچیزیرا دلیست و دل قرآن یس است ، صادق علیه‌السّلام فرماید که : هر که بروز بخواند خدای تعالی نگهدار وی بود و روزی بر وی فراخ شود ، و اگر بشب بخواند هزار فرشته بگمارد

۱- دراصل: «مهبتش» وقیاساً تصحیح شد. ۲- ترجمهٔ: «لاأستثنی» است که درنصّ همین روایت معروف وارد درفضایل شب قدر مذکوراست. ۳- کذا و گویا دراصل: «دوسوره» بوده .

تا ویرا از شیطان و دیگر فتنه ها نگاهدارند،و در آن روز و درآن شب که سورهٔ یٰسٓ خوانده باشد اگر بمیرد بهشتی باشد ، وچون بشویندش سی هزار فرشته آنجاحاضرآیند وبرای اودعا واستغفارمیکنند وباجنازه‌اش بروند ودرمیان زمین بروند وبعبادت کردن مشغول شوند،و ثواب آن ویرا بود،و چندان که چشم برسد (۱) گوروی فراخ گردد و از تنگی گور ایمن‌شود، و تا قیامت نور ازگورش می آید و بعنان آسمان میشود، و چون ازگور برخیزد فرشتگان با وی بروند و ثنایش میکنند ، ودر رویش میخندند و بهرخیری بشارتش میدهند ، و بصراط و ترازویش بگذرانند ، و بجای فرشتگان مقرّب و پیغمبران مرسل بدارند چنانکه از هیچکس رنجی و مشقتی بوی نرسد ، و از حقّ‌تعالی ندا آید که: شفاعت کن اوراکه خواهی تا اجابت کنم وهرچه مراد تُست بخواه تا بدهم ، و نامه اش ازهم بازکرده فرودآید خلق درنگرند و گویند: چه بنده ایست که درجریده اش هیچ نوشته نیست، پس برفیقی حضرت مصطفی علیه‌السّلام ببهشت رود . و باقر علیه‌السّلام فرماید که : هرکه در عمرخود یکبار یٰسٓ را بخواند بعدد هریکی از خلق دنیا وآخرت خدای تعالی ده مرتبه باونیکوئی بدهد ، و درویشی بوی نرسد ، و بآب غرقه نشود ، و دیوار بر وی نیفتد ، و رنج عظیم بوی نرسد ، ودیوانه نگردد، وعلّت جذامش(۲) نبود ، ودردی کش برنجاند نیاید ، و معیشت بر وی فراخ گردد ، و جان کندنش آسان بود ، و عذاب گورش نبود ، و چندانش از بهشت بدهند که راضی گردد ، و خدای‌تعالی فرشتگان آسمان و زمین را نداکند که : من از فلان بنده راضی شدم از بهر وی استغفارکنید .

والصافات : صادق علیه‌السّلام گوید که : هرکه‌آدینه این سوره را بخواند خدای تعالی‌ازهمهٔ بلاها وآفتهایش نگاهدارد ، وروزی بر وی فراخ گرداند ، وشرّ شیطان‌و شرّظالم وجبّار ازوی ومالش و فرزندش بگرداند، و اگر درشب یا در روز آدینه این سوره را خوانده‌باشد چون بمیرد شهیدبود و باشهیدان دربهشت أعلی‌بود .

۱ـ مرادآنست که باندازهٔ مدّ بصر و روشنائی دیده و دید چشم گورویرا وسیع کنند.
۲ـ کلمه شبیه به «خرافتش» نیزهست پس باید ازجای دیگر که‌متن‌خبرباشد تصحیح کرد.

ص : باقر علیه السّلام فرماید که : هر که شب آدینه این سوره را بخواند خدای تعالی از خیرِ دنیا و آخرتش چندان بدهد که هیچ آدمی را نداده باشد، و روزِ قیامت در بهشتش کند با آنکه ویرا دوست دارد از اهل و عِیال تا خادمی که خدمتش کرده باشد .

الزُّمَر: صادق علیه السّلام گوید که: هر که این سوره بخواند وچندانکه خوانده باشد حقّش بدهد خدای تعالی در دنیا وآخرتش شریف گرداند، وبرِ هر کس عزیز گردد و بزرگ آید ، وتنش را برآتشِ دوزخ حرام گرداند ، و دربهشت خدای تعالی هزار شهر از بهروی بنا کند ، در هرشهری هزار قصر ، و در هر قصری هزار خانه، و در هر خانهٔ هزار تخت ، و برهر تختی هزار فرش ، و بر هرفرشی جفتی حورالعین چنانکه خدای تعالی صفت کرده که: عَیْنانِ تَجرِیانِ، وَعَیْنانِ نَضّاخَتانِ،وَجَنَّتانِ مُدهامَّتانِ ، وَ ذَواتاأَفْنانِ ، وَ مِنْ کُلِّ فاکِهَةٍ زَوْجانِ ، وَحُورٌ مَقْصوراتٌ فِی الْخِیامِ .

المؤمن : باقر علیه السّلام گوید که : هر که سه روز این سوره را بخواند خدای تعالی گناهانِ اوّلین و آخرینِ ویرا بیامرزد ، و توفیقِ خود رفیقِ او گرداند تا پرهیزگار شود و حالِ دنیا وآخرتش بِهْ گرداند .

حمٓ السجده : صادق علیه السّلام گوید که : هر که این سوره رابخواند روزِ قیامت حقّ تعالی شادی و سروری عظیم بوی رساند، و نوری بیابد چندانکه چشمش برسد و در دنیا و آخرت چندان نعمت بیابد که هر کسی را مثل آن آرزو بود .

حمٓعٓسٓقٓ : صادق علیه السّلام گوید که: هر که بخواندنِ این سوره عادت کند چون برخیزد رویش از سپیدی چون برف بود یا چون آفتاب و خدای تعالی گویدش که : فلان سوره میخواندی و دانستی قدر و ثوابِ وی پس ببهشتش فرستد، وچون درشود قصری یابد درها و شرفه هایش از یاقوتِ سرخ بود که اندرونش از بیرون ظاهر بود و بیرونش از اندرون ظاهر بود ، و اندر وی هزار کنیزك جوان بیند همه

همسر و همبالا و هزار غلام دیگر .

الزُّخرف : باقر علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره بسیار خواند در گور از حشرات زمین چون کرم و مار و جز آن بیمش نبود ، وگور بر وی تنگ نیاید ، و در روز قیامت ببهشت رود .

الدّخان : باقر علیه‌السّلام گوید که : هر که در فرایض ونوافل این سوره را بخواند او را در سایهٔ عرش بدارند ، ونامه‌اش بدست راست آید وحسابش بسبب آن سهل گردانند .

الجاثیة : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره بخواند روز قیامت چشمش برآتش دوزخ نیاید ، و آواز آتش نشنود وباحضرت رسول علیه‌السّلام بود .

الاحقاف : صادق علیه‌السّلام گوید که: هر که شب آدینه این هفت‌حوامیم بخواند چون سر از خاك گور بردارد بویی از وی آید که هزار بار از مشك و عنبر خوشتر بود، وخدای بر وی‌رحمت کندو بردوستان‌وخویشاوندانش . وباقرعلیه‌السّلام گوید که: هفت حوامیم ریحان‌قرآن‌اند خواندنش از دست مدارید که‌عرش‌وکرسی خوانندهٔ حوامیم را استغفار کنند .

سورة محمّد : صادق علیه السّلام گوید که : هر که هرشب یا هر روز این سوره بخواند در دین شکش نیفتد ، و خدای‌تعالی بدرویشی وترسش مبتلا نکند ، واز کفر وشرکش نگاه دارد، وبیم ظالمش نبود، وچون‌بمیرد هزار فرشته را بگمارد تا درگورش‌نماز کنند ؛ وثوابش ویرا بود ، چون برخیزدباوی بروند وبمقام ایمنش بدارند و بزینهار خدای عزّوجلّ ومحمّدصلّی‌الله‌علیه وآله وسلّم بود .

الفتح: صادق علیه‌السّلام گوید که:مال وزن و فرزندان‌را بخواندن این‌سوره بازیابید ، و هر که این سوره را بسیار خواند روز قیامت ندا آید چنانکه همهٔ خلق بشنوند که فلان بنده مخلص است با خالصانش بیامرزید و بجنّات‌النّعیم بنشانید ، واز رَحیق‌المَختوم آمیخته شرابش دهید .

الحُجُرات : صادق علیه‌السّلام گوید که ; هر که هرشب یاهرروزاین سوره

بخواند از زیارت کنندگان حضرت محمّد صلّی‌الله علیه و آله و سلّم بود ، و روزی بر وی فراخ بود ، و نامه‌اش بدست راست آید و حسابش سهل بود .

و الذّاریات : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که بشب یابروز این سوره بخواند خدای‌تعالی عیشش باصلاح گرداند ، و روزیش فراخ کند ، و نوری چون چراغ در گورش پیدا شود که تا قیامت فرو ننشیند .

والطّور : باقرعلیه‌السّلام گوید که: هر که این سوره بخواند عیشش پسندیده گردد ، وخدایش بیامرزد ، و همه کس او را دوست دارند .

والنّجم :(۱) وهرکه والنّجم‌را بیست‌ویکباربخواند حقّ‌سبحانه وتعالی‌جمیع مهمّات او را کفایت گرداند .

القمر : امام جعفر صادق علیه‌السّلام گوید که : هرکه این سوره را بشب یابروزبخواند چون ازگوربرخیزدبرناقهٔ‌نشانندش‌ازناقه‌های بهشت وببهشت‌برندش . وحضرت مصطفی علیه‌السّلام میفرماید که : رویش چون ماه شب چهارده باشد .

الرّحمن : حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که : هرکه این سوره را بخواند خدای‌تعالی برضعیفیش رحمت کند و شکر هر نعمتی که خدای تعالی باوی کرده بود گزارده باشد . و حضرت امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام میفرماید که : الرّحمن عروس قرآنست خواندنش از دست مگذارید که این سوره‌ایست که دردل منافقان قرار نگیرد ، و هر مؤمنی که بخواندن این سوره مداومت نماید روز قیامت بصورتی که ازآن خوبتر و بمقامی که ازآن شریفتر نبود بیاید ، وخدای‌تعالی گوید: که بود که ترا بسیار میخواند؟ـ گوید که : فلان و فلان که خدای‌تعالی رویهای ایشانرا سفید گرد اناد ، فرماید که : شفاعت کنید او را که دوست دارید، پس گوید که جمله در بهشت شوید و باشید آنجا که خواهید ، وهر که چون این سوزه خواند

۱ـ کذا دراصل بدون نسبت بمعصومی ؛ **پوشیده نماند** که این قسمت ازکتاب که ازنسخهٔ‌قدیم نسبهٔ صحیح که اساس چاپ کتاب برآنست ساقط‌است‌وفقط ازروی‌نسخهٔ‌متعلّق بکتابخانهٔ‌مرکزی‌دانشگاه(شمارهٔ۷ ۲ ۱)طبع میشودوچنانکه‌درسابق(ص ۷۲) گفتیم‌آن‌نسخه‌نیز بسیارپرغلط ومشوّش ومضطرب النظم والترتیب‌است‌وتصحیح آن نیز نظربکثرت تشویششمستلزم بهم‌زدن‌اصل آن‌میباشد لذا چنانکه هست چاپش کردیم‌والسّلام علی‌من اتّبع‌الهدی.

و بدانجا رسد که : فَبِأَيِّ الاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ؛ گوید: لاٰ بِاٰلاٰءِ [رَبِّنٰا] أُكَذِّبُ (۱) وی‌را ثواب شهیدان بود .

الواقعه : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که آرزومند بهشت وصفاتش بود گوسورة الواقعه برخوان، و هر که شب آدینه بخواند خدای تعالی دوستش دارد و مردم دوست‌دارندش، و هرگز قحط وتنگی ودرویشی بوی نرسد ، وازرفیقان امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام بود، و این سوره أمیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام راست، و هر که شب پیش از آنکه بخسبد بخواند بقیامت رویش چونماه شب چهارده بود، آورده‌اند که یکی از یاران حضرت مصطفی علیه‌السّلام بیمار بود و درویش و عیال بسیار داشت وعثمان خویشاوند وی بود وبپرسیدن وی رفت گفتش: از چه درد مینالی؟- گفت : از درد گناه ، گفت: چه چیز آرزویت میکند ؟- گفت: رحمت خدای، گفت: طبیب را میخواهی ؟- گفت : طبیب آنست که مرا بیمارکرد ، گفت : چیزی بستان وبخرج خویش ودخترانت کن، گفت : حاجت من بخداست ودختران‌را سورة الواقعه آموخته‌ام و فرموده‌ام تا میخوانند که از حضرت مصطفی علیه‌السّلام شنیدم که : هر که سوره الواقعه برخواند بدرویشی و دلتنگی گرفتار نشود .

الحدید: صادق علیه‌السّلام گوید که: هر که این سوره بسیار بخواند بدرویشی گرفتار نشود و هیچ بدی و سختی دردنیا بوی واهلش نرسد .

المجادلة: صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که سورة المجادله بخواند ودوست دارد خواندنش روز قیامت از جمله مؤمنان برخیزد و بامؤمنان در بهشت شود .

الحشر : حضرت مصطفی علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره را بخواند اهل آسمان و زمین بر وی آفرین کنند و بر وی صلوات دهند ، و چون بمیرد آنروز که این سوره را خوانده باشد وی شهید بود وگویند که هر که از : لَوْ أَنْزَلْنٰا

۱- کذا فی النسخه ومطابق روایاتی که درنظراست ومعمولٌ به نیز میباشد بایدچنین گفت : «لابِشَیءٍ مِنْ آلاءِكَ یاربِّ أُكَذِّبُ (یا: نكذّب) » واین دوروایت ازحضرت صادق علیه‌السلام مأثوراست (رجوع شود ببحارالانوار ومشکوةالانوار و عین‌الحیوة مجلسی) .

هٰذَا الْقُرْآنَ . تا بآخر سورهٔ حشر بخواند شبانگاه گناهی که در آن روز کرده باشد خدای تعالی بیامرزد و ببخشد .

المُمْتَحِنَة: امام زین العابدین علیه السلام گوید که: هر که این سوره در فریضه و نوافل بسیار خواند خدای تعالی دلش را با ایمان مزیّن گرداند ، وچشمش مُنوّر دارد ، و درویش نگردد ، و دیوانگی بوی نرسد .

الصفّ : باقر علیه السّلام گوید که : هر که این سوره را در فرایض و نوافل بسیار خواند خدای تعالی وی را در صف فرشتگان و پیغمبران بدارد .

الجمعة والمنافقون: صادق علیه السّلام گوید که: ازشیعهٔ ما هرمؤمنی در شب آدینه سورهٔ جمعه و سبّح اسم ربّك الأعلی بخواند روز قیامت روی او چون ماه شب چهارده بود، و هر که روز آدینه الجمعه والمنافقون درنماز پیشین وپسین بخواند ویرا عمل و کردار مقابل بود باعمل و کردار حضرت مصطفی علیه السّلام، وجزای وی ببهشت بود .

التغابن : حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که : از مادر جدا نشود (۱) إلّا که پنج آیه ازاوّل این سوره بر بندهای سر وی بنوشته باشد ، و هر که این سوره در فرایض ونوافل بخواند روز قیامت شفیع وی گردد و از بهر وی گواهی دهدوازوی جدا نشود تا ببهشتش برد بسلامت .

المُسَبِّحات : باقر علیه السّلام گوید که : هر که شب پیش از آنکه بخسبد سورهٔ مسبّحات را بخواند نمیرد تا قائم علیه السّلام را درنیابد ، و چون از گوربر آید درجوار حضرت مصطفی علیه السّلام بود .

الطلاق : صادق علیه السّلام گوید که : هر که در فرایض این سوره بخواند روز قیامت او را هیچ اندوه و ترسی نبود ، و از آتش دوزخ عافیت داده ببهشت اندر شود. وحضرت رسول علیه السّلام گوید که: هر که این سوره را بخواند در گور فرشتگان از بهر وی جواب منکر و نکیر بگویند، وهیچ رنجی بوی نرسد و بخبردیگر

۱ـ کذا دراصل ؛ وروایت را درجائی بدست نیاورم تاتصحیح کنم .

چون بشب بخواند ثواب آنکه همه شب نماز کرده باشد بیابد . صادق علیه السّلام فرماید که اگر پیش ازآنکه بخسبد بخواند همه شب درپناه حقّ تعالی باشد، وروز قیامت درامان باشد ازآتش دوزخ . وصادق علیه السّلام گوید که: هر که درفریضه یا در نوافل این سوره بخواند از درویشی ایمن بود ، و چون بمیرد فشارش گورش نباشد . وباقرعلیه السّلام گوید که(۱): هر که این سوره درفرایض ونوافل بسیاربخواند ایمانش درست شود بخدا و برسول و این سوره درحقّ امیرالمؤمنین علي علیه السّلام و معاویه علیه اللّعنه فرود آمده و خواننده اش را دین بسلامت بود تابقیامت رسد .

التحریم : صادق علیه السّلام گوید که: هر که این سوره بسیارخواند بقیامت خدای تعالی ازگناهانش نپرسد و با مصطفی علیه السّلام واهل بیتش بود .

سورة الملك : صادق علیه السّلام گوید که : هر که در فریضه یا درنوافل

۱ ـ کذا درنسخهٔ اصل ؛ لیکن **پوشیده نماند** که این روایت مربوط باین سوره نیست بلکه بنابرآنچه ازکتب اخباربرمیآید دربارهٔ سورة الحاقّة است ؛ **سیدهاشم بحرانی (ره) در تفسیر برهان نقل کرده** (ج ۲ چاپ اوّل؛ ص ۱۱۴۲) : « **سورة الحاقّة ؛ فضلها،** ابن بابویه باسناده عن جابر عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: أكثروا من قِراءَةِ الحاقّةِ فانّ قراءَتَها في الفرائضِ و النوافلِ مِنَ الایمانِ باللهِ و رسولِهِ لِأنّها إنّما نزلت في أميرالمؤمنين عليه السلام ومعاوية ولَمْ يُسْلَبْ قاريها دِينُهُ حتّى يلقَى اللهَ عَزَّ وَ جَلّ ». **علامهٔ مجلسی (ره) در عین الحیاة گفته:** « سورة الحاقه از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که بسیار خوانید سورهٔ حاقه را بدرستیکه خواندن آن درفرایض و نوافل ایمان بخدا و رسول است زیراکه این سوره در واقعهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و معاویه علیه اللّعنه نازل شده است، وهر که این سوره را بخواند ایمان از او برطرف نشود تا هنگام مردن» چنانکه صریحاً برمیآید عبارت متن مربوط بسورهٔ حاقّه است ومأثور از حضرت صادق علیه السّلام است در صورتیکه در متن مربوط بسورهٔ طلاق دانسته و از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده است .

ونظیرا ین قبیل اشتباه درجاهای دیگر این قسمت متعلّق بفضایل سورديده میشود و چون تصرّف دراین قسمت که کلمات معصومین علیهم السّلام است و درباب سورشریفهٔ قرآن مجید است بهیچوجه زیبنده و روا نبود بدین جهت نگارنده در تصحیح این قسمت هیچگونه دخالت نظری نکرده و متن را چنانکه هست گذاشت و بدیهی است که عذر وی دراین امرپیش ارباب دین ودانش ودرستی و امانت پذیرفته ومقبول است چنانکه گفته اند: العذر عند کرام النّاس مقبولٌ .

امید ثواب را این سوره بخواند خدای تعالی در بهشت ثوابهای بیشمارش دهد ، و سه بار چندانکه مستحقّ باشد از بهشتش بدهند ، و دویست حورالعین باچهارهزار ثیّب بجفتِ وی کنند .

سورة القلم : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره را بسیارخواند از مردم چشمش نرسد ، و افسون و جادویی بر وی کار نکند ، و از مکرهای گران و کَیْدِ کایدان بیمش نبود ، وروزِ قیامت با حضرتِ محمّد صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بود .

الحاقّة : صادق علیه السّلام گوید که : هر که در فریضهٔ خفتن این سوره بخواند تابامداد درپناهِ خدای تعالی باشد وبقیامت این سوره از بهرِ وی گواهی دهد، و بدنیا خوش زِیَدْ تا بوقتِ مرگ .

سَأَلَ سائِلٌ : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره بخواند درفریضه یا در نوافل چنان باشد که همهٔ قرآن را ختم کرده باشد .

سورة النّوح : باقر علیه‌السّلام گوید که : هر که در فریضه‌این سوره بخواند در دنیا هیچ رنجی بوی نرسد،و در بهشت بود بآخرت البتّه .

الجنّ : صادق علیه‌السلام گوید که: هر که این سوره را بسیار خواندازهمهٔ آفتها و بلاهای‌دنیوی و اُخروی ایمن بود .

المُزّمّل : صادق علیه السّلام گوید که : هر که در فریضهٔ خفتن این سوره بخواند شب و روز در نگاهداشتِ خدا باشد و این سوره بقیامت از بهرِ وی گواهی دهد ، و بدنیا بزِیَد زِیستنِ خوش ، و آسان بمیرد مردنی خوش .

المُدّثّر : باقر علیه السّلام فرماید که: هر که در فریضه و نوافل این سوره بخواند دربهشت با حضرتِ محمّد صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بود دردرجهٔ بزرگ،ودردنیا هیچ مشقّتی بوی نرسد .

القیامة : صادق علیه السّلام گوید که : هر که این سوره بسیار خواند چون ازگور برخیزد صورتی بیند زیبا که ویرا بشارت میدهد و در رویش میخندد، و از صراط و میزان بگذراندَش و از وی جدا نشود تا ببهشت رساند.

الانسان : باقر علیه‌السّلام گوید که : هر که روز پنجشنبه این سوره بخواند خدای تعالی هشتصد حورالعین باچهار هزار ثیّب بجفت وی کند وباحضرت محمّد صلّی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم بود .

المرسلات : صادق علیه السّلام گوید که : هر که این سوره بسیار بخواند خدای تعالی ویرا بقیامت باحضرت محمّد صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم آشنا گرداند .

عَمّ : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره بخواند سال بتمام نرسد اِلّا که ببیت‌الحرام رسد.و این خبر دلیلست که اگر اتّفاقش نیفتد چون این سوره بخواند هرسال ثواب حجّی می‌یابد .

النّازعات : صادق علیه السّلام گوید که : هر که این سوره بخواند سیراب بخوابد و سیراب برخیزد ، و سیراب ببهشت رود (۱) .

عَبَس، واِذاالشّمس کُوِّرت : صادق علیه‌السّلام فرماید که : هر که این سوره بخواند خدای تعالی در پناهش گیرد ودرآسایش بدارد ، و او راگرامی گرداند(۲) و از خدای تعالی عجب نبود که روا بود که در دنیا بکند و روا بود که درآخرت یا در هردوحاصل کند .

انفطرت : صادق علیه‌السلام گوید که: هر که در فرایض ونوافل این سوره بخواند از خدای تعالی و از رحمتش دور نبود، و بروز قیامت تاتمامت شدن حساب خدای تعالی برحمت خویش بوی نگران بود و او برحمت حقّ نگران بود

۱ـ سند و متن این روایت چنین است **سیّدهاشم بحرانی در تفسیر برهان آورده** (ج ۲چاپ اوّل؛ ص ۱۱۷۰): «سورة النّازعات، فضلها؛ ابن بابویه باسناده عن ابی‌عبدالله(ع) قال : من قرأسورة النازعات لم یَمُت اِلّا ریّاناً ولم یبعثه اللهُ اِلّا رَیّاناً ، ولَمْ یَدْخُلْهُ الجَنّة اِلّا رَیّاناً » **ومجلسی (ره) در عین الحیوة گفته** : « و از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که سورهٔ نازعات‌را بخواند نمیرد مگر سیراب ، و مبعوث نشود مگرسیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب » پس مراد بخوابیدن و برخاستن در متن همانا مردن وزنده شدن است .

۲ـ متن این روایت این است (ج ۲ برهان ؛ ص۱۱۷۲) « ابن بابویه باسناده عن معاویةبن وهب عن أبی‌عبدالله (ع) قال : من قرأ عبس وتولّی و اذا الشمس کوّرت کان فی جناح‌الله من‌الجنان وفی ظلّ الله وکرامته وفی‌جناته ولم یعظم ذلک علی‌الله‌ان‌شاءالله».

المُطَفِّفین : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره بخواند درفرایض بقیامت ایمن گردد،و حسابش نبود،و آتش دوزخ نبود او را .

انشقّت : صادق علیه‌السّلام فرماید که: هر که این سوره بخواند درقیامت در موقف پیغمبران وصدّیقان بایستد .

البروج : صادق علیه السّلام گوید که : هر که این سوره بخواند در فرایض بقیامت از خدای تعالی جاهی و قدری بزرگ بیابد .

الطّارق: صادق علیه‌السّلام گوید که: هر که‌این سوره‌رادرفرایض یادرنوافل بخواند گویندش بهردری که خواهی در بهشت شو .

الاَعْلیٰ : صادق علیه‌السّلام گوید که: هر که‌این سوره را در فرایض‌ونوافل بسیار خواند درقیامت در درجهٔ حسین‌بن علیّ علیه‌السّلام باشد .

الغاشیة:صادق علیه‌السّلام گوید که:این‌سوره حسین‌بن علیّ علیه‌السّلام‌راست هر که این سوره را در فرایض ونوافل بسیار خواند درقیامت در درجهٔ حسین‌بن‌علیّ علیه‌السّلام باشد .

البلد : باقر علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره بخواند و درفریضه بکار دارد دردنیا معروف گردد که وی از صالحانست، و در آخرت معروف گردد که ویرا بنزدیکِ خدای تعالی قدری ومنزلتی بزرگست و با شهیدان وصالحان بود .

والشّمس: صادق علیه‌السّلام فرماید که: هر که‌این سوره‌بشب‌یابروزبخواند هر چه نزدیکِ وی حاضر بود تا مویش وگوشتش و پوستش و رگ و استخوانش همه بقیامت برای وی گواهی دهند پس گویندش که : ببهشت شو و باش آنجا که خواهی و بخور آنچه خواهی هَنیئاًلَکَ ؛ خوشباد ترا .

واللّیل: صادق علیه‌السّلام میفرماید که: هر که‌این سوره بخواند دربهشتش بدهند آنجا که خواهد،و چندانکه خواهد .

والضّحیٰ : صادق علیه‌السّلام میفرماید که: هر که بمیرد آنروز یا آن شب که این‌سوره خوانده باشد وی شهید بودوبا شهیدانش حشر کنند .

اَلَمْ‌نَشْرَحْ : باقر علیه‌السّلام فرماید که : هر که این سوره بخواند همچنانکه آوازِ بلند برآورد همچنان باشد که شمشیر در روی کافران کشیده باشد و ایشانرا میکشد ، و اگرآهسته خواندثوابِ آنکس بیابد که بَهْرِ دین بر دستِ کافران کشته شده باشد ، و هر که ده بار بخواند خدای تعالی هزار گناه از دیوانِ وی بسترد .
و صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که در فریضه این سوره بسیار خواندندا آید که: یا عبدالله گناهِ گذشتهٔ ترا بیامرزیدم .

والتّین : باقر علیه‌السّلام میفرماید که : هر که این سوره بخواند ازشرك بری بود وبر دینِ مصطفی علیه‌السّلام [بمیرد] وچون از گوربر خیزد بیحساب ببهشت‌شود .

اِقْرَأْ: صادق‌علیه‌السّلام گوید که:ملال‌مگیرید درخواندنِ این‌سوره که هر که این سوره را بسیارخواند اززلزله وازصاعقه و ازهیچ آفتِ دنیا بیمش نَبُوَد،ودرآخرت بفرمایند که ببهشت شود ، و او را باأمیرالمؤمنین علیه‌السّلام برانگیزند وازرفیقان وی بود .

القدر : باقرعلیه‌السّلام گوید که: هر که این سوره بسیارخواند ازفتنهٔ دجّال و از ایمان آوردن بوی‌ایمن‌بود وبآخرت تپیش(۱) بوی نرسد،ومصطفی علیه‌السّلام گوید که هر که‌بسیارخواندازفشارشِ گوربرهد،وصادق علیه‌السّلام گوید که: هر که درفریضه‌این سوره خواند چهل صف ازفرشتگان‌باوی نماز کنند که عدد هرصفی جز خدای‌نداند و ثوابِ شهید بیابد واگردرنوافل خواند مزد و ثوابِ پنجاه شهیدبیابد .

البیّنة : صادق علیه‌السّلام میفرماید که : هر که در نوافل این سوره بخواند چون [بمیرد (۲)] برُوی تابان و بلبِ خندان و بچشمِ روشن بود و بدین زینت ببهشت شود .

اِذازُلْزِلَت : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که‌این سوره بخواند درفریضه

۱- کذاوشاید صحیح «تپش» باشد؛ **دربرهان‌قاطع گفته** : « تپش بکسرثانی‌بروزن و معنی طبش است که اضطراب و حرکت ازگرمی و حرارت باشد و طبش معرّب آنست بپای ابجد » .

۲- باید چنین کلمهٔ دراینجا باشد واگرنه ربط روایت درست‌نخواهدبود.

درویشی از وی برود ، و روزی روی بوی کند ، و روز مردن تُرُشروی نبود .

والعادیات : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره درفریضه خواند بقیامت هرنشیب و بالایی که باشد و کلوخی و سنگی از بهر وی گواهی میدهند که وی از نماز کنند گانست ندائی آید که پذیرفتم وبهشتش دادم که من ویراوعملش را دوست میدارم .

القارعة : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره بخواند در فرایض و نوافل خدای تعالی وی را از حوض کوثر شراب دهد و بزیر درخت طوبی بنشیند و پیش محمّد صلّی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم بود .

التکاثر : صادق علیه‌السّلام گوید که : هر که این سوره را درفرایض ونوافل بسیار خواند خدای عزّوجلّ گناهان وی و مادر و پدر و آنکه ازیشان زنده باشد بیامرزد و اگر زنده‌ازبدبختان‌بود نیکبخت گردد و شهید میرد وشهیداز گوربرخیزد .

والعصر : صادق علیه السّلام گوید که : هر که در فریضه یا در نوافل این سوره بخواند خدای تعالی بردشمنش نصرت دهد وأسباب خیرات چندانکه در وهم نیایدبر وی بگشاید وچون‌از گوربرخیزد کتابی‌باوی بود نوشته که : این‌بنده‌ایست که ویرا درگور هیچ زحمتی نبوده و مشقّتی نرسیده و امروز از آتش دوزخ ویرا امانست،وبرهیچ چیزننگردا لاّ که برنیکی وی گواهی‌میدهندتاآنگاه که‌ببهشت‌شود .

وَیْلٌ لِکُلِّ : باقرعلیه‌السّلام میفرماید که : هر که این سوره را در فرایض و نوافل بخواند بهریک حرف ثواب یک بندهٔ آزاد کرده بیابد .

أَلَمْ تَرَ کَیْفَ ولإیلاف : صادق علیه‌السّلام میفرماید که: هر که این سوره‌را

۱- **پوشیده نماند** - چنانکه درسابق گفتیم‌قریب بربع کتاب که ازنسخهٔ‌اصل‌نسبةً صحیح ساقط است وفقط ازروی نسخهٔ متعلّق بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (شمارهٔ ۱۲۷) چاپ میشود چون آن نسخه بسیار مشوّش و غیر قابل اعتماد است و تصحیح آن میسّر نیست مگر با تصرّف زیاد که وضع کتاب رابهم میزند و مخصوصاً تصحیح این قسمت فضایل سور که سراسر منسوب بحضرات معصومین علیهم السّلام است و بهیچوجه تصرّف در آنها نمیتوان کرد از این روی متن را چنانکه بوده نقل کردیم وطالبان تحقیق میتوانند بتفسیر برهان ومجلدقرآن‌بحاروبشکوةالانواروعین‌الحیوة ونظایرآنهامراجعه کنند.

بسیار خواند روزِ قیامت در میانِ نورش بدارند، وخواجه ابوجعفرطوسیّ رحمة‌الله‌علیه در نهایتشان(۱) آورده‌است که: « اَلَمْ تَرَ کَیْفَ وَ لِاِیلافِ » را یکسوره خوانند و همچنین « والضّحی وألَمْ نَشْرَح ». وباقر علیه‌السّلام فرماید که: هرکه درفرایض و نوافل این سوره بکار دارد از آنان شود که خدای تعالی نماز و روزهٔ وی‌قبول کند و بقیامت حسابش نکند.

الکوثر : صادق علیه السّلام میفرماید که : هرکه این سوره در فرایض و نوافل بسیار خواند از دوستانِ محمّد صلّی‌الله علیه وآله وسلّم باشد و بقیامت‌باوی بود در بهشتِ عَدْن .

الکافرون: صادق علیه‌السّلام گوید که : هرکه این سوره در فریضه‌ونوافل بخواند از شرك بری بود ، و هرکه بوقتِ خفتن بخواند ازشرِّ همه‌چیزها أیمن بود .

والفتح: باقر علیه‌السّلام میفرماید که : هرکه‌این سوره در فریضه‌هاونوافل بسیار خواند همچنان بود که با حضرتِ محمّد صلّی‌الله علیه و آله و سلّم بوده است و با وی غزا کرده است ، وبردستِ دشمنان اهل بیت بوده و شهید گشته .

تبت: صادق علیه‌السّلام میفرماید که: هرکه‌این سوره بخواند و برأبولهب لعنت کند که وی بدروغ داشتی رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم را چندان ثواب‌بود ویراکه ثوابِ صد عابد وصد مجاهد در راه خدای.

الإخلاص : بدانکه نامِ این سوره از بهرِ آن اِخلاص است که خواننده اش از آتشِ دوزخ خلاص یابد،و این سوره را توحید گویند زیراکه در وی صفاتِ وحدانیّتِ خدایِ تعالی است . صادق علیه السّلام گوید که : هرکه در پنج نماز این سوره را نخواند وی را ثوابِ آن نمازها نبود وهرکه‌را دردی رسد،یابیمار گردد

۱ـ مراد کتاب نهایهٔ شیخ‌الطّایفه ابوجعفر محمّدبن الحسن الطوسی قدّس‌الله‌روحه القدّوسی است ؛ **علّامهٔ مجلسی** (ره) **در عین الحیوة** بعد از نقل اخبار دالّه بر فضل قرائت سورهٔ (ألم ترکیف » و سورهٔ «لایلاف »**گفته:** « بدانکه مشهور میان علما اینست که یکی از این دوسوره را بتنهائی در نماز واجب نمیتوان خواند بلکه اگر خوانند باهم میباید خواند و همچنین است حکم «والضّحی» و « ألم نشرح » طالب تحقیق بیشتر بکتب استدلالی فقه رجوع نماید که این مسئله بطور مبسوط و مستوفی درآنها تنقیح شده است.

این سوره نخواند پس بدان‌درد یابدان‌بیماری بمیرد از اهلِ دوزخ باشد، وهرکه‌را ایمان‌بود بخدای عزّوجلّ باید که در پسِ هرفریضه‌این سوره را ناخوانده نگذارد که درخواندنش خیرِ دنیا وآخرت بود و [خدای تعالی] گناهانِ وی‌وسادرو پدرش بیامرزد ، وهرکه از بهرِ خفتن درفراش شود یانزده بار این سوره بخواند آن شب وی و سرایش و سرای همسایه‌اش در نگاهداشتِ خدای تعالی باشد. و حضرتِ أمیرالمؤمنین علی علیه السلام گوید که : هرکه بوقت خفتن در فرایض این سوره صدباربخواند گناهانِ پنجاه ساله اش آمرزیده شود ، وهرکه از پسِ فریضهٔ نمازِ بامداد دوازده بار بخواند آن روزگناه نکند، وشیطان گردِ وی‌نگردد . وامام‌رضاعلیه‌السّلام میفرماید که : هرکه از شرّ جبّاری ترسد این سوره از پیش و از پس و از راست و از چپ خواند و باد برخود دَمَد شرّ جبّار از وی بگردد وبود که‌ازآن جبّارخیری بوی رسد . و صادق علیه‌السّلام گوید که : چون سعدِ عباده از دنیا برفت نه هزار فرشته بجنازهٔ وی حاضر آمدند وجبرئیل علیه‌السّلام با ایشان بود و رسول صلّی الله علیه وآله و سلّم گفت : یا أخی جبرئیل بچه استحقاق این همه فرشته بجنازهٔ سعد آمده‌اند ؟ـ گفت : بسببِ قُلْ هُوَاللهُ أَحَدٌ که سعد اگر بنشستی و اگر برخاستی و اگرآمدی واگرشدی‌بنیاز(١) قل هوالله‌أحدٌ خواندی وحضرت مصطفی علیه‌السّلام میفرماید که : هرکه این سوره بخواند همچنان بود که دودانگ‌قرآن خوانده باشد، وهرکه دوباربخواند همچنان‌بود که چهاردانگ قرآن خوانده باشد ، وهرکه سه بار بخواند همچنان بود که ختم قرآن کرده باشد .

الْمُعَوِّذَتَیْن : باقر علیه‌السّلام میفرماید که : هرکه این سوره بخواند نمازش قبول بود ، و عبدالله مسعود گوید که : مصطفی علیه السّلام را دیدی که حسن وحسین علیهماالسّلام‌را برکنار مبارك گرفتی واین سورتها میخواندی وبادبرایشان میدمیدی . و حضرت أمیرالمؤمنین عليّ علیه‌السّلام فرماید که: هرکه این‌سورتها بخوانَد و بهرکدام که خواهد ابتدا کند تا فارغ شدن،فرشتگان از بهرِ وی استغفار

١ـ کذا ؛ وشاید که مصحّف «بنماز»باشد.

کنند و آمرزش میخواهند . وحضرت مصطفی علیه‌السّلام میفرماید : بهرخیری که بنده بکند خدای تعالی دنیا و آخرت بدهدش قال‌الله تعالی : مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها ، وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجْزی اِلّا مِثْلَها ؛ یعنی هرکه یک نیکی کندخدای تعالی زیادت‌برآن که مستحقّ باشدده‌مکافات کند و پیوسته‌میرساند .

و حرفهای قرآن سیصد هزارو هفتاد هزار و سه هزارو دویست‌وپنجاه حرفست و بهر حرفی ده مکافات بیابد چنانکه جمع کنی هفتصد هزار بار هزاروسی‌ودوهزارو پانصد بفضل خدای تعالی در بهشت بدهد و از اینجاست که صادق علیه السّلام فرمود که : درجات هیچ چیز نیفزاید الّا نیکی و ثواب بود آنرا که فرزند را قرآن بیاموزدوقرآن کتاب خداست کارش عظیم‌است‌وخاموش گشت پس [او] ساعتی گفت اینک‌جبرئیل علیه‌السّلام آمد (۱) وگفت: خدای‌تعالی میفرماید که: هرکه‌فرزندان‌را قرآن بیاموزد همچنان بود که ده هزار حجّ ، و ده هزار عمره ، وده هزار غزا کرده بود ، و ده هزار بنده ازفرزندان اسماعیل پیغمبر علیه‌السّلام آزاد کرده‌باشد وده‌هزار مؤمن گرسنه‌را سیرکرده باشد ، و ده هزار مؤمن برهنه‌را پوشیده باشد ، وبهرحرفی ده گناهش بسترد وده نیکیش بنویسد ، و درقیامت با وی بود ، وترازویش بطاعت سنگین بود ، و چون برق بر صراطش بگذراند ، و بکرامتی رسد که در وهم نیاید قال‌الله تعالی : وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتیلاً ؛ یعنی‌قرآنرانیک‌بخوانید چنانکه حرفهایش بدید آورید و ظاهر چنانست که هرکلمه که نه چنان گوید که خدای‌تعالی فرستاده است دروغ برخدای تعالی نهاده است ، و حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرماید که : رُبَّ تالِی الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ یَلْعَنُهُ ؛ یعنی‌بسا کسان که‌قرآن‌میخوانند و قرآن لعنت وی میکند امّاآنچه نداند چون احتیاط بجای‌آورد بر وی چیزی‌نباشد ، و باقر علیه‌السّلام گوید که : رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود که: هرکه‌قرآن

۱- کذا در اصل پس از اینجا عبارتی افتاده است زیرا این قسمت بطور حتم منقول از خاتم‌الانبیاء صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است که صادق علیه‌السلام بعنوان نقل از اوروایت میکند بقرینهٔ نزول جبرئیل برای‌رسانیدن حکم بوی‌ازجانب حضرت رب‌العزّت جلّ جلاله .

خواند باید که همّتش همه آن بود که بخواندن احتیاط بجای آورد و بخود بازایستد و آنچه از معنی آن باشد بداند نه چنانکه همّتش آن بود که چگونه آن سوره بآخر رساند [زیرا] که اگر یک آیه بااندیشه ومعنی بخواند بهتر باشد ازهزارآیه بیمعنی، و نباید که کسی از خواندن قرآن دست بدارد از بهر آنکه نیک نداند بلکه باید که بخواند و بدان قدر که توانائی دارد درست میگرداند، وحضرت مصطفی علیه السّلام میگوید که : هر که قرآن خواند چنانکه داند خدای تعالی فرشتهٔ را بفرستد تا بهر حرفی ده نیکی بر وی نویسد، وچون درست خواند چهار فرشته بفرستد تا بهر حرفی هفتاد نیکی بنویسد. و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که : هر که قرآن نیاموزد و دست بدارد اُجذم برخیزد ؛ یعنی پیس وبهمه اندام بعیب باشد قال الله تعالی: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً (تابدانجا که گفت) كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسىٰ ؛ یعنی هر که از قرآن خواندن دست بدارد معشیت بر وی تنگ گردد و چون از خاک گور برخیزد گوید: ملکا چرا مرا کور برانگیختی ؟- ومن بینابودم، خدای تعالی فرماید : زیرا که کتاب من بدانستی و فراموش کردی ، ما نیز ترا امروز فراموش کنیم . و آورده‌اند که : بهرسورتی که از دست بداشته بود صورتی چند باجمال مرتفع بر وی عرضه کنند و میگویند که : اگر فلان سوره بخواندی این ترا بودی ؛ و بیم آن بود که از حسرت دلش پاره شود .

۲۱۷ ـ اَلْإِيمَانُ بِالْقَدَرِ يُذْهِبُ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ .

ایمان بقَدَر غم و اندوه ببَرَد ؛ یعنی هر که را ایمان بود که هرچه خدا دهد همه حکمت و صواب بود پس باندازهٔ که مصلحت وی در آن بوده وبوی داده است راضی باشد و هرگز تنگدل و پریشان خاطر نباشد تا اگر بدرویشی و یا بیماری و مانندآن مبتلا شود غم و اندوه نخورد بلکه چون داند که صلاح وی درآن بوده است صبر کند تابدان ثواب یابد .

۲۱۸ـ اَلزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا يُرِيحُ الْقَلْبَ وَ الْبَدَنَ وَ الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُكْثِرُ

اَلْهَمَّ وَ الْحَزَنَ.

زهد دردنیابراحت داردل وتن را؛ یعنی چون کسی رغبت ازدنیا ببرد و دل درآن نبندد ازهمه چیزها رسته باشد، ورغبت نمودن دردنیابسیار گرداند غم واندوه را؛ یعنی هرکه‌را دل دربند دنیاباشد چون بیشترین آن بود که بچیزی ازدنیاطالب باشد که ازوی دور مانده باشد یا بمصیبتی گرفتارشده باشد ازبهر این پیوسته باغم واندوه بود(۱).

وحضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که : هرکه راکه همّتش آخرت بود خدای تعالی کارهای دنیا و آخرتش بسازد و باید که بنده در دنیا چون غریب بود و بامداد گمان ببرد که بشبانگاه نخواهد رسید وشبانگاه گمان برد که ببامداد نخواهد رسید وبسا کسان که تدبیر سال وفردا کرد که بسال وبفردا نرسید، وهرکه‌در دنیاست چون مهمان بود و هرچه در دستش بود عاریت بود ، مَثَل دنیا چون مَثَل سایهٔ درختی بود که شخص دمی در زیر آن فرود آید چون سایه بگردد رخت بردارد و خدای تعالی مصطفی علیه السّلام را گفت که : اگر خواهی کوههای مکّه را برای تو زروسیم گردانم تا بر راست وچپ توهمیشه بروند و دایم باتوباشند، گفت: پروردگارا حساب دارد ؟ـ گفت : بلی ، گفت : مَلِکا روزی سرا گرسنه دار و روزی سیر تا چون گرسنه باشم صبرکنم، وچون سیر باشم شکرکنم . وگفت : اَللّٰهُمَّ أَحْیِنِی مِسْکِیناً ، وَ أَمِتْنِی مِسْکِیناً ، وَاحْشُرْنِی فِی زُمْرَةِ الْمَسَاکِینِ ؛ یعنی خداوندا بدرویشیم زنده دار ، و بدرویشیم بمیران ، و بزمرهٔ درویشان مرا برانگیزان ، وگفتی : هرچه زیادت برآن بود که آدمی عورت بآن باز پوشاند ، یا گرسنگی بدان بنشاند همه وزروو‌بال بود ، واگر دنیا را هیچ عیبی نبودی جزآنکه یحیی زکریارا علیه السّلام در وی از بهر زنی بکشتند واجب کردی که عاقل دل برآن ننهادی ، و همچنین حسین بن علیّ علیه السلام را بسبب دنیا بکشتند وظاهر

۱ـ در این باب نیکو سروده‌اند :

«بدنیا دل نبندد هرکه مردست   که دنیا سربسر اندوه ودردست»

چنانست که هر گناهی که از آدمی واقع شود بسبب دنیا بود وحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفتی با دنیا که: عیشت حقیراست ، وعمرت کوتاه‌است ، وکارت پرخطر است غُرّی غَیری ؛ جزمرا غرّه کن من ترابسه طلاق بگذاشتم طلاقی که در آن رجعت نبود . وهمیشه آنحضرت جامهٔ سطبرپوشیدی چنانکه آستین همیشه راست کردی و چندانی جامه بروزگاربرجامه بینداخت که شرم داشت که پیش خیّاط برد گفتند: یا امیرالمؤمنین چیزی ازین نرمتر در پوش تا زحمت کمتر بود ، گفت : این بتواضع نزدیکتر بود، و بصالحان گذشته بهترماند ، ومؤمنان که درپس باشند اقتدا بمن کنند آنکه گفت: هر که جامه را وکفش‌راعیب دارد پاره برانداختن ؛ وی ازاهل دوزخ بود ، و بدوچیز از مردمان میترسم از امید داشتن عمر دراز و حسد بردن .وحکیمان گویند که: هر که‌امید کوتاه گرداند طاعت‌بیشتر کند ، واندوهش کمتربود وبرجمع مال حریص نشود و دلش نرم گردد .

ونرمی دل از چهارچیزبود . اوّل ـ اندك خوردن . دوّم ـ بانیکان نشستن . سیّم ـ گناه گذشته بیاد خودآوردن . چهارم ـ امید کوتاه گردانیدن . وهر که‌امیددراز گرداند طاعتش کمتر بود ازآنکه از امروز بفردا و ازین ماه بدان ماه و ازین سال بدان سال میگذارد ، و اندوهش بسیار بود ازآنکه غم فردا خورد ، و بر جمع مال حریص گردد ازآنکه از درویشی نا آمده ترسد و دلش سخت گردد و سختی دل از چهارچیزبود . اوّل ـ بسیارخوردن . دوّم ـ باهمنشین بدنشستن . سیّم ـ گناه کرده‌را فراموش کردن . چهارم ـ امید دراز داشتن .

و روزگار بر سه قسم است ؛ بعضی آنست که بگذشته است و از دست بشده و هر که‌را برنیکی گذشته‌است نیکبخت‌است و هر که را بربدی گذشته است بدبخت است الّا که توبه کند و برآن گناهان گذشته بِگِرْیَد و اگر نه بقیامت اگر بجای آب خون بِگِرْیَد یك ذرّه سود نکند . وبعضی آنست که در آنست آن ساعت بقیمت‌دارد وکار خویش بسازد وزاد وتوشهٔ بر گیرد، وبجوانی غرّه و مشغول نشود و اگربزِیَد بیشتر ازنوح پیغمبرعلیه‌السّلام نَزِیَد که‌چون‌ازدنیامیرفت‌او را دوهزاروچهارصدسال‌عمر

بود بوقت مرگ ملک‌المَوت علیه‌السّلام او را گفت: یا أَطْوَلَ الأَنْبِیاءِ عُمْراً کَیْفَ وَجَدْتَ الدُّنْیا؛ ای درازترین پیغمبران برحسب عمر دنیا را چون یافتی؟ - گفت: چنانکه خانهٔ دودَر که ازیکی درآمدم وازیکی بِدَرْرفتم. وتوانگر باید که بتوانگری غَرّه نشود و بسلیمان علیه‌السّلام و بملکش بنگرد که خدای تعالی آدمی وطیور ووحش و باد و جز آن جمله در فرمانِ او کرد وهرروز درمطبخِ او چهارصد هزار گاو و گوسفند بکشتندی و خود پیوسته روزه بداشتی، و چون ازحکم کردن برخاستی پنهان بگوشهٔ رفتی و از برگِ خرما زنبیلی ببافتی وقوتش‌ازبهای آن بودی، و سزد که خردمندان از بهرِ یک دشمن آخرت را طلب کنند چه بیشتر میراثِ اینکس سه کس خورند؛ شوهرِ زن، یا شوهرِ دختر، یا زنِ پسر، و خردمند باید که دنیا را از دست بدارد پیش از آنکه دنیا ویرا ازدست بدارد، وبدان چیزی که راحت آن جهان درش بود مشغول شود، و با آنکس که طاعت دارد یا ازبدی بازدارد همنشینی کند، وپیوسته با انصاف و راستی دلِ مردم نگاهدارد تابقیامت خصمش اندک بود، وبرگِ مرگ کند پیش ازآنکه درآید، و خدا را راضی گرداند پیش ازآنکه حسابش کند، وبتوبه گناهان را بسترد پیش از آنکه رسوا گردد.

مردم درطلبِ چهارچیزند و لیکن هرکسی از چیزی دیگر طلب همی کند؛ راحت و سلامت در تنهائی است وهرکس درآمیختن بامردم طلب همی کند. نعمت در تندرستی است و هرکس در جمع کردنِ مال طلب میکند لاجرم هرچند که بیشتر گِرد آورد چون قناعت نبود نیازمند تر بود. وبعضی آنند که میخواهند که هم دنیا گرد آورند و هم آخرت، و اگر شخصی طلبِ دنیا از بهرِ آن کند تا محتاج نگردد و عِیالش خوار نبود، و معصیتی نکند وی فریضه میکند وگوئی که جهاد میکند، و اگر بخلاف این بود مخاطره بود که هردو گیتی‌ازدستش برود. وحضرت‌مصطفی علیه‌السّلام فرماید: کسی که فرمانِ خدای برد و از ناشایست دور بود با این حال مال از وجه حلال گِرد آورد و دروجوه بِرّ نفقه کند از وی سعیدترونیکبخت‌تر کسی نبود زیرا که وی تواند که زکوٰة وصدقه دهد وحجّ کند ودیگرطاعات که درویش

برآن قادر نباشدتواند که بجای آرد، وآنکس که فرمان هوا بردودل بردنیا نهد وآخرت بنزدیک وی چون افسانه بُوَد با این حال دنیا را نیز هم نیابد،از وی رنجورتر کسی در گیتی نباشد،واگردنیابیابد بیشترین آن بودازبیم آنکه مبادا(۱) که روزی درویش گردد نفقه برخویشتن و براهل وعِیال تنگ دارد ، و زندگانی چون درویشان کند ناگاه مرگش درآید پس از وی شقی‌تر وبدبخت‌تر بهردوگیتی کسی دیگر نباشد ، و چون دنیا بر وی گرد آید چون چهار پای سربنهد و آنچه مراد بود وهوایش بدان ناظر بود میکند مثل وی همچون آنکسی بودکه در خواب ببیند که عیشی عظیم هست و او درآن کامرانی همی کند چون بیدارگردد در دست اِلّا حسرت نباشد ویکی از بزرگان گوید یا عباد اگر دنیا با آنکه فانی است زرّین بودی و آخرت با آنکه باقی است سفالین بودی واجب کردی که عاقل آخرت سفالین برگزیدی و بدنیای فانی التفات نکردی فکیف که میفرماید که : هالک باد بندهٔ دنیا و هالک باد آنکه برمراد نفس کار کند .

۲۱۹ - اَلْعالِمُ وَ الْمُتَعَلِّمُ شَرِيكانِ فِي الْخَيْرِ (۲).

داننده و آموزنده هر دوانبازند در نیکی. و باقر علیه‌السّلام گوید که : معلّم هزاربار ازعابد وزاهد بهتر بود وهردانائی که ازدانش اومنفعت بمردم رسدفضل او از هفتادهزار عابد بیشتر بود ، و مادرِ سفیان مرسفیان راگفت : ای پسر علم آموز که بدوك رشتن کفایت تو بسازم و لیکن بشرط آنکه بعضی از آنچه آموزی در تو اثر کند و بدان کار کنی ، و اگر کسی علم جمع کند و خود را از ناشایست بازندارد

۱- کذا در نسخه و گمان میرود که در اصل : « نباید » بوده است زیرا که قدما غالباً بجای «مبادا» که اکنون ما بکار میبریم ایشان «نباید» میگفته‌اند بشهادت متون قدیمه.

۲ - در نسخ مخطوطهٔ شهاب الاخبار قبل از این حدیث این حدیث نیز و « البِطالَةُ تُقَسِّی القَلْبَ » نقل شده است لیکن در این شرح بهیچوجه در این مورد اثری از آن دیده نمیشود فلیحرّر .

ویرا از آن علم هیچ خیر نباشد إلّا زیانکاری . و حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که: سخت ترین عذاب ونَکال آنکسی را بود بقیامت که فرزندان را بکُتّاب(۱) نفرستد و گذارد تا جاهل برآیند وهر که بجزاین بود یعنی فرزندانرا راه حقّ بیاموزاند چون در قیامت آید اهل و فرزند ویرا گویند که: خدای تعالی ترا جزای خیر دهاد بدان علمی که ما را درآموزانیدی تا ما نجات یافتیم اونیز گوید ایشان را که: شمارا نیز جزای خیر دهاد بر آنکه شما فرمانبردار بودید بدانچه آموختید و کار کردید . و یکی از بزرگان گوید که : آفتاب آنروزکه فرو رود من چیزی نیاموزم آنروز برمن مبارك مبادا. دیگری گوید که : اگر مرا خبر دهند که امروزبخواهی مردن، من در همان روز بعلم آموختن مشغول شوم زیرا که هیچ عبادت ازین بهترنبود .

۲۲۰ ـ عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ .

بردست است آنچه گرفته است تا آنگاه که باز دهد یعنی هر که بناحقّ چیزی بستاند تا باز ندهد عقاب آن ازونیفتد واگربرسبیل هَدِیّه بود واجب بود که مکافات آن بازکند ، و اگرنکند خداوند آن را بود که بازستاند و آنکه صدقه بستاندواجب کند ویرا که جزای آن شکر گوید .

۲۲۱ ـ اَلْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ .

معنی این خبرآنست که فرزند خداوند بستررابود وزناکننده سنگساربود(۲) .

۱ـ کُتّاب بر وزن «رمّان» بمعنی مکتب است ودر کتب قدما فراوان بکاررفته‌است سعدی گوید : «معلّم کتّابی را دیدم» **جوهری درصحاح گفته** : « الکتّاب والمکتب واحد» **وفیروزآبادی گفته** : «الکتّاب کرمّان الکاتبون و المکتب کمقعدٍ موضع التعلیم و قول الجوهری الکتّاب و المکتب واحد غلط » پس طالب تحقیق بکتب مبسوطه رجوع کند باتوجّه باینکه استعمالات قدماء حتّی صدر سلف و ائمّهٔ معصومین علیهم السلام مؤیّد قول صاحب صحاح است زیرا دراخبار معتبرهٔ امامیّه هم«کتّاب»بمعنی مکتب بکاررفته‌است.

۲ـ **ابن الاثیر درنهایه گفته**: «معنی الحدیث أنه لا حظّ للزانی فی الولد وإنّما هو لصاحب الفراش و هوصاحب أمّ الولد و هو زوجها او مولاها » .

۳ـ نظیرقول نظامی است: «نحفتم شبی شاد دربستری که نگشادم آنشب زدانش دری».

۲۲۲ ـ اَلضِّیافَةُ عَلیٰ أَهْلِ الْوَبَرِ وَ لَیْسَتْ عَلیٰ أَهْلِ الْمَدَرِ .

مهمانی براهل پشم بُوَد یعنی آنکه چیزی ندارد یادخلش از دشت وصحرا بود بهروقتی نتواندکه مأکولی و ما حاضری سازد چنانکه چهارپای دوشنده دارد .

۲۲۳ ـ لِلسّائِلِ حَقٌّ وَ اِنْ کانَ عَلیٰ فَرَسٍ .

خواهنده را حقّیست اگرچه براسب آید؛ یعنی آنکه رفتنش براسب بود چون دست بسؤال بگشاید نشایدکه ویرانا امید بازگردانید پس آنکه درویش بود اولیتر بودکش باز نزند ، ونیز آنکس که براسب رود چیزی نخواهد اِلّا بغُربت پس آنکه تواند بایدکه مراعات کند او را .

۲۲٤ ـ أَیُّ داءٍ أَدْوَأُ مِنَ الْبُخْلِ .

کدام دردیست دردناکتر از بخیلی کردن ؛ و حضرت مصطفی علیه السّلام فرمایدکه: سخی نزدیک بود برحمت خدا و نزدیک بودبمردم ، و بخیل دور بود از رحمت خدا و دور بود ازمردم . وحضرت أمیرالمؤمنین علی‌علیه‌السّلام میفرماید که : بشارت ده مال بخیل را یا آنکه بحادثهٔ بشود چون دزد و حرامی یا بمیراث با دیگری افتد ؛ و بخیل نه همه آن بودکه بمال بخیل بودکه آنکس که بدست یا بزبان بخیل بود هم بخیل بود.

۲۲٥ ـ اَلْعائِدُ فِي هِبَتِهِ کَالْکَلْبِ یَعُودُ فِي قَیْئِهِ .

یعنی هرکه‌چیزی بخشیده باشد و باز خواهد چون‌سگی باشدکه قیء بکند و برود و باز خورد .

۲۲٦ ـ اَلنَّظَرُ اِلَی الْخُضْرَةِ یَزِیدُ فِي الْبَصَرِ .

نگریستن درسبزه زار روشنائی چشم را زیاده کند .

۲۲۷ ـ اَلنَّظَرُ اِلَی الْمَرْأَةِ الْحَسْناءِ یَزِیدُ فِي الْبَصَرِ .

[نگریستن بزن زیبا روشنائی چشم را زیادت کند(۱)] .

۲۲۸ ـ أُمَّتِي الْغُرُّ الْمُحَجَّلُونَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ يَوْمَ الْقِيامَةِ (۲).

اُمّتِ مرا دست وپای نورانی باشد روز قیامت از آثارِ وضو که در دنیا کرده باشند .

۲۲۹ ـ اَلتَّسْبِيحُ لِلرِّجَالِ وَ التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ .

تسبیح مردان را بود و دست بردست زدن زنان را ؛ یعنی درنماز چون سهو افتد در فعلی ازافعالِ نمازآن کسانی که پس نماز باشند اگر زن باشند دست بردست زنند تا وی بداند ، و اگر مرد باشد تسبیح کند ؛ زیرا که در [غیر](۳) نمازجایز نیست و روا نبود که آوازش را نامحرم بشنود پس در نماز اولیتر که خود را نگاه دارد اگرچه نزدیک مرد بیگانه نباشد .

۲۳۰ ـ اَلنَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ .

نگریدن بحرام تیریست زهرآلود از تیرهای ابلیس علیه اللّعنه .و حضرت أمیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام گوید که : نظرِ اوّل چون بی قصد حاصل آید کس بدان گرفتار [نباشد امّا] باید که خودرا از نظرِ دوّم نگاهدارد که بدان مستحقّ عقاب شود . و حضرتِ مصطفی علیه السّلام فرماید که : هر که خویشتن را از نظرِ دوّم نگاهدارد خدای عزّوجلّ وی را طعم عبادت بچشاند یعنی طاعتش چنان افتد که پذیرفته آید . مصطفی علیه السّلام گوید که : هر که بعمد(٤) درزنِ بیگانه نگرد خدای تعالی بقیامت چشمانش از آتشِ دوزخ پر کند و پس بدوزخش اندازند ، و هر که چشم را ازرن نگاهدارد بقیامت دررحمتِ خدای تعالی باشد و ببهشت رود قال الله تعالی : قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ؛(٥)

۱ـ ترجمهٔ این حدیث از قلم ناسخ افتاده است .

۲ـ در نسخهٔ عتیقه : « یوم القیامة من آثار الوضوء » .

۳ـ کلمهٔ «غیر» قیاساً علاوه شد تا عبارت درست شود .

٤ـ کذا و شاید «بعمدا» بوده است که در آثار قدماء بسیار دیده میشود .

٥ـ صدرآیهٔ ۳۰ سورهٔ مبارکهٔ نور وذیلِ آن اینست: «ذلک أزکی لهم إنّ الله خبيرٌ بما يصنعون » .

یا محمّد بگوی مردان مؤمن را تاچشم ازنگریدن [بزنان] وازعورت مردان نگاهدارند وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنٰاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ (۱) ویگوزنان مؤمنه را تا چشم نگاهدارند از نگریدن و آواز گوشواره و خلخال مرد بیگانه را شنوالیدن، و دوازده کس آنند که شاید زینت از ایشان پنهان نکنند اوّل ـ شوهر، دوّم ـ پدر، سیّم ـ پسر شوهر، چهارم ـ پدر شوهر، پنجم ـ برادر، ششم ـ پسر برادر، هفتم ـ پسر خواهر، هشتم ـ زنان، نهم ـ درم خریدگان نابالغ، دهم پسرش، یازدهم ـ داماد، دوازدهم ـ طفل که عورت مردان وزنان بروی [معلوم] نشده باشد [و هرکه جز ازین کسان بود محنت بود آنچه بدین ماند (۲)] دوازده اند که چون روی را ببیگانه کنند شیطان برسرش نشیند و اگر پشت بر بیگانه کنند شیطان بر پشتگاهش نشیند و بهر حال این زنرا بر روی بیگانه می نگارد. و در خبرست با هر زنی یک شیطان بود و باهرمردی چهل شیطان و یا بیشتر بود ویکی از تابعان راه بردر سرایی ایستاده بود ازدور مردی را بدید دراندرون سرای شده چون بگذشت بیرون آمد وگفت: یا قوم با ایشان نشست و خاست وگفتن حرام است و رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم میفرماید که: از پسران یاران (۳) دور شوید که ایشانرا مانند زنان میل شهوت بود.

۲۳۱ ـ اَلشُّؤْمُ فِی الْمَرْأَةِ وَ الْفَرَسِ وَ الدّٰارِ.

شومی در زن ودر اسب و در سرای بود؛ در زن یعنی که بدخوبود یا سلیطه باشد که شوهر را بسببی از طاعت باز دارد و بر زبانش رنجور دارد، و دراسب یعنی که چون خواهد برنشیند در مخاطره بود که لگد زند یا سرکش باشد، و درسرای یعنی تنگ باشد و در آنجا نشست و خاست و دیگر تصرّف نمودن دشوارباشدودر

۱ـ صدر آیهٔ ۳۱ سورهٔ مبارکهٔ نور وذیل آن اینست: «ولا یبدین زینتهنّ» (تاآخرآیه).
۲ـ تصحیح عبارت شرح این حدیث ازاینجا تاآخر برایم میسّر نشد وچنانکه بود نقل شد.
۳ـ کذافی الاصل وچنانکه مکرّر گفته ایم این قسمت ساقط شده ازنسخهٔ اصل نسبةً صحیح که فقط ازروی نسخهٔ دانشگاه (شمارهٔ ۲۷۱ کتابخانهٔ مرکزی) چاپ میشود بسیارمشوّش و ملحون است پس اگر تهافتی بنظررسد باید مصحّح را معذوردارند زیرا که تصحیح دقیق قسمت مذکورمستلزم تصرف در عبارت متن است وبدیهی است که آن هم روانیست.

سرایی که بزرگ و فراخ نباشد هروقت که پارهٔ از آن شکسته و خراب شود هر کس که در آنجا باشد در مخاطره بود و در جاهلیّت بدین سه چیز بگفتندی . وحضرت مصطفی علیه السّلام گوید : چشم زدن و تَعَدّی کردن وگزاردن (۱) جمله دروغ بود.و عاقل داند که خدای‌تعالی حکیم است وکردارش همه حکمت بود داند که چون کسی در شخصی نگرد یا در چیزی دیگر بدان سبب آن شخص را بیمارولاغر نگرداند وآنرا بزیان نیاورد و معلوم است که اگر هیچ کس چشم بازنکردی‌ازهم در میان خلق مرگ و بیماری و دیگر حادثه‌ها بودی اما جادوئی و افسون و نجوم و طالع و آنچه بدین ماند جمله هرزه باشد وهوس وحیلت وقوّت بود یاطلب حرمت از آنکه عالم بود وخویشتن‌را جاهل‌فروگذاشته باشد؛ زیراآنکه‌اوراعقلی‌بود وازعلم چیزی بدماغ او رسیده باشد بضرورت داند که کسی بی آنکه چیزی برکسی زند یا چیزی در خورد او دهد یا سخنی ناخوش بگوید یا دیگری را بکردن آن فرماید نتواند که مضرّت رساند .

حضرت امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام با لشکر ازکوفه بیرون آمد تا بجنگ رود مردی منجم پیش وی آمد وگفت : یا أمیرالمؤمنین امروز روز بَدیست مرو بدین‌سفر، گفت:ازکجامیگوئی ؟ـ گفت:ازفلان‌ستاره‌که این‌ساعت درفلان‌برج‌است، گفت : من هرگز این ستاره بشنیده‌ام (۲) حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفت : پس در گِرد این دیر درهم چند نهاده است هیچ میدانی‌که چند است ؟ـ گفت : چه دانم که هرگز نشمرده‌ام ، پس أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفت : تو از آسمان خبر نداری و از زمین نیزخبر نداری نجوم ازکجا میگوئی ؟ ـ پس روی باقوم کرد

۱ـ اینجا چنانکه ملاحظه میشود ربط رشتهٔ کلام از همدیگر منقطع میشودزیرابحث از «عدوی» که سرایت کردن مرض باشد و همچنین ازچشم بد و سوّمی که‌بلفظ «گزاردن» تعبیر شده و معلوم نیست چیست درمیان‌نبود تااین حدیث شاهد برآنها باشد پس‌یامربوط بجای دیگرست یا حدیثی در اینجا از این نسخه بوده است که متن آن افتاده و شرح آن باقیمانده است درهرصورت ربطی میان سابق ولاحق این کلام بنظرمن نمیرسد فتدبّر .

۲ـ کذا درنسخه‌پس‌شایدصحیح چنین‌بوده‌است : « پس حضرت فرمود که‌فلان‌ستاره میشناسی‌ونام‌ستارهٔ دیگری را برد ؟ـ اوگفت : من هرگز(تاآخر) » .

گفت : سخنِ ایشان باور مدارید که هر که سخنِ ایشان راست دارد کلام خدا را بدروغ داشته و ایشان چون کاهنند و کاهن همچو جادوی است و جادو در آتشِ دوزخ باشد با کافران ، امّا خواب روا بود که خدای‌تعالی بندهٔ مؤمن را یاد نماید تا اگردلیلِ نیکی کند چون ازجهتِ خدای تعالی بودبندهٔ مؤمن باید بدان شکر کند و چون دلیلِ بدی کند بنده پناه بادعا کند، حضرتِ مصطفی علیه السّلام گوید که: هر که راستگوتر بود خوابش راست‌تربود امّارسزها وماهها از جهتِ آفرینش یکسان بود لیکن خدای‌تعالی مکلّف را بعضی بربعضی فضیلت دهد .

۲۳۲ ـ نِعْمَتانِ مَغْبُونٌ فیهِما کَثیرٌ مِنَ النّاسِ الصِّحَّةُ وَ الْفَراغُ .

دونعمت است که مردم بیشتر بدان هردوفریفته و مغرور شوند وآن تندرستی است و فراغ ؛ و بیشترِ مردم چون این بیابند آخرت را بگذارند و بطالت بر دست گیرند و بلهو و طرب و نشاط مشغول شوند وآن‌بدبخت نداند که حجّت خدای‌تعالی بر وی عظیم است و عقابش سخت‌تر بود ؛ زیرا که برزیدن کارآخرت سهل‌تر بود ویرا از آنکه وی بیمار یاناتوان بود که اورا ازخویشتن چندان افتاده بود که بتماشا نپردازد وآخرتی را اگرچه خواهانش بود پیدا بود که‌ازوی چه آید و اگر تندرست بود چون عیالِ دارد چیزش نباشد و حالش همچنین بد باشد و ای خداوند عافیت هر کس آرزویِ حالِ تو میکند وتو بگناه مشغولی.و عیسی علیه‌السّلام بقومی‌جوانان برگذشت وهر کس ازایشان بتماشا ونشاط مشغول‌بودند چنانکه عادت ایشان‌باشد گفت : چه حالست شما را ؟ـ گفتند: بیکاریم ، گفت: شما چنین میپندارید، شمارا چندان کار است که اگر بکنید ساعتی نتوانید که خالی باشید ، و قدرِ چهارچیز چهارکس دانند ، اوّل ـ قدرجوانی پیر داند ؛ دوّم ـ قدرِتندرستی بیماردانَد،سیّم ـ قدر زندگانی مرده داند ، چهارم ـ قدرفراغت درمانده داند .

۲۳۳ ـ وَیْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِاقْتَرَبَ ؛ اَلْجُبْنِ وَ الْجُرْأَةِ یَضَعُهُمَا اللهُ حَیْثُ یَشاءُ .

ویل عرب را از شرّی که عرب‌را نزدیک آمد وآن شرّ قیامت است وآن شرّ گناهکاران را بود لیکن عرب ناپاکتر وجاهل‌تر باشد و برگناه دلیر تر . وحضرت مصطفی علیه‌السّلام در وصف حال ایشان سخن گفت و انگشتان باهم گرفت ومیان انگشتان بگشود وگفت : یأجوج و مأجوج سدّ را چندین سوراخ کردند واین‌ازبهر آن گفت که بیرون آمدن ایشان نشان قیامت بود وخلق‌را ازایشان رنج‌رسدوفسادی عظیم در دنیا پدیدآید که‌ایشان‌بسیارباشند چنانکه اوّل‌ایشان بشام رسد وآخر شان هنوز بجیحون باشد خدای‌تعالی ایشان را بفضل خویش هلاك گرداند .

و دیگر از نشانهای قیامت آنست که دجّال بیرون آید و از وی فتنهٔ عظیم در دنیا پدید آید. ونیزدرخبرست که عیسی علیه‌السّلام ازآسمان فرود آید وآخرین علامت آن بود که آفتاب از مغرب برآید و مردم چون چنین بینند همه ایمان‌آورند وآنرا که پیش ازین دانسته باشد سودی نکند.و بَدْ دِلی دلیری طبیعت را گویند: « خدای‌تعالی‌آنرا آنجا که خواهد میگذارد» یعنی برسبیل مصلحت بعضی را بد دل گرداند و بعضی را دلیر گرداند .

۲۳۴ ـ مِنْ كُنُوزِالْبِرِّ كِتْمانُ الْمَصائِبِ وَالْأَمْراضِ وَ الصَّدَقَةِ .

ازکنوزهای نیکوئی پوشیدن مصیبتها و بیماریها و صدقه هاست وبرین بهشت یابد یعنی هرکه این چیزها را بیابد جزای نیکوترین دربهشت بیابد . وبقولی دیگر هرکه این چیزها را پوشیده دارد خیری بیافته باشد و خیری نیست نیکوترازآنچه خدای‌تعالی ظاهرگرداند ورنج پوشیده دارد، وبیشترین آدمیان بخلاف این میکنند اگر هزار نعمت بیابند یکی پیدا نکنند و چون رنجشی بایشان رسد فاش گردانند و بسیار جزع وزاری کنند .

۲۳۵ ـ مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يُشْبِهَ أَباهُ .

ازنیکبختی مردآنست که بپدر ماند ؛ زیراکه حلال‌زادگیش پیش هرکس معلوم بود پس درین وقت از طعنهٔ مردم ایمن بود .

۲۳۶ - مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ حُسْنُ الْخُلْقِ.

از نیکبختی مرد آنست که خویش نیکو بود؛ زیرا که نیکخوئی خصلتِ مؤمنانست وعلامتِ نیکبختانست، وبدخوئی نشان منافقانست ودوزخیان، ونیکخوی خود را و دیگران را براحت دارد، وبدخوی خویشتن را و دیگران رارنجوردارد، و نیکخوئی گناهان بگدازد همچنان که آفتاب یخ را بگدازد، بنده بخوی نیک درجهٔ روزه داران بیابد، و خیر هردو گیتی آن بود که باجمال و خلق نیکو بود، دیدارش دلهارا بشکافد، وگفتارش جانها را راحت بود. حضرتِ مصطفی علیه السّلام فرمود که: دورترینِ هرکس بمن در دنیا و دورترین هرکس بمن درآخرت بدخوی بود، و اگر خدای تعالی خوی نیک را صورتی گردانیدی از آن زیباتر صورتی نبودی، واگر بدخوئی را صورتی گردانیدی از آن زشت‌تر نبودی.

۲۳۷ - أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِی الدُّنْیا هُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِی الْآخِرَةِ.

اهلِ نیکی دردنیاهم او بود که اهل نیکی بود درآخرت؛ نیکیِ دنیاطاعت و پرهیزگاری، و نیکیِ آخرت راحت و رستگاری بود. و در خبر است که: هرکه هرشب در بسترِ نرم وگرم خسبد وبروز همه راحت یابد و راحت جوید کجاامیدش بود که درآخرت درقصور بود و درکنارش حور بود..!؟ وآنکه در دنیا بدی سکالد ومعصیت اندوزد بآخرت کجا امیدش بود که راحت یابد...!؟

۲۳۸ - اَلْخازِنُ الْأَمینُ الَّذی یُعْطی ما أُمِرَ بِهِ طَیِّبَةً بِهِ نَفْسُهُ أَحَدُ الْمُتَصَدِّقینَ.

خزینه دار امین آنچه بدرویش دهد چون خداوندِ خزینه فرماید بدلِ خوش یکی ازدو صدقه دهندگان باشد، یعنی هرکه دیگرش گوید که: چندین مالِ من بدرویشی ده چون امانت بجای آورد یعنی زیادت برنگیرد و با درویش گرانی وبخیلی نکند ثواب یابد و دونتر و خسیس تر و لئیم تر از آنکس نبود که بخیرِ دیگری بخیلی کند.

۲۳۹ ـ اَلسُّلْطانُ ظِلُّ اللهِ فِی الأَرْضِ (۱) یَأوِی اِلَیْهِ کُلُّ مَظْلُومٍ.

سلطان عادل در زمین سایهٔ خدای تعالی است که هر کس که مظلوم وستم رسیده باشد با پناهش رود؛ مراد بدین خبر امام معصوم است نه آنکه برسریر نشیند وخزّ و حریر پوشد و خَمْر خورد ومعرفتش نَبُوَد ونداند که درآنچه میکند ظلم است لاجرم آنکه ظلم بسیار کند چگونه سایهٔ خدای تعالی باشد؟ وانصاف خلق چگونه ازوی خیزد؟

اگر گویند : چون ظالم را بنزدیک خدای تعالی قدری و منزلتی نیست پس قوّت سلطانیّت و عِزّ و شرف این ظالم که می‌دهد ؟ اگر فعلِ ایشانست بایستی که هر کس توانستی مثل این کردی وبدان رسیدی شمارا مذهب نیست که خداد هد؟

جواب گوئیم : که خدای تعالی خلق را بیافرید و ایشان را مخیّر کرد که تکلیف بی‌اختیار نیکو نبود و یکی را حجّت خویش گردانید تا خلق را ازفساد کردن بازدارد؛ برایشان دشوار آمد وبیشترین طمع را یکی را بهانه ودست‌آویز کردند که این سلطان و خلیفه است بسبب وی ولایتها بستدند ومال جمع میکردند وایشان وزیران بودند وعاملان ونگهبانان و قاضیان چون دنیا دردستِ ایشان شد دین را یکسو نهادند و بدیشان میل کردند و سخنِ دینی و دنیایی برمرادِ ایشان گفتند تاآنکاه که این همه سخنان پیدا شد که گویند که: این همه خدای آفریند و چنین میخواهد چون اتّفاق شد ایشان را حجّتانِ خدا را بعضی بکشتند ، و بعضی را در خانه نشاندند ، چون کار دراز شد بعضی نهان شدند و قومی که اهلِ حقّ بودند درگوشه ها با جگری خسته ودلی شکسته می‌نگریدند ونمیتوانستند که چیزی کنندوچیزی بگویند .وبدانکه خدای تعالی خلق جنّ وانس رابروجهی آفرید که توانند(۲) که مستحقّ عقاب نگردند و دوزخی بدان عظیمی تهی و معطّل بماند و هیچ در آنجا نشود .

۲۴۰ـ کَلامُ ابْنِ آدَمَ کُلُّهُ عَلَیْهِ لا لَهُ اِلاّ أَمْراً بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهْیاً عَنْ مُنْکَرٍ أَوْ ذِکْراً للهِ عَزَّ وَجَلَّ .

۱ـ کذا درنسخهٔ عتیقه لیکن دراصل : « الا رضین » ۲ـ دراصل : «توانست » .

سخن فرزند آدم همه وزر ووبالِ او بود و راحتِ اونَبُوَد اِلّا آنچه أمر بمعروف بود و بازداشتن از بدی بود یا آنچه ذکرِ خدای‌تعالی بود .

۲۴۱ـ اَلتُّؤَدَةُ وَالْاِقْتِصادُ وَالصَّمْتُ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَعِشْرِینَ جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّةِ.

ساکنی کردن ومیانکاری نگاه‌داشتن و خاموش بودن جزویست از بیست‌وشش جزو از پیغمبری ؛ هر که این خصلتها بجای آورد و بعضی کردارِ پیغمبران بعضی درجات بیابد .

۲۴۲ ـ اَلْاَنْبِیاءُ قادَةٌ (۱)، وَالْفُقَهاءُ سادَةٌ ، وَمُجالَسَتُهُمْ زِیادَةٌ .

پیغمبران رهبران دینند ، وفقیهان سیّدانِ دینند ، و نشستن باایشان زیادتی بود در دین ؛ یعنی در علم وطاعت و عبادت . حضرتِ محمّد مصطفی علیه السّلام بمسجد رفت قومی را دید که بعبادت مشغول بودند و قومی بگفتنِ علم؛ بااین قوم بنشست و گفت: هردوقوم برخیرند ولیکن این قوم را فضیلت بیشترست ومرابدین قوم فرستاده‌اند . حضرتِ مصطفی علیه‌السّلام گوید که: چون بر روضه های بهشت بگذرید در آنجا چره کنید(۲) یعنی بمجلسِ علم حاضرشوید تاازعلم بهره گیرید ، ومصطفی علیه‌السّلام گوید که : فرشتگان هستند که گردِ عالِم میگردند چون مجلس علم را دریابند یکدیگر را آواز دهند و جمله برآن مجلس حاضر شوند چون بآسمان شوند خدای‌تعالی اگر چه داناتر وعالمتربود گوید که : از مجلسشان چه مقصود بود ؟ـ فرشتگان گویند: پرورد گارا بهشت نادیده صفت میکنند، گوید : از چه می‌ترسند ؟ ـ گویند : پرورد گارا از دوزخِ نادیدهٔ تو ، خدای‌تعالی گوید فرشتگانرا : گواه باشید که ایشان‌را بهشت نادیده دادم واز دوزخِ نادیده ایمن گردانیدم . حضرتِ محمّد مصطفی‌علیه‌السّلام گوید که: جمعی که میان ایشان سخن علم رود نداآیدازخدای تعالی که : شما را بیامرزیدم، و بهربدی که کرد یدنیکی‌بنوشتم . وحضرتِ مصطفی علیه‌السّلام گوید که : زیارتِ اهلِ علم کنید که هر کس که زیارتِ اهلِ علم کند

۱ـ در حاشیهٔ نسخهٔ عتیقه «قاده» را بلفظ « سرهنگان » ترجمه کرده .
۲ـ مراد آنست که « چرا کنید » و ترجمهٔ لفظ « ارتعوا » است .

زیارتِ من کرده باشد ، و هر که با اهلِ علم نشیند با من نشسته باشد . و مصطفی علیه‌السّلام گوید که : نگریدن بمادروپدر وروی عالِم وخانۀ کعبه وقرآن عبادتست. و لقمانِ حکیم گوید که : ای پسر با دانا نشین که اگر نادان باشی دانا گردی ، و اگر دانا باشی دانِشَت بزیادت شود ، و چون برایشان رحمت بارد تو نیز از آن بی‌نصیب نباشی ، و بانادان منشین که اگر نادان باشی نادانیت زیادتر شود، واگر دانا باشی دانشت بی‌منفعت باشد ، و چون برایشان لعنت‌بارد ترا نیز ازآن نصیب بُوَد . و دیگری گوید که : در زیرِ عرشِ خدا نبشته است که : هر که کردارِ نیکوکاران بیاورد ونشستن و خاستنِ اوبابدان بودبد کردار بود ، چون بانیکوکاران نشیند نیکوکار بود «بیت» .

هر آنکو زاغ باشد رهنمایش　　　بگورستان بود همواره جایش

نشستن مردم باهشت کس بود :

اوّل ـ پادشاهان هر که باایشان نشیند کبروسخت دلیش زیادترشود .

دوّم ـ توانگرانند؛ هر که با ایشان نشیند و دوستی کند او را دوستیِ دنیا و رغبت در آن زیادتر شود .

سیّم ـ فاسقانند که هر که با ایشان نشیند اورامعصیت وتقصیر کردن درتوبه زیادتر شود .

چهارم ـ زنانند که هر که با ایشان نشیند شهوتش بزیادت شود .

پنجم ـ کودکانند؛ هر که باایشان نشیند در مزاجِ اومیل ببازی کردن بزیادت شود .

ششم ـ درویشانند؛ هر که باایشان‌نشیند صبروشکر کردن دراوبزیادت‌شود .

هفتم ـ پارسایانند؛ هر که باایشان‌نشیند طاعت و پرهیزگاری‌اوزیادت شود .

هشتم ـ عالِمانند؛ هر که باایشان نشیند علم و دانشش زیادت شود .

۲۴۳ ـ اَلْمُتَشَبِّعُ بِمالا یَمْلِكُ(۱) کَلابِسِ ثَوْبَیْ زُورٍ .

۱ـ در نسخۀ عتیقه « بِما لَمْ یُعْطَ » و در حاشیۀ آن چنین بوده : « قال القاضی رحمه‌الله : المُتَشَبِّع؛ ای المُتَزَیِّن بمالیس عنده فهو کلابسِ ثیابِ الزُّهّاد و لیس منهم ».

سیر نماینده خویشتن‌را بدانچش نباشد همچون پوشندهٔ دو جامهٔ دروغ بود؛ یعنی هر که خود را بزرگ نماید و لاف زند بمالی که نداشته باشد، یا بچیزی که نیاموخته باشد، یا بکرداری که نکرده باشد، دوبار عقابش بود یک عقاب [دروغ] دوم عِقاب‌لاف زدن برسبیل کِبر؛ امّا چون راست گوید‌ومقصود باز بارنامه(۱) باشد باکی نباشد.

۲۴۴ـ اَلْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعامِ یَنْفِی الْفَقْرَ، وَ بَعْدَهُ یَنْفِی اللَّمَمَ وَ یُصِحُّ الْبَصَرَ.

وضو پیش از آن که طعام خورده باشند درویشی را ببرد [و بعد از طعام دیوانگی‌را ببرد؛ یعنی انسان را از ابتلا بدیوانگی باز میدارد یاوی راموّفق‌دارد که ارتکابِ بعضی گناهان را نکند] وچشم‌را روشن گرداند وبقولی دیگر گناهان‌را ببرد و مراد بدین وَضو پیش از طعام دست شستن است.

۲۴۵ـ اَلْقاصُّ یَنْتَظِرُ الْمَقْتَ، وَالْمُسْتَمِعُ یَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ التّاجِرُ یَنْتَظِرُ الرِّزْقَ، وَالْمُحْتَکِرُ یَنْتَظِرُ اللَّعْنَةَ (۲).

قصّه‌خوان‌منتظرِ سخط بود، وشنونده منتظرِ عذاب بود(۳) وبعضی‌آن‌بود که منتظرِ رحمت بود، یعنی هر حکایت که بیرون از حکایتِ پیغمبران بود شنوندهٔ آن منتظرِ سخط خواهد بود، وهرچه ازحکایت و قصص بود و فرق میانِ حلال‌وحرام شنوندهٔ آن منتظرِ رحمت‌بود، وبازدارنده طعام ازفروختن منتظرِ لعنت بودیعنی‌هر که وقت‌آنکه مردم درمانند جویا گندم‌یاخرما یامویز یا گاو یا گوسفندیا روغن‌ازفروختن بازدارد و میداند که جایِ دیگر بدست نمی‌آید مستحقّ لعنت بود و خشم خدای،

۱ـ درسابق از برهان قاطع نقل کردیم که «بارنامه» بمعنی تکبراست.

۲ـ کذا درنسخهٔ عتیقه وهوالاصحّ لیکن درنسخهٔ حاضر « والتاجرُیَنْتَظِرُ الرِّزْقَ» را حدیث جداگانهٔ مستقلی قرار داده چنانکه بعد ازاین بلافاصله‌ذکر و شرح خواهد شد.

۳ـ از این ترجمه و تفصیل بعدازآن نسبت بمعنی « ینتظرُالرَّحْمَةَ » برمیآید که نصّ روایت درنسخهٔ شارح (ره) مشتمل برزیادتی بوده است که موجب تفصیل‌درترجمه وشرح روایت شده است؛ فتفطّن.

و اگر جای دیگر بدست آید باکی نباشد که از فروختن بازدارد اگرچه مقصودش آن بود که وقتی دیگر بزیادت بفروشد . و جز این پنج چیز که گفتم باکی نباشد که از فروختن باز دارد اگرچه جای دیگر بدست نیاید ، حضرت محمّد مصطفی علیه السّلام گوید که : هر که چهل روز طعام در وقت تنگی از فروختن بازدارد خدا از او بیزار بود وشراب خورنده و زنا کننده از وی بهتر بود در قیامت .

۲۴۶ ـ وَالتّاجِرُ یَنْتَظِرُ الرِّزْقَ .

بازرگان منتظر روزی شود یعنی هر که تجارت کند هرسودی که یابد روزی حلال بود که بفضل خدا میرسد بشرط آنکه پیشتر از آنکه تجارت کند فقیه گردد تا تواند که میان حلال و حرام فرق کند و بیع درست را از بیع فاسد باز داند ، و در ربا نیفتد (۱) .

۲۴۷ ـ اَلسَّعادَةُ کُلُّ السَّعادَةِ طُولُ الْعُمْرِ فی طاعَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ .

نیکبختی همهٔ نیکبختی زندگانی دراز بود در طاعت خدای تعالی .

۲۴۸ ـ اَلشَّقِیُّ کُلُّ الشَّقِیِّ مَنْ اَدْرَکَتْهُ السّاعَةُ وَ لَمْ یَمُتْ (۲) .

بدبخت‌ترین همهٔ بدبختان کسی بود که قیامت بدو رسد و هنوز نمرده باشد

۱ـ **پوشیده نماند** : که در اینجا نیز مطالب کتاب بسیار مشوش است وهفتادوهشت حدیث پس و پیش شده و ترتیب کتاب بهم خورده است نظیر آنچه درصفحهٔ ۷۶و۷۷ یاد کردیم و بهمان سبب که درآنجا گفتیم بنقل وضع نسخه وکیفیّت تشویش آن نمی‌پردازیم وترتیب احادیث وکتاب را مطابق نسخهٔ عتیقه قرار داده و شرحش را بروفق آن بجایش نقل میکنیم **لیکن تنبیه بر مطلبی لازم است وآن اینکه** قویاً محتمل است بلکه مظنون بظنّ متاخم بعلم اینست که قریب یک صفحه عبارت یعنی از اوّل سطر دوّم تاآخر سطر هیجدهم صفحهٔ هفتادوهشت که مبدو باین عبارت: «وحضرت امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام فرماید که تجارت کننده فاجر و بدکار بود » و مختوم باین عبارت است « و با آنکس که سهل المعامله بود همچنان بود که با آنکه استقصا کند » وماآنرادرآنجا نظربمناسباتی که در آنجا نیز موجود است چاپ کرده‌ایم مربوط باینجا باشد زیرا مناسبت با هردو جا داد والله هوالعالم بحقیقة الحال .

۲ـ در نسخهٔ عتیقه : « أدرکته السّاعة حیّاً لم یمت » و دربعضی نسخ : «أدرکته الساعة و هوحیّ لم یمت » .

که آورده‌اند که: بدترین قومی ایشان باشند که قیامت برایشان برخیزد .

۲۴۹ ـ اَلْوَیْلُ کُلُّ الْوَیْلِ لِمَنْ تَرَکَ عِیالَهُ بِخَیْرٍ وَ قَدِمَ عَلی رَبِّهِ بِشَرٍّ.

ویل همهٔ ویلها آنرا بود که زن و فرزندان را در نعمت بگذارد و خویشتن گنهکار با نزدیک خدا شود ؛ یعنی بدترین حال بقیامت آنرا بود که روزوشب دل را از بهر زن و فرزند برجمع مال نهد ، و فرایض خدا را خوار دارد ، و سفر ها در آن میکند تا بی زاد و توشه در بیابانی بماند و گردن پر از مظالم و پر از سوگند های دروغ از دنیا ببرد ، و آنچه اندوخته بود مایهٔ راحت دیگران گردد .

۲۵۰ ـ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ مُسْتَجابَةٌ وَ اِنْ کانَ فاجِراً فَفُجُورُهُ عَلی نَفْسِهِ.

دعای مظلوم وستم رسیده مستجاب شود واگرچه بدکار بود که بدکاری او با نفس خودست .

۲۵۱ ـ ثَلاثُ دَعَواتٍ مُسْتَجاباتٌ لا شَکَّ فِیهِنَّ ؛ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ ، وَدَعْوَةُ الْمُسافِرِ ، وَ دَعْوَةُ الْوالِدِ عَلی وَلَدِهِ .

سه دعا مستجاب شود بی‌آنکه در آن شکّی‌بود ؛ اوّل دعای مظلوم، دوّیم دعای مسافری که برسفر طاعت بود ، سیّم دعای پدر (۱) برفرزند خود .

۲۵۲ ـ اَلْقُضاةُ ثَلاثَةٌ قاضِیانِ فِی النّارِ، وَ قاضٍ فِی الْجَنَّةِ (۲) .

قاضیان سه‌اند دوقاضی بدوزخ شوند و یک قاضی ببهشت شود ؛ آن دوقاضی که بدوزخ شوند یکی آن بود که بأحکام قضا جاهل بود ، و دیگر آنکه در قضا عالم بود امّا حیف و میل کند و رشوت ستاند ، وآنکه ببهشت شودآن‌بود که بقضا عالم بود و حکم بحقّ کند و بقضائی نشاید اِلّا آنکه بشرع مصطفی علیه السّلام و أخبارش و فرایض و سنن آن عالم بُوَد وحکم متشابه و ناسخ و منسوخ وواجب

۱ـ در اصل نسخه : « دعای مادر و پدر بر فرزند » وقیاساً تصحیح شد .

۲ـ در نسخهٔ عتیقه : « قاض فی الجنة و قاضیان فی النار » .

وسنّت و عامّ و خاصّ را بداند وبقرآن دانا بود ، ولغت عرب ورسم ایشان درکلام و نحو واعراب نیک داند ، وگفتاروکردارش همه صالح بود ، وازدنیانیک بپرهیزد و در آن زاهد بود ، و از هوای نفس حذرکند ، وبرتقوی حریص بود ، و باید که چون حکم کند بروضو بود و با سکون و وقار و آهسته بود ، وساکن نفس و فارغ‌دل بود ، و خشمناك و تُرُشروی نَبُوَد .

۲۵۳ ـ خَصْلَتانِ لا تَجْتَمِعانِ فِی مُؤْمِنٍ ؛ اَلْبُخْلُ وَسُوءُ الْخُلْقِ(۱) .

دوخصلتست که در مؤمن جمع نشود ؛ بخیلی درآنچه بُوَد ، وخوی‌بدداشتن .

۲۵۴ـ خَصْلَتانِ لا تَکُونانِ فِی مُنافِقٍ ؛ حُسْنُ سَمْتٍ وَ فِقْهٌ فِی الدِّینِ (۲) .

دوخصلت‌اند که در منافق نباشد ؛ نیکوسیرتی و فقیه بودن در دین .

۲۵۵ ـ عَیْنانِ لا تَمَسُّهُما نارٌ ؛ عَیْنٌ بَکَتْ فِی جَوْفِ اللَّیْلِ مِنْ خَشْیَةِ اللهِ ، وَ عَیْنٌ باتَتْ تَحْرِسُ فِی سَبیلِ اللهِ .

دوچشم است که آتش بدان نرسد ؛ چشمی که درشب بگرید ازترس خدا ، وچشمی که پاس دارد ازمجاهدان در راه خدا .

۲۵۶ ـ مَنْهُومانِ لا یَشْبَعانِ طالِبُ الْعِلْمِ وَطالِبُ الدُّنْیا .

دوحریص‌اند که هرگز سیر نشوند جویندهٔ علم و جویندهٔ دنیا .

۲۵۷ ـ اَلشَّیْخُ شابٌّ فِی حُبِّ اثْنَیْنِ ؛ طُولُ الْحَیوةِ وَ کَثْرَةُ الْمالِ .

پیر در دوستی دوچیزگوئی جوانست ؛ در دوستی زندگانی دراز ، و آرزوی مال بسیار. وحضرت مصطفی علیه‌السّلام میفرماید بدین خبر که: پیران‌را ملامت مکنید که کودکان را امید آن بود که بجوانی رسند ، و جوانان را امید آن‌بود که بکهولت رسند ، وکهول را امید آن بود که‌بپیری رسند، پیر را امید چه بود؟ ومال کجا برد؟ که هرساعت گوش است که بمیرد(۳) .

۱ و۲ ـ ترتیب‌ذکراین دو حدیث در نسخهٔ عتیقه برخلاف این نسخه است .
۳ـ یعنی انتظار مرگ را میکشد وگوش بزنگ مرگ است .

۲۵۸ ـ أَرْبَعَةٌ يُبْغِضُهُمُ اللّٰهُ تَعالیٰ؛ اَلْبَیّاعُ الْحَلّافُ، وَالْفَقیرُ الْمُخْتالُ، وَالشَّیْخُ الزّانی، وَالْإمامُ الْجائِرُ.

چهار کسند که خدای تعالی ایشانرا دشمن دارد ؛ یکی آنکه درتجارت سوگند خورد ، دویّم- درویشی که تکبّر کند ، سیّم- پیری که زنا کند ، چهارم- پادشاهی که بیداد کند .

۲۵۹ ـ ثَلاٰثٌ مُهْلِكاٰتٌ، وَ ثَلاٰثٌ مُنْجِیاٰتٌ، فَالثَّلاٰثُ الْمُهْلِكاٰتُ شُحٌّ مُطاٰعٌ، وَ هَوًی مُتَّبَعٌ، وَ إِعْجاٰبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ، وَ الثَّلاٰثُ الْمُنْجِیاٰتُ خَشْیَةُ اللّٰهِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلاٰنِیَةِ، وَ الْقَصْدُ فِی الْفَقْرِ وَ الْغِنیٰ، وَ الْعَدْلُ فِی الْغَضَبِ وَ الرِّضیٰ.

سه چیز هلاك کننده‌است، وسه چیزرها کننده‌است، آن سه چیز که هلاك کننده است؛ اوّل-بخیلی که نفس آنرا فرمان برد(۱)، دوّم- پیروی نفس کردن، سیّم-خودبینی وازخود راضی بودن. وآن سه چیز که رهاننده است ؛ اوّل - ترسیدن ازخدای درنهان و آشکارا ، دویّم - میانه زیستن درحال درویشی وتوانگری ، سیّم - انصاف دادنست در آنحال که خشم دارد و در آنحال که راضی بود .

۲۶۰ ـ اَلْمُسْتَبّانِ ما قالا فَهُوَ عَلَی الْبادِی ما لَمْ یَعْتَدِ(۲) الْمَظْلُومُ.

دودشنام دهنده مریکدیگر را آنچه گویند گناه ابتدا کننده رابود مادام تامظلوم بجواب دادن پوی درنگذرد؛ بهررنجی که بدل وی رسد بقیامت عوض یابد وبصبر کردن ثواب یابد ، و با پیغمبران بود ، و خدا از وی راضی بود ، و فرشتگان شاد گردند، و نزدیک مردم پسندیده بود ، و بیشتری آن بود که دشنام دهنده پشیمان گردد ، و بود که عذر خواهد ، و اگر جواب باز دهد عوض برخویشتن بزیان آورده باشد،

۱-دراصل : « نفس را فرمان بود ».

۲- در نسخهٔ عتیقه بجای « مالم یعتد » ; « حتّی یعتدی » .

و از ثواب باز مانده بود ، و بود که فتنه بدید آرد ؛ زیرا غالب آنست که ازسخن فتنه خیزد و مردآن بود که وقتِ صبر کردن پای دارد ، ووسواسِ شیطان که گوید: اگر تو جواب ندهی خوار و ذلیل گردی ، و از وی ترسیده باشی ، و مردم برچیزِ دیگر گیرند ، و این ترا زیان دارد ؛ و آنچه بدین ماند ، این جمله از خویشتن دور گرداند و ابلیس علیه‌اللّعنه را براند . و حضرتِ مصطفی علیه‌السّلام قومی را دید که سنگ می‌آوردند و می‌آزمودند تا قوّت که را بیشتر باشد ؟ - گفت : شما را خبر دهم که قوی ترِ شما کیست ؛ آنست که بحالِ گرمی (۱) و خشم دیوان را براند و صبر بجای آرد واگرچه بجایِ اوبد کنند (مصراع) ماراجز احتمال دگرپیشهٔ مباد . و روز اُحد که حضرتِ مصطفی‌راعلیه‌السّلام جراحت کردند مؤمنان گفتند: یارسول‌الله دعا کن تا خدای‌تعالی این قوم‌را هلاك کند ، گفت : من آمده‌ام تا ایشانراازآتشِ دوزخ آزاد کنم وبرهانم‌پس چگونه هلاكِ ایشان خواهم ؟ ! و گفت: اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَاِنَّهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ؛ یعنی بارخدایارا هنمای قومِ مرا که‌راه نمیدانند .وحضرتِ مصطفی علیه‌السّلام میفرماید که: هر که دروی سه خصلت نباشد مزه وطعمِ ایمان نیابد :

اوّل - حلم وبردباری که بدان جهلِ جاهلان وسفاهتِ بی‌خردان ازخویش بازدارد .

دویّم - پرهیزی که بدان از حرام بپرهیزد و دور بود .

سیّم - خلقی که بدان با خلق مدارا کند . ویکی بزرگی را گفت که : اگر چیزی بگوئی چهار باز شنوی، جواب داد که : اگر چهار بگوئی یکی‌شنوی (۲) وحضرتِ مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : حرامست مؤمنان را که زبان از یکدیگر بازگیرند(۳) برسبیلِ غضب وخشم، و هر که بمیرد وزبان‌ازبرادرِ مؤمن بازگرفته باشد

۱- کذا ؛ و مراد حدّت خشم وسورت غضب است .
۲- کذا و شاید نظربسیاق کلام چنین باشد که : « یکی بازنشنوی » .
۳- گویا « زبان بازگرفتن » کنایه از خاموش شدن بر سبیل قهر است .

با وی در بهشت جمع نیاید، و خدای‌تعالی درهر هفتهٔ دوبار گناهکاران را عفو کند إلّا آنکه مشرك بود ، و آنکه زبان را ازمؤمن بازگرفته باشد ، وچون‌میان دوکس وحشت بود بهترِ ایشان‌آنکس بود که بصلح ابتدا کند ، وهرکه میانِ دوکس‌صلح افکند بهر سخنی که میگوید همچنان بود که بندهٔ آزاد کرده باشد . و آورده اند که ببیمار پرسیدن روید اگرچه راه یک میل باشد ، و بزیارت مؤمنان روید اگرچه راه دومیل بود ، و بصلح کردن روید میانِ دوکس اگرچه راه سه میل بود .

۲۶۱ ـ أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ .

من پیشروِ شمایم بحوض ؛ یعنی خدارا طلب کنید تابقیامت چون تشنه باشید از حوضِ من‌آب خورید که خدای‌تعالی مرا وعده کرده‌است بحوضِ کوثر که‌آبِ آن از شیرسفیدتر بود، و ازبرف سردتربود، وازانگبین شیرین‌تربود ، وبعددِ آن ستارگان که درآسمانند أوانی (۱) برکنارِ آن نهاده باشند والله هرکه نماز را [بپا](۲)بدارد آنجا بمن رسد و ازآن حوض آب خورد الّا کسانی که‌نمازرا خواردارند و بخمر ولهو وآزار خلق و ظلم مشغول شوند .

۲۶۲ ـ أَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ (وَ أَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى) .

من وآنکس که یتیم پرورد چون این هردو انگشت باشیم‌دربهشت؛ و اشاره کرد بانگشتِ خودِ اخوان (۳) و میانین یعنی هرکه یتیمی را بپرورد یا چیزی که از پدرش بازماند ازبهرِ وی نگاهدارد تاضایع نشودبامصطفی علیه‌السّلام دربهشت

۱ـ «أوانی» جمع «آنیه» است و «آنیه» نیزجمع اناء است که بمعنی ظرف میباشد .

۲ـ کلمهٔ در اینجا ساقط است ومیتواند بود آن « عزیز » یا « گرامی » باشد بقرینهٔ «خواربدارد» در ذیل کلام؛ و معنی بپاداشتن نماز همان اقامهٔ نمازاست که درآیات‌واخبار مانند « اقام‌الصلوة » و «یقیم‌الصلوة» بطوروفور وارد است .

۳ـ ترجمهٔ کلمهٔ «سبّابه» است بهمین لفظ که ملاحظه میشود .

شود و مصطفی علیه‌السّلام گوید که : هرکه برسبیلِ شَفْقَت و مرحمت دست برسرِ یتیمی فرود آورد بعددِ هرموئی که دست بدان بگذرد خدا گناهش بسترد،ونیکیش بنویسد ، وهرکه یتیمی را بنوازد و اگر تواند طعامش دهد اگرچه سخت دل بود نرم دل گردد ، و هرزنی که از بهرِ فرزندِ یتیم با شوهر نرود تا ایشان را رنج نرسد و بسختی ایشانرا بپروراند خدای‌تعالی درسایهٔ عرشش بدارد آنروزکه جز ازعرش هیچ چیز را سایه نباشد . گفتند : یا رسول‌الله شاید که یتیم را ادب کنیم؟- گفت: بدان قدر که فرزند خویش‌را . وآورده‌اند که سه کس‌اند که البتّه نرهندازعذاب؛ اوّل - آنکه مالِ یتیم خورد ، دویّم - آنکه جادوئی کند ، سیّم - آنکه زنانِ پارسارا فحش دهد .

۲۶۳ - اَنَا النَّذِیرُ وَالْمَوْتُ الْمُغِیرُ وَالسّاعَةُ الْمَوْعِدُ .

من ترساننده ام یعنی بأهوال [عالم آخرت ، و مرگ غارت کننده است ، و قیامت (۱)] قیامت وعده‌گاهست یعنی جایِ حسرت و حساب است . و حضرتِ مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : من هرچه بایست گفتن و هرچه بایست‌ترسانیدن بگفتم و بترسانیدم ، و مکلّف را هیچ حجّتی نماند اوّل سختی و عقبه از سختیها و عقبه هایِ آخرتست که کسی‌را فرونمیگذارد نه کودکان رااز بهرِ کودکی‌نه‌جوانانرا از بهرِجوانی ؛ از هرگونه سیفرماید ، و سکراتِ مرگ از بهرگناه بود هرکه راگناه بیشتربود جان کندنش سخت‌تر بود، ومثلِ جان کندن برسبیلِ تقدیراست. آورده‌اند که چون شاخی بود که پُر از خار بود و بشکمِ یکی فروکنند پس بگیرد و بقوّت برکشد هرخاریِ برّگی یا به بهی (۲) درآویخته‌باشد چون‌بیرون آید همه بریده‌باشد و بگذارد آنچه بکد (۳) بگذارد. وبنی‌اسرائیل دعا کردند تا مردهٔ زنده شودوحالِ جان کندن با ایشان بگوید ؛ درساعت یکی سراز گور بدرکرد و ایشانرا گفت:ازمن

۱- عبارت میان دوقلاب از نسخه ساقط است و قیاساً افزوده شد .

۲- کذا ؛ وبنظر میرسد که «پیی» باشد و «پی» بفارسی بمعنی عَصَب بعربی است .

۳- کذا ؟

چه میخواهید؟ که نزدیک صدسالت تا مرده‌ام وتلخی جان کندن هنوزدرحلق من مانده‌است . وچون‌قوم‌مرعیسی علیه‌السّلام را گفتند که : مردهٔ که‌توزنده میگردانی بمعجز ازآنانست که‌نزدیکست که‌بمرده‌اند، یکی‌رازنده کن که ازدیرباز‌بمرده باشد، آنگاه‌اتّفاق کردند که سام‌بن‌نوح را زنده کند عیسی‌علیه‌السّلام دعا کرد سام‌بن‌نوح علیه‌السّلام از گور بدر آمد مویش جمله سفید شده بود گفتند : یا سام این چونست که درروزگار شما موی سفید نشدی ؟ـ گفت: بلی؛ من پنداشتم که قیامتست‌ازترس و بیم چنین شدم ، و چهارهزارسال‌است‌تابمرده‌ام و هنوز تلخی جان کندن در حلق من مانده است و از پس مرگ تحقیق قیامت خواهد بود عاقل باید که خودراغافل نسازد و بزاد و ساز قیامت مشغول گردد وگناه چندان کند که طاعت عذاب دارد وجهد کند تا یکی از جملهٔ این چهار کس بُوَد که حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام میفرماید که : دنیا بچهار کس بپای است که اگر ایشان نبودندی دنیا بنماندی و خراب شدی .

اوّل ـ آنکه آنچش بکار آید بداند و بآن کار کند .

دوّیم ـ آنکه چون نداند آنچه بر وی واجبست از آموختن شرم‌نکند .

سیّم ـ آنکه ویرا مال بود با درویشان مواسات کند .

چهارم ـ آنکه درویش ودست تنگ بود بسبب محنت دنیا کار آخرت‌ازدست بندارد و ببر گشش مشغول شود .

الباب‌الثانی

۲٦٤ ـ مَنْ صَمَتَ نَجی .

هر که خاموش شد برست . آورده‌اند که عافیت ده است نه در خاموشی الّا از ذکر خدای‌تعالی‌ویکی درجدائی‌جستن‌است‌ازمردم خاصّه‌ازآنکه‌سفیه‌ونادان‌باشد . وحکیمان گفته‌اند که: خاموشی سرای سلامتست، واصل ایمانست، وتاج مؤمنست، وزینت مردمانست،وحِصْنِ بی‌نگاهبانست،وعبادت بی‌رنجست،وراحت کرام‌الکاتبین

است ، و رضای خداست ، وازبلاها برستن است، و هیبت است اگر پادشاهیش نبود، و خاموشی عیبها بپوشاند، وکس را ازعذرخواستن بی‌نیاز کند ، و درآخرت حسابش سهل گرداند ، و از آتشی برهاند و ببهشت برساند (۱) .

۲۶۵ ـ مَنْ تَواضَعَ لِلّهِ رَفَعَهُ اللّهُ .

هر که فروتنی کند خاصّه از بهر خدا حقّ سبحانه و تعالی او رابلند گرداند .

۲۶۶ ـ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللّهُ .

وهر که تکبّر کند فرو نَهَدَش خدا . و مصطفی علیه‌السّلام گوید که : هیچ آدمی نیست الّا که برسرش دوسلسله بود یکی تابآسمان هفتمین ویکی تابزمین هفتم،

۱ـ در سابق نسبت بحکمت بودن خاموشی این حدیث نقل شد «الصّمت حکمٌ وقلیلٌ فاعِلُه » (رجوع شود بصفحهٔ ۷۶-۷۷) و در آنجا اشاره شد که این کلام جزء امثال است و ازلقمان نقل شده است اینک میگوئیم **ثعلبی درقصص الأنبیاء خود** که معروف بعرائس است ضمن ترجمهٔ حضرت داود **آورده است** (ص ۱۶۵ چاپ مصر بسال ۱۳۱۲) .

« و رُوِيَ اَنَّ لقمان‌الحکیم رأى داود علیه‌السّلام و هو یعمل دِرعاً فتعجّب من ذلک ولم یَدْرِ ما هو فأراداَن یسألَه فسکتَ حتّی فرغ داودُ من نَسْجِ الدِّرعِ فقامَ ولَبِسه و قال : نِعْمَ القَمیص هذا للرّجل المُحارِبُ فعَلِمَ لقمانُ ما یُراد به فقال: الصّمت حکمةٌ وقلیلٌ فاعله».

ابو الفتوح (ره) **در تفسیر خود** ضمن حکم مأثوره ازحضرت لقمان **آورده** (ص ۲۷۱ چاپ اول) : « انس مالک گفت : یک روز لقمان پیش داود آمد و او درع میبافت واو ندیده بود خواست تابپرسدازاو که این چیست؟ وچه کاررا شاید؟ وبرای چه میکنی؟ حکمتش رها نکرد که بپرسد چون داوددرع تمام کرد برخاست وبپوشید و گفت: نیک پیراهن کارزار است این ، لقمان گفت : اِنَّ مِنَ الْحِکَمِ الصَّمْتَ وَ قَلیلٌ فاعِلُهُ ؛ خاموشی ازحکمت است ولیکن کم کس بدان کار بندد » .

سعدی دراواخر گلستان دراواسط باب هشتم (ص ۲۰۸ نسخهٔ مصحّحه بتصحیح استاد عبدالعظیم قریب دام بقاؤه) **گفته :**

پند ـ هرآنچه دانی که هرآینه معلوم تو گردد درپرسیدن آن تعجیل مکن که هیبت را زیان دارد ؛ شعر :

چو لقمان دید کاندر دست داود   همی آهن بمعجز موم گردد
نپرسیدش چه میسازی که دانست   که بی پرسیدنش معلوم گردد

ازاین منقولات معلوم شد که این قصّه درغایت شهرت است ومحتاج ببسط کلام نیست.

چون تواضع و فروتنی کند خدای‌تعالی بآسمان برکشدش یعنی دوستیش در دل مردم افکند و جاه و قدر و منزلتِ اوپیدا کند تا بچشمِ مردم بزرگ گردد،وهرکس ویرا تعظیم کند ، و چون تکبّر کند خدای تعالی بأسفل السافلین فرو بردش یعنی خوارگرداند(۱) . وهرکه دردلش یک ذرّه کبر بود در بهشت نشود وگفته اند : خدای تعالی سه گروه را دشمن دارد و از ایشان سه کس را دشمن‌تر دارد اوّل ـ فاسقان را دشمن دارد ولیکن پیر فاسق را دشمن‌تر دارد ، دوّم ـ بدخویانرا دشمن دارد ولیکن توانگر بدخو را دشمن‌تر دارد . سیّم ـ متکبّران‌را دشمن دارد ولیکن درویشِ متکبّر را دشمن تر دارد ، و سه گروه را دوست دارد و از هر یکی بعضی را دوست‌تر دارد؛ اوّل ـ زاهدان و عابدان‌را دوست دارد ولیکن جوان زاهد وعابدرا دوست‌تر دارد. دوّم ـ متواضعان‌را دوست دارد ولیکن توانگر متواضع را دوست‌تر دارد . سیّم ـ صابران‌را دوست دارد ولیکن درویش صابررا دوست‌تردارد .وحضرتِ رسول صلّی‌الله‌علیه وآله‌وسلم‌پشت وانگذاشتی وهمیشه طعام بر زمین‌نهادی‌وخوردی و میگفتی : که من بنده ام چنان نشینم که بندگان نشینند و طعام چنان خورم که بندگان خورند و حضرتِ امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام گوید که : با غلامی سیاه ببازار رفتم و دوپیراهن بخریدم گفتم : هرکدام خوشت آید برگیر،اسود آنکه بهتر بود گرفت و آن دیگر را أمیرالمؤمنین علیه السّلام بپوشید آستینهایش از هر دست زیادت‌آمد کارد خواست وببرید . وامام حسین علیه السّلام میگذشت بقومی‌درویش رسید نشسته و از آن پاره های نان که از خانه ها جمع کرده بودند بر سر گلیمی کرده بودند ومیخوردند چون‌امام‌حسین علیه السّلام‌را دیدند گفتند: یابن‌رسول‌الله با ما بچاشت خوردن مساعدت کن،ازاسب فرودآمد و گفت : خدای‌تعالی‌متکبّران‌را دشمن دارد، و باایشان بنشست چون قدری خورده بود گفت ایشانرا که : شما نیز مرا اجابت کنید با وی برفتند و آنچه حاضر بود بخوردند .

۱ـ دراصل دراینجا باضافهٔ : «واگرچه مردم» .

۲۶۷ ـ مَنْ (۱) يَتَأَلَّ عَلَى اللهِ يُكَذِّبْهُ .

هر که بجهل سوگند خورد برآنکه خدای تعالی فلان چیز نکند بدروغزنش گرداند .

۲۶۸ ـ وَ مَنْ (۲) يَغْفِرْ يَغْفِرِ اللهُ لَهُ .

هر که بیامرزد او را که بجایش بدی کند خدای تعالی او را بیامرزد .

۲۶۹ ـ وَ مَنْ يَعْفُ يَعْفُ اللهُ عَنْهُ .

هر که عفو کند ازگناه دیگری خدا عفو کند ازگناه او .

۲۷۰ ـ وَ مَنْ يَصْبِرْ عَلَى الرَّزِيَّةِ يُعَوِّضْهُ اللهُ .

هر که صبر کند بر مصیبت عوضش خدای تعالی بدهد .

۲۷۱ ـ وَ مَنْ يَكْظِمْ غَيْظَهُ يَأْجُرْهُ اللهُ .

هر که خشم فروخورد مزدش خدای تعالی بدهد .

۲۷۲ ـ وَ مَنْ قَدَّرَ (۳) رَزَقَهُ اللهُ .

هر که میانه زِیَدْ روزیش دهد خدای تعالی .

۲۷۳ ـ وَ مَنْ بَذَّرَ حَرَمَهُ اللهُ (۴) .

هر که اسراف کند محرومش کند خدای تعالی .

۲۷۴ ـ وَ مَنْ نُوقِشَ (۵) فِي الْحِسَابِ عُذِّبَ .

۱ـ در نسخهٔ عتیقه : «ومن» (یعنی بواو عطف در صدر جمله) .

۲ـ در این نسخه و نسخهٔ عتیقه همهٔ جملات آینده مصدّر بواو عاطفه است .

۳ـ درحاشیهٔ نسخهٔ عتیقه : « هر که تقدیر کند یعنی اسراف نکند » .

۴ـ درنسخهٔ عتیقه : این حدیث جزء « ومن قدّر رزقه‌الله» بشمار رفته .

۵ـ دربعضی نسخ : «توقّس» ودرحاشیهٔ آن ذکرشده : «توقس = سخت گرفتن».

هر که خرده جوید واستقصا کند درحساب عذابش دهند ؛ و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که: رحمت خدا برآنکس باد که آنچه خَرَد و آنچه فروشد سهل خَرَد و فروشد.

۲۷۵ ـ مَنْ بَدا جَفا (۱).

هر که در بیابان نشیند سخت دل وجاهل گردد .

۲۷۶ ـ وَ مَنِ اتَّبَعَ الصَّیْدَ غَفَلَ.

هر که درپی نخچیر(۲)شود غافل گردد ازعبادت وطاعت وذکر خدای‌تعالی؛ و از احوال آخرت بی‌خبر بود ، و هر که گوید پیغمبر آن کسی بود که بشکار رفت؛ دروغ گوید .

۲۷۷ ـ وَمَنِ اقْتَرَبَ مِنْ أَبْوابِ السُّلْطانِ افْتُتِنَ .

هر که نزدیکی جوید بدرگاه پادشاه ببلاوفتنه افتد یعنی هر که گرد پادشاهان گردد بدین و دنیا زیان کند زیرا که اگر آن گوید وآن کند که پادشاه را خوش‌آید بدین در مخاطره بود ، و اگر آن گوید و آن کند که خدارا خوش آید بتن و مال در مخاطره بود. یکی از بزرگان گوید که : همیشه می اندیشیدم تا سخنی یابم که پادشاه‌را خوش آید بی‌آنکه درآن خشم خدابود نیافتم. وهر کسی که بادین پیش پادشاهان رود چون بیاید منافق و بیدین بود و پیشینگان چنان فرزندان را علم آموختندی که ازپادشاهان دور باشند(۳) وحضرت مصطفی علیه‌السّلام گوید که : هر که بپادشاه نزدیکتر ازرحمت خدای‌تعالی دورتر، و هرچند مالش بیشترحسابش دشوار تر .

۱- **جزری در نهایه گفته**: « مَن بَداجَفا؛ ای مَنْ نَزَلَ البادِیَةَ صارَفیهِ جَفاءالأَعراب».

۲- **در برهان قاطع گفته**: «نخچیرباجیم فارسی بروزن تصویر بمعنی‌شکاروشکاری وشکارکننده و شکارکردن و شکارگاه باشد وبهایم دشتی وهرجانور صحرائی رانیز گویند وقتی که بگیرند عموماً ، و بز کوهی را خصوصاً خواه بگیرند و خواه نگیرند» .

۳- در اصل : « باشید » .

٢٧٨ ـ مَنْ قُتِلَ دُونَ مالِهِ فَهُوَ شَهيدٌ .

هر که کشته شود از بهر نگاه داشتن مالش او شهید بود .

٢٧٩ ـ وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهيدٌ .

وهر که کشته شود از بهر نگاه داشتن اهلش اوشهید بود .

٢٨٠ ـ وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ دينِهِ فَهُوَ شَهيدٌ .

وهر که کشته شود از بهر نگاهداشتن دینش او شهید بود .

٢٨١ ـ وَمَنْ يُرِدِاللهُ بِهِ خَيْراً يُصِبْ مِنْهُ (١) .

هر که خدای‌تعالی بوی نیک خواهد مصیبتی بوی رساند بنفس یابمال‌تاوی صبر کند و ثواب یابد .

٢٨٢ ـ وَ مَنْ يُرِدِاللهُ بِهِ خَيْراً يُفَقِّهْهُ فِي‌الدّينِ .

هر که خدای‌تعالی بوی خیرخواهد دردینش فقیه گرداند . اگرچه‌آموختن فقه فعل بنده است چون فهم و خاطر خدای تعالی دهد و بتوفیق اوست گوئی که خدای‌تعالی او را فقیه گردانیده است و خدای تعالی خواهد که هرکس فقیه گردد و بهیچکس بد نخواهد ولیکن خدای‌تعالی چون‌داند که آنکس همّت آموختن بهتر دارد که آن کار کند این خصال او را ازرانی دارد ، وآنکه قصد آموختن میکند و بر وی دشوار است یا آنست که مصلحت وی‌درآنست یااگرنه خدای‌تعالی‌خواهد که وی مشقّت بیشتر کشد تا ثوابش بیشتر بود .

٢٨٣ ـ مَنِ اشْتاقَ اِلَى‌الْجَنَّةِ سارَعَ اِلَى (٢) الْخَيْراتِ .

هر که آرزومند بهشت باشد باید بنیکیها شتابد.

٢٨٤ ـ وَ مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النّارِ لَهِيَ عَنِ الشَّهَواتِ .

وهر که بترسدازآتش دوزخ باید که بازپردازدازهوای نفس‌وخودرابدان ندهد .

١ ـ جزری در مادهٔ « ص و ب » از نهایه گفته: «فیه: من یرداللّه به خیراً یصب منه ؛ ای ابتلاه بالمصائب لیثیبه علیها » . ٢ـ در نسخهٔ عتیقه بجای «الی» : « فی » .

۲۸۵ ـ وَ مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوتَ تَرَكَ اللَّذّاتِ .

هر کس که گوش دارد بمرگ غافل بود از لذّات .

۲۸٦ ـ وَ مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيا هانَتْ عَلَيْهِ الْمُصيباتُ .

هر که زهد کند در دنیا سهل آید بر وی مصیبتها زیرا که دل را تسلّی دهد و گوید که دنیا گذرانست و چنانکه بود بگذرد .

۲۸۷ ـ مَنْ ماتَ غَريباً ماتَ شَهيداً .

هر که بغربت بمیرد شهید بود . وحضرت امام جعفرصادق علیه السّلام میفرماید که : هر مؤمن که بغربت بمیرد و خویشی(۱) نباشد که ایشانرا دل بر وی بسوزد یا بروی بگریند هرزمینی که وی درآن خدارا عبادت کرده بود بر وی بگرید ودرهای آسمان که کرده‌ها بدان بآسمان برده باشند بر وی بگریند ، تا آن جامه که درتن وی باشد هم بر وی بگرید .

۲۸۸ ـ مَنِ اعْتَزَّ بِالْعَبيدِ (۲) أَذَلَّهُ اللّٰهُ .

هر که عزیزی طلب کند ببندگان؛ خدا او را خوار گرداند .

۲۸۹ ـ مَنْ غَشَّنا فَلَيْسَ مِنّا .

هر که ما را خیانت کند او از ما نیست .

۲۹۰ ـ مَنْ رَمانا بِاللَّيْلِ (۳) فَلَيْسَ مِنّا .

هر که شب بما اندازد او ازما نیست . این خبر در حقّ کسانی گفت که بروز باحضرت رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم سخن میگفتند و بشب نفاق میکردند .

۲۹۱ ـ مَنْ لَمْ يَأْخُذْ شارِبَهُ فَلَيْسَ مِنّا .

هر که بنگیرد موی از لبش او از ما نیست . و مکلّف را ده چیز سنّت بود پنج در سر و پنج در تن ؛ آنچه درسرست فرق میان سر مردان را ستردن وفرق موی

۱-در برهان گفته:«خویش بمعنی اقوام وخویشاوند باشدو بمعنی خود وخویشتن هم هست».

۲- درحاشیهٔ نسخهٔ عتیقه: «أی بعبادالله ». ۳- درنسخهٔ عتیقه بجای«باللیل»: «بالله».

بشانه کردن و موی لب چیدن است ، و آب در دهان کردن ، و در بینی کردن ؛ ومسواك کردن ، وآنچه درتن است ناخن چیدن وسنّت است که آدینه یا پنجشنبه ناخن چیند ، و ابتدا ازانگشتِ کوچکِ دستِ چپ کند و بسوی بالا بیاید پس بدستِ راست آید و ابتدا از جانب بالا کند و بزیر آید واین دعا بخواند: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَعَلىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم. وآورده‌اند که هر که اینچنین کند بیماری کم یابد. وحضرت امام جعفرصادق علیه السّلام گوید که : هر که پنجشبنه ناخن گیرد و یکی بگذارد تا دیگرروز آدینه بچیند درویشی را ببرد و درویشی بوی نرسد. و چیزی دیگر ، و هر که آدینه ناخن چیند بهرناخن چنان بود که بندهٔ از فرزندان اسماعیل علیه السّلام آزاد کرده باشد ، و هر آن آدینه که ناخن کوتاه بود بچیزی بمالد همچنان بود که بگرفته باشد ، و زیرِ دست یعنی زیر بغل از موی پاك کردن و ختنه کردن زنانرا و مردانرا فریضه است، و دراستنجا سنگ وکلوخ بکارداشتن. و حضرتِ مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : موی شانه کردن وبا را ببرد ، و شهوت بیفزاید و روزی فراخ گرداند . و حضرتِ امام جعفرصادق علیه‌السّلام فرماید که : هر که هفتادبار محاسن بشانه فرو کند چهل روز شیطان گردِ وی نگردد. وحضرت صادق علیه‌السّلام فرماید که : سرمه درچشم کردن روشنائیِ چشم بیفزاید و آب چشم بکاهد ، و آب دهان را خوش گرداند . و حضرتِ مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : بهشت واجب شود آن جوان را که در آینه نگرد و برآن خدارا شکر کند.

۲۹۲ ـ مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هٰذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَرَدٌّ فِيهِ .

هر که احداث کند درین کاروآن ازما نباشدآن بازگردانیده‌است؛ یعنی هر کس که چیزی با مصطفی علیه‌السّلام خواندوبوی نسبت دهد که آن باعقل وقرآن راست نیاید آن ردّ است نشاید که کسی آنرا بپذیرد و بشنود .

۲۹۳ ـ مَنْ تَأَنّىٰ أَصَابَ أَوْ كَادَ (۱) ، وَ مَنْ عَجِلَ أَخْطَأَ أَوْ كَادَ.

۱ـ در حاشیهٔ نسخهٔ عتیقه : « أی أوقرب الی‌الصواب » .

هر که در چیزی آهستگی کند آن کار صواب آید یا نزدیک بود که بصواب آید ، و هر که درچیزی شتاب کند درآن کار خطا کند یا نزدیک بود که بخطاافتد .

۲۹٤ ـ مَنْ يَزْرَعْ خَيْراً (۱) يَحْصُدْ رَغْبَةً (۲) .

هر که خیر کارد رغبت دِرَوَد؛ یعنی آنچه وی‌را سود دارد وبرآن پشیمان نباشد .

۲۹۵ ـ وَمَنْ يَزْرَعْ شَرّاً يَحْصُدْ نَدامَةً .

و هر که شرّ و بدی کارد پشیمانی دِرَوَد .

۲۹٦ ـ مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلَفِ جادَ بِالْعَطِيَّةِ .

هر که را یقین بود بعوض سخاوت کند و خیر بجا آورد، یعنی هر کس که بداند که خدای‌تعالی رنج ِ مؤمنان ضایع نکند درخیر کردن تقصیر نکند .

۲۹۷ ـ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النّاسِ فَلْيَتَّقِ اللهَ .

هر که دوست دارد که بزرگترین ِ مردمان باشد گو پرهیزگار باش .

۲۹۸ ـ وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ .

هر که دوست دارد که قویترین ِ مردمان باشد گوتوکّل برخدای کن؛ و توکّل آنست که کسب ازوجه ِ حلال طلب کند چنانکه عادت بود، و اگرچنانکه وقتی دشوارتر بدست آید جزع و تنگدلی نکند واعتقاد ببندد که آن از قبل خدای‌تعالی است و مصلحت چنانست .

یکی از بزرگان گوید که بعد از سی‌سال عِلم آموختن شش چیز را بیافتم که خلق را برهاند من آنرا نگاهداشتم .

۱ـ باید دانست که باز در اینجا اصل نسخه بسیار مشوّش است و تقدیم و تأخیرهای عجیبی بکار رفته است پس مطابق نسخهٔ عتیقه اصلاح شد یعنی از سطر ٤ صفحهٔ هفتاد و هشت آن نسخه بسطر ٤ صفحهٔ یکصدوچهل ودو وازآن برگشتیم وتفصیل آن خارج ازگنجایش مقام است.

۲ـ در نسخهٔ قدیمه : «یحصد غبطةً» و درحاشیه بعبارت : «أی فرحاً» ترجمه شده .

اوّل قولِ خدای تعالی : وَمٰا مِنْ دٰابَّةٍ فِی الْأَرْضِ اِلاّٰ عَلَی اللهِ رِزْقُهٰا؛ چون بدیدم وبدانستم که خدای‌تعالی روزیِ همهٔ جنبنده و پرنده برخودواجب کرده است؛ پس‌من دیگر غمِ روزی نخوردم .

دوّم ـ چون دیدم که خصومت میانِ خلقان از حسد بود ؛ پس حسدنبردم .

سیّم ـ چون هر کسی دوستی‌بر گزیدند من دوستِ حقیقی‌را عبادت دیدم؛ پس بطاعت‌مشغول شدم تا در گور و قیامت با من باشد .

چهارم ـ هر کسی‌را دشمنی دیدم‌بدترینِ دشمنان‌ابلیس‌را دیدم؛ پس پیوسته خودرا از مکرش بازگرفتم .

پنجم ـ دیدم که هر کس بعمارتِ خانهٔ وآباد کردنِ سرائی مشغول‌بودند من سرای حقیقی گور را دیدم؛ پس بعمارتش مشغول شدم .

ششم ـ هر کس را دیدم بطلب کاری بودند مَلَکُ‌الْمَوْت را بطلبِ جانِ خود دیدم ؛ پس ببرگکش مشغول شدم .

۲۹۹ ـ وَمَنْ (۱) أَحَبَّ أَنْ یَکُونَ أَغْنَی النّٰاسِ فَلْیَکُنْ بِمٰا فِي یَدِاللهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمٰا فِي یَدِهِ .

هر که دوست دارد که‌توانگرترینِ مردم گردد باید بآنچه درخزینهٔ خداست أیمن‌تر باشد از آنچه در دست دارد .

۳۰۰ ـ مَنْ هَمَّ بِذَنْبٍ ثُمَّ تَرَکَهُ کٰانَتْ لَهُ بِهِ حَسَنَةٌ .

هر که قصد کند بکردنِ گناهی پس دست‌بدارد اورا بود از بهرِ آن نیکئی. و بدانکه نیکی هر گز گناه نگردد و فراموش نگردد و جزا دهنده فانی نگردد . و أصحاب الرّقیم گویند سه مرد بودند در بیابان میرفتند بادی و غباری برخاست چنانکه رعدِ عظیم و برق بسیار بود و ایشان در غاری گریختند ناگاه سنگی عظیم گسسته شد و در درِ غار افتاد و ایشان طمع از زندگی برداشتند هر یک‌بر خویشتن

۱ـ درنسخهٔ عتیقه بواو عطف یعنی : « ومن » .

میگریستند پس گفتند : بیائید تا از معصیت توبه کنیم و اگر نیکیی کرده‌ایم شفیع خود سازیم .

اوّل ـ گفت : مَلِکا تو عالمی که وقتی مزدوری گرفته بودم چون مزدش میدادم بگذاشت و برفت من مزدِ او را نگاهداشتم و برآن معاملت میکردم تا مالی عظیم حاصل شد، چون مزدور را یافتم دیگرباره هوا را بشکستم و آن جمله مال که جمع آمده بود بوی تسلیم کردم اگر این کار را برای رضای تو کرده‌ام ما را از این وَرطه نجات ده ؛ درحال آن سنگ از درِ غار بسه یکی بازپس شد پس روشنائی یافتند .

دوّم ـ گفت : مَلِکا تو عالمی و میدانی که مادرم از من آب خواست در شب؛ چون ببردم در خواب رفته بود نیارستم که بیدارش کنم ونیارستم که بروم ترسیدم که بیدار شود تشنه همچنان تا روز استاده بودم اگر این را برای رضای تو کرده‌ام ما را ازاین بلیّه نجات ده ؛ در حال و ساعت سه یکی دیگر گشاده شد .

سیّم ـ گفت : مَلِکا تو عالمتری که در همسایهٔ من زنی بود بمنظر و دیدن بی‌مِثل بود و از هوسش بیقرار گشته بودم بهیچ وجهی نتوانستم که اورا بچنگ آورم زیرا اگرچه باجمال بود خداداان وپارسا بود، تا قحطی عظیم درآمد ووی با فرزندان درماندند از من استعانت کرد و من نیز از وی طلبِ مقصود کردم نا امید بازگشت، روز دوّیم و سیّم همچنین حال بود یکبار بیامد و فریادکنان وگریان و اندوهناك مرا گفت : آنچه خواهی میکن که کار ازدست بشد چون مرا کار آراسته شد بارإلٰها از تو بترسیدم و توبه کردم؛ درحال سنگ بیکبار بگشود و ایشان بسلامت ازآنجا بیرون آمدند .

۳۰۱ ـ مَنْ آتَاهُ اللهُ خَیْراً فَلْیُرَ عَلَیْهِ (۱) .

هرکه خدا با وی نعمتی کند باید که خلق بر وی ببینند ؛ زیرا که اگر پنهان

۱ـ در بعضی نسخ مخطوطه : « فَلْیَلِ عَلَیْهِ » ودرحاشیه نوشته شده « **قوله :** فَلْیَلِ ؛ الظاهر أنّه من وَلِیَ یَلِي ولیاً ، و الامرالغائب منه : لِیَلِ ؛ والحاضر : لِ ؛ وانّما سکّنَ اللّام لِمکانِ الفاء » .

کند و خود را درویش نماید همچنان باشد که شکایت حق کرده باشد. ومردی در نزدیک مصطفی علیه السّلام گفت: یا رسول‌الله دوست دارم جامهٔ نو پوشیدن و لباس نیکوداشتن میترسم که تکبّر بود رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم فرمود که: تکبّر نیست، ظاهر کردن نعمت خدای‌تعالی است و خدا دوست دارد.

۳۰۲ ـ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْلَمَ (۱) فَلْيَلْزَمِ الصَّمْتَ.

هر که شادش کند اینکه سالم بماند گو پیوسته خاموش باش و زبان را نگاهدار از آنچه بکار نیاید.

۳۰۳ ـ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ سَقَطُهُ، وَمَنْ كَثُرَ سَقَطُهُ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ، وَمَنْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ كَانَتِ النَّارُ أَوْلَىٰ بِهِ.

هر که رابسیارسخن بودبسیاربُوَد سِقطش، وهر که بسیار بُوَد سقطش گناهش بسیار بود، وهر که گناهش بسیار بود بآتش دوزخ اولیتر بود.

۳۰۴ ـ مَنْ رُزِقَ مِنْ شَيْءٍ فَلْيَلْزَمْهُ.

هر که را روزی کردند از چیزی باید که ملازم آن چیز باشد یعنی هر که را خدای‌تعالی چندان وجوه داده باشد و بدید کرده که آنچه او را کفاف است از آنجا حاصل میشود باید که قناعت کند وطلب چیزی نکند که بدان نرسد.

۳۰۵ ـ مَنْ أُزِلَّتْ إِلَيْهِ نِعْمَةٌ فَلْيَشْكُرْهَا (۲).

هر که را در أزل خدای‌تعالی با وی نعمتی دهد باید که شکرش کند چنانکه

۱ـ کذا در نسخهٔ عتیقه لیکن درنسخهٔ اصل: «من سرّه ان یسکن بحبوحة الجنّة».

۲ـ جزری درنهایه در مادّهٔ «زلل» گفته: «مَنْ أُزِلَّتْ إِلَيْهِ نِعْمَةٌ فَلْيَشْكُرْهَا، ای أُسْدِيَتْ إِلَيهِ وَأُعْطِيَهَا، وأصله من الزّليل، و هو انتقالُ الجسمِ مِن مكانٍ الى مكانٍ فَاسْتُعِيرَ لانتقالِ النّعمةِ مِنَ المُنعِمِ الى المُنْعَمِ عَلَيه؛ يقال: زَلّت منه الى فلان نعمةٌ و أزّلها اليه» لیکن در بعضی نسخ بلفظ «أنزلت» نقل شده است.

خدای‌تعالی میفرماید: ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ؛ یعنی روز قیامت از راحت و آسانی باز پرسند گفتند: یا رسول‌الله مارا چه راحتست که پیوسته بعذاب‌می‌باشیم وشبانگاه قوت بامداد ینه نداریم و بامدادقوت شبانگاه نداریم و نان جوی‌سیرنیابیم این سؤال آنانرا بود که بامداد وشبانگاه کاسه های پرازطعام پیش ایشان بودوسرای ایشان آراسته باشد و فربهی درمیان ایشان بسیار بود [رسول صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فرمود: نه‌چنین است(۱)] بقیامت خدای تعالی گوید بعضی‌را که: نه‌شمارا تندرستی دادم وبخوردن آب سردراحت مییافتید؟! (۲). أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام گوید که: هرکه نان گندمین خورد ودرسایه بیاساید آن نعمتی که خدای‌تعالی از وی بپرسد آنست که گوید: درچه بکار بردی؟ و از بهر امروزچه آوردی؟.

۳۰۶ مَنْ لَمْ یَشْکُرِ الْقَلِیلَ لَمْ یَشْکُرِ الْکَثِیرَ.

هرکه اندك را شکر نکند بسیار را نیز شکر نکند یعنی هرکه قدر نعمت خدا نداند بهیچ حال شکرش نکند و نباید که کسی نعمت خدا را خوار دارد اگرچه اندك بود که حضرت مصطفی علیه‌السّلام دردرخانهٔ ریزهٔ نان‌یافت‌برگرفت‌وبوسید و برسرش می‌نهاد و اهلش راگفت که: نعمت خدایرا بزرگ دارید که نعمت‌چون ازسرائی برمد دشوار بازآید. وأمیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام میگوید که: زیادت نعمت با زیادت شکرست مادام تا بنده شکر بزیادت کند خدای تعالی نعمت بر وی زیادت کند و چون بنده درشکر تقصیرکند خدای تعالی ازنعمت بازگیرد، و أصل شکر آنست که بنده هرخیر ونیکی از قبل خداوند بیند واعتقاد نکند که‌اورابنزدیک خدای‌تعالی قدری و منزلتی نیک است پس نعمت بوی داده است که آزمایش‌است که حقّ میکند بندگان را.

۳۰۷ ـ مَنْ عَزَّی مُصَاباً فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ.

۱ـ باید مانند عبارت میان دو قلاب که بنظر درست شده است در اینجا باشد.

۲ـ یعنی صحت بدن وتندرستی بقدری که‌انسان‌ازخوردن‌آب خنک‌لذت بردنعمتی‌است که مشمول حکم «لتسألنّ یومئذ عن النّعیم» است ودرقیامت ازآن سؤال‌میشود.

هر که مصیبت زدهٔ را تعزیت کند و دلخوشی دهد [اورا نیز چون مصیبت زده مزد وثواب باشد] و روز قیامت پیش ازآنکه ببهشت شود حلّهٔ پوشد. وبخبری دیگر: تعزیت کردن ودلخوشی دادن مصیبت زدگان را بهشت بمیراث برساند. وباقر علیه السّلام گوید که: هر که برمصیبت صبر کند خدای عزّوجلّ درعزّتش بیفزاید، و مأوای وی بهشت است، و درجهٔ روزه داران و شبخیزان بیابد، و درجهٔ آنکسانی بیابد که پیش مصطفی علیه السّلام بردست کافران شهید شده باشند. و حضرت محمّد مصطفی علیه السّلام گوید که: هر که را سه فرزند کودك بمیرد بقیامت پیش وی آیند و او را سپری شوند از آتش دوزخ. وصادق علیه السّلام گوید که: هر که را بزندگانیش فرزندی بمیرد و او برآن صبر کند فضل و ثواب او بیشتر بود ازآنکه هفتادفرزندازپس مرگ بگذارد وهریکی چندان بزید که مهدیّ علیه السّلام را دریابد.

۳۰۸ ـ مَنْ فَطَّرَ صائماً کانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ.

هر که بگشاید روزه داری را مزد یابد یعنی هر که شبانگاه طعامی بسازد و مؤمن روزهٔ را بدان طعام حاضرآورد همچنان ثواب که مؤمن را بود بروزه داشتن؛ این کس را نیز بود بروزه گشادن، و هر عمل صالح که وی بقوّت آن طعام کند این کس را نیز نصیب بود. چون نزدیک ماه رمضان بودی مصطفی علیه السّلام درخطبه گفتی که: برشما سایه افکند ماهی یعنی نزدیک درآمد که هر که دروی مؤمنی را روزه بگشاید همچنان بود که بندهٔ را آزاد کرده باشد، وگناهانش جمله آمرزیده شود گفتند: یارسول الله آنکه درویش بود چه کند؟ ـ گفت: خدای تعالی کریم است این مزد را ارزانی دارد آنرا که بلقمهٔ یاشیرینی. یا بآب سردی روزه بگشاید ثوابش از ثواب روزه داران بیشتر بُوَد.

۳۰۹ ـ مَنْ رَفِقَ بِأُمَّتِي رَفِقَ اللهُ بِهِ.

هر که با امّت من مدارا کند خدای تعالی با او مدارا کند.

۳۱۰ ـ مَنْ عَادَ مَرِيضاً لَمْ يَزَلْ فِي خُرْفَةِ (۱) الْجَنَّةِ.

هر که را بیمار پرسیدن عادت بود همیشه در درجات بهشت باشد زیرا که بیماری همه عُسرت و تعجّب بود و آن عاجزدرمانده بر بستر افتاده ازین پهلوی در آن پهلوی گردد چون با دوستان و عزیزان خویش پیوندد و با اهل و فرزند نگرد آب حسرت برخسار عزیز فرودآورد که گوئی دیگر باره مرا باایشان نشست و خاست باشد؟ گوید : فرزندان مرا بعد ازمن که تیمار دارد؟ وحال ایشان بچه رسد ؟ و نه سهل روزگار برآید که اُهلم جفتی دیگر گیرد و مرا یکسره فراموش کند ، و چون باسرای و خان و مان و تجمّل و اسباب نگرد بادهای سرد از سینه برآورد و گوید: دریغا که از [بهر] که ساختم ؟ وکدام بود که درین سرای بی رنج و شادمان بزید؟ وازین برخورد؟ و چون با روزگار گذشته نگرد و عمر بیند بباد برداده از آن هیچ نصیبی

۱ـ در اصل «غرفة» لیکن در نسخهٔ عتیقه : « فی مخرفة الجنّة» ودرحاشیه معنی کرده که : « درمرغزارهای بهشت » جزری در نهایه گفته: « فیه : عائدُ المریض علی مخارف الجنّة حتّی یرجع ؛ المَخارف جمع مَخرف بالفتح و هوالحائط من النخل ای انّ العائد فیما یحوزه من الثواب کأنّه علی نَخلِ الجنّة یَختَرِف ثِمارَها. وقیل : المخارف جمع مخرفة وهی سکّة بین صفّین من نخل یخترف من أیهما شاء أی یجتنی ، وقیل: المخرفة الطریق ای انّه علی طریقٍ تؤدّیه اِلی طریقِ الجنّة؛ و منه حدیثُ عمر : تَرَکْتُکُمْ عَلیٰ مِثْلِ مَخرفةِ النعم أي طُرُقُها الّتی تمهدها بأخفافها ، ومن الاوّل حدیث أبی طلحة اِنّ لی مَخرفاً وانّنی قدجعلته صدقة ای بستاناً من نخلٍ والمَخرفة بالفتح یقع علی النخل و علی الرُّطب ، و منه حدیث ابی قتادة: فابْتَعَتُ بهِ مَخرفاً؛ ای حائط نخلٍ یخرف منه الرّطب. وفی حدیث آخر: عائدُ المریضِ فی خَرافة الجنّة ای فی اجتناء ثمرها؛ یقال : خَرَفتُ النخلة أخرفها خَرفاً و خرافاً وفی حدیثٍ آخر : عائدُ المریض علی خُرفة الجنّة؛ الخُرفة بالضمّ اسم ما یخترف من النخل حین یدرك، وفی حدیثٍ آخر : عائدُ المریض له خَرِیفٌ فی الجنّة ای مَخروفٌ مِنْ ثَمَرها فَعیلٌ بمعنی مفعول ومنه حدیث أبی عمرة : النّخلة خرفة الصائم أی ثمرته التی یأکلها و نسبها الی الصائم لانّه یستحبّ الِافطار علیه، وفیه انّه اَخَذ مِخرفاً فأتی عذقاً؛ المِخرف بالکسر مایجتنی فیه الثمر، و فیه انّ الشجرأبعد من الخارف وهوالذی یخرف الثمر ای یجتنیه» .

ازاین بیانات برمیآید که نسخهٔ عتیقه درست‌ترست وامّا دربارهٔ عیادت مریض اخبار بسیار وارد شده که درکتب اخبار مذکور است و از جنبهٔ ادبی این‌دوبیت شاهکاراست :

« شکل عیادت ارچه بصورت عبادتست — امّا بنقطهٔ ز عبادت زیادتست »
« پرسیدن شکسته دلان اهل جاه را — نقصان جاه نیست کمال سعادتست»

ازبهر گور قیامت برنگرفته برخویشتن می پیچد و گوید: ازپس مرگ من چه پیش آید مرا ؟ درگور بامن چه کنند ؟ وبقیامت ازمن چه پرسند ؟ وبیمارپرس چون این حال بیند ناچاردلش نرم گردد وبردنیا سردشود وروی بآخرت کند گوید: دیروزاین مرد چون بود امید دراز میداشت؛ تواندکه من فردا چون اوباشم . و حضرت مصطفی علیه السّلام گوید که : هرکه بر بیماری صبر کند و خدا را خواند چنانکه در خزان برگ از درخت فرو ریزد گناه ازوی میریزد ، و هیچکس از دنیا بنشود تابدان گناه که کرده باشد بیماریی بوی نرسد اگر زیادت سختی جان کردن گردد زیادتی بماند آسایش (۱) جان کندن گردد ، و هرکه در پرسیدن بیمار شود دررحمت خدا باشد همچنان باشد که هفده روز روزه داشته باشد وبقولی هژده روز .

۳۱۱ ـ مَنْ دَعا عَلیٰ مَنْ ظَلَمَهُ فَقَدِ انْتَصَرَ مِنْهُ .

هرآنکس که نفرین کندبرآنکس که بر وی ظلم کرده باشد مکافاتش باز کرده باشد زیرا که نفرین بکارشود .

۳۱۲ ـ مَنْ مَشیٰ مَعَ ظالِمٍ فَقَدْ أَجْرَمَ .

هرکه با ظالمی بشود پس تعظیم گناه کرده باشد زیرا که ظالم بنردیک خدای تعالی خوار و ذلیل بود پس هرکه نشست وخاست باظالم کند ودرآن تعظیم و بزرگی ظالم بود مخالفت خدا کرده باشد، و هرکه خدایرامخالفت کند نزدیک آن بود که ظالم گردد ، و بدترین ظالمان مخالف دین حق بود و نشاید که مؤمن ویرا نوازد و از بهروی دعا و استغفارکند یا بر وی سلام کند الّا تقیه بود .

قال الله تعالی : وَلا تَرْكَنُوا اِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّارُ ؛ یعنی پشت وا (۲) ظالمان مدهید و با ایشان میل مکنید که آتش دوزخ شما را دریابد و کس بفریاد شما نرسد . عادلی را بسرای ظالمی بردندتا گواهی بنویسد سر قلم تباه بود

۱ـ کذا ؛ و بطور حتم عبارت درست نیست و از وسطش چیزهائی ساقط شده است .
۲ـ در برهان قاطع گفته: «[وا] گاهی بجای با گفته میشود چنانکه میگویند: واتومیگویم یعنی با تو » .

نیکوکرد فروزد بمرکّب گواهی بنوشت ، چون بیرون آمد یادش آمد که نباید که آن ظالم بدان قلم چیزی برکسی نویسد ومن باو شریک باشم؛ باز گردید وسر قلم شکست. و یکی دیگر آنکه معلّمی کردی فرزندان ظالمان را چیزی از قرآن وچیزی دیگر از ادب و عربیّت نیاموزانیدی گفتی: نباید (۱) که ایشان بناشایست بکار برند و من یار و شریک آن باشم .

قال الله تعالی: وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوى، وَلا تَعاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَ الْعُدْوانِ؛ یعنی یاری دهید یکدیگر را برخیر و نیکی، و یاری مدهید یکدیگر را برآنچه وزر ووبال بُوَد .

۳۱۳ ـ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ .

هر که مانند کند خویشتن را بقومی از ایشان بُوَد .

۳۱۴ ـ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ (۲) تَکَفَّلَ اللهُ بِرِزْقِهِ .

هر که طلب علم کند خدای تعالی بروزی دادنش ضامن وپایندان بود، خدای تعالی اگرچه هرجانوری را روزی برخویشتن واجب کرده است ولیکن هر یکی را وجهی بود که تابدان مشغول نشوند روزی بوی نرسد [امّا] آنکه طلب علم کند خدای تعالی بی‌سببی روزیش دهد. مصطفی علیه‌السّلام گوید که : ندانستهٔ که خیر دنیاوآخرت باعلم بود و شرّ دنیا و آخرت باجهل بود ، خدای را نپرستند إلّا بعلم ، وطاعتش را بنرسند إلّا بعلم ، واین نشانست که هر کس طاعت وعبادت بی‌حدّ کند چون بی‌علم کند همه هباء منثور(۳) بود. وأمیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام فرماید: قِیمَةُ کُلِّ

۱ ـ یعنی « مبادا » و در کتب قدیمه « نباید » بجای « مبادا » که اکنون بکار میرود زیاد بکار رفته است .

۲ـ در نسخهٔ عتیقه : «علماً» .

۳ـ مأخوذ از آخر آیه ۲۳ سورة الفرقان است وتمام آن این است : « و قدمنا الی ماعملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً» ومراد به «هباء منثور» آنست که پوچ وبی‌حاصل باشد.

امرئٍ ما یُحسِنُهُ ؛ قیمت هرکس بقدرِ دانشِ او بود اگر قدر بمال بودی هیچکس بهتر از قارون نبودی ، و اگر خلاص از آتش بمال بودی هیچ مالدار را روی در دوزخ نشدی ، و اگر بنسب بودی أبولهب که عمّ پیغمبر صلّی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم بود ملعون نبودی .

قال‌الله‌تعالی: قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ ؛ یعنی یکسان نبود آنکه بداند و آنکه نداند .

۳۱۵ ـ مَنْ لَمْ یَنْفَعْهُ عِلْمُهُ ضَرَّهُ جَهْلُهُ .

هرکرا علم و دانش سود نکند جهلش زیان کند .

۳۱۶ ـ مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ یُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ .

هرکه ازکردار باز ماند نسب و حسبش بفریادش نرسد .

قال‌الله‌تعالی: فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَلا یَتَساءَلُونَ ؛ یعنی چون در صور دَمند و خلق از گور برخیزند آنروز از اصل ونسب نپرسند بلکه از اعمال وکردار پرسند . و مصطفی علیه السّلام چندان نمازکرد که پایهایش بیاماهید (۱) گفتند : یارسول‌الله نه خدای‌تعالی ترا برگزید و حکم کرد که تو ازگناه پاکی؛ این همه رنج ازبیم چیست ؟ـ گفت: اگر طاعت نکنم ناشُکور و ناسپاس باشم . و قومی برسبیل زیارت در نزدیکِ امام زین‌العابدین علیه‌السّلام آمدند واو در نماز ایستاده بود ضعیف ونزار شده چون خوشهٔ پربارکه بادآنرا بجنباند می‌لرزید ، و پیشانی و دیگرِ جایها که برسجود نهاده بود چون زانوی شترشده بود ، گفتند : یابن رسول‌الله خدای‌تعالی اگر دوزخ را الّا از بهرِ تو نیافریده است (۲)

---

۱ ـ **در برهان قاطع گفته :** « آماه بروزن ناگاه بمعنی آماس است که ورم و برآمدگی اعضا باشد » پس « آماهیدن » بمعنی آماس کردن میباشد .

۲ ـ کذا در نسخهٔ اصل ؛ و پیداست که عبارتی از اینجا ساقط است .

اگر روزی بنماز بودی هر که هزار بار نماز کردی و صد بار بیشتر مسکینان از وی روزی خوردندی و هیچ ندانستند که از که بدیشان میرسد چون حضرت امام زین العابدین علیه‌السّلام ازدنیا برفت آن سال چیزی نیافتند بدانستند که ازبرکات حضرت امام زین العابدین علیه‌السّلام بود . و مصطفی علیه‌السّلام گوید که: قرابت می‌پندارند که أولیتر بمن آن کس بود که متّقی وپارسا باشد، هر که خواه باشد وهرکجا خواهی گیر (۱) و چون این آیت آمد: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ یعنی بیم کن یا محمّد قرابت خود را گفت : یا فاطمه بقیامت کردار آور نه نسب که آنجا نسب سودی ندارد . و مصطفی علیه السّلام اورا این ازبهر آن گفت که بوی نزدیکتر بود و دخترش بود بلکه پارهٔ تنش بود چون چنین باشد دیگری که بشنود بهتر بر سر کار باشد . فاطمه علیها السّلام درشرف و نسب از خلق مانندش نبود ودرعبادت و طاعت کسی بگرد وی نرسد طاعتش سود خواهد کردن جزازنسب ؛ پس دیگری بداند که نسب بکار نمی‌آید الّا طاعت .

ونسب دواست

یکی- درکار آخرت تأثیرش نَبُوَد و مردم برسبیل رسم وعادت و برسبیل قدرْ ایشان‌راحرمت دارند چون‌فرزندان دهقانان و خداوندان مال وعقار(۲) وضیاع (۳).

دوّم - ذرّیهٔ مصطفی علیه‌السّلام بل که قراباتش و مهاجریان و أنصاریان وعالمان وعالم زادگان ؛ هرکه ازین طایفه مطیع و فرمانبردار بود وحقّ حرمت ایشان نگاهداشته بود و طاعتش نیکوترباشد وثوابش بیشتربود برهرکسی واجب بودکه ایشان را حرمت دارد و تعظیمشان کند ، و هرکه از اینان عصیان کند

۱- عبارت حدیث مشوّش است .

۲- **درمنتهی الارب گفته:** «عقار کسحاب زمین وآب ومانند آن ومِنْهُ: مالَهُ دارٌ ولا عِقارٌ أی شیءٌ ، وگیاه که مواشی را خسته گرداند ، وبهترین گیاه و منزل و درخت خرما ورنگ سرخ ورخت واسباب خانه؛ یقال: بیتٌ کثیرالعِقار؛ ای کثیرالمتاع ؛وبرگزیدهٔ رخت وأسباب که جز در عید ونحوآن استعمال کنند وقدتضمّ وهرچیز خشک (تاآخر)» .

۳- **درمنتهی الارب گفته:** « ضَیعه بالفتح آب و زمین و مانند آن؛ وضیاع بالکسر کرجال جمع » .

نسبش را خوار داشته باشد و گناهش زشتر(۱) بود و عقابش سختر(۲) بود و هر که بسبب نسب خویشتن بزرگ نماید و دیگرش حقیر آید زود بود که هلاك شود ، آورده اند که : در قیامت ندا آید که: شما نسبی نهادید که فلان پسر فلان ، و من نسبتی کردم که : إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ ؛ اکنون بنگرم تا کدام بهتر آید . روزی حضرت مصطفی علیه السلام نشسته بود و پشت مبارك بمحراب باز داده بود و آن روی چون ماه فراقوم کرده و آن لب چون عقیق از هم بگشاده وبلفظی شیرین و بزبان فصیح گاه از وعد و گاه از وعید از درّ منثور و لؤلؤ مکنون فرا باریدن گرفت صنادید عرب و بزرگان قریش همه بجان و دل مستمع شده و دل و هوش گوش بر گفتار آن حضرت نهاده سلمان فارسی علیه السّلام رضی الله عنه ازدر درآمد وبدیشان باك نکرد وپای بر گردن یك یك در می نهاد تا بنزدیك حضرت مصطفی علیه السّلام رسید و ایشان را خشم آمد یکی برجوشید و گفت: بکدام حَسَب ونَسَب این داوری کردی؟ـ سلمان بگریست گفت که : من نطفهٔ گندیده بودم و آخر مرده باشم روز قیامت که داوری بود اگر سرانجام من بخیر آید از من شریفتر و کریمتر کسی نبود مصطفی علیه السّلام سر برآورد و گفت سلمان راست میگوید .

۳۱۷ ـ مَنْ جُعِلَ قَاضِياً فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سِكِّينٍ .

هر که را قاضی کردند بی کارد گلویش ببریدند .

۳۱۸ ـ مَنْ حَمَلَ سِلْعَتَهُ فَقَدْ بَرِئَ مِنَ الْكِبْرِ .

هر که متاع خویش برگیرد از کبر دوربود؛ یعنی هر که بعیب ندارد که ازبازار یا از جایی دیگر چیزی که خریده باشد برگیرد بعیال برد . و مصطفی علیه السّلام ببازار شدی چیزی خریدی از بهر عیال خویش بخانه بردی ، و درسرای بنشستی وبدست خود پاره برنعل انداختی، و بزرابدوشیدی ، و شتر را علف درکردی، وچون مزدوری درکارخسته شدی یاری وی کردی ، وبنده را هیچ آفتی بزرگتر ازآن نیست

---

۱ و ۲ـ کذا درهردومورد بتخفیف .

که خویشتن را بزرگ نماید خدای تعالی داود علیه‌السّلام را گفت که : عابدان و طاعتداران را بترسان چون طاعت بزرگ آید و معجب شوند ، وایشان‌را بشارت‌ده چون توبه کنند از معصیت وگناه و بازآیند . ودر بنی‌اسرائیل مردی بود هفتادسال عبادت کرده بود وقتی از خدای‌تعالی حاجت خواست روا نمی‌شد خویشتن را گفت: ای نفس اگر توچیزی‌ارزندهٔ آورده بودی(۱) حاجتِ تورواب‌ودی خدای‌تعالی پیغمبرِ آن زمانه را وحی کرد که : ای پیغمبرفلان عابد را بگوی که : آن یک ملامت که نفسِ خویس را کردی بنزدیکِ من از هفتادساله عبادتِ تو بهتربود .

عمر عبدالعزیز پادشاه بود و مردی لطیف بود او را خبر آوردند که : پسرت انگشتری‌فرموده که نگینش بهزاردینار خریده (۲) پس نامهٔ بوی‌نوشت وسوگندش داد که شنودم که‌توانگشتری‌فرمودی که‌نگینش بهزاردینارخریدهٔ، آن‌نگین بفروش و هزار مسکین و درویش را سیر کن وبازپوش از درستی (۳) نقرهٔ انگشتری فرمای

۱- در اصل : « آرزوئیدی» .

۲- سعدی در بوستان (باب اوّل)این قصه را بطور دیگری بنظم‌آورده وآن‌این‌است (ص۹۲ چاپ استاد عبدالعظیم قریب):

« یکی از بزرگان اهل تمیز — حکایت کند زابن عبدالعزیز »
«که بودش نگینی برانگشتری — فرومانده از قیمتش جوهری »
« بشب گفتی آن جرم گیتی فروز — دری بود در روشنائی چو روز »
« قضا را درآمد یکی خشکسال — که شد بدرِ سیمای مردم هِلال »
« چو در مردم آرام و قوّت ندید — خود آسوده بودن مروّت ندید »
« چو بیند کسی زهر درکامِ‌خلق — کیش بگذرد آبِ شیرین بحلق »
« بفرمود بفروختندش بسیم — که رحم آمدش برغریب‌ویتیم »
« بیک هفته نقدش بتاراج داد — بدرویش و مسکین ومحتاج داد »
« فتادند در وی ملامت‌کنان — که دیگر بدستت نیاید چنان »
« شنیدم که میگفت و باران دَمْع — فرومیدویدش بعارض چو شمع »
«که زشت‌است پیرایه برشهریار — دل شهری از ناتوانی فکار »
« مرا شاید انگشتری بی نگین — نشاید دل خلقی اندوهگین »

۳- کذا؟

و بر وی نویس: رَحِمَ اللهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ؛ رحمت کناد خدا برآنکس که قدرِ خویش بشناخت. مصطفی علیه السّلام باجماعتی میرفت زنی بر راه ایستاده بود گفت: یک سوی‌رو تاجماعتِ من بگذرند؛ گفت: راه فراخ است، مصطفی‌علیه‌السّلام گفت: بگریزید که زن متکبر ۀ جبّارست. آدمی را کجا رسد که تکبّر کند ودرخود بغلط افتد که اصلِ آدم که پدرش بود مشتی خاك بود و اصلِ وی از قطرۀ آب‌بود که اگر قطرۀ ازآن برجامۀ آیدباآن جامه نمازنتوان کرد، وچون بمیرد جیفۀ گردد که هر که دست‌بوی نهدپلید گردد، وازپسِ آنکه درگورش نهند بگندد گندیدنی که اگر بیرون بودی هرکس ازوی نفور بودی، و حشراتِ زمین سربوی‌نهند وآن تنِ عزیز جمله طعامِ ایشان گردد، و تا زنده بود حمّالِ بول و غایط بود، نشانۀ آفات و بلیّات بود و هیچ ساعت از زحمت و محنتِ زمانه ایمن نه، و روزی بکامِ خویش هم نه، و مرادی چنانکه بایدش نیابد، و بر شادی و خرّمیش اعتمادی نباشد، و اگر زیادت‌بخورد درماند، و اگر کم بخورد خوابش نبرد. آورده اند که دورترین کسی ازرحمتِ خدای‌تعالی بقیامت جبّارومتکبّر بود، باقرعلیه‌السّلام گوید که: در دوزخ کوهی هست که آنرا صعر(۱) خوانند در آن کوه وادییست که‌اورا سقر خوانند و درآن وادی چاهیست که او را همهمه (۲) خوانند هرگاه که سرِ آن چاه برگیرند اهلِ دوزخ همه بفریاد آیند از رنج و بیمش. صادق علیه السّلام گوید که: سقر وادییست که چون نفس بزند همۀ دوزخ را بسوزاند و آن چاه وآن وادی جای متکبّران است(۳).

---

۱ و ۲ - کذا در هر دو مورد و تصحیح آن از متن عربی حدیث بشود.

۳- در مجلد پانزدهم بحارالانوار درجزءثالث درباب الکبر (ص ۱۲۵ چاپ- امین‌الضرب) **گفته:** «فی - أبی‌عن‌ابن‌أبی عمیرعن‌ابن بکیرعن أبی عبدالله (ع) قال: انّ فی جَهَنَّمَ لَوادِیاً لِلْمُتَکَبِّرینَ یقالُ له سَقَرُ شَکَی اِلَی اللهِ شِدَّةَحَرِّه وسأَلَهُ اَنْ یَتَنَفَّسَ فأذِنَ له فَتَنَفَّسَ فأحْرَقَ‌جَهَنَّمَ» وازثواب‌الاعمال ومحاسن نیزآنرا بسندصدوق و برقی نقل کرده‌است.

٣١٩ ـ مَنْ يُشادُّ هذَا الدِّينَ يَغْلِبْهُ (١) .

هر که با این دین سختی کند دین بر وی چیره (٢) شود ؛ یعنی که طاقتش نبود و بود که اوقات دیگران برخود بزیان آورد چون مسافری در بیابانی که بدان رود یا بیشتر بباید بریدن تا سلامت یابد خواهد که بیک روز ببرد لاجرم درماند و در میان بیابان بماند و دیر بمقصود رسد وباشد که هلاك شود .

٣٢٠ ـ مَنْ كَذَّبَ بِالشَّفاعَةِ (٣) لَمْ يَنَلْها يَوْمَ الْقِيامَةِ .

هر که بدروغ دارد شفاعت را شفاعت من بوی نرسد روز قیامت .

٣٢١ ـ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ ساءَتْهُ خَطيئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ .

هر که را شاد کند نیکیش واندوهگین کند گناهش ؛ وی مؤمن است . وچهارچیز آنست که در دنیا دوّیمش ازاوّل سخت‌تر بود، اوّل هر کس گناهی کند پس فخر کند بدان ، پس آن فخر ازگناهش هزاربار عظیم‌تر بود (٤) .

٣٢٢ ـ مَنْ صامَ الْأَبَدَ فَلا صامَ وَلا أَفْطَرَ .

هر که همیشه روزه دارد روزه اش نبود ؛ چون درحال سفر وبیماری وغیرهما که روزه نباید داشتن روزه دارد .

٣٢٣ ـ مَنْ خافَ أَدْلَجَ ، وَ مَنْ أَدْلَجَ بَلَغَ الْمَنْزِلَ .

١ـ در حاشیهٔ نسخهٔ عتیقه آنرا چنین ترجمه کرده : « هر که برآویزد با این دین قهر کند او را دین» جزری درنهایه گفته: «من یشادّ الدّین یغلبه ؛ أی یقاویه‌ویقاومه ویکلّف نفسه من العبادة فیه فوق طاقته، والمشاددة المُغالبة وهومثل الحدیث الآخر: انّ هذا الدّین متینٌ فأوغل فیه برفق» .

٢ـ در اصل : «خیره» وقیاساً تصحیح شد .

٣ـ دربعضی نسخ : « بالشهادة » .

٤ـ کذا در نسخهٔ أصل یعنی ازدوم وسوم وچهارم آن چهار چیز ذکری نشده‌است .

هر که او ترسد شبگیر (۱) کند، و هر که شبگیر کند بمنزل رسد یعنی هر که امید بهشت دارد و از دوزخ ترسد باید که طاعت دارد و پرهیزگار باشد تا برهد از آنچه ترسد از وی، ومادر سلیمان علیه السّلام سلیمان علیه السّلام (۲) را گفت: ای پسر بسیار مَخُسب که هر که بسیار خُسبد بقیامت مفلس بود و تهیدست برخیزد، ومردی بود که در آخرِ شب برخاستی و اهل را خبر کردی و گفتی : برخیزید که تا سازِ سفر کنیم که راهِ سفر دراز است و قافله دور (۳) .

۳۲٤ ـ مَنْ یَشْتَهِ کَرامَةَ الآخِرَةِ یَدَعْ زِینَةَ الدُّنْیا.

هر که آرزومند نواخت و کرامت آخرت بود زینت دنیا از دست بدارد، یعنی هر که زینتی کند که شبهت آن گیرد (٤)، یا زینتی که بدان تفاخر کند وتکبّر بیفزاید، یا زینتی که از حقّ تعالی دور کند، وجز از آن را باکی نباشد چون اسرافی نکند .

۳۲۵ ـ مَنْ کَثُرَتْ صَلوتُهُ بِاللَّیْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهارِ.

هر که شب بسیار نماز کند خدای تعالی دوستی وی دردلِ مردم افکند و بچشمِ هر کسی شریف بود بروز وگشاده روی بود . بقولی دیگر : هر که نمازِ شب کند بشب و روز کردارش همه نیکو بود زیرا که نماز همه لطف بود .

و صادق علیه السّلام گوید که : نمازِ شب روی را و خوی را نیکو گرداند ، و روزی را فراخ گرداند ، وغم را ببرد، و چشم را روشن گرداند، اگر بر وی دَین بود ببرکات نماز گزارده شود ، نماز شب دردها را ببرد و روی را سفید گرداند ، وتن را خوشبوی گرداند ، و نماز شب را بپای دارید که از سنّتِ رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم است و عبادت پیشگان و مصلحان ، و درخانهٔ که در وی قرآن خوانند ونمازِ

۱- در برهان قاطع گفته: «شبگیر با گاف فارسی بروزن تکبیر بمعنی صبح وسحر گاه باشد و راهی شدن پیش از سحر و بعدازنیمشب را نیز شبگیر گویند» . ۲- کذا .

۳- مناسب مقام است این دوبیت که ازقدماست (دروصایای هوشنگ ازتاریخ معجم):

« توزان منازل دورو دراز بیخبری ازآن نساختهٔ برگ رهزمرکب وزاد»
چوهیچ یادنکردی زخاک مبدأخویش ذخیرهٔ بنه آخر برای روز معاد »

٤- کذا ؟

شب کنند بر أهلِ آسمان چنان ظاهر و روشن بود که ستاره بأهلِ دنیا، و هرکه‌را در سجدهٔ شکر از پسِ نماز او را خواب واَبَرَد خدای‌تعالی بفرماید تا درهای آسمان بگشایند فرشتگان را گوید که: بندهٔ مرا ببینید که چون میگزارد آنچه بر وی فرض نکرده‌ام گواه باشید که وبرا بیامرزیدم و توبه‌اش را پذیرفتم و درروزیش افزودم. یکی نزد حضرتِ امام جعفر صادق علیه السّلام آمد و شکایت وگلهٔ درویشیِ خود میکرد تاآن‌حدّ که فرانمود که درآن‌آن گرسنه‌است،حضرت امام‌جعفر صادق‌علیه‌السّلام گفت: دوش‌نمازِ شب کردی ؟ـ گفت: کردم ، حضرت بَأصحابِ خودنگریدو گفت: هرکه‌نمازِ شب کند بروزی‌درنماند وگرسنه‌نباشد، چنانکه سال‌وفرزندزینت دنیاست هشت رکعت از نمازِشب زینت آخرت بود. و حضرتِ مصطفی علیه‌السّلام گوید که: اگرنه آنستی که این اُمّت را سخت دشوار بودی وکم بودی که بجای آرد خدای‌تعالی نمازِشب فریضه گردانیدی ، و در هر شبی ساعتی است که هر که آن ساعت را دریابد هرحاجتی که خواهد بیابد از خدای‌تعالی ؛ اگر دُنیَوی‌بود واگر اُخروی ، وظاهر چنانست که آن ساعت در سَیَک (۱) واپسین است .

و آورده‌اند که هر که از بهرِ نمازِ شب پهلوی نازنین را از بسترِ گرم و نرم بردارد و خوابِ نوشین از چشم بازکند وقصدِ طهارت کند فرشتگان گویند :

طُوبیٰ لک ؛ خنک تراکه طریقِ صالحان داری ، و برای یقین میگزاری ، و موافقتِ صدّیقان میکنی پس بنمازگاه آید و چشمهای هرکس در خواب رفته وآوازها نشسته چنانکه گوئی درجهان دیّار (۲) نیست وازآسمان ندا برخاسته(۳)

۱- « سیک » بکسر اوّل و دوّم مخفّف « سه یک » است بمعنی یک سوّم که بعربی ثلث گویند ودرکتب قدما باین ترتیب فراوان بکار رفته است .

۲- دیّار بتشدید یاء بروزن سیّار و دیّور بتشدید یاء بروزن تنّور بجای « أحَد » در عربی بکار میرود **درمنتهی‌الارب گفته:** «دیّارکسی ؛ یقال : مافیها دیّارٌ؛ نیست درخانه کسی؛ أصله دیوارفالواو اذا وقعت‌بعدیاءٍ ساکنة قبلها فتحةٌ قُلِبَتْ یاءً و اُدْغِمَت مثل أیّام وقیّام، ومابها دَیّورکتنّور ؛ نیست درآن کسی» وازامثال سائره دراصطلاح اهل معقول وعرفان است : لیس فی‌الدّار غیره دیّار .

۳ ـ اشاره بمضمون اخبارکثیره است که در ثلث اخیر شب فرشتگانی از جانب خدای‌تعالی نداکنند هل من مستغفرٍ فأغفر له وهل من سائل فأعطیه (تاآخر).

که آیا کسی آمرزش نمیخواهد ؟ و این بنده گاه در رکوع وگاه در سجود وگاه در قیام وگاه درقُعود (۱) وگاه در تسبیح وگاه در تهلیل ، وگاه در استغفار وگاه در تضرّع وزاری ، وگاه در تفکّر و اندیشه ، وگاه میگِرْیَد بروزگار بباد برداده ، و غم و حسرت میخورد و فرشتگان چون بینند بیکدیگر گویند که : فلان شخص این شب برسنّتِ مصطفی علیه السّلام میرود، ورسول صلّی الله علیه وآله وسلّم میفرماید که : هر که وقتِ سحر هفتاد بار استغفار کند خدای تعالی هفتصد گناهِ وی بیامرزد گفت : خاکسار باد آنکه هر روز هفتصد گناه بکند و در شب یک ساعت برنخیزد و همه را بشوید، وهر که برنیّتِ نماز شب بخسبد و پس بیدار نشود تاصبح برآید و بدان اندوهگین شود خدای تعالی بفضل و کرمِ خویش ثوابِ نمازش بنویسد .

جماعتی در خدمتِ حضرتِ امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام رفتند وگفتند : یا امیرالمؤمنین خبرده ما را از ثوابِ عبادتِ شب ، گفت : هر که ده یکی از شب نماز کند « خالصاً للّه لثوابه » ؛ خدای تعالی گوید : ای فرشتگان بنویسید این بنده را امشب از نیکی بعددِ هرچه امشب روید ازنبات و حبوب و أرزاق وجزاز آن، و هر که نه یکی از شب عبادت کند خدای تعالی دعای او مستجاب کند ، وبقیامت نامه اش بدستِ راست دهند، وهر که هشت یکی ازشب برخیزدونماز کندخدای تعالی ویرا مزد شهیدی بنویسد ، و بقیامت دستوریش دهد تا وی اهل و فرزندان را که خواهد شفاعت کند، وهر که هفت یکی ازشب نماز کند چون از گوربرخیزد رویش چون ماه شب چهارده بود با اُمّتان بصراط بگذرد ، و هر که شش یکی ازشب نماز بکند خدای تعالی ثوابش نویسد وگناهش جمله بیامرزد ، و هر که پنج یکی ازشب نماز کندبقیامت درقبّهٔ ابراهیم خلیل الله علیه السّلام بود ، وهر که چهاریکی ازشب نماز کند بقیامت از رستگاران بود و چون باد برصراط بگذرد و بی‌حساب در بهشت شود ، و هر که سه یکی از شب نماز کند هر فرشته که ویرا بیند آرزوی حالِ وی کند و بدان منزلت که ویرا بود از خدای تعالی هشت در بهشت بر وی بگشاید

۱- دراصل : «قنوت» .

وگوید : بهرهٔ دری که خواهی دَرشو ، و هرکه نیمی از شب نماز کند ثوابش بیشتر از آن بود که هفتاد بنده از فرزندان اسماعیل علیه‌السّلام آزاد کرده و هزار بار زمین را پراز زرسرخ بصدقه دهد ثوابش برابر وی نباشد ، وهرکه دوبهری از شب نماز کند خدای تعالی بعدد ریگ عالج (۱) و هرزمین که آنجا ریگ بیشتر باشد حَسَناتش بنویسند ، وکمترین حَسَنهٔ آن باندازهٔ کوه اُحُد باشد ، و هرکه شبی تمام بایستد بقرآن خواندن و رکوع و سجود و ذکرِ خدای تعالی کردن چندان ثوابش دهد خدای تعالی که کمتر آن بود که ویرا از گناه بیرون آورد وچنان گرداندش که آن فرزند که از مادر بزاید ، و بعددِ هرچه خدای تعالی آفریده است حسناتش و درجاتش بنویسد، وچون از دنیا بیرون برود در گورنوریش پیدا گردد وعذابِ گورش نکنند وبراتی ازآتشِ دوزخ بوی دهند وبانیکانش برانگیزانند، وخدای تعالی فرشتگان را گوید که: بندهٔ مرا ببینید که این شب جمله بطاعتِ من زنده داشت و مقصودش رضایِ من بوده ؛ وی را بفردوسِ اَعلایِ من فرود آرید که ویراست در آنجا صد هزار شهر ، در هرشهری وی راست آنچه خواهد ، و بچشمش خوش آید ، و برخاطرِ هیچ کس بنگذشته باشد ، از آنچه برای وی بجای آورده‌ام .

و أمیرالمؤمنین عليّ علیه‌السّلام فرماید قومی را در شبی که فرازآمدند وقنبر را پرسید که اینان کِیَنْد؟ ـ گفت که: شِیعَتِ تواَند، أمیر المؤمنین عليّ علیه‌السّلام با ایشان درنگرید رویهای ایشان دید سرخ ، و نشانِ تنعّم و فربهی و آسودگی بر رویهایِ ایشان پیدا بود گفت : ایشان بِشِیعَتِ من چیزی نمانند وسیمایِ شیعتِ من ندارند، آنکه شیعتِ من بود از گرسنگی و تشنگی لبهایِ ایشان جوشیده ، و شکمِ ایشان

۱ـ **ابن الاثیر در نهایه گفته:** «وفی حدیث الدّعاء : وماتحویه عوالج الرّمال؛ هی جمع عالج وهوماتراکم من الرمل ودخل بعضه فی بعض.» **وطریحی درمجمع البحرین گفته:** « فی الدّعاء : و ما تحویه عوالج الرّمال؛ هي جمع عالج وهو ماتراکم من الرمل و دخل بعضه فی بعض؛ و نقل أنّ رمل عالج جبالٌ متواصلة یتّصل أعلاها بالدّهناء بقرب یمامة وأسفلها بنجد، وفی کلام البعض: رمل عالج محیطٌ باکثر أرض العرب» . **درمنتهی الارب گفته:** « عالج جائی است ببادیه ودرآن ریگستانی است، و نیز ریگ توبرتو؛ عوالج جمع» **ودر اقرب الموارد گفته** : « عالج (بکسرلام) رمالٌ معروفة بالبادیة» .

پشت وا رسیده بود از برخاستن بشب ، و رویش زرد باشد ، و ازگریستن چشمش خلل یافته باشد یعنی شیعت من آن بود که براین صفت بود.و ظاهرچنانست که آن قوم منافق بودند .

۳۲٦ ـ مَنْ أَحَبَّ دُنْیاهُ أَضَرَّ بِآخِرَتِهِ ، وَ مَنْ أَحَبَّ آخِرَتَهُ أَضَرَّ بِدُنْیاهُ

هرکه دنیا را دوست دارد یعنی دست در وی زند بآخرت زیان کند، وهرکه آخرت را دوست دارد بدنیا زیان کند ، زیراکه چون بکار آخرت مشغول گردددنیا از دست بشود وآن وقت که بکار دنیا مشغول شودآخرت ازدست بشودوزیان کند .

۳۲۷ـ مَنْ أَهانَ سُلْطانَ اللهِ أَهانَهُ اللهُ ، وَمَنْ أَکْرَمَ سُلْطانَ اللهِ أَکْرَمَهُ اللهُ(۱).

هرکه خوار دارد حجّت خدارا خدای‌تعالی اورا خوار دارد ، وهرکه‌عزیز دارد حجّت و خلیفهٔ خدا را خدای‌تعالی او را عزیز وبزرگ دارد .

۳۲۸ ـ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ خَیْراً کانَ أَوْ شَرّاً کانَ کَمَنْ عَمِلَهُ .

هرکه دوست دارد کردارِ قومی‌را اگرنیک باشد و اگر بد باشد همچنان‌باشد که وی کرده باشد .

۳۲۹ ـ مَنِ اسْتَعاذَکُمْ بِاللهِ فَأَعِیذُوهُ .

هرکه بزنهارِ شما آید با پناهش گیرید .

۳۳۰ ـ وَ مَنْ سَأَلَکُمْ بِاللهِ فَأَعْطُوهُ .

هرکه چیزی خواهد ازشما بدهید .

۳۳۱ ـ وَ مَنْ دَعاکُمْ بِاللهِ فَأَجِیبُوهُ .

هرکه شمارا بخوانداجابتش کنید.یعنی‌اگربمهمانی یاکاری‌دیگرقبول کنید .

۳۳۲ـ مَنْ أَتی إِلَیْکُمْ مَعْرُوفاً فَکافِؤُوهُ فَإِنْ(۲) لَمْ تَجِدُوا فَادْعُوا لَهُ حَتّی

۱ـ در نسخهٔ عتیقه جزء دوّم حدیث را حدیث مستقلّی قرار داده است .

۲ـ در نسخهٔ عتیقه « وَ إِنْ » و ازآن ببعد را نیز حدیثی مستقل قرار داده .

تَعلَموا أَنَّكُم قَدْ كافَأتُموهُ .

هر که باشما نیکوئی کند مکافاتش کنید ، و اگر مکافات‌نتوانید کردن‌وی‌را دعا و ثنا کنید تا آنگاه که دانید که مکافات وی کردید .

۳۳۳ ـ مَنْ مَشى مِنْكُمْ اِلى طَمَعٍ فَلْيَمْشِ رُوَيْداً .

هر که از شما بطمعی برود بباید که بآهسته رود. یعنی باید که تعجیل نکند که طمع خواری بود چون بنشود بود که خدای‌تعالی ویرا مستغنی گرداند .

۳۳٤ ـ مَنْ عَمَّرَهُ‌اللهُ سِتّينَ سَنَةً فَقَدْ أَعْذَرَ اِلَيْهِ فِي‌الْعُمُرِ .

هر که خدای تعالی وی را شصت سال زندگانی دهد عذر بر وی انگیخته درزندگانی ؛ پس‌بقیامت خدای ملامتش بیشتر کند برگناه ودرتقصیر توبه عقابش بیشتر بود .

۳۳۵ ـ مَنْ أَصْبَحَ لا يَنْوي ظُلْمَ أَحَدٍ غُفِرَ لَهُ ما جَناهُ (۱).

هر که در بامداد آید و در نیّت ندارد که برکسی ظلم کند آمرزیده شود ازگناهی که کرده باشد. یعنی چون در بامداد آید نباید که نیّت هیچ گناهی کند که ظلم بود که بانفس خود میکند و بنده را هیچ چیز بهتر از نفس خویش نبود پس چون گناه کند بردوسترین کسی ظلم کرده باشد .

۳۳٦ ـ مَنْ أَلْقى جِلْبابَ الْحَياءِ فَلاغيبَةَ لَهُ .

هر که‌برکند جامهٔ شرم غیبت وی حرام نباشد ؛ یعنی که شرم ندارد که گناه و معصیت کند شاید که اورا غیبت کنند و جزازین نشاید که بنده سخن دیگر گوید قال‌الله‌تعالی: وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفينَ؛ یعنی ویل آنرا که از پیش یا از پس، غیبت مردم

۱ـ در نسخهٔ قدیم باضافهٔ « و اِنْ لَمْ يَسْتَغْفِر » یعنی هرچند که استغفار نکرده باشد وآمرزش نخواسته باشد .

کند(۱) **و باید که مردم از سخریّت و استهزا و ظنّ بدبردن ونام مردم بگردانیدن و تفحّص و تجسّس مردم کردن و غیبت کردن وسخن چیدن وبهتان‌نهادن‌بپرهیزند.**

أمّا سخریه قال‌الله تعالی : یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ ؛ تا آخر این آیه ؛ یعنی ای‌آنانکه بخدای‌تعالی ایمان دارید نباید که بر مؤمنان سُخریه واستهزا کنید که بُوَد که مؤمنی را که استهزا میکنید ازشما بهتر باشد . حضرت محمّد مصطفی علیه السّلام بآسمان قومی را دید که گوشت پهلوهای‌شان پاره میکردند و در دهان ایشان می نهادند باکراه بخورد ایشان میدادند، از حضرت جبرئیل علیه‌السّلام پرسید که ایشان چه کرده‌اند؟ـ گفت: ایشان غیبت کرده‌اند یکدیگررا .

أمّا نام کسی برگردانیدن ؛ درخبرست که : هر که نام کسی را بگرداند و آنکس را ناخوش آید فرشتگان آسمان بر وی لعنت کنند .

أمّا ظنّ بدبردن قال‌الله تعالی : یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلا تَجَسَّسُوا ؛ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید بخدای‌تعالی از بیشترِ ظنّ بپرهیزید که ظنّ بعضی ازیزه ووزر ووبال‌است وتجسّس یکدیگر مکنید .

وظنّ برسه قسم است یکی طاعت است،دوّم مباح است،وسیّم معصیت‌است ، اما آنکه طاعتست آنست که پیوسته ازگناه می‌پرهیزد نباید که ناگاه مرگ در وی رسد و بی‌توبه بمیرد ، و یا ظنّش بود که طاعتش بروجهی می‌افتد که پذیرفتن را نشاید ، و همچنین خویشتن را و اهل و فرزندان را از قرینِ بد و موضعِ تهمت می‌پرهیزد ؛ وآنچه بدین ماند .

وآنچه‌مباح است‌آنست که کس بکارِ دنیا احتیاط کند تامحتاج ودرمانده نگردد .

وآنچه معصیت است آنست که کسی بباطلی ظنّ برد که فلان نابکار است و فلان نه بوجه است ؛ و این بسیار است ، و چون راست بود همه عیب را بکوشد

۱ـ « مطفّفین » بمعنی کم فروشان‌است نه غیبت کنندگان‌پس گویا ازاینجا عبارتی ساقط شده است یا بتصرّف وتوجیهی این معنی را دراینجا اراده باید کرد؛ فتفطّن و تبصّر .

تا از خود دفع کند و از دل بیرون کند و نباید که بزبان (۱)] بگوید[که آنچه تحقیق بود واجب بود که سَتر کند وبپوشد پس آنچه ظنّ بود چون بزبان بگوید(۲)] حالش چگونه باشد ...!

أمّا غیبت قال الله تعالی : وَلاَ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعضاً أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یأْکُلَ لَحْمَ أَخیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ؛ یعنی غیبت یکدیگر مکنید وهر گز کسی(۳) از شما دوست دارد که گوشت برادری مرده بخورد؟! پس حال غیبتگوی همچنین بود . و زنی در سرای حضرت محمّد مصطفی علیه السّلام شد چون بیرون آمد یکی اززنان حضرت مصطفی گفت که: این زن کوتاه بود درسول اورا زجر کرد، او گفت: چیزی نگفتم که در وی نبود ، حضرت مصطفی گفت : غیبت آن بُوَد که در وی بُوَد وآنچه در وی نبود دروغ و بُهتان بُوَد . وحضرت مصطفی علیه السّلام فرمود که: هر که را جامه کوتاه یا دراز باشد و یکی از پس وی بازگوید و داند که آنکس چون بشنود خوشش نیاید ، غیبت باشد ، ومصطفی علیه السّلام قومی بمدینهٔ می فرستاد تاطعامی بیارند زید ثابت را گفت که : توسخن بگو ، چون ازچشم غایب شدندآن قوم گفتند: چرا باید که زید سخن گفتن؟- بحضرت مصطفی علیه السّلام اولیتر باشد ...! رسول علیه السّلام زید را بازگردانید و گفت: ای زید ایشان گوشت تو بخوردند بازرید بنزدیک آن قومی که همراه بودند برفت وازینحال معلوم ایشان کرد وجمله را بنزدیک حضرت مصطفی علیه السّلام آورد چون بیامدند وسوگندها بخوردند رسول علیه السّلام

۱- **پوشیده نماند که** : کلمهٔ «بزبان» که قبل ازقلاب (کروشه) بی قرینه قرار گرفته آخرین کلمهٔ قسمت ساقط ازنسخهٔ متعلّق بنگارنده است وازاین عبارت« بگوید که آنچه بود» که در نسخهٔ نگارنده که نسبهٔ کم غلط تر و قابل اعتمادتر است هست بار دیگر شروع بچاپ میکنیم پس قسمت واقع درمیان این دوقلاب (دوکروشه) که یکی درآغازسطرچهارم صفحهٔ هفتادودو (۷۲) بنظرمیرسد ویکی دیگر که قرینه ومقابل آنست درهمین جاملاحظه میشود فقط ازروی نسخهٔ شمارهٔ ۷۰۲ ، متعلّق بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه که بسیارمشوّش است چاپ شده است.

۲- عبارت میان دوقلاب از نسخهٔ متعلق بدانشگاه ساقط است .

۳- در نسخهٔ اصل : « وهر که ازشما» .

فرمود که : خیو(۱) از دهن بیندازید،خیو بیفکندند(۲) پاره‌های گوشت سرخ بود گندیده چون مردار از دهان ایشان بیرون افتاد ، رسول علیه السّلام گفت : این آن غیبت است که زید راکردید و هر کس که یکی را غیبت کند بدانچه خدای‌تعالی ویرا داده باشد حکمت خدای را طعنه زده باشد .

وگفته‌اند که : غیبت کن اگرچه توبه کند ازشومی غیبت‌ازپس همهٔ خلایق در بهشت شود ، و هرکه از پس یکی نیکوئی از آن وی بگوید فرشتگان راست و چپ وی را برگفتن آن مدد کنند ، و اگر غیبت کند فرشتگان وی راگویند که : بچه در قفای دیگری افتادهٔ ؟ چرا بعیبهای خود درنشوی ، و حقیقت است که اگر کسی عیب خودبدیدی ازعیب دیگران بازماندی ولیکن بیشتر آدمی آنستکه‌برگ کاه در چشم دیگران(۳) بیند و کوهی درچشم خود نبیند،ویکی زاهدی‌رابرسبیل مهمانی‌بخانه‌برد ومنتظر دیگری می‌بود چون ساعتی برآمد گفت : وی گرانجان(٤) می‌آید ، زاهد برخاست و آهنگ رفتن کرد وگفت : من در جائی نباشم که در آنجا غیبت گویند . وچنین گفته‌اند که : زنی دوك میرشت و پنبه‌اش دشوار میبود گفت : پنبه زنان را چنین وچنان باد ، شوهرش مردی عالم بود و زاهد ؛ درحال طلاقش داد وگفت : درین رشک و حمّیت است من چون توانم دید که زنم بقیامت میآید و چندین پنبه زن درو آویخته که : چرا ما را غیبت کردی ؟ و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که: غیبت مکنید وازپس عیبهای پوشیدهٔ مردم مروید که‌هر که چنین کند خدای‌تعالی برخلقش(٥) رسوا کند اگرچه در پوشیده تر جائی باشد .

۱- **در برهان قاطع گفته:** « خیو بکسر اوّل وسکون ثانی وواوآب‌دهن‌را گویند و بفتح اوّل وضمّ ثانی هم درست است » .

۲- در نسخهٔ دیگر : «بینداختند» .

۳- درنسخهٔ دیگر : «مردمان» .

٤- درنسخهٔ‌دیگر: «وی که‌آن‌چنان مردیست که دیرمیآید» **دربرهان‌قاطع گفته:** گرانجان باجیم کنایه از مردم سخت جان و مردم بسیار پیروسالخورده و رعشه ناك باشد و مردم فقیر و بیمار وازجان سیرآمده رانیز گویند وآهار و پالوده راهم گفته‌اند چه‌آن‌مانند پیران لرزان و رعشه ناك است » .

٥- «برخلقش» یعنی درملأ عامّ وعلی رؤس‌الاشهاد یعنی درمرأی ومنظر مردم.

امّا بهتان قال الله تعالی: لُعِنُوا فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَلَهُم عَذابٌ عَظیمٌ (۱)، یَومَ تَشهَدُ عَلَیهِم أَلسِنَتُهُم وَ أَیدیهِم وَ أَرجُلُهُم بِما کانُوا یَعمَلُونَ (۲) یعنی هر که برمؤمنی پارسا بهتان نهد دردنیا و آخرت بلعنت دربود واورا باشد عذابی عظیم، روزی که همان زبان که بوی بهتان نهاده باشد گواهی دهد.

قال الله تعالی: إِنَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ أَن تَشیعَ الفاحِشَةُ فِی الَّذینَ آمَنُوا لَهُم عَذابٌ أَلیمٌ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ (۳)؛ یعنی هر که دوست دارد که فسق وفجور و گناه ظاهر گردد(٤) ایشانرا باشد در دنیا وآخرت عذابی بزرگ.

قال الله تعالی: إِذ تَلَقَّونَهُ بِأَلسِنَتِکُم وَ تَقُولُونَ بِأَفواهِکُم ما لَیسَ لَکُم بِهِ عِلمٌ وَ تَحسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِندَ اللهِ عَظیمٌ (٥)؛ یعنی بزبان میگوئید وبدهان برمی آورید آنچه نمیدانید وآنرا بهیچ نمی‌شمارید، باید که چون پیش شما سخن بهتان رود بگوئید: ما یَکُونُ لَنا أَن نَتَکَلَّمَ بِهذا سُبحانَکَ هذا بُهتانٌ عَظیمٌ (٦)؛ ما را نیست که بدین سخن گوئیم. سبحان الله ..! این بهتانیست عظیم؛ خدای تعالی آنرا که بر وی بهتان نهاده اند تسلّی و دلخوشی میدهد آنجا که میگوید: لا تَحسَبُوهُ شَرّاً لَکُم بَل هُوَ خَیرٌ لَکُم (۷)؛ یعنی اگر چه از جهت بهتان شما رنجور و اندوهگین میشوید مپندارید که آن شرّ شماست بلکه نیکی شما در آنست زیرا که بقیامت خدای تعالی شما را برصبر ثواب دهد و بر آنچه رنج برده باشید عوض دهد

۱- ذیل آیهٔ ۲۳ سورهٔ مبارکهٔ نور، و صدر آن این است: «اِنَّ الَّذین یَرمُونَ المُحصَنات الغافِلات المؤمنات».

۲- آیهٔ ٢٤ سورهٔ مبارکهٔ نوراست.

۳- صدر آیهٔ ۱۹ سورهٔ نور و ذیل آن اینست: «والله یعلم و أنتم لاتعلمون».

٤- درهردونسخه: «ظاهر گرداند» و این معنی مبنی برآنست که «یشیع» بصیغهٔ غایب از باب افعال قرائت شود.

٥- آیهٔ ۱٥ سورهٔ مبارکهٔ نوراست.

٦- ذیل آیهٔ ۱٦ سورهٔ مبارکهٔ نور و صدر آن اینست: «ولولااذ سمعتموه قلتم».

۷- ازآیهٔ ۱۱ سورهٔ مبارکهٔ نور است.

چندانکه تمنّا کنید که کاشکی پیوسته برما بهتان می نهادندی. آورده اند که هر که فاحشهٔ بیند اگرچه معاینه در آن مینگرد باید که چشم را دروغزن دارد ، و اگر بگوش شنود اگرچه ازجائی معتمد شنود باید که گوش را کر پندارد ، وهر که چنین کند خدای تعالی با پیغمبرانش بر انگیزاند وباایشان حشر کند او را ، وهر که بندهٔ را بعیبی سرزنش کند از دنیا نرود تا آن عیب برو ننشیند و بدان معیوب نگردد .
و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که : بهتان راست نگردد و بهتانگوی ازدوزخ نَرَهد تا آن راست نگرداند پس بهتانگوی در دوزخ بماند. امّا سخن چین در دنیا خوار و ذلیل باشد زیرا که کسی پیش او چیزی نگوید و نخواهد که وی آنجاحاضر آید ، وچون بمیرد عذاب گورش سخت بود [و بقیامت پیش از همهٔ خلق بدوزخ شود(۱)] و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که سخن چین و دروغزن در بهشت نشوند و خدای تعالی دل ویرا و دو زبان وی را از آتش بیافریند زیرا که گوئی که ویرا دوزبانست که پیش سخن گوید و از پس (۲) سخنی دیگر گوید . و آورده اند که سخن چین بدترین خلق باشد ؛ زیرا که آن فتنه که او تواند انگیخت ابلیس که ملعونست نتواند انگیختن که فتنهٔ شیطان بیشتر از وسوسه است. وحضرت مصطفی علیه السّلام میگذشت ازدوگورنالشی می آید فرمود که : این یکی سخن چین است، و آن دیگر خویشتن را ازرشاشهٔ(۳) بول نگاه نداشته است ، و چوبی داشت بدونیمه کرد و هرپارهٔ بگوری فرو برد تا عذابش کمتر شود ، و بروزگار موسی علیه السلام خشکسالی پدید آمد ازبهر استسقاء چندین هزارخلق بصحرا شدند ودعا کردندوباران خواستند اجابت نمی آمد حقّ سبحانه و تعالی فرمود : یا موسی درمیان شما یکی سخن چین است بشومی وی دعا مستجاب نمیشود پس موسی علیه السّلام گفت : ملکا ویرامعلوم من کن تااز میان قومش بیرون کنم، حقّ تعالی فرمود که: ای موسی بندگان را از سخن چینی نهی میکنم پس خویشتن چون سخن چینی کنم بفرمای

۱- عبارت میان دوقلاب در نسخهٔ قدیم نیست.
۲- در نسخهٔ دیگر : «که پیش یکی سخنی گوید و پیش دیگر » .
۳- **درمنتهی الارب گفته:** «رشاش کسحاب چکیده های خون واشک وآب وجزآن».

تا همه توبه کنند، پس موسی علیه السّلام بفرمود تا همه توبه کردند پس باران بیامد.

آورده‌اند که یکی بپیش بزرگی رفت و سخن چینی از شخصی بکرد آن بزرگ ویرا گفت: سه کار عظیم بکردی:

اوّل ـ آنکه تا این زمان نزدیک من امین و معتمد بودی خویشتن را نامعتمد گردانیدی.

دوّیم ـ آنکه سخن دوست من گفتی و وی را نزدیک من متّهم گردانیدی.

سیّم ـ آنکه فارغ دل بودم مشغول دلم گردانیدی.

و هفت چیز آنستکه آدمی میباید که دوست ندارد و دل بدان مشغول نگرداند:

اوّل ـ سخن چیدن دوست ندارد زیرا که همه گناه باشد.

دوّیم ـ فاسقان را دوست ندارد زیرا که فاسق دشمن خداست.

سیّم ـ سخن چین را دوست ندارد زیرا که سخن چین عاصی باشد و عاصی را دشمن داشتن واجب بود.

چهارم ـ بقول سخن چین گمان نگرداند.

پنجم ـ باندوهی که از آن سخن حاصل آید صبر کند.

ششم ـ بتجسّس آن مشغول نشود.

هفتم ـ بخود سخن چینی نکند.

قال الله تعالی: وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ، فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ؛ بدین آیه حق سبحانه و تعالی ذمّ و نکوهش میکند زن ابولهب را که سخن چینی کردی.

۳۳۷ ـ مَنْ سَاءَتْهُ خَطِيئَتُهُ غُفِرَ لَهُ (۱) وَ إِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ.

هر که اندوهگین شود بگناهی یا خطائی که از وی حاصل آید آمرزیده شود و اگرچه استغفار نکند.

۱ـ در نسخهٔ عتیقه: «غَفَرَ اللهُ لَهُ».

۳۳۸ ـ مَنْ خافَ اللهَ خَوَّفَ اللهُ مِنهُ كُلَّ شَيْءٍ .

هرکه از خدا بترسد خدای‌تعالی همه چیز را از وی بترساند .

وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللهَ خَوَّفَهُ اللهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ (۱) .

وهرکه ازخدای نترسد خدای‌تعالی او را از همه چیزی بترساند .

۳۳۹ـ مَنْ أَحَبَّ لِقاءَ اللهِ أَحَبَّ اللهُ لِقاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقاءَ اللهِ كَرِهَ اللهُ لِقاءَهُ .

هرکه دوست دارد رسیدن بخدای‌تعالی‌را؛ دوست دارد خدای تعالی رسیدن او را ، و هرکه نخواهد رسیدن بخدای را نخواهد خدای‌تعالی رسیدن بوی‌را یعنی هرکه خواهان آخرت باشد ناچار عبادت کند و پرهیزگار باشد خدای تعالی او را دوست دارد ، و هرکه خواهان دنیا باشد از پس دنیا و هوا باشد و ناچاردرعبادت تقصیرکند و بگناه آلوده گردد خدای‌تعالی او را دشمن دارد .

۳۴۰ ـ مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَعْلَمُهُ وَ كَتَمَهُ أُلْجِمَ بِلِجامٍ مِنَ النّارِ .

هرکه را پرسند از علمی که داند و باز پوشد و نگوید روز قیامت لجامی سازند از آتش و برسرش کنند و بدان نوع بدوزخ برند یعنی از اصول دین بود ، یا از فرایض وواجبات بود ، یاگواهی داند و باز پوشد و نگوید .

۳۴۱ ـ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ خَبِيئَةٌ مِنْ عَمَلٍ صالِحٍ فَلْيَفْعَلْ .

هرکه تواند از شما که ویرا بود کردار پوشیدهٔ ازکردارهای نیک باید که بکند زیرا آن باخلاص نزدیکتر بود و از ریا دورتر بود پس خدای‌تعالی آنرادوستر دارد ؛ امّا فرایض وواجبات چون نماز و روزه و زکوة آن به باشد که بآشکاره(۲) بوَد تا دیگری بکردن آن نزدیکتر شود و تهمت نزنندکه وی طاعت نمی‌گزارد. وآورده اندکه طاعت پنهانی بر طاعت آشکارا چندانی درجه و تفضیل دارد که فریضه برسنّت .

۱ـ طبق نسخهٔ عتیقه این قسمت جزء حدیث سابق و متمم آنست .

۲ـ کذا در نسخهٔ قدیم و در نسخهٔ دیگر : «آشکارا» .

۳۴۲ـ مَنْ فُتِحَ لَهُ بابُ خَیرٍ فَلْیَنْتَهِزْهُ (۱) فَاِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.

هر که را گشاده شود باب خیری باید که غنیمت داند ونصیب آخرت بر گیرد زیرا که وی نمیداند که آن در بَروی کی بسته شود، یعنی هر که توانائی دارد که عبادت کند، یا روزه دارد، یا حجّ کند، یا زکوة دهد، یا مؤمنی را یاری دهد، یاحاجت مؤمنی راروا کند، یامؤمنی را شاد گرداند، یااز گناهی بپرهیزد، یادرماندهٔرا دست گیرد، یا از بهر مظلومی شفاعت کند و آنچه بدین ماند؛ باید که بجای آورد که حال پوشیده است وی نداند که چه پیش آید ودریغ بود که بافسوس وبی برگی بگذارد و آنکس راکه دشوار تر آید باید که تدارکش کند زیرا که چون بمیرد تمکّن و توانائیش بشود وهر که عاقل بود همیشه طلب سعادت کند وبخیرمشغول بودو گوید که: اگر بمانم خیرم زیادت بود، واگر بمیرم خیرم باری بدست بود.

۳۴۳ـ مَنْ کَظَمَ غَیظاً وَ هُوَ یَقدِرُ عَلی اِنْفاذِهِ مَلأَ اللهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَ اِیماناً.

هر که خشم فروخورد وتواند که آنرابراند خدای تعالی دل اورااز اَمْن وایمان پر گرداند. یعنی هر که خشمناك شود وگرم گردد و برجوشد بچیزی که بشنود یاببیند یاداند و تواند که مکافات و پاداشت وی کند و آن آتش فرو نشاند و آن خشم فرو خورد و بدست و زبان نرنجاند یا بچیزی که با وی کرده باشد باز نگیرد یا حرمتش نکاهاند خدای تعالی ایمنش گرداند و لطف و توفیق تمامش دهد، تاوی از خیار مؤمنان گردد، وایمنی دنیاآن باشد که دردل مؤمنان افکند که وی حلیم وبردبارست تا کس از بهر وی بدی نیندیشد، وایمنی آخرتآن باشد که خدای تعالی چون بیند که وی ببدی خشم گیرد و بدان سبب که فرو خورد سختیی بدل میرسد وبرآن صبر میکند حقّ تعالی سختیهای آخرت ازو بگرداند. و درخبرست که بدترین مردم آن باشد که زود خشم گیرد و دیر بگذارد، و بهترین مردم آن باشد که دیر خشم

۱ـ در نسخهٔ عتیقه: «فَلْیَنْتَهِزْ».

گیرد و زود بگذارد ، و بوقت خشم خدایرا یاد کند تا بوقت عقاب خدا شما(۱) را یاد کند . و لقمان حکیم گوید : سه چیز بوقت سه چیز پیدا گردد ؛ اوّل ـ دانش و زیرکی بوقت خشم پیدا گردد . دوّیم ـ مردانگی بوقتِ کارزار پیدا گردد . سیّم ـ دوستی بوقت حاجتمندی پیدا گردد . ویکی بزرگی‌را ستایش میکردوثنایش میگفت گفتش که : بوقت خشمِ مرا آزمودی و بردبارم یافتی ؟ ـ گفت : نه ، دیگر گفت که : درسفرم آزمودی و نیکخوئیِ مرا معلوم کردی ؟ـ گفت : نه ، گفت : بوقت معاملت مرا باانصاف یافتی؟ـ گفت : نه ، گفت: پس مرا مدح وستایش مکن وکسی راکه‌بدین سه چیز نیازموده باشی ثنایِ وی مگوی . وحضرتِ أمیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام میفرماید که : چون کسی بجایِ تو بدی کند و توبرمکافاتش‌قادر شوی باید که درگذری بشکرانهٔ آنکه بر وی دست یافتی . وروزی شاهِ مردان علیّ علیه‌السّلام کافری را بیفکند و برسینهٔ وی نشست تاسرش ببرد، کافر گفت : یاعلیّ مرا حاجتی هست بتو ؛ میخواهم که رویِ ترا ببینم ، شاهِ ولایت علیه السّلام زره ازرویِ مبارك برگرفت کافرِ ملعون خَیُود برروی مبارك آنحضرت‌پاشید، علیّ‌علیه‌السّلام را خشم آمد وکافر را رها کرد و نکُشت گفت : اگر وی را بکُشم از خشمِ خویش وی راکشته باشم(۲) . و حضرتِ امام زین‌العابدین علیه‌السلام خواست که‌دست بشوید کنیزك آب بدستش میکرد ابریق از دستش بیفتاد و بردست امام‌آمدودستش از آن رنجورشد ، کنیزك چون‌بدانست گفت: والکَاظِمِینَ الغَیْظَ وَ العَافِینَ عَنِ النّاسِ واللّهُ یُحِبُّ المُحْسِنِینَ ؛ یعنی‌خدامیفرماید که :آنانکه‌خشم‌فروخورند، امام‌علیه‌السّلام

۱ـ کذا درهردونسخه و مناسب بسیاق عبارت «او» است .

۲ـ این قصّه درکتب اخبارمختلف نقل شده ویک طریقش آنست که‌مولوی‌درمثنوی نقل میکند (اواخر دفتراوّل) :

« از علی آموز اخلاص عمل — شیرحق‌را دان مطهّر ازدغل »
« در غزا بر پهلوانی دست یافت — زود شمشیری برآوردوشتافت »
« او خدو انداخت برروی علی — افتخار هر نبیّ و هر ولی »

(تاآخرقصّه که مشتمل است برمسلمان شدن وی باپنجاه نفراز خویشاوندانش) .

گفت : فروخوردم ، کنیزك گفت : والعافینَ عَنِ النّاسِ؛ یعنی آنانکه مردم را عفو کنند ؛ امام علیه السّلام گفت : عفوت کردم ، کنیزك گفت : واللهُ یُحِبُّ المُحْسِنین؛ یعنی خدای دوست دارد نیکوکاران را ، امام علیه السّلام گفت : آزادت کردم.
خدای تعالی موسی علیه السّلام را گفت : ای موسی دانی که پیغمبری را بچه استحقاق یافتی ؟ - گفت : نه ، گفت : یا موسی بدانکه وقتی گوسفندی از گلّهٔ تو برمیده بود تو از پس وی همی شدی تا برنجی عظیم بوی رسیدی چون گوسفند را بگرفتی بزبان چیزی نگفتی و خشم نگرفتی و آن گوسفند را بردوش گرفتی و گفتی : ای مسکین این چه بود که تو کردی خودرا ومرا برنجانیدی(۱) امّا آنجا که داند که زیردست را ادب نکند اِلّا از پس آنکه بترسانیده باشد؛ زیان دارد، شاید که ادبش بکند .

۳۴۴ - مَنْ مَشی مِنْکُمْ فی ظُلَمِ اللَّیلِ اِلَی الْمَساجِدِ مَشی بِالنُّورِ التّامِّ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَسْعی بَیْنَ یَدَیْهِ (۲).

هرکه از شما در تاریکی شب برخیزد و ازبهر نماز بمسجد شود خدای تعالی وی را نوری دهد روز قیامت که در پیش او میتابد(۳).

۳۴۵- مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَجِدَ طَعْمَ الْایمانِ فَلْیُحِبَّ الْمَرْءَ لا یُحِبُّهُ اِلّا لِلّهِ تَعالی.

هرکه شاد وخرّم کنداورا اینکه طعم ومزهٔ ایمان یابدباید که مرد مؤمن دوست داردودوستش ازبهر خدادارد وبس . وحضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که :آنکس که ایمانش قویتر بود از آن بود که دوستی از بهر خدا کند ودشمنی ازبهر خدا کند و چون خیر کند از بهر طلب رضای خدا کند ، و از آن کسی که بازگیرد از بهر خدای تعالی بازگیرد ، وهرآن دو کس که ازبهر خدای تعالی بایکدیگردوستی کنند ایشانرا بود ستونی دربهشت از یاقوت سرخ؛ برآن ستون هفتاد هزار غرفه بود چنانکه

۱- یعنی سبب استحقاق نبوّت تواین امربود.
۲- در نسخهٔ عتیقه این حدیث را در این مورد نیاورده است .
۳- درنسخهٔ قدیم : «که در پیش مینماید» .

نور و روشنائی آفتاب با هل دنیا می‌جهد(۱) و خدای تعالی گفت : یاموسی ازبرای من چه کار کردی ؟-(۲) گفت : ملکا نمازمیکنم ، و روزه میدارم ، وزکوة میدهم، و ذکرت میکنم ، خدای تعالی فرمود : نماز حجّت تو باشد ، وروزه سپر تو باشد، و زکوة سایهٔ تو باشد ، و ذکر من نور تو باشد ، آنچه خاصّ مراست آنست که دوست‌داری دوست مرا، ودشمن داری دشمن مرا. وحضرت محمّد باقرعلیه السّلام فرماید که : هر که نیکی نیکان را دوست دارد یا ظلم ظالمان را دشمن دارد اگرچه دوزخی بود بهشتی گردد . و گفته‌اند که : بزه کاری ازدنیا برفت بخوابش دیدند گفتند که: خدا با تو چه کرد ؟- گفت: بوقت مرگ گناه خویش بسیار دیدم و هیچ شفیعی و دست آویزی ندیدم گفتم : ملکا اگرچه خویشتن نابکار و بی‌طاعت بودم امّا تودانی که نیکان را و مطیعان‌را دوست داشتم، بدان برمن ببخشود و بیامرزید مرا و برمن رحمت کرد .

قال‌الله تعالی : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ(۳)؛ یعنی شما که مؤمنانید دشمن مرا ودشمن خودرا بدوست مگیرید. وجای دیگرفرمود: لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّاللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ (۴) تا آخر آیه ؛ یعنی که یا محمّد تونیابی کسی که ایمان‌دارد بخدا و بروز قیامت دوست دارد دشمن خدا را و اگرچه پدرش یا فرزندش یا برادرش

۱- درنسخهٔ دیگر: «رسد» وباقی عبارت کذا در هردونسخه؛ پس چیزی ازمتن ساقط است.

۲- درنسخهٔ دیگر : «میکنی» و آن مناسبتر بسیاق کلام است.

۳- صدرنخستین آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ ممتحنه است .

۴- صدر آخرین آیهٔ سورة المجادلة و ذیل آن اینست : « اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و أیّدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدینّ فیها رضی‌الله عنهم ورضوا عنه اولئک حزب‌الله الا انّ حزب‌الله هم المفلحون» .

یا خویشاوندش بود ، دوست خدا آن بود که دلش با یمان مزّین و آراسته بود ، و دشمن خدا آن بود که فعلی یا صفتی با خدای خواند که خدای تعالی از آن منزّه وتعالی بود . وگفته‌اند که: دشمن خدای آنکس بود که باطل بردست گیردوداند که آن باطل است امّا آنکه نداند و پندارد که آن حقّ است دشمن خدای تعالی نبود الّا اینکه قولش باطل است ؛ و این باطل است زیرا که جهودان و ترسایان که بت پرستند پندارند که بحقّ اند و باتّفاق جمله دشمن خدا اند . و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرمود که : یا علیّ دوست تودوست منست و دشمن تودشمن منست ، ودشمن من دشمن تست ، ودشمن من ودشمن تو درلعنت خدای تعالی باشد .

۳۴٦ ـ مَنْ أَصٰابَ مٰالاً مِنْ مَهٰاوِشَ أَذْهَبَهُ اللهُ فی نَهٰابِرَ (۱).

هر که مالی از حرام و شبهت آمیخته بدست آیدش خدای تعالی آن مال را درهلاك برد، وهلاك اینجاعقوبت باشد ولطف و برکت بازگرفتن بود یعنی هرکه ازحرام وشبهت چیزی اندوزدا گرخوردواگرنخورد عقوبت یابد، واگربخیرکندپذیرفته نشود وعقوبت یابد، واگرنگهدارد عقوبت یابد وخدای تعالی درآن برکت نکندوازحادثه ها باز نیاید ، و هرساعتی گناهی از وی حاصل می آید ودر واجب تقصیر میکند ؛ گناه درآن تصرّف کردنست ، وواجب باخداوندش رسانیدنست و از آن توبه کردنست .

وحال فتوی کن(۲) و بهانه جوی در حرام از حال دزد و راهزن بترست ؛ زیرا که دزد داند که حرام میخورد و فتوی کن فتوی را بهانه میسازد ودلیل میکند برحلال ؛ و نزدیك باشد که کافر شود(۳) ، و جاهل و حرام خواره بلذّت حالی

۱- جزری در نهایه گفته: « وفیه : مَنْ أصابَ مالاً من مَهاوِشَ أذْهَبَهُ اللهُ فی نَهابِرَ؛ هو كُلُّ مالٍ أُصیبَ مِنْ غَیرِ حِلِّهِ ولایُدریٰ ماوَجْهُهُ.والهُواشُ ماجُمِعَ مِنْ مالٍ حرامٍ وحلالٍ كأنّه جمعُ مَهْوَشٍ مِنَ الهَوْشِ [وهو] الجمعُ والخلطُ.و المیم زائدةٌ و یروی نَهاوُشَ بالنون وقدتقدّم ویُرویٰ بالتاء وكسرالواوجمع تَهْواش وهو بمعناه » .

۲- درنسخهٔ دیگر : «فتوی‌ده» ومراد مفتی است .

۳- ازاین آیهٔ مبارکه«انّما یأمُرُكُمْ بالسّوءِ والفَحْشاءِ وأنْ تقولوا علَى اللهِ مالا تعْلَمُونَ » (آیهٔ ۱٦۹ سورهٔ مبارکهٔ بقره) معلوم میشود که این امرغایت‌قصوای مراتب گناهان است ، و از آیهٔ ۳۲ سورهٔ مبارکهٔ اعراف نیز این مطلب بطور وضوح برمیآید ؛ فراجع ان شئت .

نگرد و آن فرمانی که دهد وحرمتی کش باشد مانند آن آرزو کند ، و خردمند بقیامت و عاقبت و سرانجامش نگرد آنرا کاره بود ونخواهد ، ومثال حرام خواره چون سگی بود که استخوانی سرتیز بدهان میگیرد و میخراشد و استخوان لب ودهان وی میبرد و خون گرم ازآن می‌آید ومیخورد وخوشش می‌آید و برآن حریص میشودومی‌پندارد که آن ازاستخوان می‌آید چون لب ودهانش سرد شود و درد وسوزش بر گیرد بداند که از لب و دهان است .

وزاهدی که پیوسته روزه داشتی شبانگاه چندانی بخوردی که زندگانی بدان بازیابیدی و زار زار بگریستی و گفتی که : پندارم که مردار میخورم.و یکی سرایی‌را بأمانی داشت وقتی خطّی نوشته بود نمی‌خوشکید(۱) خواست که قدری خاك ازآن دیوار سرای‌بر گیرد وبرآن خطّ کنداندیشید که بود که نشاید ، دیگرباره قصد کرد آوازی شنید که امانت بجای دار وحرام اگرچه اندکی باشد خوار مدار که عقابش بیشتر باشد از آنکه کس طاقتش دارد . و یکی ببازار شد تا گندم خَرَد دانهٔ ازبهر آزمایش بدهان نهاد و بخائید بِدِلَش نبود(۲) بازگشت از پس آن یادش‌آمد که حلالی نخواستم ؛ بیامد وگندم فروش را طلب کرد او را نیافت بجانبی نشانِ وی دادند مَرد بدانجا رفت چون بدانجا رسید گفتند که : وی بحجّ رفت مرد ترتیب کرد(۳) و بدنبالِ وی(٤) بحجّ رفت وباخود گفت که : نباید(٥) که مرگ دررسد و حلالی نخواسته باشم، ازقفای وی برفت و حلالی بخواست .

و بدان روزگار که: أمیرالمؤمنین علیّ علیه‌الصّلوة والسّلام بکوفه‌بودوعراق و حجاز بفرمانِ او بود یکی گوید که گرم هنگامی درنزدیكِ وی شدم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام کاسهٔ چوبین در دست داشت مُهْرَش برسرنهاده و پوستیش در سر بسته

۱- درنسخهٔ دیگر : «نمی‌خوشید» و مراد «نمیخشکید» است.
۲- یعنی بدلش نچسبید وموافق میلش نشد .
۳- درنسخهٔ دیگر : « مرد ترتیب توشهٔ راه‌کرد» .
٤- در نسخهٔ قدیم : « دنبالهٔ اوی » .
٥- یعنی مبادا ؛ ودرکتب قدیمه‌نوعاً بجای مباداکه اکنون در میان مردم‌مصطلح است «نباید» بکار برده‌اند .

مهر بر گرفت و پارهٔ پوست جو از آن فرو کرد ودر آب آغشت و بخورد و خدای را شکر کرد دیگر باره مُهرش بر نهاد گفتم که : یا امیرَالمؤمنین و یا امامَ المتّقین وقائدَالغُرّالمُحجَّلین یا اَسَدَاللهِ یا اُخاالرّسولِ و یا زَوجَ‌البَتُولِ یا اباالحسنِ‌والحسینِ جانِ من فدای توبادطعام فراخ ونرخ ارزانست‌چونست که کاسهٔ‌پوست‌رامُهر کردی؟- گفت : از بهرِ آن میکنم که میدانم که این ازکجاست می ترسم که کسی برسبیلِ شفقت زیت درآن(۱) کند و من ندانم که ازکجابود . و بآخرالزّمان ازحرام‌چنان نترسند که پیشینیان از حلال می‌ترسیدند.و یکی گوید که چون ترا گویند که از خدا میترسی خاموش شو و جواب مده که اگر گوئی: نمی‌ترسم ؛ عاصی وفاسق باشی ، و اگر گوئی که میترسم؛ نشانِ ترسِ آدمی آن باشد که از آنچه می پرهیزد میترسد و از آنچه نمی‌پرهیزد نمی‌ترسد . و حضرتِ مصطفی علیه السّلام فرماید که هر که باك ندارد باندوختنِ مال که ازحلال است یا از حرام ؛ خدای‌تعالی باك‌ندارد که اورا در دوزخ کند بهر دری که خواهد .

۳۴۷ـمَن أُعطِیَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفقِ فَقَد أُعطِیَ حَظَّهُ مِن خَیرِ الدُّنیا وَالآخِرَةِ .

هر که را که بهرهٔ او بداده‌اند از مدارا کردن همچنانست که‌بهرهٔ‌او بداده‌اند از نیکوئیِ دنیا و آخرت .

۳۴۸ ـ مَن آثَرَ مَحَبَّةَ اللهِ عَلی مَحَبَّةِ النّاسِ کَفاهُ اللهُ مُؤنَةَ النّاسِ .

هر که بر گزیند دوستیِ خدای‌تعالی بردوستیِ‌مردم خدای تعالی اورا بی‌نیاز گرداند ازمؤنهٔ مردم یعنی درکار ها آن اختیارکند که خدا دوست دارد اگرچه داند که رضای دیگری درکارهایِ دیگرست و نفعی بوی رسد یا مضرّتی از وی بگردد خدای‌تعالی کفایتِ وی بکند و هرشرّی از وی بگرداند .

۳۴۹ ـ مَن فارَقَ الجَماعَةَ وَ استَذَلَّ الامارَةَ لَقِیَ اللهَ وَلا وَجهَ لَهُ عِندَهُ .

هر که بگذارد جماعت را وخوار دارد امارت را چون بقیامت شود بنزدیکِ

۱- درهردونسخه «بزیادت» وبقرینهٔ روایات‌معروفه در این باب که درکتب‌فریقین مذکور است تصحیح شد .

خدای‌تعالی هیچ روییش نبود یعنی خوار و بیمقدار باشد .

۳۵۰ ـ مَنْ نَزَعَ یَدَهُ مِنَ الطّاعَةِ لَمْ یَکُنْ لَهُ حُجَّةٌ یَوْمَ الْقِیامَةِ .

هر که دست از طاعت امام بدارد روزِ قیامت هیچ حجّتی نباشد اورا ؛ یعنی هر که حجّتِ خدای را که امامِ زمانه‌است بیندازد وطاعتش ندارد وشرعیّات نداند واز جماعتش فرار گیرد(۱) اگرچه‌شصت سال وهفتاد سال یا بیشتر درطاعتش بسربرد روزِ قیامت خدای‌تعالی نپذیرد.و رسول علیه‌السّلام فرماید که : هر که عبادتی کند ونداند اگرچه‌بوجه باشد خدای‌تعالی نپذیرد وبدان عقاب‌یابد ، پس‌آنکه‌درعبادت چندین فرایض را سنّت شمارد و بسیاری حلال باحرام گرداند و چندین مستحقّ را از حقّ محروم گرداند چگونه خدای‌تعالی طاعتِ وی پذیرد؟ ! و آنکه از پسِ وی رود بقیامت کجا حجّتش باشد؟ ! .

اگر گویند که: شما نیز عبادت از علما می‌آموزید؟ **جواب آن باشد که** هریکی از عالمانِ ما گویند که از حضرتِ امام محمّدِ باقرعلیه‌السّلام یا ازحضرتِ امام‌جعفر صادق علیه‌السّلام یا ازامامانِ دیگر بوی رسیده باشد وهیچکس نتواند که مذهبِ نوی(۲) بنهد یاازسرِ خود چیزی گوید که نشنوند؛ یا از علمایِ دین ملامتش‌رسد؛ و ازینجاست که‌اوّل تاآخرمذهب ومقالت وگفتاردرشریعت وعبادت‌یکی‌بوده‌است .

وجوابی دیگرمعتمدآنست که در میانِ این جماعت معصوم هست کجا گذارد که ناصوابی در شرع فاش گردد نه چون دیگری بود که در هرمسئلهٔ چندین گفتار باشد و چنانکه خدای‌تعالی یکیست حقّ نیزبایدکه یکی باشد .

قال‌الله‌تعالی: اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ ؛ یعنی جهودان و ترسایانِ عالمانِ خویش را بخدائی گرفتند و حضرتِ صادق علیه‌السّلام

۱ـ در نسخهٔ دیگر : «فرانگیرد» .

۲ـ در نسخهٔ دیگر : «مذهبی بنوی» .

میفرماید که : ایشان عالمانشان را نماز نکردند(۱) وروزه نداشتند اِلّا آنکه حلال داشتند آنچه عالمانشان گفتند وحرام داشتند آنچه عالمانشان گفتند و ایشان رامتابع شدند .

۳۵۱ ـ مَنْ فارَقَ الْجَماعَةَ ماتَ میتَةً جاهِلِیَّةً (۲) .

هر که از جماعت جدا شود مرگش چون مرگ جاهلان بود یعنی جاهلانی که پیش از حضرتِ مصطفی علیه السّلام بودند و خدایرا و شریعت را ندانستند از آنکه حجّتِ خدای تعالی باز نشناختند و فرمانش نبردند .

۳۵۲ ـ مَنْ فارَقَ الْجَماعَةَ شِبْراً خَلَعَ رِبْقَةَ الْاِسْلامِ مِنْ عُنُقِه .

هر که از جماعت جدا شود چندِ (۳) وجبی همچنان باشد که ریسمانِ اسلام از گردن بیرون کرده باشد و کمترین چیزی که بدان چیزها پیمایند وجب بودودرعلم کمترین یک مسئله بود که فایده دهد یعنی هر که درین یک مسئله جماعتِ حقّ را خلاف کند ازاسلام بشود ودست از آن رسن بدارد که خدا میفرماید که: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمیعاً وَلا تَفَرَّقُوا ؛ یعنی دست در رسنِ خدا زنید و در دینش متفرّق مشوید و چون این آیه آمد مصطفی علیه السّلام دست بردوشِ امیرالمؤمنین علیه السّلام زد و گفت : حبل خدا اینست که دست در وی باید زدن .

۱ ـ نصّ روایت چنانکه در تفسیر عیّاشی بنظر میرسد این است : « أبو بصیرٍ عن أبی‌عبدالله علیه السّلام فی قول‌الله : اتّخذوا أحبارَهم و رُهبانهم أرباباً مِن دونِ اللهِ فقال : اما واللهِ ماصامُوالَهُمْ ولاصَلّوا ولٰکِنَّهُمْ أحَلّوالَهُمْ حراماً و حَرّموا عَلَیْهِمْ حَلالاً فاتَّبَعُوهُم » و اخبار بسیار در تفسیر آیه که مفاد آنها نیز همین است نقل شده هر که طالب باشد بتفسیر برهان (ج ۱ چاپ اول؛ ص ۹ ۳۱)مراجعه کند ویا بکتاب قضاء وسائل ویا بمجلد اوّل بحارالانوار).

۲ ـ کذا در دو نسخه لیکن این حدیث درنسخهٔ عتیقه دراین مورد بنظر نمیرسد ودر ترتیب روایات منقوله نیزاختلاف اندکی میان این کتاب وآن نسخه بنظرمیرسد چون مهم نیست بیاد کرد آن نمیپردازیم .

۳ ـ «چند» درامثال این مورد بمعنی مطلق مقداراست یعنی بقدر یک وجب.

۳۵۳ ـ مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَسْکُنَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْیَلْزَمِ الْجَماعَةَ .

هرکه میخواهد که درمیانِ بهشتِ خرّم و شادان بنشیند باید که همیشه باجماعت باشد یعنی جماعتی که درمیانِ ایشان حجّتِ خدای تعالی بود تافایدهٔ این خبر بهرزه نبود که عقلِ خود اینچنین مینماید که اگر عالم یک شب بی‌حجّتِ خدا بودی خدا را نرسیدی که مکلّف را باز پرسیدی ازگناهی که درآنشب کردی . و حضرتِ مصطفی علیه السّلام میفرماید که : اگر در عالم یک کس برحقّ باشد جماعت او باشد و آنکس که باوی باشد باجماعت بوده باشد ؛ وهرعاقلی که تأمّل کند و در جواب انصاف دهد ویرا گویند: چه گوئی : اگرجماعتی گویند ودر میان یکی معصوم باشداین جماعت‌را آن گوید وآن فرماید که مصطفی علیه‌السّلام آورده باشد و خدای‌تعالی بدان تکلیف کرده باشد واین جماعت‌را بدلیل وحجّت عصمتِ وی معلوم‌باشد وبهرچه میگویدیقین دارند که حقّ است ، این جماعت بااین شخص برحقّ‌اند یانه ؟ـ و اگر باوی خلاف کنند باطل باشد(۱) یانه ؟ـ نتواند گفتن که: نه؛ که بس‌انکاری ظاهر کرده باشد، پس عاقل باید که بنگردتا هیچ گروهی‌رااز این اُمّت برین صفت یابد که گفته آمد؟ و چون جماعتی چنانکه بگفتیم بسببی‌پوشیده باشد واجب کند که دیگری را برحقّ دارد و این همچنان باشد که گویند: درفلان شهر فلان کس برحقّ است که خدای را یکی گوید پس چون دوگویندیاسه گویند بیشتر برحقّ باشند .

ودیگر هر گروهی که مذهبشان باکسی میخوانند که ازپسِ حضرتِ مصطفی علیه‌السّلام بده سال یا بصد سال بوده‌اند وپیدا شده‌اندایشانرا گویند که : بروزگارِ حضرتِ مصطفی علیه‌السّلام هیچ کسِ دیگربرین‌مذهب بود یانه ؟ ـ اگر گویند که: نبود ، پس این مذهب بدعت و ضلالت باشد ، واگرگویند که : بود؛ گوئیم ایشان‌را : درآنکه مذهب باایشان میخوانندفایده چیست؟ چرا بادیگری‌نمیخوانند؟ بچه از دیگران بهتر بودند ؟ اگرگویند که : وی از علمِ خود بنهاد،برین‌وجه روا

۱ـ در نسخهٔ دیگر : «باشند» .

نباشد که شخصی که پیغمبر نباشد و جبرئیل بوی نیاید مذهب نهد و چون بنهد حقیقت آن باطل باشد.

۳۵٤ ـ مَنْ أَقَالَ نَادِماً بَيعَتَهُ أَقَالَهُ اللهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

هر که خریدهٔ را باز دهد چون فروشنده پشیمان شود خدای تعالی در قیامت ازگناهش درگذرد. چنین آورده‌اند که یکی از یاران حسن بصری نام وی أیوب(۱) در بازاردکانی گرفت و بسختیا نفروشی بنشست تا روزی مردی از وی سختیهانها خریده بود ببرد و باز آورد گفت: مرا پشیمانی حاصل شد بیع إقالت کرد پس ازآن بدکان ننشست، گفتند: چرابدکان ننشستی؟ـ گفت: از بهر این مراد نشسته بودم وکاربستن این خبر؛ مقصود حاصل آمد این نام بر وی بماند. و این إقاله از آن کردارهای نیک است که هروقتی نباشد پس هرکس بتواند که کند باید که بغنیمت دارد وبدان زیادت ننگرد وبدل فروشنده نگرد که چگونه درگُرْم(۲)وزحیر(۳)باشد و هرکه که یادش آید بجوشد وچون بازجای خویش دهد وی شاد شود وهرکه نیک‌مردی شاد شود خدای تعالی خشنود گردد و گناهش بیامرزد ونباید که قول ناکسی بشنود که ترا این نیک افتاد واین بیع حلالست؛ وآنچه بدین ماند؛ که یاری شیطان میدهد وکس را از خیر میدارد.

۳۵۵ ـ مَنْ كَفَّ لِسانَهُ عَنْ أَعْراضِ النَّاسِ أَقالَهُ اللهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

هر که زبان را باز دارد از غیبت مردم خدای تعالی ازگناهش درگذرد یعنی هرکه زبان را دربند آورد ازگفتن آنکه فلان‌را روی چنین است یاچشمش چنانست وپایش چنین؛ وآنچه بدین ماندازچیزهائی که [مذموم وناپسنداست] خدای تعالی

۱ـ کذا درنسخه لیکن **درمنتهی الارب گفته:** «سختیان بالکسر پوست بزد باغت یافته؛ معرب است، وشهریست ازآن شهرأ **بوأیوب سختیانی**» لیکن **ابن الاثیر درلباب «سختیان» رابفتح سین ضبط کرده** طالب تفصیل بتاج العروس ویا بکتب أنساب وتصوف مراجعه کند.

۲ـ **دربرهان قاطع گفته:** «گرم بضم اوّل وسکون ثانی و میم بمعنی غم واندوه و زحمت سخت وگرفتگی دل ودلگیری باشد».

۳ـ درسابق از بهارعجم نقل شدکه «زحیر» بمعنی پیچش دل است.

عذاب گناهانی که کرده باشد نکندزیرا که غیبت گناهیست که کردن او سهل است و هوا بدان تعلّق گیرد وبیم خلقان کم بود پس آنکه هوا را بشکند و نفس را فرود آورد و غیبت را دست بدارد خدای تعالی نپسندد که ویرا از آن چیزی بپرسد ونگرد که دیگر آمرزیده شود وازهیچ گناهی کس را چنان نگزیرد که ازغیبت بگزیرد(۱) زیرا که کم گناهی بود که دروی منفعت دنیائی نباشد و غیبت گناهیست که دروی هیچ نفعی نبود امّا هر که فعلی کند که خدای تعالی آنرا کاره بود و ازخدای تعالی شرم ندارد شاید که مردم ویرا بدان فعل ذمّ و غیبت کنند و حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که : هر که بیند که ناکسی درحقّ مؤمنی بدمی گوید نگذارد و آن مؤمن را حمایت دارد بقیامت در حمایت خدای تعالی بود .

۳۵۶ ـ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ وَالِدَةٍ وَ وَلَدِهَا فَرَّقَ اللهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَحِبَّتِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ .

هر که میان مادروپدروفرزند جدائی افکند خدای تعالی میان وی ودوستانش جدائی افکند یعنی هر که زن را طلاق دهد و فرزندان او را از وی جدا کند و یا از کنیزك فرزند آورد و یا کنیزك که خود او را فرزندی بود از وی جدا شود وآنچه بدین ماند خدای تعالی او را از خویش و فرزند و پیوند و دوستان که بهشتی باشند جدائی افکند و هر که از دوستان جدا شود ناچار بدوزخ شود ، و یکی دوغلامک داشت هردو را بفروخت و ایشان برادران بودند(۲).و مردی بود زن را طلاق داد و بسبب فرزند میان ایشان خلاف برخاست بنزدیك پیغمبر علیه السّلام شدند مرد گفت که : این فرزند بمن اولیترست که من برگرفتمش پیش ازآنکه مادرش برگرفت، و من بنهادمش پیش از آنکه مادرش بنهاد ، زن گفت : اوّل تو برگرفتی وسبکبار بودی وچون بنهادی بشهوت بنهادی، ومن که برگرفتم سنگی بار(۳) وبامشقّت بودم و چون نهادم برنج ودرد بنهادم، رسول علیه السّلام گفت که : کودك مادربرگیرد.

۱- در اینجا عبارت همانست که بنظر میرسد .
۲- کذا ؟
۳- کذا درنسخهٔ قدیم و مراد همان سنگین بار است .

۳۵۷ ـ مَنْ شٰابَ شَیبَةً کٰانَتْ لَهُ نُوراً یَوْمَ الْقِیٰامَةِ .

هر که در اسلام مویش سفید شود اگر همه یکتای بود بروز قیامت نوری گردد یعنی هر که باوّل تکلیف خدایرا بداند و زندگانی برصلاح و سداد بپیری آورد بهرموئی که برسرش سفید شود بقیامت نوری گردد ونیکیش بنویسندودرجه‌ایش بیفزایند امّا آنکه جوانی در بطالت بکار بَرد بحالِ پیری چون توبه کند اگر چه خدای‌تعالی بپذیرد وگناهش بیامرزد محلّ و منزلتش پیدا باشد که تا کجارسدواز پیری پیدا بود که چه آید ، وعاقل باید که بجوانی طاعت بجاآورد که قوّت دارد .

آورده‌اند که هر که درجوانی روی بطاعت نهد وهوارا بشکند وهرزه وهوس از سر بدرکند و رضایِ خدا جوید خدای تعالی ویرا گوید که : ای بنده جوانی را بشکستی و اقبال برمن کردی و همسالانِ تو براندنِ هوا و جُستنِ مراد مشغولند و تورضایِ من میجوئی؛ بجلالِ قدرم که باصِدّیقانت ببهشت فرستم ، و هر که‌عمررا بباد دهد وقوّتِ جوانی را در معصیت بکار برد چون پیر شود و ازگناه پشیمان‌شود و از دل گوید : یاربِّ ، خدای‌تعالی گوید : لبّیک ای بنده دیر آمدی وآنگاه‌آمدی که ضعیف و بیچاره شدی وازدنیا دست بشستی وازهمه چیزی سیر شدی وهرکسی ازتو بگریخت ولیکن باکی نیست که من‌ترا خریدارم وگناهت بیامرزم‌وبمقصودت رسانم .

وحضرتِ أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرماید که: هرکه پیری را از بهر پیریش حرمت دارد بقیامت ازفزع الاکبر ایمن گردد .

و پیری وقتی درمحرابی استاده بود و محاسن در دست گرفته ومیگفت : مَلِکا بندگانِ ترا عادتست(۱) که آزاد کنند درم خریدهٔ راکه در خدمتِ ایشان‌پیرشود، ومن بندهٔ توأم در اسلام پیر شده‌ام مرا آزاد کن از دوزخ .

۱ـ سعدی باین قصه اشاره میکند :

« رسم است که مالکان تحریر   آزاد کنند بندهٔ پیر »
« ای بار خدای گیتی آرای   بربندهٔ پیرخود ببخشای »

۳۵۸ ـ مَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

هر که کاری یا وامی برای کسی آسان کند خدای‌تعالی همهٔ کارهای سخت در دنیا و آخرت بر وی آسان کند یعنی اگر کسی وامی دارد بر کسی، و وامدار چیزی ندارد مهلتش دهد یا بعضی از آن بوی بخشد یا جنسی بدهد بستاند و نگوید که زر می‌باید و مقصودش آن باشد تا آن متاع بکم بها بخرد و آنچه بدین ماند و وامدار چون تواند که وام بازدهد و امروز بفردا میکند ظالم بود. آورده‌اند که هر که را قرضی بکسی باید دادن حلال نباشد که نان با نانخورش خورد تا آن وقت که وام بگزارد.

۳۵۹ـ مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِراً أَوْ وَضَعَ لَهُ أَظَلَّهُ اللّهُ تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلاّ ظِلُّهُ.

هر که وامداری را قرض بر وی آسان گرداند یا چیزی ازوی فرونهد ومهلتش دهد خدای‌تعالی درسایهٔ عرششی بدارد آنروز که جز سایهٔ عرش هیچ چیز دیگر سایه ندارد. و حضرت مصطفی علیه‌السّلام میفرماید که: هر که وامداری‌را مهلت دهد بهرروزی ثواب صدّیقی بیابد؛ بخبری دیگر: هر روزی چندان ثواب بیابد که اگر بوزن کوه اُحد زر بصدقه بدادی نیافتی(۱).

۳۶۰ ـ مَنْ كَانَ ذَالِسَانَيْنِ فِي الدُّنْيَا جَعَلَ اللّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِسَانَيْنِ مِنْ نَارٍ (۲).

هر که دوزبان بود در دنیا خدای تعالی او را بقیامت دو زبان دهد از آتش دوزخ یعنی هر که نفاق‌برد چون اهل حقّ‌را بیند چنان نماید که ازایشانست وآنکه که درمیان مردم بوددوروئی کند خدای‌تعالی در دوزخ او را دوچندان‌عقاب کند که دیگران را(۳).

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «بصدقه دهد چنان نباشد که روزی مهلت وامداری داده‌باشد».
۲ـ درنسخهٔ عتیقه: «فی‌النّار».
۳ـ درنسخهٔ عتیقه: «دوباره چند آن دیگران عقاب دهد».

قال‌الله‌تعالی: إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النّارِ (۱). یعنی در زیرترین درك دوزخ جای منافقان بود وتابقیامت درگور درعذاب ونکال‌بود.

۳۶۱ ـ مَنْ نَظَرَ فِي كِتابِ أَخِيهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَكَأَنَّما يَنْظُرُ فِي النّارِ.

هرکه درنامهٔ برادرش نگرد بی‌دستوری وی چنان بود که درآتش دوزخ نگرد و نشاید که کس براحوال پوشیدهٔ مردم تجسّس کند زیراکه معلومست که این گناهی عظیم است، و اگر نامهٔ در دست یکی بیند نشاید که از وی بخواهد که بودکه شرم داردکه ندهد و چون بدهد بدلش خوش نباشد امّا اگر از فساد و مضرّتی ترسد شایدکه‌طلب کند وبی‌دستوری وی بخواند چنانکه [محمّد ابوبکر باعثمان(۲)] اگرچه آنکه در دین بود کشتن وی مفسده بود (۳).

۳۶۲ ـ مَنْ كانَ آمِراً بِمَعْرُوفٍ فَلْيَكُنْ أَمْرُهُ ذٰلِكَ بِمَعْرُوفٍ.

هرکه‌امربنیکی فرمایدبایدکه‌فرموده نیکی بود یعنی هرکه دیگری را چیزی فرماید باید که ازبهر آن گوید که آن خیراست وخدا فرموده است وکردن آن‌دوست میدارد و مقصودش آن خیرگفتن نباشد تا خلق ویرا مدح کنند یا بدان سبب کاری دیگر از پیش ببرد و آنچه بدین ماند از فعلهائی که اهل ناموس(٤) کنند و سخن در منکر همچنین‌باشدیعنی بایدکه از بهر آن بازداردکه‌آن زشت‌است‌وخدای‌تعالی از آن نهی‌کرده است وکردنش راکاره است **وبقولی دیگر** هرکه یکی‌را بخیرفرماید بایدکه داندکه آن خیرست و پس از آن فرماید؛ و ازینجاست‌که هرکه معروف فرماید بایدکه پنج چیز داند:

اوّل ـ بایدکه معروف از منکر باز داند تا ازسر جهل نفرماید.

دوّم ـ بایدکه مقصودش از فرمودن رضای خدای‌تعالی باشد وقوّت اسلام.

۱ـ صدرآیهٔ ٥ ٤ سورةالنساء و ذیل‌آن‌اینست: «وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً».

۲ـ عبارت میان دوقلاب درنسخهٔ قدیم نیست.

۳ـ درنسخهٔ دیگر: «بخواهد بود».

٤ـ ناموس دراینجا بمعنی نیرنگ و حیله وامثال آن میباشد.

سیّم - باید که مشفق و مهربان بود برآنکه خیر فرماید تا رفق و مدارا کند تاسخنش درگیرد .

چهارم - باید که صابر و بردبار بود و چون سفاهت و بی خردی بیند منزجر و دلتنگ نشود .

پنجم - باید که چون خیری فرماید اوّل خود قیام نماید پس بفرماید ، وچون از منکر باز دارد اوّل از خود بنهد وپس بازدارد تا سخنش مؤثّر بود وبوی التفات کنند؛ اگرچه حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که: أمربمعروف فرمائید اگرچه خویشتن نکنید و از فحشاء و منکر بازدارید و اگرچه خویشتن باز نایستید. این خبر دلیلست که امر بمعروف و نهی از منکر از همهٔ عاقل و بالغ واجب بود و پرسیدند حضرت مصطفی علیه السّلام را که : چه بهتر است ؟- فرمود که: چهارچیز؛ **اوّل** - ایمان آوردن بخدای تعالی. **دوّم** - باخویشان پیوستن. **سیّم** - امر بمعروف کردن . **چهارم** - نهی از منکر کردن. وحضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که قومی باشند که خیرات را سبب شوند و درهای خیر برایشان گشاده شود و درهای شرّ برایشان بسته شود ایشان قومی اند که امر بمعروف کنند و از منکر باز زنند ، و آنکس که بخلاف این کند درهای خیربر ایشان بسته شود، و درهای شرّبرایشان گشاده شود، و مردم باخیروبرکت باشند مادام تا أمربمعروف ونهی از منکر کنند وچون بخلاف این باشند خدای تعالی برکت ازایشان برگیرد ، وایشان را بریکدیگرمسلّط گرداند، تاخون یکدیگرمیریزند ومال یکدیگر میبرند ودیگرظلمها میکنند وایشان را درآسمان و زمین هیچ یاری و ناصری نباشد ، و هر جمعی که درمیان ایشان باشند و یکی از ایشان بدست یا بزبان گناهی کند و ایشان او را از آن باز ندارند خدای تعالی جمله را عقوبت کند ، و معصیت نه همان باشد که خمر خورند یا زنا کنند یادزدی کنند بلکه هرزه گفتن و خندیدن بقهقهه و مُزاح کردن همه معصیتهای بزرگ اند و برهمه کس واجب باشد که از آن باز ایستند ودیگران را ازآن بازدارند وحضرت محمدباقر علیه السّلام میفرماید که: هر که أمربمعروف و نهی ازمنکر کند یا یاری کند

شخصی‌را برآنکه‌این کند‌خدای‌تعالی‌عزیزش گرداند دردنیا وآخرت، وحافظ وناصر وی‌بود ، وهر که بخلاف این کند خدای‌تعالی دردو گیتی خوار و مخذولش گرداند، و خدای تعالی یوشع بن نون را علیه‌السّلام گفت که : من از فلان قوم چهل هزار مردان نیک و شصت هزار مردان بدرا هلاك خواهم کرد یوشع‌بن نون علیه‌السّلام گفت : مَلِکا بندگان نیک چه کرده‌اند ؟- گفت : زیرا که نیکان از بهر من بر بدان خشم نمیگیرند و باایشان نشست و خاست میکنند ، و میان ایشان خوردودادوستد وگرفت میرود (۱) و حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که : مَثَل گناه کننده وواجبات ازدست بداده بادیگران چون کشتیی بود که در وی قومی بسه فرقت شوند وکشتی میان ایشان بسه فرقتست؛ پس آن فرقت که زیرترند خواهند که سوراخی از بهر حاجت درکشتی کنند ، قومی گویند که : آب برآید و تمام قوم غرق شوند ، و قومی گویند که : مخیّرند اگر خواهند بکنند و اگر خواهند نکنند ؛ اگربگذارند همه بآب غرقه شوند و اگر نگذارند همه رسته شوند .

۳۶۳ ـ مَنْ أَخْلَصَ (۲) لِلّٰهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَىٰ لِسَانِهِ .

هرکه خالص چهل بامدادطاعت کند چشمه‌های حکمت ازدلش بر زبانش پیدا گردد یعنی که خاطرش تیز گردد تا هر حکمتی که شنود یا درآن تأمّل کند واندیشه کند یاد گیرد و بازگفتنش سهل و آسانتربود تابلطف وتوفیق خدای‌تعالی ترسکارگردد و همه خیر اندیشد و چون بدل اندیشد ناچار برزبان خیر گوید .

۳۶٤ ـ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ .

یعنی هرکه بخدای‌تعالی و روزقیامت ایمان دارد باید که مهمان را گرامی دارد تا بامن که محمّدم[علیه‌السّلام] و با ابراهیم خلیل علیه‌السّلام در بهشت آید

۱- در حاشیه بخط نونویس : «میکنند» .

۲- درنسخهٔ عتیقه : « أخلص العبادة » .

و اشارت بانگشتان کرد و خدای تعالی حساب نکند بنده را بر آنچه بخرجِ مهمان کرده باشد مهمان را بردن از بهرِ عروسی حقّست هر که اجابت نکند چون(۱) بدان خوانندش عاصی بود . وحضرت مصطفی علیه‌السّلام مرغی بکشت جبرئیل آمد و گفت: مهمان را گرامی دار، دیگرباره آمد که مهمان را گرامی دار گوسفندی بکشت، دیگرباره آمد که: مهمان را گرامی بدار گفت : یاأخی جبرئیل چکنم؟ - گفت : بنفسِ خویش وی را خدمت کن که هیچ چیز گرامی تر از آن نیست که پیش از آنکه مهمان آید بچهل روز خدای تعالی فرشتهٔ بفرستد تا روزیِ آن مهمان بسرایِ وی میرساند ، و در مال و خواستهٔ ایشان می‌افزاید و برکت میکند ، وچون فرا رسد تاآنجا که بود خدای‌تعالی هیچ گناهی که از ایشان حاصل آید ننویسد ، و چون برود گناه ایشان جمله ببرد ، و هر که هفت گام ازپسِ مهمان فرا شود هفت درِ دوزخ بر وی بسته شود ، واگر هشت گام فراشود هشت درِ بهشت بروی گشاده شود ، وزیادت ازاین بهر گامی ثوابِ روزهٔ درجریده‌اش نوشته شود ، وباید که مهمانِ خدارا(۲) طعام ازوجه حلال بسازد و از آن جنس بسازد که مهمان دوست دارد و بدان اشتهایش باشد و چنان نکند که مهمان را نماز فوت شود .

۳۶۵- مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً(۳) أَوْ لِيَصْمُتْ(٤).

هر که ایمان دارد بخدای‌تعالی وبروزِ قیامت باید که چون سخن گوید درحقِّ کسان ؛ بخیر گوید، یا باید که خاموش باشد .

۳۶۶- مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَدَعْ حَلِيلَتَهُ الْحَمَّامَ(٥) .

هر که بخدا وروزِ قیامت ایمان دارد باید که زنش را نگذارد که بگرمابه رود

۱- دراصل نسخه : «خود» .

۲- کذا؟

۳- درنسخهٔ عتیقه : قبل‌ازاین حدیث‌این حدیث « وَ مَنْ كَانَ يؤمِنُ باللهِ واليومِ الآخر فليكرم جاره » نیزنقل شده است.

٤- صمت یصمت از باب « نصر ینصر » است .

٥- در نسخهٔ عتیقه این حدیث در این مورد ازکتاب نقل نشده است .

اگر داند که بیگانه ویرا خواهد دیدن و اگر گرمابه موضع تهمت بود بشب نیز نگذارد ولیکن باید که مرد جای غسل کردن و آنچه در آن بکار باید، بسازد تا بی برگی نبرد و اگر نماز از وی در گذرد ازآنکه از این معنی برگش نباشد مرد بدان بزه کار گردد. وحضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید که: هر که اطاعت زن دارد برویش درآتش دوزخ کشند گفتند که: چون باشد این طاعت؟ـ گفت: آن باشد که بنوحه یا بعروسی شود وباشوهرنسازد. و حضرت مصطفی علیه السّلام باقومی نشسته بود در آن سخن میرفت که زن را چه بهترست؛ هر کسی چیزی میگفت این خبر امیرالمؤمنین علیه السّلام با فاطمه زهرا علیها السّلام بازگفت گفت: که زنانرا آن بهترست که مرد بیگانه را نبینند و مردان را آن به که زن بیگانه را نبینند. وروزی نابینائی درحجرهٔ فاطمه علیها السّلام شد دختران أمیرالمؤمنین علیه السّلام حاضر بودند زینب دست بچشم باز گرفت دیگران گفتند که: وی نابیناست او جواب داد که: اگر او نابیناست من بینایم .وحضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که: هر که زنرا باعطر و بوی خوش از خانه بیرون گذارد تا باز آمدن لعنت بر آن زن میبارد .

۳۶۷ ـ مَنْ أَسْلَمَ عَلىٰ یَدَیْهِ (۱) رَجُلٌ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ .

هر که را بردستش مردی مسلمان شود بهشت وی را خواهان شود ومأوای او بهشت گردد .

۳۶۸ ـ مَنْ فَرَّجَ عَنْ أَخیهِ کُرْبَةً مِنْ کُرَبِ الدُّنْیا فَرَّجَ اللهُ عَنْهُ کُرْبَةً مِنْ کُرَبِ یَوْمِ الْقِیامَةِ.

هر که بردارد از برادر مؤمن اندوهی از اندوههای دنیا خدای تعالی بردارد ازاواندوهی از اندوههای آخرت در روز قیامت .

۳۶۹ ـ مَنْ نَصَرَ أَخاهُ بِظَهْرِ الْغَیْبِ نَصَرَهُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ (۲).

۱ـ در نسخهٔ عتیقه : « یده » وآن بهتراست .

۲ـ در نسخهٔ عتیقه این حدیث قبل از حدیث سابق بر آن نقل شده است .

هر که یاری دهد برادر مؤمن خود را در غیبت او یعنی سخنی بد در حق وی نگوید ونگذارد که کسی در حقّ او بدی گوید یا بدی سگالد یا شرّ ظالمی از وی بگرداند یا در سجدهٔ نماز او را دعا گوید خدای تعالی او را نصرت دهد در دنیا و آخرت ، و هیچ نصرتی به ازآن نبود که نبوّت رسول علیه‌السّلام و امامت علیّ علیه‌السّلام بدلیل وحجّت اثبات گرداند .

۳۷۰ ـ مَنْ کٰانَ فی حٰاجَةِ أَخیهِ کٰانَ اللهُ فی حٰاجَتِهِ .

هر که درگزاردن حاجت برادر مؤمن بود خدای تعالی درگزاردن حاجت وی بود .

۳۷۱ـ مَنْ سَتَرَ عَلیٰ أَخیهِ سَتَرَهُ اللهُ فِی الدُّنیٰا وَ الْآخِرَةِ وَ اللهُ فی عَوْنِ الْعَبْدِ مٰادامَ الْعَبْدُ فی عَوْنِ أَخیهِ .

هر که بپوشد گناه برادرش یعنی نخواهد که عیبهایش که پوشیده ظاهر گرداند و کسی نداند خدای‌تعالی دردنیا وآخرت سترش بدارد وخدای‌تعالی دریاری بنده بودمادام که بنده دریاری برادر مؤمن بود . وحضرت صادق علیه‌السّلام میفرماید که : هر که رنج مؤمنی بردارد یا حاجتش روا گرداند بوقت فزع الاکبر و روز قیامت از خدای‌تعالی هفتاد رحمت یابد .

۳۷۲ـ مَنْ بَنیٰ لِلّٰهِ مَسْجِداً وَلَوْ مِثْلَ مَفْحَصِ قَطٰاةٍ بَنَی اللهُ لَهُ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ .

هر که بنا نهد از برای رضای خدا مسجدی اگر خود چندانی بود که آشیانهٔ سفرودی(۱) خدای‌تعالی از بهر وی خانهٔ دربهشت بنانهد یعنی هر که ازملك خود مسجدی چندانکه درآن نماز توان کردن یا بیشتر بکند یا در مسجد عمارتی بکند یا چیزی در مسجد فزاید اگرخود چندان بود که مرغی درآن بخسبد خدای‌تعالی

۱ـ درحاشیهٔ نسخهٔ عتیقه «مفحص قطاة» بعبارت « آشیان سفوری » ترجمه‌شده‌است؛ **در برهان‌قاطع گفته:** « سفرود با واو مجهول بروزن مقصود مرغ سنگ خواره را گویند و بعربی قطا خوانند » .

در بهشت از بهر وی خانهٔ بنا کند که طولش و عرضش و عمقش خدا داند که چند باشد ودر کردن مسجد و عمارتش فضلی بی حدّ و ثوابی عظیم بود و لیکن نشاید که کس سقفش ودیوارش بلند بر کشد بلکه باید که میانه بود ، و نقش و نگارش باید که نبود ، و نشاید که بکنده گری یابصورتگری یا برنگ یا بزر بکنند، ونشاید که محرابش در دیوار مسجد دور بود اِلّا چندانی که نشان قبله بود، ونشاید که آنجا که بر وی بانگ نماز کنند درمسجدجدا یگانه بود بلکه بادیوار مسجد راست بود، و نشاید که از مسجد چیزی در ملك خود گیرد و اگر چیزی از آلت مسجد برگیرد واجب بود که آنجا برد یا با مسجدی دیگر .

۳۷۳ـ مَنْ طَلَبَ عِلْماً فَأَدْرَكَهُ كُتِبَ لَهُ كِفْلانِ مِنَ الْأَجْرِ، وَ مَنْ طَلَبَ عِلْماً فَلَمْ يُدْرِكْهُ كُتِبَ لَهُ كِفْلٌ مِنَ الْأَجْرِ .

هر که طلب علم کند و دریابد دوبهره از مزدش نوشته آید ، وهر که طلب علم کند و درنیابد یك بهره از مزدش نوشته آید یعنی اگرچه خدای تعالی خاطرها برسبیل مصلحت متفاوت آفرید ؛ بعضی آن بود که چیزی دریافتن بدان سهل بود و بعضی آن بود که دشوارتر بود نباید که هیچکس از طلب علم باز ایستد اگرچه درنیابد که حق تعالی رنج وی ضایع نگرداند ، و شقی وبدبخت آن بود که در اصل خود طلب نکند ، و کس بود که خدای تعالی خاطر وی تیز داده باشد وی برخویشتن بزیان آورد یا درچیزی که بکارش نیاید صرف کند و سفیه و جاهل با نزدیك خدا رود و چنانکه چیزی سودمندتر ازعلم و دانش نیست هیچ چیزی زیانکارتر ازجهل و نادانی نیست ، و هر که آموختن و دانستن از دست بدارد بقیامت معذور نبود و نتواند که حجّت آورد ، و از اینجاست که حضرت صادق علیه السّلام گوید که : خدای تعالی خلق را از دوچیز بپرسد وگوید : چرا علم وکردار نیاوردید ، بعضی گویند از خجالت : چه گوئیم ، و سردرپیش افکنند ، و بعضی گویند که: ندانستیم، خدای تعالی گوید : چرا ندانستید ؟ـ ایشان نیز خجل شوند و جمله درمانند.

۳۷۴ ـ مَنْ سَمَّعَ النّاسَ بِعِلْمِهِ سَمَّعَ اللهُ بِهِ مَسامِعَ خَلْقِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ حَقَّرَهُ (۱) وَ صَغَّرَهُ (۲).

هر که کردار خویش مردم را بشنواند خدای تعالی حال وی و سرّش مردم را بشنواند، و ویرا حقیر و خوار گرداند **یعنی** هر که طاعت و عبادت کند و با مردم گفتن گیرد ومقصودش آن بود که مردم ویرا مدح وثنا گویند وباوی خیر بیشتر کنند(۳) تاویرا پیش ایشان حرمت بیشتر باشد خدای تعالی بقیامت وی را بر سر ملا رسوا گرداند ووی خجل و شرمسار و خاکسار و ذلیل گردد و ازگزاردن آن عبادت الّا

۱-**ابن الاثیر در نهایه گفته**: «وفیه: مَن سَمَّعَ النّاسَ بِعَمَلِهِ سَمَّعَ اللهُ بِهِ سامِعَ خَلْقِهِ، **وفي رواية**: أسامعَ خلقه، يقال: سمّعت بالرّجل تسميعاً و تسمعةً اذا شهرته ونددت به، و«سامع» اسم فاعل من سمع و «أسامع» جمع أسمع وأسمع جمع قلة لسمع، وسمّع فلانٌ بعمله اذا أظهره ليسمع؛ فمن رواه سامع خلقه بالرفع جعله من صفةالله تعالى اى سمع الله سامع خلقه به النّاس، و من رواه «أسامع» اراد أنّ الله يسمع به أسماع خلقه يوم القيامة. **وقيل**: أراد: من سمّع النّاس بعمله سمّع الله و أراه ثوابه من غير ان يعطيه. **و قيل**: من أراد بعمله النّاس أسمعه الله النّاس وكان ذلك ثوابه، **وقيل**: أراد أنّ من يفعل فعلاً صالحاً في السّرّ ثمّ يظهره ليسمعه الناس و يحمدوا عليه فانّ الله يسمع به ويظهر الى الناس غرضه وأن عمله لم يكن خالصاً، **وقيل**: من نسب الى نفسه عملاً صالحاً لم يفعله وادّعى خيراً لم يصنعه فانّ الله يفضحه ويظهر كذبه؛ ومنه الحديث: انّما فعله سُمْعَةً ورياءً اى ليَسْمَعَهُ النّاسُ وَيَرَوه؛ وقد تكرّر هذا اللّفظ في غير موضع».

چنانکه ملاحظه میشود ابن الاثیر در لفظ حدیث «مسامع» نیاورده بلکه بجای آن «سامع» یا «أسامع» یادنموده است لیکن **طریحی درمجمع البحرین** درمادهٔ سمع **گفته**:

«وفي الخبر: من سمّع النّاس بعمله سمّع الله به مسامع خلقه، وفي رواية: أسامع خلقه؛ **قيل**: هو من سمّعت الرّجل تسميعاً اذا شهرته، **و قيل**: أراد و من أراد بعمله النّاس أسمعه الله النّاس وكان ذلك ثوابه، و «المسامع» جمع مسمع وهى آلة السمع والمسمع بالفتح خرقها، ومنه حديث الميّت: لايقرب مسامعه الكافور يعني اذا حنّط و المسامع جمع سمع بغير قياس».

۲-قرائت آن بتخفیف قاف نیزجایزاست زیرا که «حقر» مجرّداً نیز متعدّیست چنانکه در این شعر:

«انّ المعلّم و الطبيب كلاهما لاينصحان اذا هما لم يكرما»
«فاصبر لدائك ان جفوت طبيبه واقنع بجهلك ان حقرت معلّما»

لیکن قرائت آن بتشدید در متن بهتراست نظر بمشاکله با «صغّره».

۳- درنسخهٔ دیگر: «کند».

آتشِ دوزخ نیابد ؛ و از اینجاست که مصطفی علیه السّلام فرمود :

۳۷۵ ـ مَنْ طَلَبَ الدُّنْیا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ فَما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصیبٍ .

یعنی هر که دنیا جوید بکردارهای آخرتی ویرا درآخرت ازآن کردارها هیچ منفعتی و نصیبی نبود . ای عجبا خدای تعالی دنیا پیدا کرد تا با زارگاه آخرت و کشتزارِ قیامت بود پس چه حال بود آن بنده را که طاعت و عبادتِ وی که سرمایهٔ آخرتست دامِ حیلتِ خود سازد تابدان دنیا بچنگ آورد . و حضرتِ مصطفی علیه السّلام میفرماید که: شریک گویان و همتا گویان (۱) خدای تعالی بر دو قسم است؛ یکی آنست که ماه پرستند یا آفتاب را سجده کنند ، یا بنور و ظلمت گویند ، وآنچه بدین ماند . دوّم آنانند که خدایرا یکی گویند بزبان وبااهلِ ایمان بیامیخته باشند، و لباسِ اسلام درپوشیده باشند لیکن اگر عبادتی ویاطاعتی کنند غرض ومقصودشان نمایشِ خلق بود تا هر کس ایشانرا حرمت دارند و اگر چیزی خرند ویافروشند کار بکامِ ایشان باشد و آنچه بدین ماند ؛ روزِ قیامت خدای تعالی ایشانرا بدارد و جریدهٔ طاعتشان باز کند (۲) در وی عبادتی بسیار و طاعتی بیشمار باشد ویرا گویند که : ثوابِ این ازمردم طلب کن که ترا مقصود آن بود که ترا أزهد الزّهاد گویند و شناسند و حاجی گویند و آنچه بدین ماند ، پس مرادِ خود بیافتید ، امروز دستها فرو افشانید و راهِ دوزخ بر گیرید، و کس باشد که طاعتهایِ وی بعضی می سترند وبعضی میگذارند؛ کرام الکاتبین گویند: مَلِکا ازوی همه نیکی دیدیم ونیکی شنیدیم؛ خدای تعالی فرماید سِرّ وی من دانم ومن دانستم که وی نه ازبهرِ من کرد،وکدام درد بود سخت تر از آنکه زاهد شبخیز را با خمّارِ صبوح کش روی برآتش میکشند و کدام حسرتی بود سخت تراز آنکه حافِظان وقُرّاء را با مطربانِ سرود گو وغنا کن سرنگون دردوزخ می افکنند . . ! وکدام تَغابُنی بود عظیم تراز آنکه قاضی وحاکمِ شهر

۱ـ درنسخهٔ دیگر : «انبازگویان» .

۲ـ درنسخهٔ دیگر : « از هم بازکند » .

وپندگوی مسلمان را با کارداران(۱) و ظالمان بدوزخ می‌برند. وحضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که: بندهٔ باشد که عبادت یا نیکی بکند و آنرا از أعمال صالحان و کردارهای پوشیده‌نوپسند(۲)وآنچنان طاعتی‌استحقاق آن دارد که هفتاد بار برآن‌مکافات کنند، شیطان برقفای وی افتد(۳) ووسواس میکند تاازا(٤)یکی بگوید ثواب نهانی‌ازوی‌بشود، دیگربار میکند و دیکرباز گوید، بجملهٔ‌آن‌طاعت‌چنان‌بشود که [استحقاق یک مزد(٥)نداشته باشد ووقت‌باشد که‌طاعت‌بنده(٦)] بچشم کرام الکاتبین بسیار آید و بزرگ نماید چون بآسمان برند خدای‌تعالی فرماید که بسجّین برید که آن نه از بهر من کرد، و بود که طاعت بنده بچشم کرام‌الکاتبین اندك آید چون بآسمان برند خدای‌تعالی فرماید که بعلّیّین برید که آن خالص از بهر من کرد.

و مثل آنکه عبادت بر وی و ریا(۷) کند چون کسی بود که با کیسهٔ پرسفال ببازار شود و فایدهٔ او آن باشد تا هر کسی گوید که: فلانکس توانگرست که زر بسیار دارد، و بود که آرزومند خوردنیی(۸) بود و نتواند که بخرد.

حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید: از خدای عزّوجلّ زنهار خواهید تاان جُبّ(۹) الحزن یعنی چاه اندوه بپرهیزید گفتند: یارسول‌الله آن چه چاهی است؟- فرمود که: چاهیست دردوزخ که هرروزچهارصدبار(۱۰) اهل دوزخ ازرنج آن‌چاه

۱ - **در برهان قاطع گفته**: «کاردار بادالِ ابجد بروزن کامکار وزیر پادشاه را گویند و کارداران‌جمع آنست که‌وزیران‌باشند و کاردان‌بروزن‌ساربان نیز بمعنی کاردار است که وزیر باشد» ومراد دراینجا ظلمه وستمکارانند.

۲ - دریک نسخه: «پسندد» ودردیگری «نپسندد» وتصحیح نظری است.

۳ - درنسخهٔ دیگری: «ایستد».

٤ - درنسخهٔ دیگر: «آن یکی».

٥ - کذا.

٦ - عبارت میان دو قلاب از نسخهٔ قدیم ساقط است.

۷ - دوکلمهٔ «وریا» درنسخهٔ قدیم نیست.

۸ - درنسخهٔ قدیم: «برووردی».

۹ - دراصل: «حبه»؛ **درمنتهی الارب گفته**: «جبّ بالضم چاه یاچاه بسیارآب دورتک یاچاه در مرغزار نیکو یا چاه سربرنیاورده یاچاه ناکنده».

۱۰ - درنسخهٔ دانشگاه: «هرروزصدبار».

زاری کنند و فریاد خواهند گفتند : آن چاه جای که باشد ؟ - فرمود که : جای طاعت کنانِ ریائی (۱) و جایِ قرآن خوانانِ هوائی (۲) و دشمن تر کسی نزد خدای تعالی آن قاری باشد که بزیارتِ امرا (۳) شود و بیشترینِ اُمّتِ من قرآن خوانانِ مناقق باشند (٤) .

حضرتِ امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام میفرماید که : علامت و نشانِ مُرائی (٥) چهارچیزست :

اوّل - چون مردم را بیند طاعت کند و با نشاط بود .

دوّم - چون کسی را نبیند در طاعت کاهل و کسلان بود .

سیّم - چون از مردم ستایش و نیکی بیند طاعت بسیار کند .

چهارم - چون از مردم نکوهش و بدی بیند طاعت کمتر کند .

واهلِ طاعت را چهارچیز باید تا عبادت نیک باشد :

اوّل - باید که داند که کردارِ بی‌دانش بکاری نیاید .

دوّم - نیّت باید کردن که کردارِ بی‌نیّت درست نباشد .

سیّم - صبر باید کردن که شتاب و عجله در طاعت زیان دارد .

چهارم - از سرِ اخلاص باید کردن که کردارِ بی‌اخلاص بکار نیاید؛ وهر که بدین صفت باشد خیارترینِ مخلصان باشد .

امّا هر آن بنده که خدای تعالی سرّ وی داند و از دلِ وی آگاه بود که اگر پیشِ مردم و از پسِ مردم کسی ویرا ستاید و اگر نستاید طاعت و خیراندك وبسیار از بهرِ خدای تعالی کند و غرضش رضایِ خدای تعالی بود وی مخلص بود و بر آن

۱- در نسخهٔ دانشگاه : «بروی وریاء» .

۲- در نسخهٔ دیگر : « ریائی » و مراد أعمالیست که از روی هوای نفس و ریای مردم بجای آورده شود .

۳- جمع «امیر» است مانند کریم و کرماء .

٤- درنسخهٔ دیگر : « وبیشتر منافق درامّت من قرّاء بود » .

٥- یعنی ریاکار .

طاعت ثواب یابد اگر مردم ویرا بر آن ببینند و اگر نبینند الّا آنست که طاعتهای تطوّع وخیرات زیادتی چون بسرّ وپوشیده باشد ثوابش بیشتربود ویکی درنزدیک حضرت مصطفی علیه‌السّلام شد و گفت : یارسول‌الله من عبادت پنهان میدارم‌وچون کسی بداند(۱) بدان خرّم شوم ودوست دارم، حضرت مصطفی علیه‌السّلام‌فرمود: ترا بدان دوثواب‌بود یکی‌ثواب طاعت دوّم ثواب آن بود که کسی بتواقتدابکند(۲) و بر پی تو برود (۳) و چنین گویند که : اگر مرائیان نبودندی در عالم آبادانی کم بودی ، و درو هیچ پلی یا رباطی نبودی، و آنچه بدین ماند؛ زیرا که بیشتر کس این چیزها ازبهر آن کنند تانام وذکرش بماند ولیکن‌اگرمؤمنی‌بود بی‌نصیب آخرتی نبود زیراکه در حقّ وی دعا کنند که خدای تعالی بشنود و بیامرزدویرا.

گویند: یکی‌رباطی‌بکردوچون‌بپرداخت‌ترسید که‌برآن ثواب‌نیابد که ازبهر نام و ریا کرده باشداندوهگین ودلتنگ شد بخواب دید که‌اگرازثواب‌بازمانی‌ازدعای غریبان و راهگذریان بازنمانی، وهرکه را شقاوت وبدبختی رنجه‌ندارد کاری چنین از بهر خدا کند تا هم ثواب آخرتی وهم نام دنیایی بیابد .

۳۷۶ ـ مَنْ أُولِيَ (۴) مَعْرُوفاً فَلَمْ يَجِدْ جَزاءً اِلَّا الثَّناءَ فَقَدْ شَكَرَهُ، وَ مَنْ كَتَمَهُ فَقَدْ كَفَرَهُ.

هرکه باوی نیکی کنند و وی بر جزای آن قادر نباشد باید که شکرش کند ونیکویش گوید که هرکه چنین کند جزایش کرده باشد ، وهرکه پنهان کندوجزا و شکرش نکرده باشد همچنان باشد که کفران نعمت کرده باشد .

۳۷۷ ـ مَنْ أُولِيَ مَعْرُوفاً فَلْيُكافِئْ بِهِ ؛ فَاِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيَذْكُرْهُ ؛ فَاِنْ ذَكَرَهُ فَقَدْ شَكَرَهُ.

۱ـ درنسخهٔ‌دیگر:«نداند». ۲ـ درنسخهٔ‌دیگر: «نکند». ۳ـ درنسخهٔ دیگر: «نرود».

۴ـ فعل مجهول است از « أولاه معروفاً ای أسداه إلیه و أعطاه إیّاه » .

ابن‌الاثیر درنهایه و زبیدی در تاج العروس گفته‌اند : «کلّ من أعطیته ابتداءً من غیرمکافأة فقد أولیته » .

هر که باوی نیکی کنند باید که مکافاتش کند ، و اگر نتواند برسبیلِ مدح باز گوید ، و آنکه(۱) چنین کند شکرش کرده(۲) باشد .

این هر دو خبر دلیل میکند برآنکه یکدیگر را هَدِیّه فرستادن و با یکدیگر تبرّک کردن مؤمنان را نیکو باشد ؛ زیرا که بدین سبب میانِ ایشان دوستی بدید آید ، وهمچنین خبر دلیل میکند که مؤمن نشاید که هدیّهٔ مؤمن را ردّ کند، ونیز دلیل میکند برآنکه نشاید که مؤمنِ توانگر هدیّه از مؤمنِ درویش بازگیرد ازبهرِ آنکه مکافات بیابد که دعایِ مؤمن بهتر از مکافات باشد ، و چون مؤمنی سلام برکسی کندباید که جوابِ وی بروجهی نیکوتر ازآن بازدهد « وَرَحْمَةُاللهِوَبَرَكاتُهُ» درافزاید و تازه روئی کند تا ثواب یابد .

۳۷۸ ـ مَنْ أَوْلیٰ رَجُلاً مِنْ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ مَعْرُوفاً فِي الدُّنْيا فَلَمْ يَقْدِرْ أَنْ يُكافِئَهُ كافَأْتُهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ .

هر که در دنیا بایکی از فرزندانِ عبدالمطّلب نیکی کند و وی برمکافاتِ آن قادر نباشد من که رسولم مکافات کنم ازو در روزِ قیامت ؛ و مراد به « فرزندانِ عبدالمطّلب » عبّاسیان وطالبیان‌اند وطالبیان‌برسه قسم‌اند علویان‌اند وجعفریان‌اند و عقیلیان اند ؛ وعلویان بر دوقسم اند فاطمیان اند و ایشان فرزندانِ مصطفی‌اند علیه‌السّلام الّا آنکه ازنسبِ شاهِ مردان و شیرِ یزدان عليّ بنِ أبی طالب اند علیه‌السّلام ، و بعضی آنند که نه از فاطمهٔ زهراءاند علیهاالسّلام و حقّ سبحانه وتعالی‌درحقّ ایشان‌این‌آیه‌فرستاد که : قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبیٰ (۳) گفت : یا محمّد بگو امّت را که : من بدین رسالت که گزاردم ازشما هیچ مزدی وپاداشتی(٤) نمیخواهم الّا آنکه قرابتِ مرا دوست داریدواین

۱ـ درنسخهٔ دیگر : «که چون» . ۲ـ درنسخهٔ دیگر : «گزارده» .
۳ـ وسط آیهٔ ۲۳ سورهٔ مبارکهٔ «شوری» است .
٤ـ در برهان قاطع گفته : « پاداشت بسکون تای قرشت بمعنی پاداش است که جزا و مکافات نیکی باشد » .

امّت جافی که دعوی امّتی میکنند وطمع بشفاعت رسول علیه السّلام دارند بعضی را بکشتند ، و بعضی را متفرّق در عالم گردانیدند .

حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که: أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ عَظِيمَةً ؛ من شفاعت کنم چهارکس را اگرچه گناه ایشان چند (۱) گناه همهٔ دنیا باشد.

اوّل - آنکه فرزندانم را نصرت و یاری کند چون برایشان ظلم رود .

دوّم - آنکه چون دست تنگ باشند با ایشان خیر و احسان کند .

سیّم - آنکه ایشان را بدل و زبان دوست دارد .

چهارم - آنکه چون ایشان را ژنده(۲) و درمانده یابد درقضای حاجات ایشان سعی کند . وحضرت صادق علیه السّلام میفرماید که: روز قیامت خلایق راندا کنند که جمله خاموش شوید که رسول میخواهد که سخن گوید، جمله خاموش گردند مصطفی علیه السّلام برخیزد گوید : هرکه را بر من منّتی و نعمتی باشد باید که برخیزد خلق عالم گویند که : نفسهای ما فدای رسولست منّت و نعمت خدا برابود برخلق ، رسول علیه السّلام دیگرباره گوید : هرکه یکی از فرزندان مرا با پناه گرفته است ، یا باایشان نیکی کرده است ، یابرهنهٔ را ازیشان باز پوشانیده است، یا گرسنهٔ را ازیشان سیر کرده است ؛ ویرا برمن منّت ونعمت است باید که برخیزد، مردمی بسیار برخیزند و جمع شوند، از خدا جلّ جلاله بخواجهٔ هردو سرای علیه السّلام ندا آید که: جزا و پاداشت ایشان در دست تو کردم، پس حضرت مصطفی علیه السّلام همه را ببهشت فرستد و مقام ایشان بهمسایگی حضرت مصطفی علیه السّلام و اهل بیتش علیهم السّلام باشد چنانکه میان ایشان و حضرت مصطفی علیه السّلام هیچ حجابی نبود . و بوقتی که حجّاج ملعون ظالم مردی را ازعلمای دین بیاورد وگفت که: ازتو

۱- « چند » در اینجا بمعنی مطلق مقداراست یعنی بقدر واندازهٔ وبرابر .

۲- در برهان قاطع گفته: « ژنده بروزن خنده بمعنی «ژند» است که خرقه و پاره وکهنه باشد » پس دراینجا بمعنی افسرده و پژمرده وبدحال میباشد .

بمن رسانیدند که : تو همی گوئی که : حسن و حسین فرزندان مصطفی علیه‌السّلام بودند ؟ ! عالم گفت : ازکتاب خدا گفتم ، حجّاج مطرود ملعون خبیث گفت : اگر درست نگردانی بزشترین وجهی بفرمایم تا بکشندت ، مردِ عالم برخواند : وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَسُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسى وَهارُونَ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱) * وَ زَكَرِيّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصّالِحِينَ (۲) پس گفت : معلوم است که عیسی علیه‌السلام بی پدر بود و از ابراهیم تا بوی اَندِ هزار سال بود بحکمِ آنکه مادرش مریم از بنی اسرائیل بود خدای تعالی وی را از فرزندانِ ابراهیم علیه السّلام شمرد چگونه حسن و حسین علیهما السّلام از فرزندانِ حضرتِ مصطفی علیه السلام نباشند که میانِ ایشان بجز ازفاطمه علیها السّلام نبود؟ ! حجّاجِ ملعون چون این سخن بشنید لال‌شد و کر گشت و کور آمد و از غم چنان شد که نزدیک بود که جانِ پلیدش بسجّین پیوندد .

گویند: شبی دزدی بایارانش ازبهرِ دزدی در شهری شدند کارشان برنیامد و روزایشان‌را رسوا کرد و دریافت، نتوانستند که بیرون شوند بسرای آشنائی‌متواری شدند زنی درویش بدرِ آن سرای شد که دزدان بودند و چنانکه عادت باشد سؤال کرد و دعا کرد، ازآن دزدان یکی برسبیلِ تلبیس و حیلت زن را گفت : اندر آی و بدرِ حُجرهٔ زنان شو ؛ زن در خانه شد چون بمیانِ سرای رسید مرد دست درازکرد تا باوی فساد کند، زن بگریست و زاری کرد و گفت که : من عَلَوِیّه‌ام وازفرزندانِ حضرت مصطفی علیه‌السّلام ام ، مهترِ دزدان چون این سخن بشنید گفت : دست ازوی باز دار که ما گناهی بی‌حدّ داریم و از توشهٔ قیامت جز امیدِ شفاعتِ پدرِ وی نداریم اگر این زن را بیازاریم ازشفاعتِ حضرتِ مصطفی علیه‌السّلام باز مانیم ،

۱ـ ذیل آیهٔ ۸۳ سورة‌الانعام وصدرآن‌اینست : « ووهبنا له اسحاق ویعقوب کلاّ هَدَینا ونوحاً هَدَینا من قبلُ» وضمیرِ «له» راجع بابراهیم علیه‌السلام است که نامش‌درآیهٔ سابق ذکر شده است .

۲ـ آیهٔ ۸۵ سورهٔ مبارکهٔ «انعام» است .

زن خلاص یافت و آنروز مردم شهر ازایشان خبر یافتند و حشر کردند وازیشان رنج بسیار کشیده بودند و گرد آن سرای درآمدند وآن دزدان را اسیر کردند و بند برنهادند برآنکه دیگر روز همه را بردار کنند ، امیر شهر آنشب بخواب دید که حضرت مصطفی علیه السّلام فرازآمدی وازبهر ایشان شفاعت کردی، دیگرروز مهتر دزدان را بیاوردند و پرسیدند که: چه نیکی کردی که بدان سبب تراستحقاق آن بود که چون حضرت مصطفی در حقّ تو سخن گوید و شما را برهاند ؟ ـ مرد گفت که : من از خویشتن جز از فساد و دزدی و رهزنی نمیدانم ولیکن دیروز زنی عَلَویّه را از بندی برهانیدم وچون خدای تعالی این نیکی ضایع نکرد و بشفاعت حضرت مصطفی علیه السّلام ما را از بلا برهانید مانیز جمله توبه کنیم ؛ جمله توبه کردند و بزهد و عبادت مشغول شدند تابمردند .

حضرت صادق علیه السّلام فرماید که: هر که پیش وی ذکر اهل البیت رود وآن محنت که برایشان گذشته باشد یاد کند و مقدار پر مگسی آب ازچشم وی بیاید خدای تعالی گناهان وی جمله بیامرزد اگرچه بسیار باشد .وحضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که : هر که در دلش یک ذرّه بغض اهل البیت من دارد بقیامت جهود باشد که برخیزد گفتند: یارسول الله اگرچه شهادتین گوید؟ـ فرمود که: فایدهٔ وی از گفتن شهادتین بیشتر از آن نباشد که خود را بازیابد(۱) وجزیت(۲) ندهد صحیح همچون جهودان نباشد . و بروایتی دیگر: هر که اهل بیت مرا دشمن دارد بقیامت اُجذم بود یعنی بر وجهی بود که همه کس ازوی نفرت گیرد . و حضرت امام زین العابدین علیه السّلام میفرماید که : اگر کسی میان کعبه و مقام ابراهیم علیه السّلام عبادت کند چنانکه بروز روزه دارد و بشب همه شب نماز کند و برین وجه عمر نوح بیابد علیه السّلام و او را بظلم بکشند چون بما نگوید(۳) یک ذرّه سود ندارد .وحضرت محمّد باقر علیه السّلام فرماید که: هر که باما پیوندد(٤) خدای تعالی برحمت باوی

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «که خون رابازیابد» پس مرادآنست که خون خودرا حفظ کند.

۲ـ «جزیت» بمعنی «گزیه» و «سر گزیه» است .

۳ـ یعنی بما ائمه معتقد نباشد و ایمان نیاورد .

٤ـ درنسخهٔ دیگر : «نپیوندد» .

پیوندد(۱) ، و هرکه مارا اجابت کند خدای تعالی اورا اجابت کند ، وهرکه مارا بگذارد خدای تعالی اورا بگذارد واگرچه عبادت بسیار کند؛ چون مارا جاهل باشد سودی ندارد . وحضرت مصطفی علیه السّلام و أمیرالمؤمنین عليّ و فاطمة الزّهرا وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا علیهم السّلام باهم نشسته بودند ودلها بدیدار یکدیگرسلوت(۲) میدادند حضرت مصطفی علیه السّلام چون اندوهناکان درحسن وحسین علیهما السّلام نگرید و آب در دیدهٔ مبارك بگردانید و فرمود : چگونه باشد حال شما که تنهای نازنین شما وعزیزان شما و اولاد شما هریکی بصحرا افتاده باشد ؟ و گور هریکی بأقصائی افتاده ؟ امام حسن علیه السّلام فرمود : بابا(۳) مارا بکشند یا بمرگ خویش بمیریم؟- فرمود : شقی ترین خلقی و بدترین قوسی شما را بظلم بکشند امام حسین علیه السّلام گفت: بابا(٤) هیچ کس مارا زیارت کند؟- فرمود: بلی قومی باشند که بیایند تقرّب راروی را درخاك گور شما مالند، بقیامت من بزیارت ایشان روم و بازوهای ایشان بگیرم وازهول وفزع قیامت برهانم . **وبروایتی دیگر:** هرکه مرا یا شما را مرده یا زنده زیارت کند بقیامت از عقاب وگناهش برهانم وبا خویشتن ببهشت برم . و درفضل زیارت امام حسین بن عليّ علیهما السّلام اخباری بسیار آمده است ، ازائمه علیهم السلام روایت کرده اند که: خدای تعالی چهل هزار فرشته برقبر امام حسین علیه السّلام موکّل کرده است و همه گردآلود تا بقیامت میگریند و هرکه بزیارت امام حسین علیه السّلام شود وحقّ حسین علیه السّلام بشناسد پیش وی باز آیند و چون بدانجا رسد از بهر وی خیرخواهند و خدای تعالی گناهان اوّلین وآخرینش بیامرزد ، و همچنان بود که ده هزار حجّ و ده هزار عمره وبقولی دیگر دوازده هزار حجّ ودوازده هزار عمره باشد ، و دوازده هزارغزا بابنی اسرائیل کرده و بقولی دیگر باحضرت مصطفی علیه السّلام کرده باشد ، واگر آنجا دورکعت نمازکند هرحاجت که خواهد رواگردد ، و چون بازگردد فرشتگان از پس وی فراز

۱- در نسخهٔ دیگر : « نپیوندد » .
۲- **درأقرب الموارد گفته:** « السلوة والسلوة بالفتح والضمّ السلوّ » یعنی تسلی.
۳و٤- درنسخهٔ قدیم درهردومورد : «یابابا» .

آیند ، و چون بیمار شود اورا دعا کنند ، و چون بمیرد بجنازه اش حاضرآیند وبر وی نماز کنند ، و از پس مرگش ازبهر وی استغفار میکنند . **وحضرت صادق علیه السّلام فرماید که :** هر که یکی از ائمه را از ما زیارت کند همچنان بود که امام حسین علیه السّلام را زیارت کرده باشد . **و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که :** پارهٔ ازاندام من بخراسان افتد وآنجادفنش کنند هر که ویرا زیارت کند خدای تعالی ویرا بهشت واجب گرداند وتنش برآتش دوزخ حرام گرداند . **وحضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام فرماید که :** یکی ازفرزندان من بزمین خراسان برسد برسبیل ظلم کشته شود و همنام من باشد و نام پدرش هم نام موسی عمران باشد هر که ویرا زیارت کند خدای تعالی گناهان اوّلین و آخرین وی بیامرزد و اگرچه بعدد ستارگان آسمان و قطره‌های باران و برگ درختان و ریگ بیابان گناه دارد .

ودرنامهٔ رضا علیه السّلام یافتند که : هر کس که مرا (۱) زیارت کند همچنان باشد که هزار حجّ کرده باشد، این حال بامحمّد تقی علیه السّلام بگفتند فرمود که : هر که امام رضا علیه السّلام را زیارت کند و حقّ وی را بشناسد همچنان باشد که هزاربار حجّ کرده باشد . و امام رضا علیه السّلام فرماید که: هر که ستّی (۲) فاطمه را علیها السّلام زیارت کند بقم بهشت مأوای او گردد . وبنزدیک حضرت علی نقی علیه السلام شخصی رفت وگفت که : از زیارت امیرالمؤمنین علیه السّلام میآیم فرمود که : هر که بری گور (۳) عبدالعظیم علیه السلام را زیارت کند مرقد حسین بن علیّ را علیهما السّلام را زیارت کرده باشد .

و نباید که بردلش بگذرد آنرا که این فضیلتها بشنود گوید که : این نتواند

۱- در نسخهٔ دیگر : «مارا» .

۲- **درمنتهی الارب گفته:** « ستّی بالکسر برای خطاب زن آید یعنی ای شش جهات من ، یاآن ملحون است وصواب سیّدتی» **نگارنده گوید:** «ستّی» دراستعمالات بجای خانم که اکنون مصطلح است بکار رفته است یعنی سیّده؛ بنابراین تخصیص بخطاب درست نیست زیرادراعمّ ازخطاب وغیرآن باین معنی بکارمیرود مانند همین مورد که خطابی در کار نیست، طالب تفصیل بکتب مفصّلهٔ لغت و ادب مراجعه کند و موارد استعمال را نیز تتبّع نماید.

۳- لفظ «گور» فقط درنسخهٔ دانشگاه است .

بودن که وقتی واعظی در حقّ خوانندهٔ «شَهِدَاللهُ»(۱) فضلهای بیحدّ میگفت بدل مستمعی بگذشت که: این نتواندبود ، آنشب بخواب دید که یکی ویرا گفت که: فلان شاعردرحقّ فلان‌مَلِک دوبیت مدح بگفته است هزار دینارش بداد خدای تعالی که غنیّ برحقّ است(۲) و زوال ونقص در ملکش محال است چه عجب باشد که بیشتر ازآنکه واعظ میگفت باخوانندهٔ « شَهِدَالله » بکند ، همچنین آنکه از بهرِ خدای تعالی و ثوابش این زیارتها بکند خدای‌تعالی او را مثلِ این و بیشترازین تفضّل کند ، خدای‌تعالی آسمان و زمین و هرچه درویست از بهرِ بندگان آفریده است و اگر بندگان نبودندی هیچ بقعه را بر دیگر بقاعِ شرف و فضل نبودی اگر بندهٔ خاصّه که فرزندِ رسول خدا باشد و همیشه رضایِ خدای جوید و نَفَسی در ناشایسته (۳) بر نیاورد چه عجب که نفسِ وی از هزارکعبه و بیت المقدس وبیت‌المعمور بهتر بود ، و هر که درحقّ آل رسول علیهم السّلم معتقد باشد بدین گفتارش حاجت نباشد . و أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام روزی بحُکم نشسته‌بود وخلقی عظیم بر وی گرد آمده بودند ناگاه ازکنارهٔ یکی‌گفت : چه عظیم است نعمت خدای تعالی برپسرِ ابوطالب که پدر در آتش بُوَد ووی بر مسلمانان حکم میکند، چون این سخن بگوش شاه مردان و شیر یزدان رسید برجوشید و سربرآوردو گفت . نه چنانست که پدرم را بدرگاهِ خدا چنانست (٤) ، والله که ثوابِ أبوطالب چند ثوابِ نیمهٔ این أمّت است(٥) پس نباید که کسی بنادانی گمان برد و مادر یاپدرِ امامان و پیغمبران راکافرخواند(٦) .

۱- مراد آیهٔ « شَهِدَاللهُ أنّه‌لاإلٰهَ إلاّهُوَ وَالمَلائِکَةُ واُولواالعِلم قائِماً بالقِسْط؛لاإلٰهَ‌إلاّ هُوَالعَزیزُ الحکیمُ» است که آیهٔ هیجدهم سورهٔ مبارکهٔ «آل‌عمران» است .

۲- درنسخهٔ دیگر: «برحقیقت» .

۳- درنسخهٔ دیگر: «ناشایست» .

٤- درنسخهٔ دیگر: « سربرآوردوگفت : بدوزخ نبود » .

٥- درنسخهٔ دیگر: «بود» .

٦- تحقیق این مسئله‌درکتب کلام و عقاید شیعه بطور مستوفی‌شده است‌ودرتفسیر ابوالفتوح (ره) ودرکتاب بعض مثالب النواصب‌فی‌نقض بعض فضائح الروافض ودرتفسیر جلاءالاذهان «تفسیر گازر» نیزبحثٰ کافی دراین‌موضوع تحقیق‌شده‌است فمن‌أراد فلیراجعها.

۳۷۹ ـ مَنْ رأى عَوْرَةً فَسَتَرَها کانَ کَمَنْ أحْیَی مَوْؤُدَةً مِنْ قَبْرِها .

هر که عورتی را برهنه بیند و باز پوشد (۱) همچنان باشد که زندهٔ درگور کردهٔ رابرهانیده باشد؛ درعرب بأیام جاهلیّت هر که دختری آوردی زنده درگور کردی و ازبهر آن بکشتی که عار داشتندی که بشوهر دهند و تفاخر درآن دانستندی که در کارزار بدست شجاعی یاشجاعی بردست وی کشته آمدی یعنی هر که درماندهٔ رایا برهنهٔ را پوشاند یا بداند که چیزی ندارد ویرا چیزی دهد همچنان باشد که دختر پاك بی گناه را از زیر خاك بیرون آورده باشد و زنده نگاه داشته ؛ زیراکه هرگناه که کردنش زشت‌تر باشد باصلاح آوردن نیکوترباشد و ثوابش بیشتر بود . و حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که: هر که مؤمنی را سیر گرداند ، یا تشنهٔ را سیراب گرداند حقّ تعالی میان وی وآتش دوزخ هفت خندق پیدا کند چنانکه میان هرخندقی بسیارساله راه باشد . و حضرت امام زین‌العابدین علیه السّلام فرماید که : هر که گرسنهٔ را سیر گرداند خدای تعالی از میوه‌های بهشتش بچشاند ، و هر که تشنهٔ را آب دهد خدای تعالی از رحیق مختوم سیرابش گرداند (۲) ، و هر که برهنهٔ رابپوشد خدای تعالی بجامه های سبزش پوشاند ، و هر که جامهٔ زیادت دارد و پیش وی مؤمنی برهنه باشد و داند که چیزی ندارد ویرا بازنپوشاند ویرا بِرُوی بآتش دوزخ کشند(۳) وهر که بشب سیربخسبد ومؤمنی گرسنه باشد وداند که وی چیزی‌ندارد خدای‌تعالی فرشتگان را گوید که گواه باشید که : من هرگز وی را نیامرزم

امام محمّد باقر علیه السّلام گوید که: هر که مؤمنی را سیر گرداند خدای تعالی از بهر وی در بهشت خوانی بنهد که جنّ وانس ازآن خوان سیر گردند. وحضرت جعفر صادق علیه السّلام گوید که : هر که سیر گرداند آنرا که همدین او باشد هیچ آفریده نداند نه فرشتهٔ مقرّب ونه سایر مقرّبان حضرت ازأجر ومزد او که چندباشد،

۱ـ درنسخهٔ دیگر : «بازپوشاند» .

۲ـ درنسخهٔ دیگر : «شرابش دهد» .

۳ـ درنسخهٔ دیگر : «روی وی برآتش دوزخ نهاده شود » .

وهر که شبی از شبهای ماه رمضان طعام داده باشد مؤمنی را همچنان باشد که بیرون از ماه رمضان سی مؤمن را طعام داده باشد . وحضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام هرگز سیر نخوردی وگفتی : ما پدران مؤمنان باشیم بود که مؤمنی گرسنه باشد و نیکو نباشد که پدر سیر باشد وفرزند گرسنه . و همچنین مؤمنان برادران یکدیگرند چنان باید که مؤمن سیرنخورد که بود که مؤمنی سیرنبود ومحتاج باشد بنانی وهر که خورش گوناگون خورد ومیوه های رنگارنگ وطعامها درخانه اش باشد وهمسایگانش درویش باشند و چون ایشانرا ازآن نصیب ندهد به از آن نبود که پنهان دارد که دلهای ایشان بداند(۱) که ازآن دارد(۲) .

۳۸۰ـ مَنِ انْقَطَعَ اِلَى اللهِ كَفاهُ اللهُ كُلَّ مُؤْنَةٍ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ.

هر که خویشتن را با خدای‌تعالی دهد ویرا از مؤنت مردم بی نیاز گرداند و روزیش دهد ازآنجا که ویرا هیچ تمنّا نکند . و نشان آنکه خود را باخدای‌تعالی دهد آن باشد که توکّل بروکند و دست بر وی زند ، و کارهای خویش باوی گذارد، وحاجتها ازو خواهد ، و نیکوئیها ازو خواهد وازو داند ، و در بلا پناه باوی دهد، و از وی ترسد ، و از وی واثق و استوار باشد، وبرنعمتهایش شکر کند، وبقضایش راضی باشد ، و در طاعتش صابربود ، وپیوسته بیدار و هشیار باشد ، ودرهرچه گوید وکند و شنود همه رضای او جوید ، وآنچه حقّ ازآن کاره بود از آن دور باشد، وغم برآن طاعتی خورد که ازدستش بشده باشد واگرزیانیش از امر دنیائی بیفتد دل درآن نبندد؛ وهرکه چنین کند خدای‌تعالی دل ویرا روشن کند ، وبلطف کارها(۳) بروی آسان گرداند، وراههای طلب روزی کردن بر وی سهل گرداند بروجهی که ازمؤنت مردم مستغنی باشد وکسی را بر وی منّتی نبود .

۳۸۱ ـ مَنِ انْقَطَعَ اِلَى الدُّنْيا وَكَلَهُ اللهُ اِلَيْها .

هر که خویشتن را بادنیا دهد خدای‌تعالی او را بادنیا گذارد و «خویشتن را

۱ـ کذا ؛ و«نداند» مناسبتر بنظرمیرسد.

۲ـ در نسخهٔ دیگر : «که دلهای ایشان بداند که از آن زیان دارد ایشان را » .

۳ـ درنسخهٔ دیگر : «روشن کند بلطف وکارها» .

با دنیادادن » آن باشد که بخلافِ این کند که گفته آمد،لاجرم خدای تعالی لطف و توفیق ونصرت وتأییدازوی باز گیرد، وویراباخویشتن گذارد ، پس دایم تمنّای او آن بود که چیزی چون بدست آورد؟ یامرادی(۱) چون بیابد؟ ویا هوائی را چون تواند که براند ؟ و پیوسته درغم اینچنین باشد و اگرروزی چیزی درنیاید یاچیزیش بزیان شود از غمِ آن بشب نخسبد و اگر پیوسته فرایض وواجبات از وی فوت شود و گناهِ بیشمار از وی حاصل می آید یک ذرّه اندوهش نباشد ، و از این بسیار بتر جمله صفتِ دنیاست که اگر نبود غم و اندوه باشد و اگر بود هم غم واندوه بود ، و حالش آنست که نفسهارا کهنه گرداند ، و امیدرا درازگرداند ، ومرگ‌را نزدیک گرداند(۲) و اصلِ هرگناهی و خطائی دوستیِ دنیا بود، وابلیسِ ملعون گوید: مرا چندان بس باشد که بندهٔ دنیا را دوست بدارد و بدان میل کند پس چنان باشد و چنان کند که مرا میباید و هر وسواسی که کنم(۳) زود تأثیر کند .

۳۸۲ ـ مَنْ طَلَبَ مَحامِدَ النّاسِ بِمَعاصِی اللهِ عادَ حامِدُهُ مِنَ النّاسِ ذامّاً .

هر که مدح وستایشِ مردم طلبد بمعصیتِ خدای‌تعالی، مردم بجای آنکه وی‌را ستایند عیب کنند و بدگویش گردند .

۳۸۳ ـ مَنِ الْتَمَسَ رِضَی (٤) اللهِ بِسَخَطِ النّاسِ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ وَ أَرْضَی عَنْهُ النّاسَ .

هر که طلبِ رضایِ خدای‌تعالی بسخط و خشمِ مردم کند خدای‌تعالی ازوی راضی شود و مردم را از وی راضی گرداند .

۳۸٤ ـ مَنِ الْتَمَسَ رِضَی (٥) النّاسِ بِسَخَطِ اللهِ سَخِطَ اللهُ عَلَیْهِ وَ أَسْخَطَ

۱ـ در نسخهٔ دیگر : « که چیزی چون بدست آورد و باز گیرد و نامرادی » .
۲ـ درنسخهٔ غیردانشگاه : «نگرداند» .
۳ـ درنسخهٔ دیگر: «کند» .
٤ـ درنسخهٔ قدیم : «رضاء» بمدّ ودرحاشیهٔ آن ذکرشده : «الرّضی بالکسرمقصوراً مصدر «رضی» (بفتح راء وکسرضاد وفتح یاء) وممدوداً بالکسرأیضاً الاسم من [رضی] » .
٥ـ درنسخهٔ عتیق : «رضاء» بمدّ .

عَلَيْهِ النّٰاسَ.

هر که رضای مردم جوید بسخط وخشم خدای؛ خدای تعالی بر وی خشم گیرد و مردم را بر وی بخشم آورد.

۳۸۵ ـ مَنْ مٰاتَ عَلىٰ خَيْرِ عَمَلِهِ فَارْجُوا لَهُ خَيْراً؛ وَ مَنْ مٰاتَ عَلىٰ سَيِّءِ عَمَلِهِ فَخٰافُوا عَلَيْهِ وَلاٰ تَيْأَسُوا.

هر که بر کردار نیک بمیرداز بهر وی اسید بنیکی دارید، وهر که بر کردار بد بمیرد بر وی بترسید ولیکن نا امید نباشید و بیکبار طمع برمگیرید که خدای تعالی کریمست ورحمتش فراوانست؛ بود که ویرا بیامرزد، یا حضرت مصطفی یا امامان یا مؤمنان در حقّ وی شفاعت کنند، یاخود بود که بوقت سکرات مرگ خویشتن را دریافته باشد و برتوبه بمرده باشد، و چون ابلیس علیه اللّعنه برزمین آمد وسوگند خورد که تا جان در تن آدمی باشد از وی جدا نشود کماقال الله تعالی نقلاً عنه(۱) ثُمَّ لآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمٰانِهِمْ وَ عَنْ شَمٰائِلِهِمْ وَلاٰ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شٰاكِرِينَ يعنى ازپیش وازپس وراست و چپ ایشان درمی آیم و وسواس میکنم تا بیشترین را هلاك کنم. خدای تعالی گفت: بعزّت من که تاجان بحلقوم آدمی نرسیده باشد توبه اش قبول کنم، وهروقت که پشیمان شود اورا بیامرزم، ولیکن نه هر کس بتوبه رسد (۲) و نه هر گناهی آن بود که هروقت تواند که ازوی برهد که درخبرست که از هفتاد گناه که میان خلق و خدای تعالی بود برستن آسانتر بود بقیامت که ازیک گناه که میان او و خلق باشد. و آورده اند که چون بندهٔ ازدنیا بشود بدانحال رسد که مَلَکُ المَوْت را علیه السّلام معاینه بیند کس (۳) بود که فرشتگان راست و چپ چون روند ویرا گویند که: چه بد بندهٔ بودی بسی گناه که ما رابنمودی،

۱ـ آیهٔ هفدهم سورهٔ مبارکهٔ اعراف است و آیهٔ سابق متصل بآن این است نقلاً عن قول ابلیس: « قٰالَ فَبِمٰا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرٰاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ».

۲ـ درنسخهٔ قدیم: «ولیکن نه هر آنکسی که بود بتوبه رسد». ۳ـ درنسخهٔ دیگر: «کسی».

و سخن هرزه و فحش که ما را بشنوانیدی ، بسی که ما را بمجلس فسق وفجور حاضر آوردی، و بسی که مارا بمعصیت کردن برنجانیدی ، و بسی ناشایست که برما عرض کردی ، وما را حرمت نداشتی ؛ پس بشوند و از رنج وی برآسایند(۱) .

توچنان زی که بمیری برهی   نه چنان زی که بمیری برهند

وکس بود که ویرا گویند که: نیک بندهٔ که توبودی، چه نیک مونسی که تو بودی، بس خیرات وطاعات و عبادات که تومارا بنمودی ، وسخنهای نیک که مارا بشنوانیدی ، و بسی مجالس علم(۲) که ما را آنجا حاضر آوردی ، وبسا ناشایست که بحرمت داشتن ما(۳) از دست بداشتی ، خدای‌تعالی برتو رحمت کناد و از تو راضی باد .

۳۸۶ ـ مَنْ أَذْنَبَ فِي الدُّنْيَا ذَنْباً فَعُوقِبَ بِهِ فَاللهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُثَنِّيَ عُقُوبَتَهُ عَلى عَبْدِهِ.

هر که گناهی کند در دنیا ووی را برآن عقوبت کنند یعنی حدّ خدای تعالی بر وی برانند خدای تعالی عادلتر ازآنست که بندهٔ خویشتن را دوبار عقوبت کند و این بشرط آنست که ازآن گناه بازآید .

۳۸۷ـوَمَنْ(٤) أَذْنَبَ ذَنْباً فِي الدُّنْيَا فَسَتَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ وَعَفَا عَنْهُ فَاللهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَعُودَ فِي شَيْءٍ قَدْ عَفَا عَنْهُ.

هر که دردنیا گناهی کند پس خدای‌تعالی بر وی سترکند و از آن گناهش عفوکند خدای تعالی کریم‌ترست ازآنکه دیگر باره بمیان آورد چیزی راکه از آن عفو کرده باشد . وپرسیدند حضرت مصطفی را علیه‌السّلام که خدای‌تعالی ستر کند چون کند ؟ وپرده بر گیرد چون برگیرد؟ـ فرمود که : چون بنده بگناه مشغول شود

۱ـ درنسخهٔ دیگر : « وبسی حشو از رنج وی برآسایند » .
۲ـ درنسخهٔ دیگر : « وبسی مجالس ذکروعلم » .
۳ـ درنسخهٔ دیگر : «که بحرمت داشتی‌تا» .
٤ـ کذا باوجود حرف عطف « و » در آغاز خبر در نسخهٔ عتیقه .

وبرآن می‌باشد یک‌یک پرده‌های ستر(١) که خدای‌تعالی‌فروهشته باشددریده‌میشود و بنده از آن حال باخبرنیست تا آنگاه‌که هیچ سترش بنماند پس خدای تعالی بکرم خویش عنایت‌ازوی‌بازنگیرد وفرشتگان‌را ازناپاکی آن طاقت‌نرسدفریادخواهند و زاری کنند تاخدای‌تعالی‌فرماید تاپرده‌هاباخویشتن گیرند ووی عریان بماند ورسوا گردد و عیبهایش فاش گردد و خلق را معلوم شود که بچه مشغول است .

٣٨٨ ـ مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَرَعٌ یَصُدُّهُ عَنْ مَعْصِیَةِ اللهِ اِذا خَلا لَمْ یَعْبَأِ اللهُ بِشَیْءٍ مِنْ عَمَلِهِ

هرکه اورا ورعی و زهدی نباشدکه ویرا از معصیت باز دارد چون خالی وتنها باشد خدای‌تعالی بچیزی‌ازکردار وی باکی ندارد یعنی نپذیرد وبدان‌التفات نکند ؛ زیراکه هرکه‌بظاهر وچشم مردم باطاعت و پرهیز باشد پس درحال‌تنهائی نابکار باشدکردارش نه ازبهر کردگار باشد، وهرکه‌را مقصود ازکردارپرورد گار باشد چون تنها باشد بهتر برسر کار باشدکه پیش مردم چون پرهیزد از بهر خدا و مردم پرهیزد، و بحال تنهائی اگر بهترپرهیزد خالص خدایراباشد ، وبندهٔ صافی و مخلص برحقیقت آن باشدکه‌اگرظاهر وباطن وی برطبقی نهند وگرد عالم‌بگردانند ویرا غم نباشد و خجل نگردد .

٣٨٩ ـ مَنْ أَحْسَنَ صَلوتَهُ حِینَ یَراهُ النّاسُ ثُمَّ أَساءَها حِینَ یَخْلُو فَتِلْکَ اسْتِهانَةٌ اسْتَهانَ بِها رَبَّهُ .

هرکه نیکوگزارد نماز را چون مردم او را بینند وپس بد بگزارد چون تنها باشد آن خواریی باشدکه وی باپروردگار میکند و پروردگار ویرا خوار دارد .

٣٩٠ ـ مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلوتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ لَمْ تَزِدْهُ(٢) مِنَ اللهِ

١ـ درنسخهٔ دیگر : « سر » .

٢ـ درنسخهٔ قدیم : « لَمْ یَزْدَدْ بِها » و بنابراین ترجمه‌این‌میشودکه:«نمی‌افزاید آن بنده بآن نماز مگر دوری ازخدای‌را » .

الاّ بُعداً.

هر که نماز ویرا اززشتی و نشایست(۱) بازندارد آن نماز نیفزایدش ازخدای تعالی اِلّا دوری.

قال الله تعالی: أَقِمِ الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ (۲)

یعنی نماز را بپای دارید که شما را از فحشاء و منکر باز دارد و این چنین باشد که بنده چون نماز کند از بهر آنکه واجب است ناچار دیگر واجبات بجای آورد ازبهرِ آنکه واجب است، و از هر زشتی پرهیز کند از بهرِ آنکه حرام است، و اگر نمازرا از بهرِ آن کند که درآن رضای خدای تعالی بود ثواب یابد وبنا کردنش عقاب یابد، پس هرنماز کنی در دیگرواجبات تقصیر نکند.

ووجهی(۳) دیگر که نماز بنده را از نشایست(٤) بازداردآنست که:

هر که نماز کند و در نماز با خدای تعالی راز(٥) کند، و مناجات خاضع و خاشع وار کند ورکوع و سجود کند و ترسان و لرزان ویرا برخواند و ازوی یاری خواهد چون خواهد که گناهی کند یا واجبی از دست بدارد ناچار شرم دارد؛ ازآنکه گوید که: از ساعتی که باز بندگی میکردم وطمع دارم تا ساعتی دیگر بدرگاهش شوم وویرا خوانم چگونه میان این دوساعت ویرا بیازارم. وگفتند حضرتِ مصطفی را علیه السّلام که: فلان کس دزدی میکند فرمود که: اگر نماز بپای دارد زود باشد که از دزدی وگناهان دیگر باز ایستد چون آن نماز ویرا از گناه باز دارد. ولیکن آنکه نماز چنان کند که اگر بی‌نمازی دیگر را بیند بسببِ آن از نماز باز ایستد، چگونه نمازِ وی وی‌را از گناه بازدارد؟!

۱- درنسخهٔ دیگر: «ناشایست».

۲- وسط آیهٔ ٤٥ سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت و صدر آن اینست: «اُتْلُ ما اُوحِیَ اِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ» وذیل آن این: «وَلَذِکْرُاللهِ اَکْبَرُ وَاللهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ.»

۳- در نسخهٔ قدیم: «بوجهی». ٤- در نسخهٔ دیگر: «ناشایست».

٥- درنسخهٔ دیگر: «نیاز» وشاید اصل: «رازونیاز» بوده است.

ونباید که کس چنان بود که در نماز خویش اندیشه کند که نصیب شیطان از نصیب رحمن بیشتریابد روز قیامت وخجل شود ، و حضرت مصطفی علیه السّلام یکی را دید بآخر روز نزدیک آنکه آفتاب فرو شود نماز میکرد گفت: فَتِلْكَ صَلٰوةُ الْمُنافِقِين . و زاهدی گوید که : اگر سُرب و ارزیز درگوش گُدازم دوستر دارم از آنکه بانگ نماز شنوم و همچنان می‌نشینم وبرگ نماز نکنم (۱).و یکی از زنان حضرت مصطفی علیه السّلام گوید که رسول علیه السّلام با ما نشسته بود زمانی ؛ چون وقت نماز درآمد ازحال خویش بشد وچنان شد که ویرابازنشناختیم .وهمچنین أمیرالمؤمنین عليّ بن أبي‌طالب علیه‌السلام چون وقت نماز در آمدی گونهٔ رویش زرد شدی و گفتی که : وقت امانت گزاردن آمد ؛ ندانم که چگونه گزارده آید . و حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که : خدای تعالی میفرماید که : هر که این پنج نماز بجا آورد و حقّ آن نگاهدارد روزقیامت رویش چون بَدْر (۲) باشد ، و چون بادبرصراط بگذرد ، ووقتی قضیب برشاخی میزد برگ بانبوه ازآن فرومی‌آمد ووقت خزان بود پس گفت : که هر که نماز نگاهدارد گناهان از تن وی چنین فرو ریزد ، و چون وقت نماز درآید فرشتهٔ درآید و پیش مردم بازایستد و ندامیکند که: ای بندگان برخیزید وبنماز کردن آتش دوزخ را فرو نشانید ، وهرکه باوّل وقت نمازکند رضای خدای تعالی نگاهداشته باشد ، و چون آخر گزارد از خدای تعالی عفو یابد ولیکن میان عفو و رضای خدای‌تعالی (۳) فرقی عظیم است . و حضرت صادق علیه‌السّلام‌فرماید که : فضل اوّل وقت‌برآخر وقت همچون فضل مؤمنست برکافر ، و هر که در نمازاقبال برخدا کند یعنی دل بنماز دارد خدای‌تعالی‌برحمت بر وی‌اقبال کند ودوستی وی در دل مؤمنان‌افکند ودل ایشان بر وی مایل گرداند. وقنوت(٤)درنماز راحت آخرت‌بود و[ابوذررحمةالله‌علیه گوید که‌ازرسول‌علیه‌السّلام

۱ـ یعنی تهیّهٔ مقدّمات نماز نکنم وآمادهٔ نمازنباشم .
۲ـ یعنی ماه چهارده شبه .
۳ـ درنسخهٔ دیگر : «میانهٔ رضا وعفو» .
٤ـ در نسخهٔ دیگر : « و دعاء قنوت » .

شنیدم که هر که قنوت درنمازدرازتر کند بقیامت راحت بیشتر یابد(۱)] . وحضرت باقر علیه السّلام فرماید که: هر که رکوع نمازتمام بجای‌آورد درگوراندوه ودلتنگی نیابد . و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که : از پس نماز بامداد ساعتی ذکر خدا کنید تا شما را ثواب حجّی قبول نوشته آید ؛ وحضرت صادق علیه السّلام فرماید که : هر که در نماز فریضه بانگ نماز و قامت بکند دوصفّ فرشتگان از پس وی نماز کنند ؛ واگر قامت تنها کند یک صفّ ، وهر که از پس فریضه سجدهٔ شکر کند خدای‌تعالی ده گناهش بسترد، وده نیکی درنامه‌اش بنویسد، وده درجه‌اش بزیادت کند . وآورده‌اند که هر که ازپس فریضه دعائی نخواند ندا آید که ازکجاخدای‌را جلّ جلاله بخیل یافتی که دعا نمیکنی و ازوی حاجت نمیخواهی ؟ و حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که: [هر که درنماز صلوات برمن نفرستدآن‌نمازوی‌را بدوزخ برد . و حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام گوید که : هر که(۲)] ازپس نماز فریضه تسبیح زهرا علیها السّلام بکند دوستر دارم ازآنکه هزار رکعت نماز زیادت کند(۳) [وهرساعت گوش بخویشتن داشتن وبسبب نماز ازگناه بپرهیزیدن یابد که برجمله ثواب یابد(٤)] وحضرت باقر علیه السّلام فرماید که: هر که تسبیح فاطمه علیها السّلام بکند پس آمرزش بخواهد خدای تعالی ویرا بیامرزد و تسبیح فاطمه علیها السّلام شیطان را براند.و خدای‌تعالی را راضی گرداند،اگرچه بحساب صد است بهزار تسبیح ثواب یابد، وهر که این پنج نماز بجای آرد اگر چه بیشتر از هفده رکعت که فریضه است نکند درشبانروزی هزاروششصدفریضه وسنّت‌بنماز(٥) وطهارت و ترک فعل وکیفیّت بجاآورده باشد مستحقّ هزاروششصد جزا وثواب گردد،و خدای تعالی وعده داده است که بهر حسنه زیادت برثواب ده نیکی بدهد

۱ـ کذا درنسخهٔ دانشگاه لیکن درنسخهٔ قدیم : «حضرت محمدباقرعلیه السّلام گوید ازحضرت‌مصطفی علیه السّلام که» .
۲ـ عبارت میان دوقلاب درنسخهٔ قدیم نیست .
۳ـ دراصل : «کنم» .
٤ـ عبارت میان دوقلاب درنسخهٔ قدیم نیست .
٥ـ کذا در نسخهٔ قدیم و در نسخهٔ جدید این کلمه اصلاً نیست .

پس پنج فریضه شانزده هزار نیکی و چهل هزار و هشتصد جز از آن ثواب یابد جز از آن ثوابی و نیکیی که بنگاهداشت وقت نماز یابد و جزازآن ثواب که بخواندن دعاها و بجاآوردن فریضه و سنّت در طهارت جزا یابد، و جز از آن ثواب و نیکی که برتسبیح فاطمه علیهاالسّلام و صلوة بر محمّد علیه السّلام وسجدۀ شکروخواندن دعا از پس نماز یابد، و جز از آن ثواب و نیکی که بجامۀ (۱) پاك داشتن.

واگر کسی خواهد که بداند که نماز چه اصلی دارد وبرکت چند و ثواب نیز که یابدنتواند، و آنکس که نماز نکنداز ینجمله محروم ماند؛ ودرشبانروزی هرکه هرفریضهٔ (۲) درنماز نگوید مستحقّ جزوی ازعقاب شود، و شومی بی‌نمازی ویرا دریابد و بیم آن باشد که از وی همه گناه و معصیت حاصل آید.

۳۹۱ـ مَنْ حَاوَلَ أَمْراً بِمَعْصِيَةِ اللّٰهِ كَانَ أَفْوَتَ لِمَا رَجَا، وَأَقْرَبَ لِمَجِيءِ مَا اتَّقَى (۳).

هرکه کاری جوید بکردن معصیتی بزیان آور تر بود آنچه راکه بدان امید دارد و نزدیک آورنده تر بود آنچه راکه از آن می پرهیزد؛ یعنی هرکه معصیتی بردست گیرد تا بدان منفعت دنیا یا حرمت یابد یا بلائی از جهت خدای تعالی یا ازجهت بندگان از وی بگردد آن منفعت یا آن حرمت دشوار بوی رسد، واگر رسد آنرا عاقبتی نبود وآن زود بگردد و عاقبت از آن هم بلا بیابد.

۳۹۲ ـ مَنْ كَانَتْ لَهُ سَرِيرَةٌ صَالِحَةٌ أَوْسَيِّئَةٌ نَشَرَاللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْهَا رِدَاءً يُعْرَفُ بِهِ.

هرکرا نهانی بود اگر نیک بود و اگر بد خدای تعالی از آن نشانی بر وی پیدا کند تا هرکس بدان بداند اگرچه عین گناه یاعین طاعت باشد معلوم مردم بشود خدای تعالی بر وی چیزی پیدا کند که هرکس بداند که وی ناپاکست یا

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «بجای». ۲ـ کذا.

۳ـ درنسخهٔ عتیقه: « لِمَحْوِمَا أَبْقَى ».

طاعتدارست وازینجاست که حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که اگر کسی درخانهٔ شود و از آن خانه در خانهٔ دیگر شود و همچنین میشود تا بهفتادخانه درشود وهر خانه بادری آهنین بود و آن در محکم بسته باشد وآن بنده درخانهٔ هفتادمین طاعتی یا معصیتی بکند خدای‌تعالی در دهان مردم افکند تا هرکس بدان حدیث میکند، وهرکه نهانی‌رانیکوبصلاح دارد خدای‌تعالی ظاهرش نیکو بصلاح دارد، وهرکه نیکوگرداندآنچه‌میان خویش‌وخدایست‌خدای‌نیکو گرداندآنچه‌میان وی‌ومردم‌بود .

قال‌الله‌تعالی: يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلاَ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ (۱)
خدای تعالی گله و شکایت میکند از بندگان یعنی آنها که گناه میکنند و از مردم می‌پوشانندوخدای‌تعالی‌باایشانست وحال ایشان میداند ومیگرداند بازاین(۲) از او نمی‌پوشانندواگر کودکی برخیانتی‌یاناشایستی‌برنهانی ایشان‌مطّلع شودعالم‌بچشم ایشان سیاه شود وخویشتن‌رازنده‌نخواهند وخدای‌تعالی‌ایشانرابرزشتیهای گوناگون می‌بیند و ایشان هیچگونه از وی شرم نمی‌دارند . وآورده‌اند که بقیامت کس باشد که خدای تعالی ویرا ازگور بردارد وگوید : توآنستی که چون تنها بودی هرچه خواستی کردی و بمن باك نداشتی ، چون مردم‌را بدیدی خویشتن را نیکمردنمودی و ازآن مردم اندیشیدی و از من نیندیشیدی وایشانرا بزرگ داشتی ومرا نداشتی؛ امروز من ترا عذابی سخت بچشانم و از بهشت و ثواب محروم گردانم .

۳۹۳ - مَنْ حَلَفَ عَلىٰ يَمِينٍ فَرَأىٰ غَيْرَهُ خَيْراً مِنْهَا فَلْيُكَفِّرْ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ لِيَفْعَلِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ .

هرکه سوگند خورد بر آنکه فلان چیز نکند وخیر درکردنش بیند باید که سوگند راکفّارت کند پس‌آن کند که خیرباشد یعنی هرکه‌را این‌حال پیش‌آیدنباید که بسبب سوگند آنچه خیرباشد ازدست بدارد . و آورده‌اند که هرکه سوگندخورد

۱- صدر آیهٔ صدو هشت سورهٔ مبارکهٔ نساء وذیل آن اینست : « اذيبيّتون ما لايرضى من القول وكان الله بما يعملون محيطاً » .

۲- یعنی با وجود این؛ زیرا «باز» دراین‌قبیل موارد بمعنی «مع» یعنی «با» است .

برچیزی که درآن خشم خدای تعالی باشد یا خشم مادر و پدر و یا بریدن از رحم بود و آنچه بدین ماند کفّارت آن سوگند باشد که آن کند که خیر باشد و چیزی که ازاین جمله که گفته آمد حاصل نیاید، و هر که سوگند خورد برآنکه فلان چیز نکند پس بکند کفّارتش واجب گردد اگرچه کفّارتش بکند تا توبه نکند از عقابش نرهد.

وسوگند بر پنج قسم است

یکی - آنست که سوگند خورد بنامی ازنامهای خدای تعالی بهر گفتن که باشد و چون بدروغ کند کفّارتش واجب گردد.

دوّم - آنستکه سوگند خورد بحضرت مصطفی علیه السّلام یا بپیغمبری دیگر یا بامامی از جملهٔ دوازده امام علیهم السّلام یا بمادر و پدر یا بکعبه و آنچه بدین ماند، هر که بدین چیزها سوگند خورد کفارتش لازم نیاید ولیکن بزه کار گردد.

سیّم - آنست اگرچه براست خورد بزه کار گردد و این آن باشد که گوید از خدا یا از رسول یا ازین کتاب بیزارم.

چهارم - آنست که سوگند خورد و سخنی هرزه بگفته باشد و چنان سوگند خوردن الّا کار جاهلان نبود چنانکه گوید که: اگرمن فلان کار کنم یانکنم جهود یا گبر یا ترسایم، یا نان وآب برمن حرامست.

پنجم - آن سوگنداست که نذری کند که حجّی یاذکر مسجدی کند یاطلاق خورد که فلان فعل نکند؛ شخصی را که این حال پیش آید باید که برفتوای علما کار کند و هردو کس که میان ایشان بچیزی اندك خلاف رود هر که حرمت خدا نگاهدارد و بر آن سوگند نخورد و ندهد مزدی عظیم بیابد و خدای تعالی عوض آنچه بشود ازو باز دهد. و در خبر است که هر که سوگند خورد بدروغ چنانکه داند که دروغ است خدای تعالی بقیامت روی وی سیاه کند. وحضرت باقر علیه السّلام فرماید که: خدایرا فرشته ایست که تسبیح وی آنست که: سُبْحانَ رَبِّيَ العَظِيمِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيءٌ؛ خدای تعالی گوید: هر که باین کلمات ایمان ندارد سوگند بدروغ خورد وچنان باشد که باخدای تعالی کارزار میکند و سوگند بدروغ درویشی بمیراث

آورد وآتش دوزخ بواجب کند، وهر که برچیزی سوگند براست گرداند وی ازخدای تعالی بود و هر که دروغ گرداند وی از خدای تعالی نبود .

۳۹٤ - مَنِ ابْتُلِیَ مِنْ هٰذِهِ الْبَنٰاتِ بِشَیْءٍ فَأَحْسَنَ إِلَیْهِنَّ کُنَّ لَهُ سِتْراً مِنَ النّٰارِ.

هر که بچیزی از دختران مبتلا گردد و وی با ایشان نیکی کند ویرا سپری باشند آن دختران ازآتش یعنی هر که خدای تعالی بوی دودختر دهد یابیشتروی بدان سبب دلتنگی ننماید و منزجر نشود وبقضای خدای تعالی راضی شود وایشان را تعاهد کند و نیکو دارد و بکارهای ایشان قیام نماید و اگر رنجش رسد برآن صبر کند حقّ سبحانه وتعالی ثوابی جزیل وعطائی عظیمش بدهد وچنان ببهشتش برد که دوزخ نبیند وآوازش نشنود؛ وبازآنکه هیچ آدمی پیش ازمصطفی علیه السّلام دربهشت نشود آورده اند که چون حضرت مصطفی علیه السّلام قصد بهشت کند زنانی را ببیند که قصد بهشت می کنند و بر وی سبقت می برند تاپیش از وی دربهشت رسند مصطفی علیه السّلام فرماید: ملکا ایشان کدامین زنانند؟- ندا آید که اینان زنانی اند که بجوانی شوهر ایشان بمردند و اطفال یتیم بدیشان بگذاشتند و ایشان اگرچه جوان و بجمال و کمال بودند شوهر دیگر نکردند و جوانی را درسر فرزندان نهادند و ایشانرا پروردند، من نیز امروز ایشان را بدین منزلت وعظمت رسانیدم .

۳۹۵- مَنْ قَتَلَ عُصْفُوراً عَبَثاً جٰاءَ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ وَلَهُ صُرٰاخٌ عِنْدَ الْعَرْشِ یَقُولُ: یٰارَبِّ سَلْ هٰذٰا فِیمَ قَتَلَنِی مِنْ غَیْرِ مَنْفَعَةٍ؟ .

هر که گنجشکی را بکشد بی آنکه بکارش آید بقیامت آن گنجشک بیاید تا بنزدیک عرش و بانگ میدارد که: بارخدایا بپرس ازین که مرا بچه کشت بی آنکه بکشتن منش حاجت بود . دلیل میکند که هر که مرغان هوا را و بهایم بیابان را تعرّض رساند وبرنجاند بی آنکه بکارش آید مستحقّ عقاب شود وخدای تعالی ویرا از آن بپرسد و چون خدای تعالی برسبیل مصلحت بعضی را توانگری داد و از شتر

وگوسفند وگاو ایشانرا روغن و شیر وگوشت انعام کرد ، و بعضی را درویشی داد و ایشانرا صید کردن و آهو گرفتن حلال کرد و لیکن دام کردن در راه چراگاهشان و درکنار آبهایشان بیرون ازشرع بود وهرکه چنین کند بزه کارگردد، وچون صید از بهر این مباح بود که گفته آمد بدانستیم که هر که بالهو وطرب بصید شود مسرف وگناهکاربود، وچرغ (۱) وبازویوزبدعت بود پس هرچه مرغان گیرندودرخورد ایشان دهند ایشان ظالم وعاصی باشند وابوذررحمةالله علیه بوقت آنکه گنجشک بچه آوردی زربر گرفتی ودرمحلّتها میگردیدی هرکجا که گنجشک بچهٔ دیدی دردست کودکی؛ بخریدی و رها کردی. وهرجانوری را که راحتی برسانی ثواب یابی اگربندهٔ مورچهٔ بناحق بکشد روز قیامت درماندوجوابش باید داد، پس مکلّف باید که درهمه وقتی بیدار و هشیار گردد بیت :

میازارموری که روزی کشست (۲) که جان داردوجان شیرین خوشست

پسندی و همداستانی کنی که جان داریو جان ستانی کنی(۳)

وچون بکشتن مورچهٔ که کمترین جانوران است بنده بدان گرفتارشود پس آنکه مؤمنی را بکشدبی گناه حالش چگونه باشد خاصّه ازآن مؤمن معصوم حجّت خدای تعالی ویکی ازکشندگان امام مظلوم حسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السلام نزدیک عالمی شد وپرسید که شاید که شخصی مگسی رابکشد؟ مرد عالم گفت که: این ملعونرانگرید که جگرگوشهٔ پیغمبر را بکشته است وبچیزی نداردوبرکشتن مگسی ترس مینماید . . ! و حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که در دوزخ جائی است که آن مأوای ومسکن کشندگان حسین علیّ علیهما السّلام است یعنی ازعظیمی و سختی عذاب

۱- درنسخهٔ دیگر : «چرخ»؛ **در برهان قاطع گفته:** «چرغ بفتح اول و سکون ثانی و غین نقطه دار جانوریست شکاری مشهور و معروف از جنس سیاه چشم و عربی آن صقر است» **و نیز گفته:** «چرخ نام پرنده ایست شکاری و باین معنی با غین نقطه دارهم آمده است».

۲- معروف دراین شعرآنست که:«دانه کش است» نه آنکه: « روزی کش است » .

۳- این بیت در نسخهٔ قدیم یاد نشده است.

که در آنجا بود و اگر کشندگان امام حسین علیّ علیهما السّلام نبودندی کس مستحقّ چنان جای نشدی اگرچه از کافران کافر تر بودی. اگر دنیا بکلّی خراب شود بنزدیک خدای تعالی چنان نبود که خون مؤمنی بناحق ریخته شود. وحضرت صادق علیه‌السّلام فرماید که: هر که یکی را بناحق بکشد خواه گبر میرد وخواه ترسا یعنی بمنزلت ایشان میرد و با ایشان میرد و هر که خویشتن را بعمد بکشد جاوید بدوزخ باشد وحقیقت هیچ گناهی بتر از کشتن خویشتن نبود که اگر مَثَل یکی پیغمبر یرا بکشد تواند که از وی توبه کند و از گناه برهد و چون خویشتن را کشد محالست که ویرا توانائی بود که ازآن گناه باز آید. و درخبرست که زمین از سه چیز بنالد:

اوّل - خونی که بناحق بر وی ریخته آید.

دوّم - آن زمینی که بر وی غسل جنابت کنند که از حرام باشد.

سیّم - آن زمینی که چون صبح برآید و یکی بی عذری خفته باشد وبرنخیزد وبنماز مشغول نشود.

۳۹۶ - مَنْ سَأَلَ النَّاسَ أَمْوالَهُمْ تَكَثُّراً فَإِنَّما هِيَ جَمْرَةٌ فَلْيَسْتَقِلَّ مِنْهُ أَوْ لِيَسْتَكْثِرْ.

هر که بی‌آنکه دربایدش چیزی خواهد از مردم تامال بسیار گرداند پاره‌های آتش بود که آن می‌اندوزد خواه اندك باشد و خواه بسیار.

۳۹۷ - مَنْ سَأَلَ عَنْ ظَهْرِ غِنىً فَصُداعٌ فِي الرَّأْسِ وَداءٌ فِي الْبَطْنِ.

هر که سؤال کند از سر توانگری صداع و درد شکم آورد یعنی هر که ازمردم چیزی خواهد بی‌آنکه محتاج باشد فایده‌اش بیش از آن نبود که چون بستاند دردسر مردم داده باشد واگرنستاند خویشتن را در مشقّت افکنده باشد. وحضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که هر که در سؤال برخود گشاید وبدان محتاج نباشد از خدای تعالی بر وی یابرعیالش فرو آید آنچه کس طاقت ندارد واز آنجا که وی گمان نبرد، ودرویشی بر وی گشاید، وهر که اینجا درهم ودینا رطاب کند بقیامت می‌آید درحالی که رویش

کنده وخراشیده باشد وحضرت صادق فرماید علیه السّلام که: هر که در سؤال برخود گشاید و بدان محتاج نباشد مستحقّ دوزخ شود و نمیرد تا محتاج آن چیز نگردد.

۳۹۸ ـ مَنْ مَشیٰ اِلیٰ طَعامٍ لَمْ یُدعَ اِلَیْهِ فَقَدْ دَخَلَ سارِقاً وَخَرَجَ مُغیراً.

هر که برود بطعامی که اورا نخوانده باشند چون دررود بدرستی چون دزدان بود و چون بیرون آید غارت کننده بود امّا اگر کسی بشغلی یا بپرسیدن بیماری شود ویرا درسرائی برند و طعامی حاضر آورند خوردنش باکی نبود.

۳۹۹ ـ مَنْ کانَ وُصْلَةً لِأَخیهِ الْمُسْلِمِ اِلیٰ ذی سُلْطانٍ فی مَنْهَجِ بِرٍّ أَوْ تَیْسیرِ عَسیرٍ أَعانَهُ اللهُ عَلیٰ إِجازَةِ (۱) الصِّراطِ یَوْمَ تَدْحَضُ فیهِ الْأَقْدامُ.

هر که از برای برادر مؤمن بدرگاه پادشاهی تیمار دارد تا بوی نیکی رساند یادشواری بر وی آسان گرداند خدای تعالی گذشتن ویرا برصراط آسان گرداند وویرا یاری دهد درآن روزی که برصراط پایها بخیزد. وحضرت صادق علیه السّلام فرماید که: کفّارت گزاردن پادشاهان آن بود که رعیّت را نیکو دارند. وپادشاه عادل وبازرگان راستگوی وراست پیشه وپیری که زندگانی را درطاعت خدا بسرآورده باشد خدای تعالی این هرسه را بیحساب ببهشت برد.

۴۰۰ ـ مَنْ لَعِبَ بِالنَّرْدَشیرِ (۲) فَهُوَ کَمَنْ غَمَسَ یَدَهُ فی لَحْمِ الْخِنْزیرِ وَدَمِهِ.

هر که بقمار بازیدن بازی کند همچنان بود که دست درگوشت خوك وخون او فروبرده باشد واین قماررا برای آن نردشیر گویند که اردشیر جمع کرد وبا یکدیگر نهاد

۱ـ مرحوم سردار کابلی در حاشیه گفته: «کذا فی الاصل» یعنی بایستی «جواز» گفته شود لیکن در حدیث بلفظ «اجازه» وارد شده است ووجه آنرا ازموارد دش بدست آرند.

۲ـ نیز فاضل فقید حیدرقلیخان معروف بسردار کابلی ـ رضوان الله علیه ـ درحاشیهٔ این مورد نوشته: «قال الشیخ عبدالرّحمن بن الانباری فی طبقات النحاة فی ذیل ترجمة محمد بن أبی الفرج الکتانی المعروف بالذکی المالکی قال أبو نصر بن الفضل بن الحسین الطبرانی: کنت أقرأ علی الذکی المغربی کتاب الشهاب لابی عبدالله القضاعی فقال فی قوله علیه الصلوة والسلام: من لعب بالنردشیر فکأنّما غمس یده فی لحم الخنزیر ودمه؛ قال: أصله النّرد وانما قیل له: النردشیر لانّ اوّل من لعب به اردشیر فنسب الیه [انتهی]».

پسر ملک عجم ساسان قال الله تعالی: یا ایها الذین آمنوا إنما الخمر و المیسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون(۱).
بدرستی که خمر خوردن و قمار بازیدن و بت پرستیدن و قرعه گردانیدن جمله رجس است و پلید و از عمل شیطان پس بپرهیزید تا باشد رستگار شوید ومیخواهد شیطان که بسبب این فتنه انگیزد و شمارا از خدای تعالی باز دارد. وبنزدیک آل رسول علیهم السّلام میان شطرنج و نرد هیچ فرقی نیست و هردو قمار بود و آورده‌اند که هر که در شطرنج نگرد همچنان باشد که در فرج مادر می‌نگرد چون نگرنده را حال این بود پس بازنده را حالش چون باشد ؟ و حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام باقنبر رحمة الله علیه درمحلّهٔ ازمحلّتهای کوفه میرفت‌تنی چندرا دید که شطرنج می‌باختند ایشان را همان گفت که ابراهیم خلیل علیه السّلام گفت بت پرستانرا که : ما هذه التماثیل التی أنتم لها عاکفون (۲) پس‌قنبر رافرمودتادرّه(۳) بدیشان درنهاد و جمله را از شهر بیرون کرد و انگشتری‌بازیدن وآنچه بدین ماند جمله‌قمار بود وکس باشد که بدان مستحقّ عقاب شود .

۴۰۱ ـ من نزل علی قوم فلا یصومن تطوّعاً الّا باذنهم.

۱ـ آیهٔ ۹ سورهٔ مبارکهٔ «مائده» است‌وآیهٔ بعدازآن این است : «انّما یرید الشیطان أن یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی‌الخمر والمیسر ویصدّکم عن‌ذکرالله و عن الصلوة فهل‌أنتم منتهون» .

واعظ قزوینی (ره) درابواب‌الجنان نسبت بآن چنین گفته : «برعارفان طریق سخن گذاری وجرعه کشان بادهٔ هشیاری ظاهرست که خدای تعالی دراین‌آیهٔ سراپا هدایه چقدر مبالغه و تأکید در مذمّت شراب‌پلید بکار برده ؛ زیرا که جمله را مصدّر بلفظ «انّما» کرده ، وشراب را « رجس » خوانده، و از « عمل شیطان » شمرده، واهل اجتناب ازآن‌را برستکاری امیدوار ساخته ، وباردیگر ذکرآنرا باقمار اعاده کرده ، ومفاسد دینی و دنیوی آنرا بیان فرموده ، دیگربار بطریق استفهام که ابلغ ازتصریح است‌ازآن نهی کرده، و ازهمه بالاتراینکه شراب را قرین بتان ساخته ودر یکجا ذکرفرموده است » .

۲ ـ ذیل آیهٔ ۵۲ سورة‌الانبیاء وصدر آن اینست : « اذقال‌لابیه وقومه » .

۳ ـ درّه بکسردال مهمله وفتح راء مهملهٔ مشدّده بمعنی تازیانه وآلت زدن‌است .

هر که بقومی فرود آید باید که روزهٔ تطوّع ندارد الّا بدستوری (۱) ایشان، و همچنین زن روزهٔ تطوّع ندارد الّا بدستوری شوهر، و اگر دارد ثواب شوهرش را بود و رسد او را که آنرا (۲) بر وی بزیان آورد واز وی مراد برگیرد، و اگر دستوری داده باشد باید که گرد وی نگردد، وچون روزهٔ قضا وروزهٔ نذر خواهد داشتن مستحبّ است که (۳) ویرا معلوم گرداند تا وی طمع بریده باشد، و همچنین درم خریده روزهٔ تطوّع بی‌اذن خواجه ندارد.

۴۰۲ ـ مَنِ انْتَهَرَ صاحِبَ بِدْعَةٍ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ (٤) أَمْناً وَ ايماناً.

هر که باز زند (۵) خداوند بدعتی (٦) را و نگذارد که چیزی نهد که در دین نباشد خدای تعالی از امن و ایمان دلش پر گرداند.

۴۰۳ ـ مَنْ أَهانَ صاحِبَ بِدْعَةٍ آمَنَهُ اللهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ.

هر که صاحب بدعتی (۷) را خوار دارد خداوند تبارك وتعالی روز فزع اکبر ایمنش گرداند. و درخبرست که: هر که قاعدهٔ نیکو بنهد یا قاعدهٔ بد بگرداند ویرا باشد مزد چند (۸) آن کسانی که بر پی وی بروند تا روز قیامت. و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که: وقتی مردی هرچه ازوجه حلال مال طلب میکرد بدستش نمی‌آمد در حرام آویخت نیز بدستش نیامد، شیطان ویرا وسوسه کرد که: دینی نوبنه تا مالت جمع شود؛ مرد چنان کرد ویرا مال و تبع بسیار پدید آمد وقتی پشیمان شد و گفت: اگرچه مردم ندانند من دانم که این باطل است بنزدیک پیغمبر

۱- **دربرهان قاطع گفته**: «دستوری بروزن فغفوری رخصت و اجازت میباشد» ونیز ضمن ذکر معانی «دستور» (بدون یاء) **گفته**: «ورخصت واجازت رانیز گفته‌اند».

۲- درنسخه دانشگاه: «ورسد اوراکه».

۳- درنسخهٔ دانشگاه باضافهٔ: «بوجهی».

٤- دربعضی نسخ قابل اعتماد «مِلْیءَ قَلْبُهُ».

۵- درنسخهٔ دیگر: «بازبدارد».

٦و۷- درنسخهٔ دیگر درهردومورد: «بدعت».

۸- «چند» دراین قبیل موارد بمعنی مطلق مقداراست یعنی بقدرواندازهٔ وبرابر.

آن زمانه علیه السّلام(۱) آمد که حال چنین است اگر توبه کنم خدای تعالی توبهٔ من قبول کند ؟- از حقّ تعالی جواب آمد که آن وقت توبهٔ تو قبول کنم که هر که را وعظ گفتهٔ اکنون بر وی وبگوئی که : هرچه گفتم دروغ گفتم ؛ برفت وچنان کرد، مردم ویرا میگفتند که : شیطان ترا وسوسه میکند وشکّ پدید میآورد و اگرنه دین حقّ اینست ، مرد چارهٔ ندانست از بیم خدای تعالی خود را از رسنی اندر آویخت و عهد کرد که خود را باز نگشاید تا خدا توبه اش نپذیرد ؛ و بر آن گونه زاری همی کرد روزوشب، خدای تعالی پیغمبر آنزمانه را وحی کرد که: فلان را بگوی که توبهٔ تو قبول نکنم تا آن وقت که مردگان را که برین بدعت مرده‌اند زنده بازکنی و از آن بدعت برگردانی ، گفت : پروردگارا من هرگز مرده را زنده‌نتوانم کردن؛ گفت : پس بدانکه من هم هرگز توبهٔ تو قبول‌نکنم .

۴۰۴ - مَنْ أَصْبَحَ مُعافیً فی بَدَنِهِ، آمِناً فی سِرْبِهِ ، وَعِنْدَهُ قُوتُ يَوْمِهِ فَكَأَنَّما حِيزَتْ لَهُ الدُّنْيا بِحَذافِيرِها(۲) .

هرکه در بامداد آید در عافیت ، و در خویشتن ایمن بود ، و نزدیک وی قوت آن روزبود گوئی دنیا چندانکه هست بکلّی ویرا بود ؛ زیرا که میان وی ومیان آنکس که دنیا بدستش باشد بسیار بود چون اسراف نکند در آنروز هیچ فرقی نبود ، و روز دوّم خداداند که کدام کس بر وی خرّم شود پس شاید که آنرا که حالش چنین باشد بامداد چون برخیزد غم دنیا برغم آخرت اختیار کند که آخرت بیشک بوی رسد، وروز دوّم وسیّم بود که یابدوبود که نیابد، وعاقل بحقیقت بجان پندد هد .

وگفته‌اند که : هرکه بامداد برخیزد واجبست که نیّت چهارچیز کند :

اوّل - نیّت آن کند که فرایض بجای آورد .

دوّم - آنکه ازگناه بپرهیزد .

---

۱ - درنسخهٔ دیگر : « بنزدیک رسول علیه السّلام » .

۲ - درنسخهٔ عتیقه برروی «سربه» لفظ «خانه» ذکرشده و «معافیً فی بدنه» بعبارت «اجتمعت»و«حیزت» بعبارت« گرد کردمشده»و«بحذافیرها» بلفظ «أی بجملتها»ترجمه‌شده‌است.

سیّم - آنکه نیّت کند که با مردم نیکوئی کند .

چهارم - راضی گردد از آنکس که بحقّ خصمش بود .

وهر که شبانگاه چون بخسبداز چهارچیز تقصیر کرده باشد وی سخت غافل بود و کارش در مخاطرهٔ عظیم بود :

اوّل - از فرایض که درگردنش بود .

دوّم - ازگناه توبه نکرده باشد .

سیّم - خصمانرا خشنود نکرده باشد .

چهارم - اگروصیّتی داردنکرده باشد که نه پیدابود که ملک‌الموت علیه‌السّلام باوی چه کند .

و بقولی دیگر ده چیز است که بامداد چون برخیزد واجب شود :

اوّل - خدایرا یاد کند و ایمان و معرفت را تازه گرداند . دوّم - ستر عورة کند . سیّم - وضو کند . چهارم - نماز کند . پنجم - وعدهٔ راکه خدای تعالی کرده است از بهر روزی ایمن باشد . ششم - توکّل برخدا کند . هفتم - بدانچه یابد قناعت کند . هشتم - حلال خورد و بحلال بکار دارد . نهم - بقضای خداراضی باشد و بر بلایش صابر باشد . دهم - برنعمتهایش شکر کند و دین پاک‌رااز نعمتها شمرد، وهیچ نعمتی بزرگتر و بهتر از دین نبود . و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که : دنیا درجنب آخرت ازین کمتر بود که قطرهٔ آب درجنب دریا ، وچون دنیا بیک باره درجنب آخرت سخت اندکست پس آنکه پنجاه سال یا صد سال یا کمتر عمر دریابد خود چون باشد ؟!.

۴۰۵- مَنْ وَلِیَ (۱) شَیْئاً مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِینَ فَأَرَادَاللهُ بِهِ خَیْراً جَعَلَ مَعَهُ وَزِیراً صَالِحاً ، فَإِنْ نَسِیَ (۲) ذَکَّرَهُ ، وَإِنْ ذَکَرَ أَعَانَهُ .

۱- ممکن است که «ولی» رابصیغهٔ مجهول ازباب تفعیل‌خواند یعنی هرکه او را والی کنند.

۲- در بعضی نسخ معتمده باضافهٔ «شیئاً» .

هر که بچیزی از کارهای مسلمانان والی و حاکم گردد چون خدای تعالی بروی خیر خواهد وزیری صالح از بهر وی پیدا کند تا ویرا چون مصلحت (۱) فراموش شود بایادش دهد ، و اگر بیادش بود یاری دهد تا بجا آورد یعنی هر که از قبل پیغمبر یا امام والی شهری گردد یا کاری از کارهای مسلمانان دردست وی شود، خدای تعالی ازبهر وی قرینی صالح که ویرا غم دین و اعتقاد دارد بادید(۲) کند تا وی درکارها مشورت با وی کند و صلاح و فساد از یکدیگر باز داند . **ورسول علیه السّلام فرماید که:** هر که امیر گردد اگر همه برسر ده کس باشد وانصاف ایشان ندهد و کار ایشان فروگذارد بقیامت سرش بادودستش و دوپایش درسوراخ تیری آهنین کنند که وزن وثقل آن جزخدا نداند که چند باشد . **وحضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که :** روز قیامت ندا آید که کجایند ظالمان ؟ کجایند عوّانان و یاران ایشان ؟ وکجایند آنانکه برای ایشان دواتی سیاه کرده باشند (۳) یاقلمی برای ایشان تراشیده باشند ؛ یا سر کیسهٔ برای ایشان دربسته باشند . **و حضرت صادق علیه السّلام فرماید که:** هر که کاری از کارهای مسلمانان در خود پذیرد پس در آن خلل کند خدای تعالی ویرا فروگذارد یعنی رحمت ازوی بازگیرد و هر[که برای] یکی از عوّانان و مخالفان دین تواضع و فروتنی کند یا چیزی از ایشان بوی رسد خدای تعالی ویرا محروم کند ، و باخویشتن گذارد ، و برکت ازوی بازگیرد، و اگر خیر کند ازآن چیزی که ازایشان بوی رسیده باشد همه هباءً منثوراً(٤) باشد .

وهرپادشاهی که عادل بود و امر بمعروف کند و نهی از منکر ، وحقّ ازناحقّ بدید کند ، شاید که کس عمل وی کند بلکه نزدیک باشد که واجب گردد چون داند که مؤمنان رایاری دهد ، وشغل ایشان گذارد ، و دیگر راحتها بدیشان رساند،

۱- درنسخهٔ قدیم : « آن مصلحت » .

۲- درقدیم «بادید» و «بدید» هردوبای عربی بمعنی «پدید» که اکنون بپای پارسی استعمال میشود بکار میرفته است ودرکتب فارسی قدیم شواهدآن بطور وفوردیده میشود.

۳- یعنی مرکب بدوات ایشان ریخته باشد .

٤- یعنی پوچ و بیفایده مانند گرد پراکنده شده .

واگر پادشاه ظالم بود و داند و یاغالب ظنّ(۱) دارد که چون عمل وی کند تواند که امر بمعروف کند ونهی ازمنکر، وحقّ ازناحق باز دارد ، ومؤمنان‌را یاری دهد، شاید که عمل وی درخود پذیرد ؛ و اگر بخلاف این ظنّ برد واجب باشد که گردش نگردد ، و اگربستم برآن داردش(۲) باید که قبول نکند الّا اگر(۳)ترسد که مضرّتی عظیم بوی رسد یا باهلش یا بمؤمنی دیگر ؛ پس قبول کند و آنچه ممکن بود بجا می‌آورد ، و اگرظاهرنتواند پنهان میکند خاصّه درحقّ برادرِ مؤمن از رنجهای ایشان برداشتن در خراج ، و درمعاملات تیمارداشتن . و اگر پادشاه ظالم ویرا برخون‌ریختنِ ناحق‌فرماید(٤) باید که دفع کند و در آن تقیّه‌نکند واگرچه وی واهلش و دیگرکسان بدین سبب کشته آیند ، وباکی‌نباشد که صلت‌وعطای ظالم قبول بکند الّا آنچه داند که حرامست واجب باشد که ردّ کند، واگر ترسد بستاند و بخداوندش دهد ، و اگر نشناسد بصدقه دهد ، و باکی نباشد خریدن و فروختنِ چیزی که ظالم بمعامله یا بخراج بسته باشد اگرچه بپرهیزیدن بهترباشد، امّا آنچه بظلم بسته باشد خریدن و فروختنِ آن حرام باشد ، و اگر چیزی بغصب بسته باشد وبامانت(۵) بنهد شاید که آن باظالم ندهد بلکه آن‌باخداوندش دهد ، و اگر نشناسد تفحّص کند ، و اگر معلوم نگردد بصدقه‌بدهد .

٤٠٥ ـ مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ یَظْلِمْهُمْ ، وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ یَکْذِبْهُمْ، وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ یُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ کَمُلَتْ مُرُوَّتُهُ(٦) وَظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ وَ وَجَبَتْ

۱ـ کذا ؛ وبهترآن بود که «ظنّ غالب» تعبیر کند .

۲ـ درنسخهٔ دانشگاه : «دارندش» .

۳ـ کذا درهردونسخه و شاید در اصل «الّاآنکه» بوده و تصحیف شده .

٤ـ درنسخهٔ دانشگاه : « برخون ریختن بناحق دارد » .

۵ـ درنسخهٔ دانشگاه : « یابامانت » و بطور حتم «یا» زیاداست زیرا مراد اینست که چیزی راکه ظالم بزور وغصب گرفته ونزد شخصی آنرا امانت بگذارد .

٦ـ کذا درتمام نسخ بواو .

أُخُوَّتُهُ، وَحَرُمَتْ غِيبَتُهُ (۱).

هرکه در معامله بامردم ظلم نکند و چون باایشان حدیث کند دروغ نگوید و چون ایشان را وعده دهد خلاف نکند وی آنکس بود که مروّت و مردمیش تمام بود و انصاف دادنش ظاهر بود، ویرا ببرادر داشتن واجب بود و غیبت وی کردن حرام بود . **و مصطفی علیه‌السّلام فرماید که** : هرکه یک ساعت انصاف بجای آورد بهتر از آن باشد که شصت سال عبادت کند چنانکه بشب همه شب نماز کند وبروز بروزه باشد وجوروظلم یک ساعت بترباشد از معصیت شصت سال ، وهرکه باظالمی بشود تا ویرا یاری دهد چنان باشد که ازاسلام بیرون آمده باشد ، و عهد مشکنید وبرعهد شکستن یاری مدهید، وظلم و ستم مکنید . **وحضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرماید که** : برشما باد که خویشتن را از ظلم کردن باز دارید که ظلم و ستم دلهارا ویران کند ، وهر کرداری که نفس [نه] بجای خویشتن کند(۲) آن ظلم وستم باشد وعجب از ظالم که پیوسته قرآن میخواند و بدان امید نیکی میدارد و نداند که برخویشتن لعنت میکند قال‌الله تعالی : أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّالِمينَ (۳).

بزرگان درگناه تأمّل و اندیشه نموده اند بدترین همه دردنیا سه چیزست: اوّل ـ شکرنا کردن ، دوّم ـ برگناه ناترسیدن ، سیّم ـ ظلم وستم کردن .

۴۰۶ ـ مَنْ حَفِظَ ما بَيْنَ لَحْيَيْهِ (۴) وَما بَيْنَ رِجْلَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ .

۱ـ در نسخهٔ عتیقه در ذیل این حدیث نوشته: « عن علیٍّ علیه‌السّلام» یعنی این روایت بوسیلهٔ علیّ علیه‌السّلام از پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بمارسیده‌است چنانکه درکتب معتبرهٔ شیعه نیزبهمین ترتیب یعنی بطریق ائمّه علیهم‌السّلام نقل شده است .

۲ـ در نسخهٔ دانشگاه : « وهر کرداری که کسی بجای خویش کند» .

۳ـ ذیل آیهٔ هیجدهم سورهٔ مبارکهٔ هود و صدر آن اینست : « ومن أظلم ممّن افتری علی‌الله کذباًاولئک یعرضون‌عَلیٰ ربّهم ویقول الأشهادُ هؤلاء الذین کَذَبواعلی ربّهم».

۴ـ **طریحی** (ره) **درمجمع البحرین گفته**: «اللّحی کفلس عظم‌الحنک، واللحیان بفتح اللام العظمان اللّذان تنبت اللّحیة علی بشرتها و یقال لملتقا هما: الذقن وعلیهما نبات الاسنان السفلی» **ودر منتهی الارب آمده**: «لحی بالفتح جای ریش ازمردم وجزآن ؛ و هما لحیان، ألحٍ علی أفعل جمعٌ الاّ أنّهم کسروا الحاء لتسلم الیاء وجمع الکثیر لحیٌ علی فعول مثل طبیٍ ودلیٌ» .

هر که نگاه دارد آنچه میان دولبش و آنچه میان دوقدمش باشد در بهشت شود یعنی هر که زبان‌را از ناشایست گفتن وفرج را از حرام باز دارد دربهشت شود زیرا که هر که چنین کند از بیشترین گناه بپرهیزیده باشد که مردم جدّوجهد ازبهر آن کنند تا چیزی بخورند یا شهوتی برانند چون از این طمع ببرند قانع شوند بدانچه از حلال یابند دست بگناه کردن کم کنند (۱) و عاقل چگونه از حرام نپرهیزد که راحتش یکساعت بود ولذّتش ازدهن تا بگلو بود ووزرووبالش از زمین تابآسمان؛ وخدای‌تعالی میفرماید که: من کشندهٔ ظالمانم و درویش کنندهٔ زانیانم. **وعبدالله عبّاس گوید** رحمه‌الله که: عجب دارم ازسرائی که درآنجا زنا کنند وکس درآنجا یابدچیزی که(۲) بخورد. **وحضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرماید که:** روزقیامت چون خلایق بازایستند بادی سهمگین برآید و گردی وغباری گندیده برخیزدچنانکه رنج آن بهرکسی برسد و نزدیک آن بود که ازگند آن نَفَس هرکس بازایستد ندا آید که آن گند ازقومی میآید که در دنیا زنا کرده باشند وبی توبه بمرده باشند؛ خدا و رسول برایشان‌لعنت کند اهل قیامت چون این بشنوند ایشان نیزلعنت کنند. **وحضرت صادق علیه‌السلام‌فرماید که:** هر زنی که بافراش شوهر خیانت کندخدای تعالی بقیامت با وی سخن نگوید وکردارش نپذیرد وویرا عذابی کند دردناك.

وقتی مردی درسرائی رفت زنی را تنها یافت و مدّتی بود تا در هوس وی بود که سخت‌پاکیزه بود درهای آن خانه جمله ببست و قصد زن کرد، زن‌درماند وگفت: یکی دَر دیگر مانده است آن درنیز دربند و پس هرچه میخواهی‌میکن، مرد گفت: هیچ در نگشاده است، زن گفت که: آن درمیگویم که خدا بیارامی‌بیند اگرآن در توانی بستن در بند؛ وپس بمعصیت مشغول شو، مرداین سخن‌دریافت و بترسید و توبه کرد.

و بوقتی دیگر زنی که اورا نظیرنبود ولیکن ناپاك وناپارسا بود سرائی‌ساخته

۱ـ درنسخهٔ دیگر: «کم‌یازند».

۲ـ درنسخهٔ دیگر: «وکس درآنجا نان یابد که».

که از کوچه اندر سرای(۱) پیدا بود هرروز خویشتن را بیاراستی و بمیان سرای بر تخت نشستی چنانکه هرکس که بکوچه اندرگذشتی ویرا بدیدی و یکی را بر در سرای نشانده بود دایم تا اگر یکی را رغبت بودی از وی مزد بستدی و ویرا درسرا گذاشتی و در بنی‌اسرائیل جوانی بود که جملهٔ روزگار خویش درزهد و پارسائی بسر برده بود و همیشه عبادت ورزیده بود روزی در آن محلّه میگذشت ناگاه در آن سرای نگرید چون چشمش بر آن زن آمد هوی بر(۲) وی غالب شد و شیطان بوسوسه یاری (۳) داد مرد تا شبانگاه آنجا بایستاد و آن مرد که بر در سرای ایستاده بود ویرا گفت که : اگر مرادی داری چندین زر بده و درشو ؛ مرد بتعجیل برفت و زر بیاورد بوی داد و درسرای شد و با او بنشست ، و چون وقت دست بازیدن بود مرد را آن زهد و عبادت و آن شب برخاستن و روزه داشتن با یادش آمد بگریست ، زن بخندید وگفت : وقت سرور و شادیست و وقت مراد یافتن چرا میگریی ؟ مرد برخاست گریان و دل بریان و آب از چشم باران ؛ و آهنگ درکرد وچون بیرون‌آمد زن نیز اندیشه کرد وگفت: آن خدای که ویراست مرا نیز هست وآن دوزخ که‌ویرا از آن بترسانیده‌اندمرا نیز ازآن بترسانیده‌اند،درحال بخروشید و زاری برگرفت و زینت از خویشتن بینداخت و جامهٔ کهنه درپوشید واز پس وی برفت ویرا یافت روی بر زمین نهاده بودوچون مار گزیده برخود می‌پیچید و درخاك می‌غلطید وخدایرا همی‌خواند ، زن را آنچنان تأثیر بیشترکرد ،برین‌جمله توبه کرد و صالحه شد، و ظاهر چنانست که بزن وی شد .

و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : در بنی‌اسرائیل مردی بود سخت با بها و منظر و در زهد و عبادت بی‌مثل بود و همه شب نماز کردی و بروز روزه داشتی و قوت خویش و از آن اهلش از سبد بافتن ساختی ، روزی در محلّهٔ سبد میفروخت کنیزکی ویرا بدید و در خانه شد وکدبانویش را گفت که : مردی را

۱ ـ نسخهٔ دانشگاه : « اندرآن سرای » دربرهان گفته: « اندرخانه یعنی درون و درخانه » . ۲ ـ یعنی هوای نفس .
۳ ـ در نسخهٔ دیگر : « بازی » .

دیدم که سزای تخت وسرپراست سبد میفروشد ، بانو یش گفت :ویرا بخوان ، پس ببهانهٔ سبد خریدن او را درخانه خواندند چون درسرای شد درِ سرای اندر بستند پس زن ویرا گفت که : ترا مالی‌فراوان دهم تا ازکردنِ این پیشه خلاص گردی، مرد گفت : مرا این پیشه اختیاریست نه اضطواری ، ومیانِ ایشان سخن درین‌معنی بسیار برفت؛ تاباآخر زن گفت تا مرادِ من‌حاصل نکنی‌خلاصی(۱) نیابی مرد درماند گفت : اوّل‌مرا بحاجتگاه(۲) حاجتست ، چون‌بپستان‌شد برکنارهٔ آن سرای کوشکی بود و کوشک در آن باغ بود مرد بدان کوشک بردوید ، چون ببالای کوشک رسید گفت : ای نفس گناه باید که نباشد چون تو نباشی چه زیان دارد ، وخویشتن را از آن کوشک بلند بزیر انداخت ، خدای تعالی فرشتگان را فرمود تا ویرا نگاه داشتند و بی رنج ویرا بر زمین‌نهادند ، چون بخانه‌رسید بی گناه بود زنرا گفت که: بر قاعدهٔ هرشب آتش برافروز تاهمسایگان حالِ ما ندانند و بآب روزه بگشود و بعبادت مشغول شد ، زنی از همسایگان درآمد تا آتش‌برد چون‌بسرِ تنور شد اهل این مرد را آواز داد که تنور پر از نان در بستی و بگذاشتی تا سوخته گردد ! . اهلش چون فرا رفت تنور پر از نان دید مرد بدانست که از آن (۳) برکتِ پرهیزیدنست ازگناه، و نانی‌خورد که هرگزچنان نان نخورده بود ، ولذّتی یافت که هرگز چنان نیافته بود .

و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : در بنی‌اسرائیل مردی بود که

۱ ـ کذا در هردو نسخه ودرست هم هست در غیاث‌اللّغة گفته : « خلاص بفتح مصدر است و خلاصی بزیادت تحتانی نیز در محاورهٔ فارسیان واقع است ؛ مثال خلاص (بدون یاء) سعدی گوید :

یکی گفت از چارسوی قصاص چه کردی که آمد بجانت خلاص

مثال خلاصی (بایاء) یحیی شیرازی گوید :

سفر از غم خلاصی کی دهد محنت نصیبان را

همان در بحر باشد گرچه کشتی بر کنار آید

و لفظ خلاص که مصدر است درمحاورهٔ فارسیان بمعنی مفعول نیز آید یعنی‌بمعنی رها و آزاد ».

۲ ـ مراد بیت‌الخلاء ومستراح است .

۳ ـ در نسخهٔ دیگر : « که این از » پس شاید که درست این باشد : « که آن از » .

همیشه زهد ورزیدی و از عبادت کم آسودی ، شبی بعبادت ایستاده بود نزدیکِ وی زنی چند نشسته بودند و حدیث همی کردند چنانکه عادت ایشان باشد مرد را اندیشهٔ در خاطر آمد و اندك میلی در دلش پدید آمد و حرکتی و جنبشی در اندام مرد پدید آمد مرد را از آن خشم آمد وگفت : ای نفس از پیِ هوا میروی ؟ ! ترا برنجی مبتلا کنم که اندیشه های چنین بر تو محال گردد و در حال برفت و رسنی برگرفت و در اندام خود بست و آن رسن اندرگرفت و هردو پای بر آن بیفشرد و قوّت کرد تا ذکرش گسیخته شد پس روی ببیابان نهاد تا بموضعی رسید که آنجا نه زن بود و نه طعام بود ، آنجا بعبادت مشغول شد چون خدای تعالی آن جدّ وجهد دید در رضایِ وی؛ هرروز از آب وطعام چندانی که ویرا کفایت بود بدید میکرد و آن درد از وی بزایل کرد .

و آنچه وی کرد در شرع مصطفی علیه السّلام نشاید که کسی کند واگر کند و یا چیزی بخورد که بدان مرد یش بشود مستحقّ آتشِ دوزخ شود ولیکن ازبهرِ شکستنِ نفس وشهوت شاید که روزه دارد ، و هر که را اندیشهٔ در دل آید خدای تعالی ویرا بدان نگیرد ولیکن باید که خویشتن را از اندیشهٔ دوّم نگاه دارد ، و **حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که :** هر که چیزی أشکال (۱) بکشد اگرهمه سگی باشد خدای تعالی ویرا عقوبت کند ، و هر که زنا کند چون زن دارد و اگر زن باشد و شوهر دارد باید که وی را سنگسار کنند و جز ازین نشاید وچون زنا را حال چنین باشد لواطه خود چون باشد !

در روزگار حضرت أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام یکی لواطه کرده بود حضرت أمیر علیه السّلام بفرمود تا وی را بآتش بسوختند وبدان وقت که ابلیس ملعون مردان را و زنان را بمساحقه و لواطه فرمود عرش وکرسی بلرزید و آسمان

---

۱ ـ کذا در نسخهٔ قدیم و در نسخهٔ دیگر : « هر که چیزی بنکالد نکشد » پس شاید عبارت چنین بوده : « هر که چیزی را بنکال بکشد » وگویا مراد ترجمهٔ این حدیث باشد « لاتمثّلوا ولو بالکلب العقور » که از خاتم الانبیاء صلّی الله علیه وآله در باب نهی از مُثْلَه وارد شده است .

بجنبش درآمد و معروفست که بدان قوم چه رسید و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرمود که: ناکِحُ الیَدِ مَلْعُونٌ ؛ یعنی آنکه نطفه بدست ازخود جدا کند ملعون‌است، یکی را برین عمل بروزگار أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام بگرفتند و پیشِ شاهِ مردان بردند بفرمود تا چندانی بردستش زدند که خون برآمد برجملهٔ انگشت. و هرکه بناشایست جنب گردد و اگر بهر رودی و دریائی وجوئی و چشمهٔ که درعالم‌باشد غسل کند پاك نگردد و از جنابت بیرون نیاید إلّا آن وقت که توبه کند و عزم کند که با سرِ آن چنان گناه نشود .

۴۰۷ ـ مَنْ کَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ (۱)

هرکه بدروغ باعمد(۲) با من خواند(۳) باید که جای خویش ازآتشِ دوزخ بسازد .

حضرت مصطفی علیه‌السّلام را پرسیدند که مؤمن زنا کند ؟ـ گفت : باشد که کند ، پرسیدند که : دزدی کند ؟ ـ گفت : باشد که کند ، پرسیدند که : دروغ گوید ؟ ـ گفت : نه ؛ قالَ اللهُ‌تعالیٰ : إِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لایُؤْمِنُونَ

---

۱ ـ **شهیدثانی**(ره) **در درایه گفته** : « حدیث :من کَذَبَ علیَّ متعمداً فلیتبوّأ مقعده من‌النار ؛ یمکن ادّعاء تواتره فقد نقله عن‌النبی(ص) من‌الصحابة الجمّ الغفیر ؛ **قیل** : أربعون، و **قیل**: نیّف و ستّون، ولم‌یزل العدد فی‌ازدیادٍ » و بعد ازشرح عبارت **درشرح درایه گفته** : (ص ۱۶ نسخهٔ چاپی) : « و ظاهرٌ أنّ التواتر یتحقّق بهذا العدد بل بما دونه ».

شیخ حسین عاملی (والد شیخ بهائی) رحمةالله علیه **دردرایه گفته** : (ص ۷۷ نسخهٔ مطبوعه) : « و حدیث [من کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من‌النار] متواترٌ عند العامّة لانّه نقله عن‌النبی (ص) الجمّ الغفیر ؛ **قیل** : اربعون ، و **قیل** : اثنان و ستّون، ثم لم یزل العدد فی ازدیادٍ علی التوالی الی یومنا هذا » .

۲ ـ باید دانست که نسخهٔ دانشگاه در اینجا نیز نسبت بترجمهٔ حدیث مشوش شده یعنی‌ناسخ ونویسنده شرح‌این‌حدیث را ترک کرده و بمطلب‌دیگری پرداخته است (رجوع شود بصفحهٔ ۲۶۱ آن نسخه یعنی شمارهٔ ۱۲۷ نسخ دانشگاه؛ سطر ۳) آنوقت از صفحهٔ ۲۶۵ از سه سطر بآخر صفحه مانده سر برآورده است؛ هرکه طالب باشد مراجعه کند .

۳ ـ یعنی برمن افترا بندد و سخنی را که من نگفته‌ام وحکمی را که من نیاورده‌ام بدروغ از من نقل کند و بمن نسبت دهد .

بآیات الله (۱) بدرستی که دروغ آنکس باهم بافد که ایمان ندارد بخدای تعالی. این آیت دلیل میکند که هر که دروغ گوید اگر چه بزبان شهادتین گوید ایمان ندارد بخدای تعالی و منافق بود، و دروغگوئی همه معصیت باشد اگرچه بر سبیل مزاح باشد و هیچ چیز بدتر از آن نبود که کسی میان مردم صلاح یا سدادی جوید و از سر جهل دروغ گوید تا آن شغل بسته شود و پندارد که آن نیکوست ونداند که هیچ صلاحی نیکوتر از ترک دروغ نباشد چون نیکو شناسد، وهر که دردروغ گفتن دلیر شود نزدیک بآن بود که کافر شود .

و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : چهار کس آنند که هریکی را عذابی و نکالی باشد که آن دیگر را مثل آن نباشد .

اوّل - هر که بمیرد و مال مردم در گردنش باشد . **دوّم** - آنکه تن را از بول نگاه ندارد . **سیّم** -آنکه گوش میدارد تا کجا حدیثی بشنود که آنرا یاد گیرد ومردم را بدان میخنداند. **چهارم** - آنکه سخن چینند ؛ ویل آنرا وویل آنرا و ویل آنرا ، و هر که دروغ گوید وداند که آن دروغ است اگر چه گناهش عظیم است باشد که از آن توبه کند، حال آنکس بدترباشد که دروغ بر خدای تعالی بندد یا بررسولش علیه‌السّلام واعتقاد میکند که آن بحقّ است چون مشبّهه و قدریّه وآنچه بدین ماند؛ قال الله تعالی:

وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ تَرَی الَّذینَ کَذَبُوا عَلَی اللهِ وُجوهُهُم مُسْوَدَّةٌ (۲) .

تو بینی روز قیامت یا محمّد آنرا که بدروغ چیزی با خدا خوانده باشد که رویش سیاه وتاریک گشته باشد. و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که: اُمّت من بهفتاد وسه فرقه شوند بعد ازمن یکی ناجی و رستگار باشد و باقی هالک واهل نار بود(۳) و این از آن خواست که دشمنان دین چون قوّت اهل اسلام دیدند نتوانستند که چیزی کنند الاّ آنکه بااهل اسلام بیامیختند وخبرها بدروغ میساختند و با حضرت مصطفی علیه‌السّلام همی خواندند(٤) ومروانیان خرج(٥) میکردند تاراویان خبرهایی

---

۱ - صدر آیهٔ ۱۰٥ سورهٔ مبارکهٔ «نحل» وذیل آن اینست : « واولئک هم الکاذبون ».
۲ - صدر آیهٔ ٦۰ سورهٔ مبارکهٔ «زمر» وذیل آن اینست : «ألیس فی جهنّم مثوی للمتکبّرین »
۳ - شرح این حدیث درذیل میزان الملل(ص ۱۹۷ - ۲۰۰)بتفصیل ودرتعلیقات جلاء الاذهان نیز لیکن باجمال مذکور است .
٤ - یعنی بحضرت پیغمبر نسبت میدادند . ٥ - درنسخهٔ قدیم « جزع » .

که در آن دفع اهلِ حقّ بود با حضرت مصطفی علیه‌السّلام میخواندند تا چندین مذاهب پیدا شد پس واجب باشد هر عاقلی را که از اوّل تا آخر عقل را محک ساخته و هرچیزی را که شنود بر آن بر زده و آنچه نیکو بود قبول کند و آنچه نیکو نبود دفعِ آن کند(۱) و از اینجاست که حضرت **صادق** علیه‌السّلام **فرموده** که: عاقل باید که علمش بچهار چیزحاصل باشد تا دینش‌سلامت باشد اوّل ـ خدایرا بداند، دوّم ـ بداند که ویراچه فرموده است ، سیّم ـ آنکه بداند که از وی چه میخواهد، چهارم ـ بداند که بچه اعتقادش زیان دارد .

بدانکه هفت چیز بی‌هفت چیز بکار نیاید .

اوّل ـ ترس و خوف بی حذرکردنِ ازگناه سودی ندارد .

دوّم ـ نیّتِ خیرات و طاعات کردن بی‌آنکه بوی درآویزد و ویرا توانائی بود بکار نیاید .

سیّم ـ امید بثواب و درجات داشتن بی آنکه بکاری مشغول شود که بدان ببهشت رسد بکاری نیاید .

چهارم ـ استغفار کردن بی آنکه از گناه باز ایستد و برکرده پشیمان شود سودی ندارد .

پنجم ـ دعا کردن وچیزی خواستن بی آنکه جهد کند بکاری نیاید .

ششم ـ خویشتن را بظاهر زاهد و عابد ساختن بی‌آنکه باطنش موافق با آن بود بکاری نیاید .

هفتم ـ دوستیِ خدا و مصطفی و ائمّهٔ هدی علیهم‌السّلام دعوی کردن بی متابعت ایشان سودی ندارد .

بنده باید که ازگفتار وکرداری بپرهیزد که اگر با روی وی آورند از آن شرمش آیدو درگفتار وکرداری آویزد که چون بشنودخرّم وشادان شود وهمچنین هرکه خواهد که در دنیا خجل وشرم زده نباشد باید که ازگفتاری وکرداری که از آن عذر باید خواستن دور باشد .

لقمانِ حکیم بوقتِ مرگ پسرش را بشش چیز وصیّت کرد که علمِ اوّلین و

۱ـ نظیرمضمون آیهٔ «فبشّرعبادِ الذین یستمعون‌القول‌فیتّبعون أحسنه؛ اولئک‌الّذین هداهم‌الله واولئک‌هم‌اولواالالباب » است (آیهٔ ۱۷-۱۸ سورهٔ زمر) .

آخرین درین شش داخل بود .

اوّل - بنده باید که شغل دنیا چندان بردست گیرد که در دنیا عمرش باشد(۱) .

دوّم - آنکه شغل آخرت چندان کند که عمرش باشد .

سیّم - طاعت و عبادت چندان کند که بخدا حاجت دارد .

چهارم - گناه و معصیت چندان کند که طاقتش باشد درعذاب گور .

پنجم - توبه چنان کند که ویرا از آتش دوزخ برهاند .

ششم - گناه چنان کند که خدای تعالی ویرا نبیند .

و بزرگی چهار چیز برین زیادت کرده است :

اوّل - بنده باید که خوشخوی بود تا از دشمنی خلق رسته باشد .

دوّم - از همنشین بد دور باشد تا از ملامت رسته باشد .

سیّم - با نیکان نشیند تا رشد و صلاح یابد .

چهارم - رنج برد تا خدایرا خشنود گرداند که بی رنج و مشقت کس رضای خدا نیابد (۲) .

حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السّلام فرماید که : اگر بنده تواند که چهار چیز بکند اگر گناه همه عالم بکند وهرهوائی که تواند براندویرا هیچ زیانی ندارد .

اوّل - باید که روزی خدای تعالی نخورد .

دوّم - چون ملک‌الموت قصد وی کند دست بوی ندهد .

سیّم - نافرمانی خدای تعالی نکند تا بدوزخش نفرستد .

چهارم چون معصیتی کند ازخدای تعالی پوشیده دارد .

و هر که نتواند که این چیزها کند باید که برمعصیت کردن دلیر نبود .

و از رضا علیه‌السّلام روایت کنند که خدای تعالی میفرماید : ای بنده ازمن بتو همه آن می‌آید که تو دوست داری و از تو بمن همه آن می‌آید که من دشمن میدارم؛ از من بتو همه رحمت و نعمت می‌آید و از تو بمن همه جفا ومعصیت میآید،

---

۱ - موافق این مضمونست این بیت که گویا از ابن‌یمین است :

« چنان بساط عمل پهن کن درین بازار — که دست وپا نکنی گم بوقت برچیدن »

۲ - سعدی دراین باب نیکو سروده است :

« نابرده رنج گنج میسّر نمیشود — مزدآن گرفت جان برادر که کار کرد»

این دو فرشتهٔ مقرّب معصوم بتو می‌آیند و تو رنجانیده وآزرده بامن می‌فرستی ، ای بنده بصفتی آی که اگر پیشِ تو وصفِ توکنند و تو ندانی که وصفِ که میکنند تو عجب بمانی و آنرا که صفتش میکنند عیب وملامت کنی .

دانم که مکلّف چون بدینجارسد واین کتاب برخواند یا بشنود دلش نرم گردد و برگناه پشیمان شده باشد پس باید که از بهر گوینده وگرد آورنده و نویسندهٔ این سخنها بتفصیل از خدای‌تعالی رحمت خواهد(۱) و بدترین کس آن باشد که پند و موعظت در دلش تأثیر نکند. و حضرت **مصطفی** علیه‌السّلام **فرماید** که: پند وموعظت نعمتِ خدای تعالی باشد و بنده را واجب باشد که بر نعمت شکر کند و شکرِ این نعمت‌آن باشد که بنده پند و موعظت بشنود وبرآن کار کند ، و هر که پندی و یا موعظتی بشنود و دردلش ترسی پدید آید چنانکه از درخت برگ ریزد گناهان از تنِ وی‌فرو ریزد ، و چنین گویند که : اگر یکی مالِ دنیا بکلّی برسبیل هدیّه بکسی دهد چنان نباشد که سخنِ حکمتی ویرا بشنواند و سخنِ حکمت آن بود که کسی را بترساند یا از معصیت باز دارد یا باکردار خیر و صلاح خواند اِن‌شاء الله تعالی وحده .

تمّت المجلّدة الأولی من کتاب شرح الشّهاب

و یتلوها المجلّدة الثّانیة وهي مَبْدُوّةٌ بِالْبابِ الثالِثِ المُصَدَّرُ بحدیث :

« حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَکارِهِ وَحُفَّتِ النّارُ بالشَّهَواتِ »

الحمدلله ربِّ العالَمینَ وصَلّی اللهُ عَلیٰ محمّدٍ و آله الطّیّبین الطّاهرین وسلّم تسلیماً کثیراً کثیراً

---

۱ - باید خوانندگان محترم از طلب رحمت و مسئلت مغفرت چنانکه مؤلّف کتاب رحمه‌الله درخواست کرده است دریغ ندارند تا خودشان نیز مشمول آن باشند و مغمور رحمت ومغفرت خدای‌تعالی گردند انشاء الله تعالی ؛ سعدی دراین باب نیکو سروده است :

« بماند سالها این نظم و ترتیب — ز ما هر ذرّه خاك افتاده جائی »

« مگر صاحبدلی روزی برحمت — کند در حقّ درویشان دعائی »

المجلّد الثّانى

من

شرح الشّهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

رَبِّ وَفِّق

البابُ الثّالِثُ

۴۰۸ ـ حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَکارِهِ وَ حُفَّتِ النّارُ بِالشَّهَواتِ .

گرد بر گردِ بهشت رنج و بلیّت است(۱) و گرد بر گرد دوزخ راحت و آسایش است.

آورده‌اند که : چون خدای‌تعالی بهشت بیافرید و دوزخ بیافرید جبرئیل را علیه‌السّلام فرمود تا بنظاره شود چون در بهشت شد چندان انواعِ راحت و کرامت دید گفت : هیچ کس از اینجا بازنایستد و همه کس اختیارِ اینجا کند(۲) وچون در دوزخ شد آن چندان عذاب و نکال دید گفت : کسی که وصف اینجا بشنود بدینجا نیاید و هیچ اختیارِ اینجانکند ، پس خدای‌تعالی طریقِ بهشت ببلا و محنت بیاراست و طریقِ دوزخ براحت و لذّات بیاراست ، جبرئیل علیه‌السّلام چون چنان دید گفت : دریغا که اگر کسی خواهد که این راه سپرد تا مردی مرد(۳) نباشد نتواند که این راه سپرد .

بدانکه این همه مجاز است که راه بهشت و دوزخ برحقیقتِ افعالِ بندگانست هرآنچه طاعت وشکستنِ (۴) [نفس](۵) بود راهِ بهشت باشد و هرآنچه هوی و مراد یافتن بود راهِ دوزخ بود لاجرم میلِ هر کسی(۶) بدین باشد.و دانائی گوید که :

۱ - درنسخهٔ قدیم «نایابست» و در نسخهٔ دانشگاه : « نایابیستست » وشاید «نایابش» ویا «نابابیست» باشد در هر صورت تصحیح نظریست که بقرینهٔ لفظ «بلا» در شرح حدیث تصحیح شد (رجوع شود بسطر ۶ شرح حدیث حاضر) .

۲ - در نسخهٔ دیگر : « کنند » .

۳ - «مردیِ‌مرد» یعنی مرد کامل فهمیده .

۴ - در نسخهٔ دیگر : « شکستگی » .

۵ - کلمهٔ « نفس » در نسخهٔ قدیم نیست .

۶ - در نسخهٔ دیگر : « هر کس » .

خدای تعالی دنیا با این همه ناز و نعیم از عاصی و بیگانه دریغ نمیدارد و بنزدیک خدای تعالی چند (۱) پر پشهٔ قیمت نمیدارد و بندگانرا از آن می‌پرهیزد گوئی که آن بهشت چه چیزست و چه صفت دارد که آن الّا باشنایان نمی‌پسندد و از اینجاست که حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرمود که: چندانکه تازیانهٔ بروی نهند ازبهشت بهتر از دنیا وهرآنچه درآنجاست(۲). قال‌اللهُ(۳) تعالی: وَجَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الأَرْضِ(۴)، یعنی پهنای بهشت چند (۵) پهنای هفت آسمان وهفت زمین بود [عاقل داند که باندک آلایش(۶) أضعاف این بود وروا بود(۷)] که هربندهٔ را از بهشت چندانی که گفته شد برسد (۸) و حال بهشتی نه چون حال دنیادار بود که دنیادار اگرچه مال بسیار دارد پیدا باشد که در روزی ازو چند گونه‌منفعت بردارد واگر چه زندگانی دراز یابد زیرا ازصد یکی از آنچش باشدمنفعت نیابد، وبهشتی در هرساعتی ازجملهٔ آنچش‌باشد منفعت یابد و برخورد، و آن بهشتی که هیچ کس را کمتر از وی نباشد ویرا چند (۹) دوبار دنیا بود و هر بهشتی را دو بهشت بود قوله تعالی: وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ(۹).

---

۱ ـ « چند » دراین قبیل‌موارد بمعنی مطلق مقدار است یعنی بقدر و اندازهٔ وبرابر؛ و در کتب قدماء ازقبیل‌تفسیر ابوالفتوح(ره) و تفسیر ابوالمحاسن (ره) یعنی جلاءالاذهان و همین کتاب حاضر وغیرآنها فراوان در فراوان در این معنی بکار رفته است.

۲ ـ در نسخهٔ دانشگاه: « بهتر بود از دنیا وهرچه در دنیاست ».

۳ ـ در اصل یعنی هردو نسخه مانند غالب موارد دیگر: « قوله ».

٤ ـ از آیهٔ ۲۱ سورهٔ مبارکهٔ حدید وتمام آن است: « سابِقُوا اِلیٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ والأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذین آمنوا باللهِ ورُسُلِهِ ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ واللهُ ذوالفَضْلِ العَظیمِ ».

٥ ـ « چند » بمعنی مطلق مقدار است چنانکه گذشت.

٦ ـ گویا « آلاء » جمع « الی » است که بفتح وکسر همزه است و بمعنی نعمت میباشد و اضافه شده بضمیر فارسی شین.

٧ ـ عبارت میان دوقلاب ازنسخهٔ قدیم ساقط است.

٨ ـ در نسخهٔ دیگر: « جای وی باشد ».

٩ ـ درنسخهٔ دانشگاه: « چندان » و« چند » در اینجا نیز بمعنی مطلق مقداراست.

١٠ ـ آیهٔ ٤٦ سورهٔ مبارکهٔ « الرّحمن » است.

پس فروتر آنرا گفت : وَمِنْ دُونِهِمٰا جَنَّتٰانِ(۱) . بهشت را هشت در بود و هر دری را دو در آویخته ؛ فراخی هردری چهل ساله راه بود ، و دیوارهای بهشت خشتی زرین وخشتی سیمین بود ، وگلش مشک أذفر باشد ، وخاک بهشت کافور بود و عنبر، وسنگ‌ریزه‌اش دُرّ(۲) ومروارید باشد ، وبنده هرچندطاعت بیشتر کرده باشد و از گناه بیشتر پرهیزیده باشد درجاتش بیشتر باشد و در خبرست که ازدرجهٔ تا بدیگر درجه صد ساله راه باشد ؛ و اندر میان کوشکها و غرفه ها باشد همه از یاقوت و مروارید چنانکه از صفا و ظریفیش چنان باشد که از اندرون بیرون (۳) بدید (٤)باشد و از بیرون اندرون ، وسرایهای بهشت هرسرائی هشت فرسنگ‌باشد و زیر آن کوشکها و غرفه‌ها جویهای روان باشد و برکنار جویها درختانی باشند که اصلشان از زر باشد و میانشان ازسیم ، و شاخهایشان از خوشه های مروارید.

و حضرت **مصطفی** علیه‌السّلام **فرماید** که : در بهشت درختی که کمتر باشد چندان باشد که سواری نیک رو بصدسال از سایهٔ آن درخت بیرون رود ، و درخت طوبی را شاخش و برگش بجملهٔ بهشت رسیده باشد ، و در تفسیر آورده‌اند که : اصل درخت طوبی در حجرهٔ حضرت مصطفی علیه‌السّلام باشد وآنرا هفتاد هزار شاخ است و بهرشاخی هفتاد هزار لؤلؤ ؛ برهر لؤلؤی هفتاد هزار قصر ، برهر قصری هفتاد هزار سرای ، و در هرسرای هفتاد هزار خانه ، ودر هرخانه هفتاد هزار تخت ، و بر هرتختی هفتاد هزار جامهٔ بنقش(۵) نهاده هریکی برنگی دیگر و بمروارید پرچیده؛ برهرجامهٔ هفتاد هزار حور(٦) نشسته باشند ، وسریر بهشتیان ببالا هریک سیصد ارش بود و پهنایش درخور قبّه یا غرفه باشد ، و این سریرها جمله از یاقوت و مروارید برهم نشانده باشند . و درخبر است که مرد بهشتی سی‌وسه‌ساله

۱ ـ آیهٔ ٦۲ سورهٔ مبارکهٔ « الرّحمن » است .
۲ ـ در اصل : « درم » و درنسخهٔ دانشگاه : « درم و دینار » .
۳ ـ در نسخهٔ قدیم : « و بیرون » و در نسخهٔ دانشگاه : « ببیرون » .
٤ ـ « بدید »بیای عربی‌درقدیم‌بجای « پدید »کنونی (بیای‌فارسی) بکارمیرفته است .
۵ ـ در نسخهٔ دیگر : « منقش » .
٦ ـ در نسخهٔ دیگر : « حوری » .

باشد وهر مردی نوخط ، و بالای هریکی شصت ارش باشد ، و پهنای سینه‌اش هفت أرش باشد ، و مرد را بجز از موی سر و خط و عارضین نبود، و زن را بجز از موی سر براندام ایشان یک ذره موی نباشد ، و هرگز نروید، و رویهای ایشان درفشان(۱) بود ، و شکفته وتازه باشد، و تنها بغایت فربه چنانکه از نازکی سرتا پای همه شکنج برشکنج افتاده باشد ، چنانکه در خبر است که از نازکی و لطیفی مغز در میان استخوان ایشان بدید باشد ، وآب بینی ایشان‌نباشد ، وچشمهاشان آب نریزد ، وتن وجامه‌شان چرگن(۲) و شوخگن(۳)نشود ، وکنیزکان بهشتی را از بهر آن «حورعین» گویند که چشمهاشان فراخ بود وسیاهی‌بغایت سیاه وسفیدی بغایت سفید . و درخبر است که اگر یک تاره موئی از حور(٤) در دنیا افتد همه عالم بوی مشک گیرد ، واگر آب دهنش در دریائی افتد که تلخ وشور باشدهمه چون زلال گردد ، و اگر درشبی‌تاریک کفی‌در دنیا دارد همه عالم پر از نورگردد، و چون کفش چنین باشد حال دیگر اندامها خود چگونه باشد ..! و در پای ایشان(٥) خلخال و نعلین زرّین باشد وجمله بگوهر برنشانده ، و ازهرگونه دست آورنجن در دستها کرده ، وگوشوارها ازگوش‌آویخته ، ونور زیورشان درآن‌غرفه‌ها افتاده‌که اگر مرگ روا بودی هرکه‌آن دیدی یا آن شنیدی از راحت جان‌بدادی همه خرّم‌روی وخندان باشند وهمه‌همسر(٦) و نارپستان باشندوهمه‌شوهرکن(۷)

۱ - در برهان قاطع گفته : « درفشیدن بر وزن و معنی درخشیدن است که تابان و منوّر باشد و درفشان بمعنی درخشان است » .

۲ - در برهان قاطع گفته : « چرگن بکسر اوّل وثالث چیزی کثیف و زخمی که پیوسته از آن چرک و ریم رود » .

۳ - در برهان قاطع گفته : « شوخگن با اوّل مضموم بثانی و ثالث زده وکسر گاف فارسی بمعنی چرگن باشد وشوخگین بروزن پوستین نیز بهمین معنی است » .

٤ - در نسخهٔ دانشگاه : « یک تارموی حوری » .

٥ - در نسخهٔ دانشگاه : « در پاهای ایشان » .

٦ - در نسخهٔ دانشگاه : « سروقد » ؛ همسر بمعنی « ترب » عربی است که جمع آن « اتراب » است که زنان بهشتی را خدای تعالی در قرآن مجید باین لفظ ستوده و در واقع عبارت متن ترجمهٔ : « کواعب أتراباً » است .

۷ - در نسخهٔ دیگر : « شوهرکین » .

و زنِ مؤمنه چون خدای‌تعالی او را بیامرزد هزار بار از حور بجمال‌تر باشد، و آورده‌اند که : چون زن مؤمنه در بهشت شود حوران او را ببینند همه خیره بمانند وانگشتِ تعجّب دردندان تفکّر گیرند پس آن زنِ مؤمنه بداند تبسّم کند و حوران را بگوید که : شما پنداشتید که بجمال شما کس نباشد وچون‌چنین است(۱) که ما روزه داشتیم و شما نداشتید ، وما نماز کردیم وشما نماز نکردید ، و دیگر رنجها دیدیم که‌شما ندیدید ، زن باشد که هزاربار به ازین‌باشد، و زن‌باشد که کمتر ازین باشد ، و زن‌باشد که بیشتر ازین باشد، وجمالِ هریک بقدرِ مقدارش از سببِ کردارش ، خدای تعالی حورالعین بخدمتش بدارد و پرستار و زیردست وی گرداند : و **رسول** علیه‌السّلام **میفرماید** که : نیک بخترین(۲) در بهشت‌آنکس باشد که جفتش زنِ دنیا باشد زیرا که او جهازمند باشد و حورانرا چندان نبود وهرکه را حال چنین باشد از نصیبِ زن برخورد و زن از نصیب وی برخورد ، و بدین صفت که گفته‌آمد بهشتیان برسریرها نشسته‌باشند شاد و خرّم وپشت‌بمسند بازداده، و روی فرا رویِ جفت کرده ، وحورالعین گرد برگردِ ایشان صف‌زده‌باشند، و غلمان و ولدان هریکی‌چون دانهٔ‌مروارید پیشِ ایشان‌ایستاده باشند ، وقدحهای زرّین و سیمین بردست گرفته ، و هریکی بشغلی مشغول گشته ، بی‌آنکه ایشانرا از آن شغلها رنجی رسد ، وخوان و مائده نهاده باشند ، و بهرلقمهٔ که در دهان نهند طعمی و لذّتی دیگر یابند و مرغ بریان آفریده باشد . چنین‌آورده‌اند که مرغ باشد که چندِ شتری باشد ، و از هرگونه برتن ویِ گوشتِ پخته آویخته بود و بریان کرده ، وبغایت مشتهی و آرزومند بود ، و هرگاه که لختی از آن گوشت باز میکند خدای‌تعالی‌دیگر می‌آفریند ، و از هزار میوه‌ها برشاخهای درخت پیدا باشدچنانکه همه کس‌آرزوی‌آن کند، وچون میوه‌باز گیرد خدای‌تعالی‌دیگری‌آفریند، وچشمه‌های زنجبیل وسلسبیل‌وتسنیم‌بدیدآمده‌باشد که اگرقطرهٔ ازآن در دنیا یکی‌بچشیدی هرگز علّتی و بیماریی نیافتی . و آورده‌اند که چشمهٔ تسنیم آبی باشد که چون تیر بهوا

---

۱ - درنسخهٔ دانشگاه : « نه چنین است » پس « چون » برای استفهام انکاریست .
۲ - کذا درنسخهٔ قدیم و در نسخهٔ دیگر : « نیکبخت ترین » .

اندر میشود قال‌الله تعالی : فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ، این دوچشمه آورده‌اند که ازمشک باشند و بهوا اندر میشوند ، و باد اندر می آید و آنرا بر بهشتیان‌می‌پاشد، و جویهای می وشیر و انگبین روان شده باشد شیری که هرگز ازحال خود بنگردد، و خمری که هرگز دردسر نیاورد ، و از آشامیدنش لذّتی عظیم یابد عقل را بنزد او خمار بنگیرد ولیکن نشاط بر نشاط می‌افزاید، و انگبین که بموم آمیخته نباشد و بغایت صافی باشد ، و در بهشت سرمای سرد و گرمای گرم نباشد. و ازحضرت **صادق** علیه‌السّلام **آورده‌اند** که : هوای بهشت چنان‌باشد که در وقت بهار میان صبح و آفتاب فرو شدن ، و روی بهشتی چون ماه دوهفته باشد ، و درآنجا شب نباشد ولیکن نشانی باشد که بامداد و شبانگاه بدان معلوم شود ، و ساعت ساعت‌از غرفه‌ها نوری پیدا شود که بر نور عرش غلبه میکند، وآن از سفیدی دندان زنان بهشتیان باشد که در روی شوهران همی‌خندند، و بر شاخهای درختان مرغان خوش آواز نشسته که هریکی بآوازی و نوائی میسرایند ، و برگ درختان چنان آفریده بود که بادی نرمک از زیر عرش بیرون آید ، و آن برگها را برهم زند از آنجا نوائی بیرون آید که اگر مرگ روا بودی هرکه آن آواز بشنیدی ازخوشی در حال جان بدادی . و بهشتی باشد کـه هفتاد حلّه یـا بیشتر پوشیده باشد کـه اگر هزاران برهم نهند همه چون برگ لالهٔ باشد، وچون مرد در سینهٔ زن نگرد خودرا بیند [و زن چون در سینهٔ مرد نگرد همچنین(۱)] چون حال سینه که از اندرون جامه باشد چنین باشد حال رویها گوئی چون باشد ...! وهرچه بهشتی آرزو کند تابدلش‌بگذرد بی‌آنکه‌دست فرا نهد یا کسی‌رافرماید در پیش وی حاضرآید ، وبهر خلوتی جفتش را بکر و دوشیزه یابد بی‌آنکه ویرا رنجی رسد لیکن هردو را شهوت بیکدیگر یکسان و متساوی باشد ، و درآنجا بول وغایط نباشد وهر طعامی‌وشرابی که خورند خدای تعالی آنرا عرق گرداند تا چون گلاب از تن ایشان بیرون آید که بویش و ریحش‌بر بوی بهشت غلبه کند، و آن عرق همه بیک‌بار بیرون‌نیاید

۱ ـ عبارت میان دو قلاب در نسخهٔ قدیم نیست .

چنانکه کسی‌را از آن دل بنگیرد(۱) وچنانکه پادشاهانرا بارگاه باشد خدای‌تعالی از بهرِ هر بهشتی بارگاهی پیدا کند تا وی ومادرش و اهل و پدرش در آنجا بنشینند براحت؛ قال‌الله(۲) تعالی: جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ(۳). وآن بارگاه مربّع باشد و هزار در دارد و از هر دری فرشتگان میروند و سلام و تحیّت میکنند و بهر دری هفتاد جای حاجبان نشسته باشند چنانکه از هر حاجبی تا بدیگر حاجب مسافتی دورباشد قوله تعالی: وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ(٤) سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ(٥)؛ یعنی فرشتگان می‌آیند و از آن حاجبان دستوری میخواهند و گروه گروه بهردری درمی‌شوند و ایشانرا سلام میکنند که: سلام برشما باد بدان صبری که در دنیا کردید درآنحالی که خود را از معصیت بازگرفتید و چون بمصیبتی مبتلا شدید برآن جزع و زاری نکردید. قوله تعالی: سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ(٦)؛ یعنی خدای‌تعالی بخودی خود برایشان‌سلام کند و آن کلامی‌باشد که خدای‌تعالی درآنجا آفریند و بهشتیان را در شنودنِ آن راحت بر راحت و شادی برشادی می‌افزاید، و بهشتیان گاه برتخت وگاه برزمین می‌نشینندو گاه درتفرّج وتماشا،وگاه در دیدارِ پیغمبران وصدّیقان‌میروند، وروزگار براین‌وجه میگذرانند، و روزگار دراز این نعمت برایشان ناخوش نگرداند وهردم و هرساعتی‌چنان پندارند که‌آن نعمت آنساعت بدین لطیفی بدیشان میرسد وزیادت براین نعمت ومنّت آن باشد که‌ایشانرا ندا آید از خدای عزّوجلّ که: شماراست عزّی و نعمتی و دولتی که هرگز بن در نیاید و آخرنشود و پس از آن خواریی و درویشیی نباشد و بالایِ این توانگریی، و شما راست جوانی و خرّمی که پس از

---

۱ - در نسخهٔ دیگر: «دل بگردد».
۲ - در اصل هردو نسخه: «قوله».
۳ - صدرآیهٔ ۲۳ سورهٔ مبارکهٔ «رعد» است.
٤ - ذیل‌آیهٔ ۲۳ سورهٔ‌مبارکهٔ «رعد»است.
٥ - آیهٔ ۲٤ سورهٔ مبارکهٔ «رعد» است.
٦ - آیهٔ ٥٦ سورهٔ مبارکهٔ «یس» است.

آن پیری و دژمی(۱) نباشد ، و شما راست اُمنی و عافیتی که پس از آن ببلا وسختی نرسید قالَ اللهُ تَعالىٰ في كِتابِهِ المُحكَم : فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما أُخفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعيُنٍ (۲) ؛ یعنی هیچ نفسی نداند آنچه حق تعالی بجا آورده است از برای مؤمنان. وحضرت مصطفی صلّی الله علیه وآله فرماید که : در بهشت چیزهاست که چشم هیچکس ندیده باشد، و گوش هیچ آفریده نشنیده ، و برخاطر هیچ مخلوقی نگذشته، وچون بهشتیان را باید که دوزخیان‌را ببینند بینند و اندرین روز دوزخیان را محنت افزاید و بهشتیان را راحت آید، چون چشمشان بردوزخیان آید ندا کنند ایشانرا که : قَد وَجَدنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقّاً فَهَل وَجَدتُم ما وَعَدَ رَبُّكُم حَقّاً قالُوا نَعَم(۳). یعنی آنچه خدای تعالی مارا وعده کرده بود از بهشت و ناز و نعیم بیافتیم و شما را آنچه خدایتعالی وعده کرده است بیافتید ؟ - گویند : بلی که یافتیم آتشی که بجان و جگر ما میرسد و دلهای ما میسوزد، از آن آب که شما میخورید یک قطره برجگر ما زنید، وازآن طعام که شما میخورید مارا نیز نصیبی دهید . قوله تَعالىٰ (٤): أَن أَفيضُوا عَلَينا مِنَ الماءِ أَو مِمّا رَزَقَكُمُ اللهُ . بهشتیان بجواب گویند : اِنَّ اللهَ حَرَّمَهُما

۱ - در نسخهٔ دیگر : « درماندگی» ؛ **در برهان قاطع گفته** : « دژم بکسر اول و فتح ثانی و سکون میم بمعنی افسرده و غمگین و اندوهناك و رنجور و بیمار و آشفته و سرمست و مخمور و فروافکنده و اندیشه‌مند باشد و این معنی را برغیر آدمی هم اطلاق کنند و بمعنی تیره و سیاه و تاریک هم آمده است » .

۲ - صدرآیهٔ ۱۷ سورهٔ مبارکهٔ سجده وذیل آن اینست : « جَزاءً بِما كانُوا يَعمَلُونَ».

۳ - وسط آیهٔ ٤٤ سورهٔ مبارکهٔ « أعراف » و صدر آن اینست : « و نادىٰ أَصحابُ الجَنَّةِ أَصحابَ النّارِ أَن » وذیل آن این : «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَينَهُم أَن لَعنَةُ اللهِ عَلَى الكاذِبِينَ».

٤ - وسط آیهٔ ۵۰ سورهٔ مبارکهٔ اعراف و صدر آن اینست : « و نادىٰ أَصحابُ النّارِ أَصحابَ الجَنَّةِ أَن » و ذیل آن همانست که در متن هست یعنی « قالُوا إِنَّ اللهَ حَرَّمَهُما عَلَى الكافِرِينَ » و در اقتباس از این کریمهٔ قرآنیه نیکو گفته‌اند :

« أَلا قُل لِسُكّانِ وادِي الحِمىٰ هَنِيئاً لَكُم فِي الجِنانِ الخُلُودِ »
« أَفِيضُوا عَلَينا مِنَ الماءِ فَيضاً فَنَحنُ عِطاشٌ و أَنتُم وُرُودٌ » .

عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی خدای‌تعالی این را حرام کرده است بر کافران؛ برای‌آنکه شما در دنیا ببازی و لهو وطرب مشغول شدید امروز مکافات آن بچشید چون این بشنوند جمله ناامید گردند. و آورده‌اند که خدای‌تعالی‌قومی‌را غلّ برنهاده وسلسله درگردن و دست وپای کرده تا ببهشت برند وگرد برگرد بهشت بدیشان نمایند و پس بیرون آورند و از دیده‌های ایشان خون همی بارد ندا آید که این جزای کسانیست که‌چون دردنیا صفت بهشت ودوزخ بشنودند بچیزی برنداشتند. زاهدی گوید که: ندانم که کدام غم خورم غم آن خورم که از بهشتی چنین بازمانم یا بدوزخی چنین گرفتار شوم؟! و دانائی گوید که: اگر خدای‌تعالی‌خبر دادی که‌در بهشت جز یک مکلّف نرود و پیدا نبودی که کدام بودی شایستی که هر کس بکوشیدی امید آنکه وی بودی فکیف که خدای تعالی خبرداد که اگر همهٔ خلق عالم طاعت دارد همه را ببهشت فرستم، و عیبی بزرگ و دریغی عظیم بود آنرا که از بهشتی چنین بازماند و در دوزخی چنین گرفتار شود؛ زیرا که بهشت‌بغایت ارزان‌و بی‌بهاست؛ وقت باشد که بهایش‌قطرهٔ آب باشد که بکسی دهد تا بازخورد، یا از ترس خدای تعالی اشکی از دیده ببارد، و هر بنده و پرستاری که نماز بداند و بجای آورد و روزهٔ ماه رمضان بدارد، و فریضه چنانکه شرطست بجای‌آورد، و از گناه بپرهیزدنورٌ علی‌نور بود وجای او أعلی علّیّین‌باشد؛ اما آنکه چیزی‌بنداند، و پاك از پلید نیندیشد، و بگناه کردن باک ندارد در دوزخ رود؛ از بهر آنکه گاه گاه دو رکعتی نماز نادانسته بگزارد کجا امید بهشت دارد چنانکه در دنیا کس بی‌رنج چیزی نیابد حال آخرت هم‌این باشد.

و در خبر است که پادشاهی از بهر خفتن در فراش شد بر بام کوشک و از خدای‌تعالی بهشت خواست چون چشمش در خواب شد شتربانی را دید که بر بام کوشک میگردید ودوک‌و پشم دردست گرفته بود و ریسمان میکرد، پادشاه گفت: ای شتربان اینجا چه جای تست و چه‌همی جوئی؟ ـ جواب داد که: شترم گم‌شده است طلب‌میکنم، گفت: بربام کوشک چگونه شترطلب کنند؟ که این محالست

گفت: چنانکه در بسترِ نرم وگرم بهشت را طلب کنند؛ این سخن در پادشاه اثر کرد وکارگر آمد چون بیدار شد در حال برخاست و جامهٔ ملوکانه از تن بیرون کرد وگلیمی در پوشید و از میانِ خلق بیرون شد و بولایتی دیگر رفت و بعبادتِ حقّ سبحانه وتعالی مشغول شد. و هم در خبرست که روزی غریب وار بر درِ گرمابهٔ رفت بر آنکه در رود و سر بشوید حمّامی‌او را منع کرد وگفت که: نگذارم که بی‌مزد درشوی، پادشاه را گریه افتاد و آب از چشم می‌بارید حمّامی را بروی رحمت آمد وگفت: چه میگریی پندارکه خود نگفتم برخیز و درشو و سر بشوی، پادشاه گفت: نه از برای این میگریم‌از بهرِ آن میگریم که درگرمابه که مدخلِ پلیدانست و جایِ شیطانست بی‌مزد نمی‌گذارند پس دربهشتی که‌جایِ پیغمبران و صدّیقانست و مدخلِ پاکان؛ چگونه بی‌مزد درگذارند؟!

۴۰۹ ـ وَجَبَتْ مَحَبَّةُ اللهِ عَلیٰ مَنْ أُغْضِبَ فَحَلُمَ (۱).

واجبست خدای را دوست داشتن آنکسی را که چون بخشمش آورند بردبادی کند.

وخشم برهفت قسم است:

اوّل ـ آنکه یکی خشم گیرد بحقّی که بشنود یا بصوابی(۲) که بیند یا بکرداری خیر که بآن دارند (۳)؛ این خشم کفر باشد وهرکه خشمی چنین‌براند ازسرِ جهل [براند(٤)] الّا که اگرداند که آن حقّ وآن صواب و آن کردار نه از بهرِطلبِ قربت و رضایِ خدا باشد چنانکه اهل ناموس و اهل حیلت کنند.

قسم دوّم ـ آن باشد که خشم گیرد بچیزی که از یکی بیند که بنزدیکِ

۱ ـ در أقرب الموارد گفته: «حَلُمَ (کشَرُفَ) حُلماً صَفَحَ وسَتَرَ فهو حلیمٌ ج حلماء و أحلام».

۲ ـ در هردو نسخه: «بناصوابی» و تصحیح نظری شد.

۳ ـ در هردو نسخه: «بازدارند».

٤ ـ در نسخهٔ قدیم کلمهٔ «براند» در اینجا نیست وبنظر میرسد که‌چیزی از عبارت ساقط شده است از قبیل: «یا ازسرکفر»، «یا از سر ظلم».

خدای‌تعالی و بنزدیک خلق راست باشد نباید که این خشم بگزاف براند بلکه باید که برموجب شرع براند و نباید که حمیّت نفس یا بیم سرزنش خلق ویرا برچیزی دارد که در دنیا و آخرت برخطر باشد .

قسم سیّم - آنستکه خشم گیرد برچیزی که برسبیل شهوت از یکی حاصل آید ؛ هرکه این خشم فرو خورد خدای تعالی ویرا دوست دارد و مستحقّ ثواب عظیم بود .

قسم چهارم - آنستکه برسبیل کبر و بارنامه(۱) بر یکی که بمنزلت دون وی باشد گوید که : فلان که باشد که من پیش وی سخن گویم ، یا بامن نشیند ، یا من با وی خطاب کنم؛ و آنچه بدین‌ماند، این خشم عین معصیت باشد ؛ و اگر براند ظلم عظیم باشد و نزدیک آن باشد که کافر شود ؛ زیرا که بیشتر مردم بچشمش خوار آید .

قسم پنجم - آنست که یکی سخنی از سخن چین بشنود که : فلان کس چنین میگوید ، و چنین میکند ، آنرا که حال چنین باشد باید که خود را بدارد و بجهل و نادانی چیزی نگوید و نکند که بر آن پشیمان باشد ، و بسیار باشد که‌وی دروغ گفته باشد و پس از آن اگر از شما فعلی در وجود آمده باشد دیگر نتوانید که آنرا تلافی و جبران کنید .

قسم ششم - آن باشد که بر زبر دست گیرد بمکروهی که از وی بدو رسد ، یا درویشی که توانگری ویرا برنجاند، اگرچه این را خشم نگویند زیرا که وی‌نتواند که براند ولیکن وی تواند که نفرین کند و ویرا در خدا سپارد یا مکروهی(۲) دیگر بر دست گیرد که بدان مضرّتی بوی رساند شاید که این‌را خشم گویند ، هرکه این خشم فرو خورد و مکافاتش بخدای‌تعالی بازگذارد مستحقّ ثواب‌شود و خدای تعالی داد وی بدهد چنانکه آورده‌اند که وقتی جبّاری بود ظالم و یکی

---

۱ - در برهان قاطع (ضمن معانی) [بارنامه بر وزن کارنامه] گفته است : « وبمعنی نازش ومباهات ولقب نیک و تفاخر وغرور هم هست » .

۲ - در نسخهٔ دیگر « مکری » .

از عوّانانِ وی بدرِ سرای پیرزنی رفت ویرا برنجانید پیرزن بنزدیکِ آن جبّار رفت و گفت: دادِ من بده و اگرنه بدرگاهِ خدا شوم تا دادِ من بدهد، جبّار آن سخن بهیچ برنداشت و زن سخت پارسا و بوجه(۱) بود بدرگاهِ حقّ شد و بنالید در حال آتشی در آن جبّار افتاد و جبّار با مال بسوخت و ملک از دست برفت و درمی چند از آن جبّار در دست بماند، برآنجا نوشته بود که : این آنِ آن جبّار است که چون ما ویرا فروگذاشتیم پنداشت که همیشه چنان خواهد بود .

قسم هفتم ـ آنست که خدای‌تعالی بربنده گیرد بگناهی که وی میکند و رحیم‌تر از خدای تعالی که باشد که پیوسته بندگان را برگناه همی بیند و هرگز ایشان را در حال عقوبت نکند و بچندین لطف و مدارا ایشانرا با توبه میخواند و حضرت **امیرالمؤمنین علیّ** علیه‌السّلام **فرماید** که : خدای‌تعالی حجابها برداشت و هفت آسمان و هفت زمین بابراهیم علیه‌السّلام نمود ابراهیم علیه‌السّلام چون درنگرید بندهٔ را دید که بگناه مشغول بود ، دعا کرد خدا ویرا بدعایِ ابراهیم هلاک کرد ؛ دیگری را دید هم دعا کرد سیّم دید هم دعا کرد ،خدای تعالی گفت : یاابراهیم دیدارِ ایشان برتو دشوارمی‌آید ومن پیوسته همی‌بینم ودرمیگذرم وپرده فرومیکنم و زمانهایِ درازمهلت میدهم تا بعضی را بتوبه وبعضی رابروجهی دیگر با درگاهِ خود خوانم و بیامرزم . و شاهِ مردان روزی چند نوبت غلام‌رابانگ زد پاسخ نمیداد و بدان نزدیکی خفته بود حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نعلین در پای مبارك و نرمک در بالینِ وی رفت چون فرو نگرید ویرا بیدار دید فرمود که: چرا جواب‌ندادی ؟ ـ گفت : زیرا که‌ازشرّ تو ایمن بودم،حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روی بر زمین نهاد وگفت : شکر آن خدای‌را که علیّ‌را توفیق داد که چیزی نکند که زیردست بدان سبب از وی بترسد .

امام زین‌العابدین علیه‌السّلام با قومی نشسته‌بود و یکی ازخویشان با وی بخلاف کرد و او را و مادرش را سخنهایِ ناخوب* گفت و قومی که نشسته بودند

۱ ـ « بوجه » یعنی صاحب مقام ومنزلت‌وجاه و مرتبت معنوی .

* ظاهراً تصحیف ناصواب باشد.

برایشان سخت می‌آمد ولیکن امام که اصل بود خاموش بود و جواب نمیداد ایشان نیز خاموش می‌بودند چون مرد بیرون آمد و برفت امام علیه‌السّلام ایشانرا گفت که : برخیزید که از پس وی برویم وجوابش بازدهیم ، جمله‌شاد شدند وبرفتند، امام آن مرد را گفت: آنچه درحقّ مادرم گفتی اگرراست گفتی خدای‌تعالی‌مادرم را بیامرزاد و بدان گناهش مگیراد ، و اگر بدروغ گفتی ترا مپرساد و عقوبت‌مکناد، مرد چون این سخن بشنید بگریست و در پای امام زین‌العابدین علیه‌السّلام افتاد و بگریست و گفت : واللهِ که‌دروغ گفتم وعذرها میخواست . ومردم دانا وآهسته چون سخنی از نادان بشنودند خاموشی را کار فرمایند تا آن سخن نیز بآن زمین فرو رود،ومردم نادان و سبک سر بجواب مشغول‌شوند و آن سخن را زیادت گردانند و در میان خلق نیز فاش گردد ونه بس‌برآید که دیگری ویرا برآن سرزنش کند . وچون امام معصوم که هرگز گناه از وی در وجود نیامده باشد شاید که خشم فرو خورد پس آنکسی که خشم را فرو نخورد و براند کجا امید دارد که خدای‌تعالی از وی درگذارد و بر وی نراند .

۴۱۰ ـ بُعِثْتُ بِجَوامِعِ الْکَلِمِ .

مرا فرستاده‌اند باجملهٔ کلمات یعنی قرآن؛ اگرچه کلمات معدوداست‌وحرفها یش شمرده‌است‌ونسّاخی(۱)تواند که‌آنرا بردستهٔ کاغذ نویسد با این همه هرچه درکار دین بکار باید از اوّلین وآخرین دروی مجتمع است ، ودیگر آنکه از روزگار مصطفی‌صلّی‌الله‌علیه‌وآله بازعلما میشکافند وازمعنی آن‌چند هزار کتب‌بیرون آوردند وهنوز از بیانش کامی نبریدند(۲) و ازدریای علمش قطرهٔ نچشیدند ، و حقایقش ودقایقش الّا معصوم نداند .

وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ .

ومرا نصرت دادند و بیم کردند در دل کافران ؛ ومعلوم‌است که از اسباب ترس و بیم یکی آن بود(۳) که ایشان میشنودند که مردی در عرب دعوی

۱ ـ نسّاخ یعنی رونویسی کننده و نسخه بردارنده .
۲ ـ یعنی چنانکه آرزوی شانست گوهر مقصود را بدست نیاوردند .
۳ ـ در نسخهٔ دیگر : « ومعلوم است که سبب‌ترس و بیم الّا آن نبود » .

پیغمبری میکند و ویرا پسرعمّی‌است که دست و بازوی قوی دارد و باوی متّفق است که اگر تیغ بر آهن میزند واگر بر گوشت؛ یکسان می‌بُرّد، و زره از پیش میدارد زیرا که پشت بر دشمن نمیکند(۱) ناچار چون حال چنین باشد هر که بجنگ آمدی دل شکسته بودی و تا حضرت أمیرالمؤمنین أسَدُاللهِ الغالب عَلیّ بن أبی‌طالب علیه‌السّلام بذوالفقار دوسر دمار از کفّار برنیاورد هیچکس سر برخطّ فرمان رسول صلّی‌الله علیه‌وآله ننهاد.* وچنان آورده‌اند که در وقت خلافت عمر خبر برآوردند که بمصر فلان کس سر عصیان دارد و بی‌فرمانی میکند، عمرمردی‌داهی و دوربین بود درحال بمصر نامه کرد که: اگر فلان کس فرمان نبرد ازینجانب کسی آید که چون تیغ بمیان سرش زند بمیان هردو پایش بیرون آورد، چون نامه بمصر رسید مرد گفت: والله که چنین زخم اِلّا علیّ علیه‌السّلام نزند و از آن پس نیز قصد عصیان نکرد.

۴۱۱ ـ نُصِرْتُ بِالصَّبا وَ أُهْلِکَتْ عادٌ بِالدَّبُورِ.

مرا نصرت دادند بباد صبا وعادیانرا بهلاک بردند بباد دبور؛ وچون بوسفیان علیه‌اللّعنة بالشکر بمدینه رفت تا با مصطفی صلّی‌الله علیه‌وآله حرب کند خدای تعالی باد صبا را برانگیخت چنانکه سنگ ریزه وخاك در چشم ایشان همی کرد وخیمه‌هایشان از جای برمیکند، ودیکهایشان از بار می‌افکند(۲)، و بدین سبب هزیمت بدیشان افتاد؛ آورده‌اند که از هیبت آن باد بوسفیان لعین لگام بردنبال اسب میکرد و می‌پنداشت که برسرش میکند و دراین جنگ بود که عَمرو عبدوَدّ بردست مبارك شیر یزدان وأمیر مؤمنان و بابای علویان وساقی حوض کوثر وصاحب لوای پیغمبر علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السّلام کشته آمد وجیفهٔ مردارش بدوزخ رسید.

امّا قوم عاد قومی بودند که از پس نوح علیه‌السّلام بدید آمدند و ایشانرا

---

۱ ـ اشاره به «درع بتراء» است که نام زره امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است زیرا آن حضرت پشت بر دشمن نمیکرد تا از پشت محتاج بزره باشد و تفصیلش جزء اسلحهٔ آن حضرت درکتب اخبار و تواریخ وتفاسیر و سیرومغازی اسلام مذکور است.

۲ ـ در نسخهٔ دانشگاه: «ازجا برمیکند». * این سخن خطا و صرف توهم است.

بالائی دراز بود وتنی بزرگ و قوّتی‌عظیم داشتند چنانکه خدای‌تعالی مانندِ ایشان کس نیافرید وهمه‌بت‌پرست بودند وپیوسته‌بساختنِ قلعه‌هایِ عظیم و دژهای (۱) بزرگ و کوشکهایِ دراز مشغول بودند خدای تعالی جلّ جلاله وعمّ شأنه* هودرا علیه‌السّلام که از قبیلهٔ ایشان بود برسولی بر ایشان فرستاد ، فرمانِ وی نبردند و ویرا بدوغزن داشتند وایشان را مهتری بود نامِ او شدّاد عاد که عالم بگرفته‌بود و بخدائی دعوی میکرد و چون از هود علیه‌السّلام صفتِ بهشت بشنید گفت : من نیز چنین بهشتی بسازم پس بهرولایتی کس فرستاد و زر و سیم وگوهر و مروارید بیشمارجمع کرد و بر زمینی که هوایش‌خوشتر بود چندین فرسنگ در چندین‌فرسنگ بنا کردبهشت‌را؛ وچنین آورده‌اند که : صد هزارمرداستاد برکار داشت‌وبهراستادی هزار مزدور بگماشت، چون بچهل سال یا بیشتر آن بهشت تمام کرد وی باندیمان و وزیران برنشست تا بدانجا شود چون بدرِ بهشت رسید و پایِ راست از رکاب بازگرفت تا از اسب فرود آید هنوز پایِ چپ در رکاب داشت که ملک‌الموت علیه‌السلام بیامد وجانِ وی بستد و بقولی دیگر صیحهٔ از آسمان بیامد که وی با ندیمانش جمله بمردند وبدرکِ اسفل نزول کردلد؛ پس خدای تعالی بباد صرصر جملهٔ عادیان راهلاک کرد. قوله تعالی: إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً(۲). یعنی آن باد بغایت سرد بود وجای دیگر فرمود که : الرِّيحَ الْعَقِيمَ(۳)؛ یعنی باد همه شرّ و بلا بود و هشت روز همی‌آمد اوّل روز جمله کشت‌زارشان بزیان‌آورد ، و روز دوّم همه درختان را بخوشانید (٤) ، و روزسیّم چهار پایان خرد را چون گوسفند و برّه همه را بمیرانید ، روز چهارم همهٔ چهار پایان بزرگ را بمیرانید ،

۱- در هر دو نسخه : « درهای » ؛ **در برهان قاطع گفته** : «دژ بکسر اول و سکون ثانی قلعه و حصار باشد » . * «عم شأنه» ظاهراً تصحیف «عم نواله» است.

۲ - صدر آیهٔ ۱۹ « سورةالقمر » و ذیل آن اینست : « فی یوم نحسٍ مستمرٍّ » .

۳ - ذیل آیهٔ ٤۱ سورةالذاریات وصدر آن اینست : « وفی عادٍ اذ أرسلنا الیهم »

٤ - در نسخهٔ دیگر : « بخوشکانید » (بواو بعد از خاء) ؛ **در برهان قاطع گفته** : « خوشیدن با ثانی مجهول بر وزن پوشیدن بمعنی خشکیدن و خشک شدن باشد » و مطابق این‌لغت است قول سعدی : « بخوشید سر چشمه های قدیم » پس « خوشانیدن » متعدی « خوشیدن » میباشد .

روزِ پنجم ازهیبتِ آن باد همهٔ بنیادشان بجنبش درآمد ، روزِ ششم همهٔ خانه هاشان خراب کرد ، روزِ هفتم از هیبتِ آن باد جان میدادندی ، روزِ هشتم باد برصفتی بود که ایشانرا برمیگرفت و در هوا بیکدیگر باز میزد و پاره پاره میگردانید(۱) . و خدای تعالی برحضرتِ مصطفی علیه‌السّلام منّت نهاد که امّتِ ترا با قوّتِ عظیم نیافریدم تا درخویشتن بغلط نیفتند و زندگانیِ دراز ندادم تا گناهِ هشان کمتر باشد ، و در آخر الزّمان بیافریدم تا در زیرِ خاك بسیار بنمانند و کس بر گناهِ ایشان مطّلع نشود .

باد بر چهار قسم است

اوّل - باد صبا بود و آن از پس درآید بدان معنی که روی بقبله داشته باشد و نیک برجانب راست گردانیده باشد .

دوّم - باد شِمال است که از سوی راست درآید .

سیّم - باد دبور است که برا َبرِ روی آید زیرا که از قبله برآید .

چهارم - باد جنوبست که از سویِ چپ آید و خدای تعالی باد را در قرآن بهَشت نام برخواند : اوّل - مرسَلات ، دوّم - ناشِرات ، سیّم - مبشّرات ، چهارم - ذاریات ، پنجم - عاصِفات ، ششم - قاصِفات ، هفتم - صَرصَر ، هشتم - عقیم . امّا « مرسَلات » و « ناشِرات » و « مبشّرات » بادهائی باشند که خاك را گرد آورند و بپرا کنند و باران بارند و درختان را ببارآورند ، امّا « ذاریات » بادی بود که دانه ازکاه جدا کنند ، و « عاصِفات » بادی باشد که تیز جهد ، و « قاصِفات » بادی بود ببدر اندر(۲) جَهَد یعنی در بهار . وحضرت امیرالمؤمنین **علی** علیه‌السّلام **فرماید** که : خود را از بادی که اوّلِ زمستان آید بپرهیزید که آن تنهارا بخوشکاند(۳) و درختان را هم ، و از آن باد که اوّلِ بهار آید نپرهیزانید که آن تنها را بشکفاند

۱ - در نسخهٔ دیگر باضافهٔ : « وکوهها را پاره پاره میگردانید » .

۲ - کذا ؟

۳ - در نسخهٔ دیگر : بخوشاند » .

و زنده گرداند چنانکه درختانرا بشکفاند وببارآورد(۱). امّا « باد صرصر» بادی باشد که سنگ آرد و «عقیم» بادی باشد که مأوای بلا و رنج و تاریکی باشد نعوذ بالله.

۴۱۲ ـ یَعْجَبُ رَبُّكَ مِنَ الشّابِّ لَیْسَ لَهُ صَبْوَةٌ (۲).

عجب دارد پروردگارِ تو ازجوانی که در وی کودکی نباشد، و عجب داشتن از چیزی برخدای تعالی روا نبودولیکن معنی آن باشد که خدای نیك و بزرگ دوست دارد جوانی را که دست از هرزه و ناشایست بازدارد وتماشا و هوا را بشکند ،وتیزی وسبکی ازخود دوردارد، وآهسته و با وقار و عابد وپرهیزگار بود، ازبهر اینست که با صدّیقانش برانگیزاند و پیر در ناکردن این چیزها که در حقّ جوان گفته آمد ثواب نیابدزیرا که وی خود نتواند که کند وبنده بر ترکِ گناهی که طاقت ندارد که بکند ثواب نیابد؛ چون کور که بحرام ننگرد یالال که غیبت وبهتان ننهد، بلکه ثواب وقتی یابد که طاقت دارد که گناهی بکند بقصد خاص "قربةً" لله بجای بگذارد(۳) وجوان غافل که روزگار بباد برمیدهد و در هرزه و بطالت بسر میبرد خود نمیداند که برخویشتن بزیان می‌آورد. ودرخبر است که در بهشت هیچکس بدرجهٔ جوان عابد نبود وبدرجهٔ وی نرسد.

أحوال جوانان مختلف است؛ بعضی آنست که چون چهارپائی باشند که افسارش از سر فرو کرده باشند که چنانکه میخواهد میرود، ازحلال و حرام اندیشه نکند، و خدا و رسول را کم یاد آورد ،و وعد و وعید بر دلش کم گذرد ، و شرع و کتاب در

۱ ـ این حدیث هم نبویست و هم علوی یعنی هم از پیغمبر و هم از امیرالمؤمنین علیهما السلام مأثور است باین عبارت : « تَوَقَّوُا البَرْدَ فی أوّلِه و تلقّوه فی آخره فانّه یَفْعَلُ فی الابدان کما یَفْعَلُ فی الأشْجار أوّله یورق وآخره یحرق » و مولوی در مثنوی آنرا بنظم آورده است باین عبارت :

« گفت پیغمبر باصحاب کِبار تن مپوشانید از باد بهار »
(تاآخر اشعار)

۲ ـ **سردار کابلی (ره) درحاشیه نوشته** : « هی بفتح الصاد المهملة و سکون الموحدة وفتح الواو وبالتاء فی الاخر أی ولیست له جهلة الفتوة ای الشباب لانّ للشباب سکراً وجنوناً فاذا خلا الشّابّ منهما کان دلیلاً علی حسن أخلاقه و تسلّط عقله علی نفسه ؛ حیدرقلی » .

۳ ـ یعنی ترك کند پس « بجای گذاشتن » برخلاف « بجای آوردن » میباشد .

خاطرش کمتر آید ، و باک نکند بکردنِ آنچه تواند ازگفتن و شنودن و خوردنِ حلال وحرام ، وکردنِ فساد و فجور ، و اگر کسی‌او را باصلاح خواند یا نصیحت کند بنشنود(۱) ؛ ازآنکه بچیزی ندارد ، چنین شخصی اگر بجوانی بمیرد سگی گزندهٔ یا دَدی(۲) مرده باشد،وبیشترآن باشد که زبانش دربندد و نتواند که سخن گوید در وقتِ مرگ ، یا زبانش کج گردد که اگرسخن گوید مردم ندانند که چه میگوید ، و اگر شهادتین در زبانش نهند نتواند که بگوید .

و بعضی‌جوانان آن باشند که گناه کنند امیدآنکه بپیری توبه کنند بدین‌سبب خودرا بدریای هوی اندازند تا خدای‌تعالی‌داند که حالِ وی بچه رسد وکم کسی که بکناره افتد(۳) .

در خبرست که :

مردی عالم و فاضل بود وگناه میکرد امید آنکه چون نشانی از نشانهای مرگ بدید آید توبه کند روزی در بازارِ بصره میگذشت درختی ازبالا و بلا(٤) فرو افتاد و میخی آهنین چندِ(٥) دو وجب بر وی زده بودند بر فرقِ سرش آمد چنانکه سرِ میخ از زیر زنخش‌بیرون آمد و درحال بمرد . ای‌بسا مرگ که کسی را بغفلت گیرد و بسا که بسببی آید که در وهمِ کسی نیاید و وی را با وصیّت و توبه نگذارد .

و بعضی آنند که بحالِ جوانی بیدار و هشیار باشند و بپیران‌ننگرند ؛ بدان جوانان نگرند که همزاد وهمسرِ ایشان بودند که بعضی بر تابوت‌اند ، و بعضی‌در بسترِسکرات افتاده‌اند ؛ و بعضی درخاك گور خفته‌اند ، ناچار رضایِ خدای جویند

۱ - در نسخهٔ دیگر : « به نشود » .

۲ - در نسخهٔ دیگر : « دزدی » ؛ در برهان قاطع گفته : « دد بفتح اوّل و سکون ثانی سبع را گویند که جانوران درنده باشد همچو شیر و پلنگ وگرگ ومانندآن».

۳ - یعنی بیشتر ایشان‌درهمان دریای هوی وهوس‌غرق میشوند و بساحل نرسند .

٤ - دوکلمهٔ « و بلا » در نسخهٔ دانشگاه نیست .

٥ - یعنی بقدر و اندازهٔ زیرا مکرر نوشتم که « چند » در این قبیل موارد بمعنی مطلق مقدار است .

و برگ ِ مرگ کنند و پیوسته باصلاح و سداد باشند ، این نوع جوان اگر بجوانی بمیرد فرشتگان را بروی گریستن آید ، و اگر بپیری بمیرد گفتارش و کردارش همه نور گردد ، و از بر کاتش بر آفاق رحمت بارد ، و اگر بهر تنی چندین نبودی(١) که چنین اند خدای تعالی عالم باقی نمیگذاشتی . و در خبرست که زاهدی جوانی را پند همیداد گفت : بگذار تاروزی چند این دنیا بکوبم اندک روزی برآمد که بربستر ِ مرگ افتاد ، چون بخواست مردن ؛ آوازی شنید که : توآن مردی که دنیا را خواستی کوفتن ؛ اکنون ببین که مرگ ترا چگونه بکوبد . . ! و همچنین جوانی بقهقهه همی خندید ؛ زاهدی ویرا گفت که : مرگ و گور را بازپس گذاشتی ؟ و حساب خدای تعالی بازدادی ؟ و بر صراط بگذشتی که بدین دلیری همی‌خندی؟ ! جوان بترسید و از پس ِ آن کسی ویرا خندان ندید .

٤١٣ ـ عُمّالُكُمْ أَعمالُكُمْ(٢) كَما تَكُونُونَ(٣) يُوَلّىٰ عَلَيكُمْ .

عملهای ِ شماست که برشماست(٤) یعنی چنانکه باشید بر شما گمارند یعنی پادشاهانرا ، **و این دو معنی دارد :**

یکی ـ آنکه امام مسلمانان چون مردم را برصلاحیّت بیند باایشان همه نیکوئی کند ؛ وچون ایشانرا برمفسدت(٥) بیند ناچار حدّ خدای تعالی برایشان براند ؛ قوله تعالی : وَجَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها(٦) ؛ یعنی جزا و مکافات ِ زشتی زشتی بود .

١ ـ در نسخهٔ دانشگاه : « و اگر از بهرتنی چند نبودی » .

٢ ـ در نسخهٔ عتیقه صدر روایت یعنی « عُمّالُكُمْ أَعمالُكُمْ » نیست .

٣ ـ عالم فقید مرحوم **سردار کابلی** در حاشیهٔ این حدیث نوشته : « **قوله** (ص): [کما تکونون] أی کما تکونون فی‌حالاتکم و أخلاقکم خَیراً او شرّاً یُسلّط اللّهُ علیکم أمراءَ یناسبون تلك الحالات ؛ فان‌کنتم أخیاراً سَلّطَ اللّهُ عَلَیکم أمراء خیاراً صالحین ، وان کنتم أشراراً سلط‌الله علیکم أمراء شراراً ، حیدرقلی » .

٤ ـ کذا در هردو نسخه ؛ وگویا چیزی ساقط شده زیرا معنی روایت اینست که عاملان شما عملهای شمایند » .

٥ ـ در نسخهٔ قدیم : « مفسدی » .

٦ ـ صدرآیهٔ ٤٠ سورهٔ شوری و ذیل آن اینست : « فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجرُه عَلَى‌اللهِ إنّه لایُحِبُّ الظالمین» .

و معنی دوّم - برما نه لایقتر است اندرخور روزگار ولیکن قول اوّل بامذهب راست ترست قول دوّم نیز زیانی ندارد و این قول آن باشد که : چون مردم مفسد و بدکار گردند و آنچه توانند از ظلم کردن بکنند و انصاف یکدیگر بندهند و بر یکدیگر بهتان نهند خدای‌تعالی عنایت از ایشان برگیرد و شرّ ظالم از ایشان بنگرداند لاجرم برایشان پادشاهی‌ظالم(۱) کند که ایشانرا برنجاند ومال که ایشان اندك اندك گرفته باشند از یکدیگر؛ او بیکبار از ایشان بستاند و بسیاری نیکمردان نیز از شرِ ایشان در عذاب باشند (۲) ، قال‌الله تعالی : وَ كَذٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظّالِمِينَ بَعْضاً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (۳) یعنی خدای تعالی بهری ظالمان را برسر بهری ظالمان مسلّط گرداند بسبب آن ناشایستی که از ایشان حاصل آید و أیضاً قال الله‌تعالی : وَ لَوْلا دَفْعُ اللهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ؛ یعنی اگر نه بازداشت خدا بودی شرّ بعضی‌را ازبعضی زمین بیکبارگی تباهی شدی(٤) مصطفی علیه‌السّلام میفرماید که : اگرنه از بهر پیران رکوع کننده وکودکان شیرخورنده وچهار پایان چرنده بودی خدای‌تعالی عذابی سخت فرستادی و همه را هلاك کردی .

و دانائی گوید که : مردم بر پنج قسم‌اند :

اوّل - عالمان که وارثان پیغمبرانند .

دوّم - زاهدان که مردم بدیشان نگرند وسیرت از ایشان گیرند .

سیّم - بازرگانانند که در نگاه‌داشتن مال امینانند .

چهارم - پادشاهانند که برسر خلق چون شبانانند .

پنجم - غازیان‌اند که ایشان ناصران دینند .

پس چون عالمان را گفتار از بهر طمع باشد وکردار از بهر جمع کردن مال

---

۱ - کلمهٔ « ظالم » در نسخهٔ قدیم نیست . ۲- در نسخهٔ قدیم باضافهٔ : « و نیکمردان نیز از شرّ ایشان در عذاب باشند » . ۳ - از آیهٔ ۱۲۹ « سورهٔ الانعام » است . ٤ - در نسخهٔ دانشگاه : « تباهی گرفتی » و «تباه »و «تباهی» هردو بیک معنی است .

باشد مردم دست بکه زنند ؟! و راه بکه یابند ؟! وچون زاهدان مرائی(۱) باشند وکردار از بهر آن کنند تا مردمان ایشانرا مدح کنند و بستایند ؛ پس مردم اقتدا بکه کنند ؟! وچون بازرگانان بی امانت و خیانتکار باشند و انصاف ندهند ؛ پس مردم اعتماد برکه کنند ؟! و چون پادشاهان درنده باشند چون گرگ ؛ مردمان پناه بکه دهند ؟! و باکه گریزند ؟! و چون غازیان نه بوجه(۲) باشند و جهاد از بهر لهو و طرب و تماشا کنند ؛ پس دشمنان دین را که بازدارد ؟!

۴۱۴ ـ يُبْعَثُ(۳) النَّاسُ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلَى نِيّاتِهِمْ.

برانگیزانند مردمان‌را روز قیامت‌بر آن نیّت‌که بمرده باشند یعنی هرکه در دنیا بـر توبه بمرده باشد و از گناه بپرهیزیده باشد ، و یا دست یابد که فلان و فلان نیکی‌بکند یا فلان مظلمه چون‌توانائیش‌باشدبجای بگذارد(٤) و برین بمیرد روز قیامت که برخیزددر جریده‌اش ثواب این‌نوشته باشد .

چنانکه آورده‌اند که کس بود که چون جریده‌اش از هم بازکنند در آنجا ثواب زکوة وحجّ و دیگر طاعتها یابد که ویرا عجب آید از آنکه نکرده باشد در دنیا زیرا که توانائیش نبوده باشد ؛ ندا آید که : اگرچه حق‌ّتعالی ترا در دنیا توانائی این چیزها نداد ازبهر مصلحت‌چون ترا بایست ؛ وبر ناکردن آن غمگین بودی ، خدای تعالی ثواب آن ناکرده بفضل وکرم بتو ارزانی داشت .

آورده‌اند(٥) که درویشی بر تلّ (٦) ریگ بسیار برگذشت تمنّا کرد که کاشکی‌مراچندین گندم‌بودی تابردرویشان بنی‌اسرائیل نفقه کردمی ، خدای‌تعالی‌خبر

---

۱ ـ در نسخهٔ دیگر : « درگمراهی » ؛ و « مرائی » بمعنی ریا کننده است .

۲ ـ « بوجه » یعنی چنانکه شاید و باید .

۳ ـ عالم ربّانی‌مرحوم **حیدرقلیخان‌معروف‌بسردار کابلی** بر روی کلمهٔ «یبعث» علامت گذاشته و **درحاشیه گفته:** « بلغ قبالا بحمدالله ؛ و الی‌هناوجدت من‌تلک النّسخة القدیمة وقدلَعِبَتْ‌بباقیها يَدُالزّمان؛ فقابلت‌هذه النّسخة وصحّحتها بقدرالامکان؛ **حیدرقلی** لیلة الاثنین السادسة من‌شهرالله‌رمضان سنة ۱۳٤۹ » **نگارنده گوید:** چنانکه این‌دانشمند فقید (ره) فرموده است دستبرد زمان باین نسخه ضایعهٔ بزرگی برای اسلام‌بوده است .

٤ـ درسابق گذشت که «بجای گذاشتن» بمعنی ترک کردن وبجای نیاوردن است .

٥ ـ در نسخهٔ دیگر : « در خبرست » .

٦ ـ در نسخهٔ قدیم « تلهٔ » ؛ **در برهان قاطع گفته :** « تل بفتح اوّل و سکون ثانی کوه پست و پشتهٔ بلند را گویند » .

داد که ثواب آن بنوشتم در جریدهٔ تو .

و آورده‌اند که : مردی بسفر میرفت میخی با خود ببرد تا هرکجا فرا رسد بهیمه(۱) را بدان دربندد پس بجایگاهی فرودآمد ومیخ برزمین فرو زد وبهیمه را دربست چون خواست که برود، میخ را همچنان بگذاشت گفت(۲) : باشد که کسی دیگر فراز آید و با وی میخ نباشد او نیز ازین آسایش بیند و برفت ؛ پس بشب یکی بدان‌راه بشتاب میرفت پایش بدان میخ برآمد و بیفتاد چون برخاست وگامی چندبرفت بازگردید و میخ را برکند و از راه دور بینداخت وگفت(۳) : نباید که دیگری را همین حال پیش‌آید ، خدای‌تعالی خبرداد هردو را که اگرچه بخلاف یکدیگر گردید امّا چون راحت خلق طلب کردید هردو را ثواب دهم .

وهر که گناه کند و در خاطر دارد که از پس چندین وقت توبه کنم آن‌نیّت عین معصیت بود زیرا که او طمع میدارد که آن مدّت بگناه سر آورد و از پس چندین وقت توبه کند ، و اگر بمیرد بروزگار نا آمده وگناه ناکرده عقاب یابد ؛ وکدام شقاوتی و بدبختی باشد بدتر از آنکه کسی بزندگانی نایافته عقاب یابد ، وهمچنین هر که بساختن چیزی که در آن نیّت گناه(٤) دارد مشغول‌شود هرچه‌ازوی حاصل‌آید همه گناه باشد چنانکه شخصی از بهر خودباغی بسازد و نیّت دارد که انگورش بخمر کند و بازخورد، یا در لهو وطرب بزیادت کند؛ این همه عین نیّت گناه باشد و برآن عقوبت یابد .

٤١٥ـ يُبْعَثُ شاهِدُ الزُّورِ يَوْمَ الْقِيامَةِ مُدلِعاً(٥) لِسانَهُ فِي النّارِ .

برانگیزند روز قیامت گواهی دهنده بدروغ را و زبانش از دهن بیرون آورده باشد چنانکه سر زبانش بآتش رسیده باشد . این نشانیست که اهل قیامت او را بدان بشناسند . وحضرت مصطفی صلّی‌الله علیه وآله فرماید که : هر که

---

۱ ـ بهیمه یعنی حیوان چهارپا .

۲و۳ ـ«گفت» دراین دو مورد بمعنی « با خودگفت وحدیث نفس کرد » است .

٤ ـ در نسخهٔ دیگر کلمهٔ : « نیّت » نیست .

٥ ـ **ابن‌الاثیر درنهایه گفته** : «دَلَعَ لِسانَهُ وأَدْلَعَ ای أخْرَجَ؛ ومنه الحدیث : «يُبْعَثُ شاهِدُ الزورِ يومَ القيامة مُدلِعاً لِسانَه في النارِ » پس «دلع» و«أدلع » بیک معنیست .

گواهی بدروغ دهد ویدان گواهی‌حقّ ِ کسی بشود(١) یا رنجی‌بکسی رسد همین حالش باشد ، امّا آنکه داند و ظاهرش نگرداند(٢) وحقّ ِ یکی بشود هزار بار ازین‌بتر باشد قوله‌تعالیٰ : وَلاٰ تَکْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَنْ یَکْتُمْهاٰ فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ(٣) یعنی گواهیی‌که دارید باز مگیرید که هرکه چنین کند بزه‌کارگردد و گواهی بدروغ نه همین باشد که کسی پیش ِ قاضی و حاکم دهد بلکه هرکه در حقّ ِ دیگری سخنی بگوید نه از سر ِ علم‌بل ازجهل یا از شکّ همچنان باشد‌که گواهی‌بدروغ داده‌باشد؛ روزقیامت‌حالش همین‌باشد که گفته‌آمد،ویادروغزنان‌باشد .

٤١٦ ـ رَحِمَ اللّهُ امرءً أَصْلَحَ مِن لِسانِهِ .

خدای تعالی بر آنکس رحمت کناد‌که زبان را نگاه دارد از عیب کردن ِ کسان(٤) یا اگر چیزی خواند درُست خواند تاکسان ویرا عیب نکنند(٥) واین کس در دنیا و آخرت سودمند بود؛ دردنیا پیش‌مردم خِجل نباشد وسخنش نیک درگیرد و اگر سخن گوید سخنش تأثیر کند ، و آخرتی آن باشد‌که الحمد وسوره و قرآن راست خواند در عبادت و غیر عبادت‌که اگر خطا خواند و تواند‌که نیکو گرداند ثوابش نبود ، وهمچنین هرکه دعا خواند و خطا خواند بزه‌اش باشد الّا اگر نتواند و آنچه بروی باشد از طلب کردن بجای آورده باشد وهرکلمه‌که بفتحه

١ - یعنی از بین برود و نابود گردد .

٢ - باید دانست که از جملهٔ موارد جلیّهٔ تشویش نسخهٔ شرح شهاب متعلق بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه (شمارهٔ ١٢٧) چنانکه در سابق گفتیم یکی هم‌این مورد است زیرا درصفحهٔ ٢٩٧ ؛ سطر ٩ شرح‌این روایت را ترک کرده و بذکرمطالب دیگرپرداخته است و باقی شرح این روایت را در اینجا ذکر کرده است درصورتیکه چند ورق در میان این دو صفحه روایات متعدّد باشروح‌آنهاومطالب مختلف ذکرشده است؛ رجوع شودبصفحهٔ دویست وشصت و یک ؛ سطر سوم (ص ٢٦١ ؛ س ٣) ، و ازملاحظهٔ شمارهٔ صفحات که یکمرتبه از صفحهٔ ٢٩٧ بصفحهٔ ٢٦١ برمیگردد حال تقدم و تأخروتشویش سایر احادیث و صفحات بخوبی روشن میشود فراجع ان شئت .

٣ - از آیهٔ ٢٨٢ سورهٔ مبارکهٔ بقره است .

٤ - در نسخهٔ دیگر بجای [عیب کردن ِ کسان] : « غیبت » .

٥ - در نسخهٔ دیگر : « غیبت بکنند » .

یا ضمّه یا کسره(۱) بباید گفتن؛ وشخص بخلاف آن کند ازآن معنی بگردد وبدان مستحقِ عقاب گردد، وچون احتیاط نگاه ندارد هم عقاب یابد. و چنین آورده‌اند که: حضرت عیسی علیه‌السّلام دوکلمه بگفت قومی که سخنِ ایشان لحن بود و سخن باز نتوانستند گفتن شَدّی ازو بینداختند و بااین معنی گردانیدند که: خدای تعالی گفت: یاعیسی تو فرزند منی؛ ومعلوم است که بدین سبب چندین خلق ازترسایان کافرشدند وکافر می‌میرند. وکجی ونادانی وناراستی بیشتر گناهِ مادر وپدر باشد که فرزندان را بکتّاب(۲)نفرستاده باشند امّا آنکه در اصل خدای تعالی زبانش کج آفریده باشد بر وی چیزی نباشد چنانکه بِلال حَبشی که موذّنِ حضرت مصطفی علیه‌السّلام بود در شهادتین سین گفتی، حضرت مصطفی صلّی‌الله علیه وآله ویرا از آن باز نداشت که ایمانی صادق ودلی پاك و آوایِ خوش داشت.

۴۱۷ ـ رَحِمَ اللهُ عَبْداً قَالَ خَيْراً فَغَنِمَ اَوْسَكَتَ فَسَلِمَ.

خدای تعالی برآن کسی رحمت کناد که چون چیزی گوید خیر گوید تاغنیمت یابد واِلّا خاموش باشد تاسلامتی یابد وغنیمت نیکی یافتن باشد یعنی هرکه خوب گوید در دنیا؛ همه کس خوبگو ونیکخواهش گردند؛ وبآخرت بهشتِ جاودانه بیابد، و اگر ازگفتن خاموش گردد ازدشمنیِ خلق واز آنکه چرا چنین گفتم؟ وبدین آن نخواستم، ازینجمله رسته باشد، و بآخرت عقاب نیابد وخردمندِ برحقیقت ودانای منصف آن باشد که درحقِّ دیگری آن گوید که چون دیگری درحقِّ وی بگوید خوشش آید، و آنکس که چنین کند بهرکلمه ثواب صدقهٔ در دیوانِ وی بنویسند چنانکه درخبرست که: اَلْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ. و اگر کس باشد که بچیزی دادن نتواند که مردم را شاد کند بگفتار خوش تواند که مردم را خوش دارد، و بسخنِ بد کسی‌را نیازارد، وشوم‌تر کسی آن باشد که بزبان بخیلی کند وخوب گفتار

۱ـ درنسخهٔ دانشگاه: «بسریا بور یا بزیر»؛ وبنظر میرسد که عبارت اخرای «بزبر و پیش و زیر» است.

۲ـ «کتّاب» بضمّ کاف وتشدید تاء بمعنی مکتب است؛ **در أقرب الموارد گفته:** «الکتّاب موضع التعلیم ج کتاتیب» و خلافی در این باره میانِ علمای لغت هست که ما در سابق بآن اشاره کردیم فراجع ان شئت.

اگرچه بخیل باشد از درشت زبانی بهتر باشد که سخی باشد قال الله تعالی: قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذىً(١)؛ یعنی سخن خوب ونیک که باآن عطانبود بهترباشد ازعطائی که باآن سخن درشت باشد؛ وچون حال چنین باشد حال سخیِّ خوشگوی وحال بخیل زشتگوی چون باشد؟! وحضرت عیسی علیه السّلام فرماید که: امّت رحمت ازپس من آیند ولیکن بزبان فحش گویند وبهایم را بسخن پلید دشنام دهند وهیچ امّتی را این نبوده است. و در خبرست که: وقتی مردی بر کنار گورستانی میگذشت گلیم پوشی را دید پیش وی رفت وسلام کرد گلیم پوش جواب باز داد و آهنگ رفتن کرد مرد گوشهٔ گلیم وی بگرفت پرسید که: تو از کجائی؟ وکجا باشی؟ ـ گفت: اگر نه از بهر آن بودی که ترسیدمی تا که از جملهٔ بدخویان باشم باتو سخن نگفتمی، من درین کوه نشینم واز مردم بگریخته‌ام وقتی که دلم بگیرد بدین گورستان آیم وساعتی بگریم، و دو کیسه باخود داشت یکی سنگی چند سیاه در وی بود ویکی سنگی چند سفید در وی بود، گاه گاه سیاه در میان سفید انداختی؛ مرد ازآن حال پرسید؟ گفت: بهر سخنی که ازدهن من بیرون آید ومرا ازگفتن آن بگیرند؛ سنگی سیاه درآنجا اندازم، چون شب اندرآید بهر یک سنگ ساعتی زاری کنم و امشب آن شب است که بسبب تو هیچ خواب نکنم و قوّت کرد و خودرا بجهانید(٢) و بکوه اندر شد. و از پس امیرالمؤمنین علیه ـ السّلام چون میان شام و حجاز فتنه‌ها خاست مردی بود نامش رفاعه ومحتشم و هیچ چیز بهتر ازآن ندید که در خانه بنشیند و بزهد مشغول شود و با هیچ کس سخن نگفتی چون حضرت حسین علیهما السّلام را شهید کردند یکی گفت: امروز آنروزست که رفاعه بامن سخن گوید چون ویرا ازین خبر دهم رنجور گردد ناچار از من احوال بپرسد پس در رفت وبگفت، رفاعه چون خبر شهادت امام حسین علیه ـ السّلام بشنید زار زار بگریست وباوی هیچ نگفت بجزآنکه روی سوی آسمان کرد

١ـ صدر آیهٔ ٢٦٣ سورهٔ مبارکهٔ بقره؛ وذیل آن اینست «والله غنیٌّ حلیمٌ».
٢ـ درنسخهٔ دیگر: «بجنبانید».

وگفت: اَللّٰهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ(۱).

٤۱۸ ـ رَحِمَ اللهُ الْمُتَخَلِّلينَ مِنْ أُمَّتي فِي الْوُضُوءِ وَالطَّعامِ.

خدای تعالی برآن بنده رحمت کناد از امّت من که درحال وضو و درحال طعام خوردن خلال کند یعنی دست بجایگاهی فرو کند که داند که آب بوی نرسد ومسواك کند تا خدای تعالی مهمّات وکارهای بزرگ وی بسازد.

معنی خبر آنستکه رسول علیه السّلام میفرماید و از خدا رحمت میخواهد از بهر آنکه در وضو احتیاط تمام بجا آرد از بهر آنکه اگر چیزی خشك بمانده باشد وضو باطل باشد پس درغسل اولیتر بود که برسر کار باشد **و درخبرست** که در بن هرموئی جنابتی است یعنی اگر یک موی خشك بماند هنوز جنب است وتنش عبادت خدای را نشاید. وحضرت **مصطفی** علیه السّلام **میفرماید** که: ایمانش درست نباشد آنرا که نمازش بوجه نباشد، وآنرا که وضو وغسلش بوجه نباشد یعنی نادانسته باشد نماز بوجه نباشد. **و آورده‌اندکه:** هرکه آب در دهن کند ازبهر وضو هرگناهی که بدهن کرده باشد آمرزیده شود وحکم دربینی ودیگر اعضا همین باشد. وحضرت **موسی بن جعفر** علیهما السّلام **فرمود** که: هرکه ازبهر نماز شام وضو کند هرگناهی که درآن روز کرده باشد جز ازکبیره آمرزیده شود. وحضرت **أمیرالمؤمنین** علیه السّلام **فرمایدکه:** هرکه دامن از خود برگیرد که بول کند شیطان بیاید و برابر وی باز ایستد اگر بنده «بسم الله» بگوید چشم برهم نهد تاعورت وی نبیند. وحضرت **صادق** علیه السّلام **فرمایدکه:** روزی أمیرالمؤمنین علیه السّلام از پسرش محمد حنفیّه علیه السّلام آب

۱ـ آیهٔ ٤٦ سورهٔ مبارکهٔ فاطراست الّا آنکه لفظ «قل» را که بعنوان خطاب بپیغمبر اکرم درصدر آیه است دراینجا نیاورده‌است و این روش رفاعه مأخوذ از قرآن مجیداست زیرا آیهٔ سابق براین آیه درهمان سورهٔ فاطر این است: «وَاِذا ذُكِرَاللهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَاِذا ذُكِرَالَّذينَ مِنْ دُونِهِ اِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ».

خواست تا وضو کند او انای(۱) آب بیاورد پس دست راست درآنجا کرد و گفت :
بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ ، اَلْحَمْدُ لِلهِ الَّذی جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً وَ لَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً ،
و باستنجا مشغول شد و دعائی که هست بخواند پس آب در دهن و بینی کرد ؛ و بهریکی دعایش همی خواند ، چون بپرداخت سر برداشت و گفت : ای پسر هرکه برین وجه وضو کند و با هریکی آنچه من خواندم بخواند بهر قطرهٔ آب که بکار برد خدای تعالی فرشتهٔ بیافریند تا قیامت تقدیس وتسبیح خدا میکند وثوابش وی را بود . وحضرت **صادق علیه السّلام فرماید که:** هرکه پس از وضو دست و روی نسترد(۲) سی نیکی وحسنه در دیوانش بنویسند . **و در خبرست که :** هرکه از ترس خدای تعالی بگرید و اشک باز نسترد روز قیامت نوری گردد ، و هرکه باوّل وضو نام خدای تعالی برد همچنان بود که غسل کرده باشد ، و اگر نبرد آنجا پاك شود که آب بوی رسد ، وهرکه در بستر شود و طهارت باز کند همچنان باشد که همه شب نماز میکند ، و اگر دو بار بیدار شود یا تازه کند بهتر و فاضلتر باشد ، و اگر کسی دربسترشود وطهارت ندارد شاید که همانجا تیمّم کند . وحضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که هرکه قصد حلال کند تا بدان از حرام باز ایستد پس چون غسل کند بهر قطرهٔ آب که بکار برد خدای تعالی از بهر وی در بهشت قصری بنا نهد ، و هرکه روز آدینه غسل کند هرگناه که درآن هفته کرده باشد آمرزیده شود، وهرکه در اوّل نماز مسواك کند ثواب دو رکعت چندان باشد که هفتاد رکعت بی مسواك کند، و هرکه بر وضو باشد از همهٔ بلاها ایمن بود چنانکه درخبرست که شخصی از بهر مصطفی صلّی الله علیه وآله بجائی میرفت بدر صومعهٔ رسید در بزد پیری بیرون آمد از پس دیرگاه ؛ گفت: چرا دیر بیرون آمدی ؟ جواب داد که : ترا از دور دیدم

۱- **در منتهی الارب گفته :** «إناء ککِتاب خُنور ؛ آنیة جمع ؛ أوانی جمع الجمع» . **در برهان قاطع گفته :** « خُنور بفتح اوّل بر وزن تنور آلات و ضروریات خانه وظروف و اوانی وکاسه وکوزه و خم و امثال آن باشد و بضمّ اول هم آمده است و با تشدید ثانی نیزدرست است » .

۲- **در برهان قاطع گفته :** «ستردن بکسر اوّل بر وزن فشردن بمعنی پاك کردن و تراشیدن باشد و بضمّ اول وثانی هم گفته اند» .

بر نشان لشکریان دیدم در اندرون صومعه شدم و بوضو مشغول گشتم و اهل‌را بوضو فرمودم که درتوراة وانجیل چنین خوانده‌ام که : هر که او وضو کند دراسان و نگاهداشت خدا باشد ، پادشاه ظالم بر وی دست نیابد .

٤١٩ ـ أَبَى اللهُ أَنْ يَرْزُقَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ .

نخواهد خدای تعالی که روزی بندهٔ مؤمن رساند الّا از آنجا که وی نداند قال الله تعالی : وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ(۱). هرکه‌ازخدای‌تعالی بترسدوپرهیزگارباشدخدای‌تعالی‌شغلهایش برآورد ، و روزیش برساند ازآنجا که وی امید ندارد ، پس بنده باید که اعتماد بر وی کند و پای از حدّ فرمانش بیرون ننهد .

٤٢٠ ـ كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْراً .

نزدیک است که حاجت بجز از خدای تعالی برداشتن کفر باشد واصل «فقر» در لغت حاجتمندی باشد یعنی هر که حاجت بجز از خدای بردارد چون روا باشد بجمله از وی پندارد،آن نشانست برآنکه وی‌خدایرا نمی‌شناسد ومؤمن خدای دان چون بکسی حاجتی دارد اوّل خدایرا یاد کند و دعا کند تاخدای تعالی آنکس را درگزاردن حاجت وی توفیق دهد پس حاجت خویش بوی بردارد، و چون روا گردد از نعمتهای خدای شمارد وآنکس را درمیانه واسطه داند اگرچه وی را نیز منت باشد و شکرش باید کرد، وآنچه معصیت باشد بحاجت نشاید وخواهنده و روا

۱ـ ملتقق از ذیل آیهٔ ۲ و صدر آیهٔ ۳ سورهٔ مبارکهٔ طلاق است ، و شاعری این ملتقق از دو آیهٔ قرآنی را بعدازکنارگذاشتن کلمهٔ «مخرجاً» بصورت بیتی آورده و بیتی نیز از خود بآن ضمیمه کرده و چنین گفته است :

إِذَا اسْتَصْعَبَ الْأَمْرُ لَا تَضْطَرِبْ　　فَقَدْ قَالَ مَنْ لَا يَقُولُ الْكَذِبْ
وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ　　وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبْ

قرائت « استصعب » بصیغهٔ مجهول نیز درست است ؛ **در اقرب الموارد گفته :** «استصعب الامر = صار صعباً ، و فلانٌ الامر = وجده صعباً ؛ لازمٌ متعدٍّ» .

کننده هر دو عاصی و فاسق باشند و آنچه گفتم(۱) از بهر آن گفتم که اصل هر نعمت از خدای تعالی باشد که اگر خدای ویرا ندهد وی نتواند که دیگری‌را دهد نبینی که چون خدای تعالی نعمت بیشتر آفریند و فراختر دهد مردم فرا یکدیگر سهلتر دهند، وچون بخلاف این آفریند عزیزتر دارند و فرایکدیگر دشوارتر دهند، پس بدین دلیل معلوم شد که اصل همه نیکی از خدای تعالی باشد و کس باشد که لقمهٔ در خانهٔ یکی بنمک فرو نهد پیوسته حرمت وی دارد و خدای تعالی که ویرا روزی‌دهد وحیات‌وقدرت، وپیوسته نعمت‌بر نعمت‌می‌افزاید هر روز که‌آید هزار بار ویرا می‌آزارد وخدای تعالی با حضرت مصطفی علیه‌السّلام گفت که : هر که‌را دست‌آویز بجز از من بود و پناه یا جز از من دهد ویرا فروگذارم و درهای آسمان بر وی ببندم ، و اگر دعا کند اجابت نکنم ، و اگر استغفار کند گناهش نیامرزم ، و هر که دست بمن زند وپناه بامن دهد ویرا با پناه گیرم ، و درهای آسمان بر وی بگشایم ، وچون دعا کند اجابتش کنم، وچون حاجت خواهد روا گردانم، و چون استغفار کند گناهش بیامرزم . **و بقولی دیگر** : نزدیک است که درویشی بکافری کشد ؛ یعنی درویشی که راضی نباشد و بحکمت خدا گردن فرو ننهد و بقضایش راضی نباشد ، یا درویشی که بر درویشی صبر وشکیبائی نکند و جزع وزاری کند ، یا درویشی که درویشی را بهانه سازد وبر خلق عرض کند و بدان دنیا را بچنگ آورد ، و دشمن‌تر کسی بر خدای تعالی آن باشد که اینچنین کند که گوئی که وی شکایت خدا میکند و چه بود بدتر از آنکس که درخانه قوت یکروزه یا یکماهه یا زیادت ازآن دارد واز سبب طمع خودرا برخلق گرسنه نماید وچنان نماید که‌در خانه چیزی ندارد ، یادرویشی که گوید : چرا فلان‌توانگر باشد؛ چون من درویش باشد، یا درویشی که از بهر درویشی روی بریکی که حالش به از وی باشد ترش دارد چنانکه گوئی که‌خشم دارد، یا درویشی که پندارد که از بی‌حرمتی بنزدیک خدای تعالی درویش است ؛ و مانند این چیزها که خدای تعالی ازکس دوست

۱- از اینجا باز تشویشی در نسخهٔ دانشگاه دیده میشود زیرا از اینجا باز شروع بمطلب دیگری میشود (رجوع شود بص ۲۶۵ ؛ س ۱۲) .

ندارد . و شقی‌تر و بدبخت‌تر کسی باشد که در دنیا درویش باشد و فرمان خدای تعالی نبرد و درسختی زندگانی کند، و درآخرت چون برخیزد بدوزخ شود، وبدترین همهٔ توانگران توانگری باشد که در دنیا بخیل بود و زندگانی چون زندگانی درویشان کند ودرآخرت خدای تعالی ازو حساب توانگر خواهد. وحضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که : هرگز فلاح و رستگاری نیابد سهلتر و آسانتر ازآنکس که خدای تعالی را بداند و از معیشتش چندانی باشد که تواند که بدان قانع شود و زندگانی کند نه چون درویشی دست تنگ که فراغ عبادتش نبود ، یا توانگری بسیار مال که او را تکلیفها باشد چون زکوة وحجّ و جهاد ، و از مغروری چندان شغل دارد که با کار آخرت نپردازد؛ وازینجاست که حضرت مصطفی علیه السّلام هروقت که از عبادت فارغ شدی دست برداشتی و گفتی : اَللّٰهُمَّ اِنّی أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَمَلٍ یُخْزِینی،وَ اَعُوذُ بِكَ مِنْ صاحِبٍ یُرْدِینی، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَمَلٍ یُلْهِینی ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ غِنیً یُطْغِینی ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ فَقْرٍ یُنْسِینی ؛ بارخدایا پناه میدهم باتو ازکرداری که مرا رسوا کند،و ازهمنشینی که مرا بهلاك برد ، و از امیدهائی که مرا غافل بگرداند، واز توانگریی که مرا ازطریق صواب با راه ناصواب بگرداند، و از درویشیی که شغل آخرتی از دل من ببرد .

وبقولی دیگر معنی « كادَ الْفَقْرُ اَنْ یَکُونَ کُفْراً » آنستکه :

حضرت مصطفی صلّی الله علیه وآله بازمی‌نماید که درویشی چه رنج و مشقت است، وصبر کردن برآن دشوار است ودر سختی باشد که بحدّی رسد که نزدیک آن باشد که حکمت خدای تعالی را شکّ آورد و معروفست که هرکه بجای یکی کاری کند و چون فراوی نماید که ویرا از آن رنجست(۱) وی بهتر بکوشد همچنین حضرت مصطفی علیه السّلام بدین خبر فرا می‌نماید که درویشان‌را چه رنج است و کارهایشان بکجا رسیده است لطف ایشان بود وهرکه را اندك مایه دانش بود صبر کردن بهتر بود

۱ـ در نسخهٔ دیگر : «که وی را آنچه است» .

و اگرنه ازبهرِ آن بودی درویش این همه فضیلت از کجا آوردی . در خبرست که درویشی چون تسبیحی بکند وتوانگر همان تسبیح بکند ثوابِ تسبیحِ درویش بصدبار زیاده‌ازثوابِ تسبیحِ توانگربود، پس‌ثوابِ اوبیشتربود باآنکه عبادتش بیشترنباشد و روزقیامت خدای تعالی درویشانرابداردو گوید که : بجلال‌قدرم که‌شمارادرویش داشتم نه ازبهرِ آنکه‌شمارا حقیر وخوار گردانم ولیکن خواستم که بهشتی‌چنین‌شمارا کرامت کنم .و درخبرست که درویش پیش‌ازتوانگر بپانصدسال دربهشت شود . و گفته‌اند که: سلیمان پیغمبر علیه السّلام از بهرِ توانگری از پسِ همهٔ پیغمبران ببهشت شود . وحضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : درویشانرا نیکو دارید که ایشان صاحبِ دولتانند چون دولت وپادشاهی‌آخرت بیابند باشما نیکوئی کنند . وحضرت رسول صلّی‌الله علیه وآله فرماید که : هر کسی‌را توشه ایست و توشهٔ من درویشی است؛ هر که‌درویشی‌را دوست‌داردمرادوست‌دارد، وهر که‌درویشی‌را دشمن‌دارد مرا دشمن‌داشته‌باشد، یاعلیّ درویشی امانتی‌است ازامانتهایِ خدای‌تعالی که‌بنزدیکِ بندگان‌بنهد؛ هر که‌پوشیده‌دارد همچنان‌بود که همیشه‌روزه‌دارد وهمه‌شب‌نمازکند .

و باید که درویشان را دوست دارد اگرچه خویشتن‌توانگر باشد که حضرت مصطفی را علیه السّلام دوست داشته باشد . و حضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که : خدا دوست دارد آن بنده‌را که حاجتِ خویش برخلق برندارد .وچنین‌گویند که : جماعتی‌ازپسِ آنکه‌این‌خبر شنیدند اگرچه بر اسب بودندی چون تازیانهٔ‌شان از دستشان‌بیفتادی‌نگذاشتندی که کسی‌بایشان‌دهد بلکه‌فرودآمدندی وبر گرفتندی .

و درویشی از چهارچیز رسته باشد : اوّل در دنیا دلش فارغ بود ومشغول بحطام دنیا نبود که این فرا دهم وآن بازستانم . دوّم آنکه از دنیا سبکبار شود سیّم حسابش آسان باشد . چهارم توانگری آخرت بیابد .

و بوذر رحمة‌الله علیه‌گوید که : دوستی مرا بهفت چیز وصیّت‌کرد :

اوّل- آنکه بدان‌کس نگر در دنیا که فروتر ازتو باشد تا شکرِ نعمت حقّ بجای آورده باشی .

دوّم - صلتِ رحم کردن اگرچه ایشان نکنند .

سیّم - حقّ گفتن اگرچه تلخ آید که خدایرا خوش آید وفرشتگان را پسندیده بود.

چهارم- درگاه حقّ (۱) از ملامت خلق بنگذاشتن .

پنجم - ازمردم چیزی ناخواستن . **ششم**- با درویشان دوستی کردن .

هفتم- بسیارگفتن: لاٰ حَوْلَ وَلاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللهِ؛ که آن تسبیح اهل بهشت است ودیوان را براند. و حکیمی گوید که : منزل ومأوای [درویش برمنزل ومأوای (۲)] توانگردر بهشت چندانی بالا دارد که بچشم وی چنان نماید که ستاره بچشم اهل دنیا؛ و این همه که گفته‌شد درحقّ درویشیست که تکلیف‌داند وبرواجبات‌قیام نماید وبجا آورد، وحرام بداندوبپرهیزد، و **گفته‌اند که**: مراد بدین خبر درویشی تن است یعنی بیماریها وعلّتها چون کوری وآنچه بدین‌ماند هرکه بچیزی ازین‌معنی گرفتار شود بیم آن باشد که درحکمت خدای تعالی شکّ آورد چون چنین باشد ویرا کفر نزدیک باشد وآنجا که بیماری‌بود رنج درویشی‌را کجا تأثیر بود. وحضرت مصطفی علیه‌السّلام فرماید که: هرآن مؤمنی که بیمارگردد خدای تعالی قلم از وی بردارد وفرشتهٔ را بفرستد تا هرعبادتی که بسبب بیماری از وی فوت‌شود که اگرتندرست بودی‌بجای‌آوردی از بهر وی بنویسد، وهرآن اندامی که رنج بیماری بوی‌رسد هر گناهی که بدان اندام کرده باشد فرو ریزد اگر زنده مانده واگر مرده. و حضرت رضا علیه‌السّلام **فرماید که** : بیماری طهارت مؤمن باشد.یعنی اورا ازگناهان پاك گرداند.و رحمت آورد ، وکافر را عذاب‌است ولعنت آورد، وبیماری از مؤمن‌نشود تا یک گناه بر وی مانده باشد.یعنی چون از دنیا بشود یک گناهش نمانده باشد. وحضرت امام **زین‌العابدین** علیه‌السّلام **فرماید که** : یک تب یکساله گناه‌را ببرد، و چون بر بسترش میگردد همچنان‌باشد که درکارزار شمشیر میزند، و نالیدنش چون تسبیح و تهلیل باشد. وحضرت **صادق** علیه‌السّلام **فرماید** که : هرکه بپرسیدن بیمارشود هردعائی که‌آن بیمار درحقّ وی کند اجابت‌باشد،وهرحاجتی که از بهر

۱- درنسخهٔ دانشگاه: «درکار». ۲- عبارت میان‌دوقلاب‌درنسخهٔ قدیم نیست‌ویقیناً‌ساقط شده.

وی بخواهد حقّ تعالی روا گرداند پس چنان باید که بیمار چون مؤمنی درپرسیدن وی شود از بهر وی دعا کند وآمرزش خواهد(۱) .

وحضرت **باقر** علیه‌السّلام فرماید که: حضرت موسی در مناجات گفت: یاربّ چه مزد دهی آنرا که بپرسیدن بیمار رود ؟- خدای تعالی فرمود : چون ازدنیا برود فرشتهٔ برگمارم تا روز قیامت درپرسیدن وی رود ، گفت : یا ربّ چه مزد است آنرا که مُرده شوید ؟ - گفت: ازگناهانش بشویم چنانکه گوئی که درآن حالت که از مادر زاده باشد ، گفت: چه مزد بود آنرا که بجنازهٔ مؤمنان حاضرشود؟- فرمود که: چون ازگور برخیزد فرشتگانرا بفرستم تا با وی بروند و ببهشتش رسانند ، **گفت** : یا ربّ چه اجْر و مزد باشد آنرا که بتعزیت ودلخوشی زنی رود که فرزندش بمرده باشد؟- **گفت** : درسایهٔ عرششش بدارم آن روز که جز ازعرش هیچ چیز سایه ندارد. وحضرت **صادق** علیه‌السّلام **میفرماید** که : هرآن نابینا که امید ثواب را صابر باشد و از دوستاران آل محمّد علیهم‌السّلام باشد چون بانزدیک خدا رود بر وی حساب نباشد. و **آورده‌اند که** : هر که دردنیا خدای‌تعالی چشمش بازستاند بقیامت ویرا هیچ نپرسد.

وخدای تعالی چهارکس را بر چهارکس حجّت خویش سازد(۱) :

اوّل - سلیمان‌را برتوانگران حجّت‌سازد؛ اگر توانگری درعبادت تقصیر کرده باشد نتواند که توانگری‌را بهانه سازد که هیچ کس ازسلیمان‌علیه‌السّلام توانگرتر نبود با آن همه شغل وپادشاهی که ویرا بود ازعبادت یک لحظه نیاسودی و گامی از پی هوا فرا ننهادی ؛ و **آورده اند که** پیوسته روزه داشتی وقوتش نان جوین بودی و از زنبیل بافتن حاصل کردی و آن نیز با درویشان بخوردی . و **چنین گویند که** : هربار که در مسجد شدی بنگریدی آنرا که درویش‌تر و جامه‌چرگن‌تر پوشیده‌بودی پیش وی بنشستی و گفتی: درویش باد رویش ومسکین بامسکین نشیند.

دوّیم - حضرت عیسی‌را علیه‌السّلام بردرویشان حجّت سازد که برروی زمین

۱- در نسخهٔ قدیم : «شمارد » .

هیچکس درویش‌تر از عیسی علیه‌السّلام نبود وبااین همه در زهد وعبادت بی‌مثل بود و ویرا «زاهد الأنبیاء» گویند و بسیار گفتی که : من آنم که دنیارا برو افکنده‌ام و برو نشسته ، فرزندی نیست مرا که ترسم که بمیرد، و زنم نیست که درمن عاصی شود ، وخانه ندارم که ترسم خراب شود، ولباس وپوششم ازپشم است ، وخوردنم گیاه است که بهایم خورد ، ومرکب من این دوپاست ، وشعار من ترس است از خدا ، وچراغ من ماه است، وآنچه بدان گرم گردم آفتابست، و آنجا خسبم که شب مرا دریابد ، کیست که از من درویش‌تر است ! ؟ **در خبرست که** چون بخفتی سنگی **یا** خشتی در زیر سر نهادی وشبی بدامان کوهی رسید وآنجالحظهٔ آرمید پس سنگی در زیر سرنهاد وچشمش در خواب شد ساعتی؛ چون بیدارشد ابلیس را دید که آنجا استاده بود ، گفت: ای ملعون جائی که عصمت عیسی بود ترا آنجا بودن چه محل باشد؟ ! برو ای پلید راندهٔ حق، ابلیس گفت: دنیا ملک منست تو چرا در ملک من تصرف کردی؟ گفت: ای ملعون من چه تصرف کرده‌ام ؟ـ گفت: این سنگ که دربالین نهادی نه تصرف کردهٔ ! ؟ عیسی علیه السّلام سنگ برگرفت و بابلیس مطرود انداخت و گفت : دیگر هیچ چیز در زیر سر ننهم . **و چنین گویند که** : با وی کاسهٔ چوبینی بود که بدان آب خوردی وشانهٔ که موی بدان راست کردی؛ روزی میگذشت یکی را دید که بدست آب از جوی میخورد و با انگشتان محاسن اصلاح میکرد، آن کاسه و شانه نیز بینداخت؛ وگفت: من نیز ازین بگریزم . و شبی بارانی سهمگین می‌آمد خواست که درشکاف کوهی شود درآنجا دَدِی خفته بود بازگردید وگفت : لا بن آوی(۱) مأوی ولابن مریم لا مأوی! ؛ یعنی شغال و گرگ وکفتار و دیگر دَدها را مأوی هست ومن بی مأوایم که پسر مریمم .

سیّم ـ ایّوب را علیه السّلام بر بیماران حجّت سازد تا اگر بیماری جزع و ناشکیبائی کرده باشد بدان‌قدر که تواند؛ تقصیر کرده باشد که بیماری را بهانه سازد، آن بیماری که ایّوب را علیه‌السّلام بود در دنیا کسی را نبودونشاید(۲) خداوند مال وملک وفرزندان و زنان بود وچهارپایان بی‌حد وعدد؛ وچندان بنده وپرستار داشت

۱ـ **در منتهی الارب گفته :** (ابن آوی شغال ؛ بنات آوی جمع) .
۲ـ در نسخهٔ دانشگاه : « نباشد » .

که در آن وقت هیچکس دیگر را نبود و در میان بیماری جمله بزیان آمدند ، و خانه‌ها وباغهایش جمله خراب شدند، وفرزندانش جمله بمردند ، وهرگز ازخدای تعالی فرج نخواست وچندانکه توانستی تسبیح وتهلیل کردی پس ابلیس علیه اللّعنة قومی را که بوی بگرویده بودند وسوسه کرد که اگر ایّوب را خیری ونیکوئی بودی بچنین بلا مبتلا نشدی، ایّوب چون بدانست بنالید و گفت: مَلِکا پروردگارا بر درد وبیماری میتوانم که صبر کنم بر درد دین قوّت ندارم، خدای تعالی ویرا فرج داد وفرزند ومال با وی داد.

چهارم - یوسف را علیه السّلام بربندگان(۱) حجّت سازد تا اگر درم خریدهٔ در عبادت تقصیر کند ودست بناشایست کشیده باشد و نتواند که بندگی کند نتواند آنرا بهانه سازد بنزدیک خدای تعالی؛ که یوسف علیه السّلام چون ببندگی افتاد وقت خدمت بنزدیک خداوند شدی وآنچه فرمودی بجا آوردی، پس بگوشهٔ شدی وبعبادت مشغول شدی ، وچون بزندان افتاد چندان عبادت وگریستن کردی ازترس خدای تعالی که اهل زندان بستوه آمدند.

[پنجم نیز بتواند بودن اگرچه جائی نیافتم(۲)]

وآن آل محمّدند علیهم السّلام که خدای تعالی ایشانرا حجّت سازد برخداوندان بلا ومحنت؛ تا اگر محنت زدهٔ بسبب بلائی که بوی رسیده باشد درعبادت تقصیر کرده باشد نتواند که آنرا بهانه سازد که آن بلاومصیبت که آل رسول را علیهم السّلام پیش آمد اگر بکوه آمدی پاره پاره شدی(۳) ومعلومست که فاطمه را علیها السّلام چه رسید، وحضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام از دست امّتان جافی چه مشقّت میکشید تا شمشیر زهرآلود برفرق دوستر داشت از زندگانی که گوید: فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ، یعنی بخدای کعبه ازبلا برستم. واگر خلق اوّلین وآخرین را جز ازمصیبت علیّ بن الحسین علیهما السّلام نبودی کفایت بودی با این همه ظلم که برو کردند معروفست که در عبادت چگونه بوده است؛ حضرت مصطفیٰ علیه السّلام فرمود که: روز قیامت ندا آید که کسی که سیّد ومهتر عبّاد است باید که برخیزد ازانبیا واوصیا؛ جزعلیّ بن الحسین بن علیّ

۱- مراد بلفظ (بنده) دراین مورد درم خریده ومملوك است.
۲- عبارت میان دو قلاب در نسخهٔ قدیم نیست. ۳- در نسخهٔ دانشگاه : «گداخته شدی».

زین العابدین علیهم‌السّلام برنخیزد، با آن همه عبادت که ویرا باشد روزی دفتری خواست ومطالعهٔ عبادت جدّش علیّ‌را کرد آنکه گفت: که تواند که بگرد عبادت امیرالمؤمنین علیّ علیه‌السّلام رسد..! وچنین گویند که بودوانیق(۱) ملعون جماعتی‌را از فرزند زادگان او علیه‌السّلام بازداشته بود در جایگاهی که آنرا روز وشب جدا نمی‌توانست کردن از تاریکی؛ با آن همهٔ عبادت وتسبیح کردندی، و آزموده بودند که از پس آنکه چند بار تسبیح کردندی وقت نماز بودی؛ بااین همه وقت نماز وعبادت گوش میداشتند. وگویند که: در روزگار پیشین ابلیس علیه‌اللّعنه یکی‌را وسوسه میکرد تا وی گناهی میکرد پس وی توبه میکرد خدای عزّ و جلّ عفو میکرد، ابلیس برفت وسوگند خورد که‌مردم‌را برچیزی دارم که‌آن نیک‌پندارند وبر آن استغفار نکنند و برآن بمیرند پس جاودان بدوزخ شوند، پس بدان مشغول شد و بسیارکس ازسر جهل ویرا بازی دادند(۲) تا چندین مقالت درجهان ظاهرشد چون طالع ونجوم و جادوئی وآنچه بدین ماند تا درعالم کفر پیدا شد.

۴۲۱ ـ کَادَ(۳) الْحَسَدُ أَنْ یَغْلِبَ الْقَدَرَ.

نزدیک است که حسد غلبه کند بر قدر خدای تعالی، یعنی بغایتی در بدی تأثیر دارد که اگر او را قوّت بودی نزدیک بودی که تقدیر خدای عزّ و جلّ بگردانیدی باز آنکه محالست که بگردد و این همچنانست که خدای‌تعالی‌میگوید: تَکَادُ السَّمٰاوٰاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ(٤). و جای دیگر میگوید: تَکَادُ السَّمٰاوٰاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبٰالُ هَدّاً(٥). یعنی از دروغی که از بندگان حاصل میآید نزدیکست که آسمان پاره پاره گردد، و زمین ترکیده و دریده شود، و کوهها بسختی و صلابتش فرو افتد وپست وهامون گردد؛

۱ـ مرادبه «ابودوانیق» منصور خلیفهٔ عبّاسی است که باین کُنیه معروف است.
۲ـ کذا درنسخهٔ قدیم؛ ودرنسخهٔ دانشگاه: «بازی داد» وشاید «یاری‌دادند» بوده.
۳ـ درنسخهٔ خطی شهاب‌الاخبار بحرف واو درصدر خبر یعنی: «وکاد».
٤ـ صدر آیهٔ پنجم سورهٔ مبارکهٔ «شوری» است.
٥ـ آیهٔ نودم سورهٔ مبارکهٔ «مریم» است.

یعنی اگر از افعال بندگان چیزی بودی که آنرا ثقل وگرانی چندانی بودی که گرانی آسمان و زمین وکوه؛ بجز از دروغ وبهتان نبودی.

و مراد بدین خبر روا بودکه آن بودکه :

نعمتی که ازخدای تعالی ببندهٔ میرسد وبندهٔ برآن حسد میبرد وچیزی بردست گیردکه بدان نزدیک بودکه آن نعمت بر وی بزیان‌آورد ، و چون حسد برنعمت غلبه کند گوئی که برتقدیر غلبه کرده‌است زیراکه فایدهٔ آن تقدیر یافتن نعمت‌بود و اگر [چه] تقدیرمحالست که بگردد. واین همچنان بودکه استادی جلد(۱)که تقدیر کاری کند و صنعتی بوجه بسازد پس دیگری بیاید وچیزی ازآن بزیان‌آورد پس گویدکه : [تقدیر وتدبیر فلان است ؛ باطل باشد. و معلوم است که صناعت باطل شود وتقدیر(۲)] برجای بماند.

و فایدهٔ خبر بهردو قول باز آن آمد که :

هرکه از خدای تعالی مالی یا جمالی یا قوّتی یا تندرستیی یابد یا خدمتی وحشمتی؛ باید پناه با خدای تعالی دهد وبا خلق مداراکند؛ وآنچه بدین ماند، و آن نعمتها که خدای تعالی دهد بایدکه پیوسته ازشرّ حاسدان دل نگاه میدارد که حاسد بودکه شرم دارد و چیزی نکندکه آن نعمت بزیان آورد ولیکن در دل حسود بود.

و حضرت **مصطفی** صلّی‌الله علیه و آله **فرماید :** یا علیّ چهار چیز مادر گناهان وخطاها بود :

اوّل ـ حرص بودکه هرکه برجمع مال‌حریص شود هرگناه‌که درپیش‌آید بدان باك نکند . **دوّم** ـ کبر وبارنامه(۳)که هرکه متکبّر بود همهٔ افعال وی‌چنان بودکه خدای تعالی نپسندد . **سیّم** ـ خمر ملعون‌که مایهٔ جملهٔ گناهانست . **چهارم** ـ حسدکه هرکه حسود بود هیچ طاعتی از وی بآسمان نشود و در

۱ـ **در غیاث اللّغات گفته :** «جلد بالفتح چست وچالاك راگویند» .
۲ـ عبارت میان دوقلاب درنسخهٔ دانشگاه هست و در نسخهٔ قدیم نیست .
۳ـ **مکرّر یادکردیم که «بارنامه» بمعنی مباهات ونازش وتکبّر است .**

آن افتاده باشد که چگونه بلائی بخلق رساند و اگر ازهمه درماند بزبان بد میگوید تا وی بشنود وبدان آزرده میشود.

حسود دشمن خدا بود و دوست شیطان ؛ زیرا که پیوسته باخدا در تحکّم بود که : چرا فلانکس را مال میدهد و عمر میدهد ؟ و خواهد که خدای تعالی با بندگان بخیلی کند، و خواهد که بنده از نعمت خدای تعالی بی‌بهره ماند، وپیوسته غیبت کند و اندوه خورد که چگونه عیبی بیکی درآید ، یا بلائی بوی رسد، وحاسد پیش مردم خوار وخجل ونکوهیده و مذموم بود درحال تنهائی در تعب و رنج و گُرم(۱) و زحیر(۲) بود . و از خدای تعالی برو خشم و سخط بود ، و از فرشتگان لعنت و نفرین بود ، و وقت جان کندن با رنج و مشقّت بود ، و در گور با عذاب و نکال بود ، و در قیامت مفتضح و رسوا بود ، و سرانجامش آتش دوزخ بود . و حضرت **أمیرالمؤمنین** علیه‌السّلام فرماید که: حاسد بی‌آنکه بدی یا گناهی دیده‌باشد پیوسته بر مردم خشم گیرد(۳) . و حضرت **مصطفی** علیه‌السّلام **فرماید** که : زمانهٔ پیدا شود که حسد وحرصی(٤) عظیم درمیان قوم پیدا شود وچنانکه از گناه بباید پرهیزیدن از صلت رحم پرهیز کنند ، و با وجود حرص و حسد هیچ طاعت پای نگیرد(٥) **و مصطفی** علیه‌السّلام **گوید که : شش کس‌اند که پیش‌از حساب بدوزخ**

۱- **در برهان قاطع گفته** : «گُرم بضمّ اوّل و سکون ثانی و میم بمعنی غم و اندوه و زحمت سخت وگرفتگی دل ودلگیری باشد» .

۲- **در غیاث اللّغات گفته** : « زحیر نام مرضیست و صورتش اینست که رودهٔ فرودین که متّصل بسفره است بی اختیار حرکتی ودردی میکند بجهت دفع کردن براز؛ وهیچ خارج نمیشود از آن مگر رطوبت لزجهٔ با خون آمیخته و **بفارسی این حالت را پیچش گویند** ودرعرف بمعنی‌ناخوش وآزرده مستعمل‌است واگر مجازاً بمعنی‌ناخوشی وآزردگی مستعمل‌شود بهترباشد اگرآنکه گویند چون‌مبالغه منظورباشد مصدر را بمعنی اسم فاعل استعمال کنند چنانکه «زیدٌ عدلٌ» پس دراین‌صورت «زحیر» بمعنی ناخوش هم درست باشد» .

۳- درنسخهٔ دیگر : «دارد» . ٤- درنسخهٔ دیگر : «حریصی» .

٥- **در بهار عجم گفته**: «پا گرفتن = قیام واستقامت گرفتن را گویند ؛ **ابوطالب کلیم گفته :**

صد برق ناامیدی کرده کمین ز هرسو نخل امیدواری هرجا که پا گرفته »

شوند : **اوّل** - پادشاهی که ظالم وجابر بود . **دوّم** - توانگری که کبر وبارنامه کند . **سیّم** - اعرابی(۱) که خصومت وعصبیّت ورزد . **چهارم** - بازرگانی که خیانتکار باشد . **پنجم** - روستائی(۲) که بر جهل ونادانی بمیرد ، و ازینجاست که حضرت **مصطفی** علیه السّلام فرماید که: نباید که تا بتوانید در روستاق نشست کنید . **ششم** - عالمی بود که بخیل بود از علم؛ و حسود بود .

ویکی از راویان گوید که: روزی حضرت مصطفی علیه السّلام همچنین میگفت باجماعتی نشسته بود گفت: این ساعت بهشتیی اندر آید ؛ چون بنگریدم انصاریی از در درآمد ، دوّیم روز حضرت مصطفی علیه السّلام همچنین گفت و هم او اندرآمد، سیّم روز همچنین رفت پس من خواستم که عمل وکردار اورا ببینم تا من نیز آن کنم، پس بدر سرایش رفتم و ویرا بیرون خواندم و گفتم که : میان من و پدرم وحشتی افتاده است؛ مرا بنواخت و درخانه برد پس همه شب مینگریدم تا ازو چه آید ؟ بیشتر ازآن ندیدم که وی چون ازخواب اندر آمدی تسبیحی با تهلیلی چنانکه قاعده است بجای آوردی، چون سه روز برآمد؛ بیامدم ، در راه پشیمان گشتم برگشتم و ویرا ازحال خویش خبر دادم، گفت: ازمن زیادت ازآنچه تو دیدی نیامد ولیکن برکس حسد نبردم ، و بمردم آن خواهم که بنفس خود خواهم .

وحضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که: مسلمانان را بر یکدیگر شش حقّ است ونشاید که درآن تقصیر کنند .

اوّل - باید که بریکدیگر سلام کنند وجواب دهند . **دوّم** - چون یکی ازیشان ویرا بمهمانی خواند باید که اجابت کند . **سیّم** چون یکی را برگناه(۳) بیند باید که

۱- **در غیاث اللّغات گفته**:«اَعرابی بالفتح بمعنی یکی ازاعراب واین منسوبست باعراب که بمعنی عربان صحرانشین است» :

۲- **در برهان قاطع گفته** : «روستا و روستائی با ثانی مجهول وسکون ثالث و فوقانی بالف کشیده ده راگویند که در مقابل شهر است و باشندهٔ ده یعنی دهقان را هم گویند که روستائی باشد و معرّب آن رستاق است » . پس از استعمال در معنی دوّم است این مثل مشهور : «سلام روستائی بی‌طمع نیست» .

۳- **در نسخهٔ قدیم** «بُهرگناه» .

نصیحت کند. **چهارم** - چون یکی‌را عطسه‌آید بگوید : الحمدلله ؛ وبباید که جواب بگوید یَرْحَمُکَ‌اللهُ . **پنجم** - چون یکی بیمار شود باید که بپرسیدنش رود . **ششم** - چون بمیرد باید که برجنازهٔ او حاضر آیند .

۴۲۲ - خُصَّ الْبَلاءُ بِمَنْ عَرَفَ النّاسَ ، وَ عاشَ فیهِمْ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُمْ .

خاصّ شده‌است بلا بدان کس که مردم را شناسد، و سهل و آسان بزید در میان ایشان کسی که ایشانرا نشناسد **یعنی** هر که بامردم بیامیزد وبا مردم آشنائی کند پیوسته رنجور و با بلا بود ، و هر چند که بیشتر شناسد و بیشتر آمیزد بلا بیشتر آید ؛ زیرا که بعضی را گرفتنش بود ؛ و بعضی را دادنش بود، وبا بعضی داوری وخصومتش بود ؛ و با بعضی کینه و عداوتش بود ، و از شرّ بعضی ایمن بباشد(۱) و از شرّ بعضی اندیشناك بود و شب و روز لرزان بود، وصداع بعضی نباید کشید ؛ و رنج بعضی احتمال باید کردن، و دل بعضی نگاه باید داشتن ؛ و بغضب (۲) بعضی غمگین باید بودن ، و سخن بسیار کس فرو باید خوردن، و پیوسته خاطر در چنین بلا باید بود و فراغ طاعتش نبود ، و هر که با مردم نیامیزد پیوسته آسوده‌خاطر باشد، وچون پیدا نبود کسش نجوید ودرمیان مردم کم کسی اشارتی بوی کند ، و پیوسته باطاعت بود و با روی و ریایش کاری نبود ، و حضرت مصطفی علیه السّلام جنازهٔ را دید که میبردند فرمود : هذا مُسْتَریحٌ اَمْ مُسْتَراحٌ مِنْهُ ؛ یعنی این آنکس است که ازبلای دنیا برسته است ، یا آنکس است که مردم از بلای وی برسته‌اند.

هر رنج وسختی که ببنده رسد از شش وجه بود :

دو ازجهت خدای‌تعالی، و دوازجهت دیگری، ودو ازجهت نفس‌امّاره،

امّا آن دو که ازجهت خدای تعالی بود :

اوّل - آنستکه بلای آخرتی بوی رساند وآن‌نبود الّا باستحقاق، وبنده دردنیا تواند که خودرا ازآن نگاهدارد.

۱- در هردو نسخه : «نباشد» . ۲- درنسخهٔ دانشگاه : «بمصیبت» .

دوّیم - چون بیماری که در دنیا بود یا علّتی تا صبر کند و برآن ثواب یابد.

و آن دو که از جهتِ دیگری بود :

اوّل - آنستکه ازجنسِ عاقل آید چون ظلم و بیدادی ودرشت زبانی؛ وهرکه بچیزی ازین چیزها گرفتار شود باید که صبر کند تا خدا داد وی بدهد و اگر خدا دادِ وی ندهد پس ظالم خدا بود واین محالست؛ تعالی‌الله عن ذلک علواً کبیراً.

دوّیم - آنستکه ازجنسِ موذیات حاصل آید چون کژدم و مار و شیر و جزآن، تامردم کژدم ومارِ دوزخ یادآورند وبدین‌سبب ازگناه بهتر پرهیزند، وهرکه برنجِ یکی ازین چیزها گرفتار شود چون صبر کند ثوابی عظیم بیابد.

درخبرست که وقتی موسی علیه‌السّلام ازمناجات بازمیگشت در راه سردی را دید افتاده وازآن بعضی[خوره(۱)] خورده وپاره پاره کرده، موسی علیه‌السّلام را بروی رحمت آمد گفت: سلکا این بنده را بینی که چگونه افتاده است..! گفت: یاموسی بسببِ این حال که بروی رفت وی‌را بدرجهٔ رسانیدم که اگر تادنیا بودی او در دنیا بودی و طاعت کردی هرگز بدان منزلت نرسیدی.

و آن دو رنج که از جهتِ نفس بیند :

اوّل - تکلیف است که خدای تعالی خلق را از بهرِ آن آفریده است و هیچ رنجی مبارکتر ازآن نبود که هرچند بیشتر کشد ثواب بیشتر یابد.

دویم - آنستکه ازجهتِ جمع آوردنِ دنیا بوی رسد وهیچ دردی ازین شومتر نبود؛ زیراکه هرچند رنج بیشتر بود دلش سخت‌تر بود و از رحمتِ خدا و دعایِ فرشتگان دورتر ماند، و دنیا برمثالِ ماری بود بزرگ که خفته باشد پشتِ او نرم باشد و دردهنِ آن زهر باشد. و حضرت **مصطفی** علیه‌السّلام **میفرماید** که: مؤمن در دنیا چگونه امید راحت دارد و دنیا زندانِ مؤمنانست و در زندان بجز غم و اندوه چیزی دیگر نباشد.

۱- **در برهان قاطع گفته:** «خوره بفتح اوّل و ثالث وثانی معدوله نام مرضیست مهلک وآنرا بعربی جذام خوانند» **درمنتهی الارب گفته:** «جذام کغراب خوره وهوعلّةٌ تَحْدَثُ مِنْ انتِشارِالسَّوداءِ فی‌البدن کلّه فیفسد مزاج الاعضاء وهیآتها وربماانتهی الی تأکلِ الاعضاءِ و سقوطها عن تقرّح».

در کتب حکیمان دنیا با رنج ومشقّتش چون کسی بود که ناگاه درچاه افتد و بر سر آن چاه درختی بود واو در درخت چسبد وشاخ بگیرد چون نگرد خودرا معلّق درمیان چاه‌آویخته بیند،وچون در بن چاه نگرد اژدهائی بیند که دهان‌باز کرده است که وی داند که اگر فرو افتد بدهان اژدهافروشود، وچون بُبن شاخ نگرد که دست در وی زده است دو جانور بیند که بُن درخت می‌برند یکی سیاه ودیگری سفید؛وهر زمان گوش دارد که بریده گردد و وی درچاه افتد،وچون‌بر سر چاه نگرد شیری‌بیند درّنده که قصد وی کند وگرد برگرد چاه چهارمار بیند که هریک قصد آن‌میکنند که ویرا(۱)بزنند(۲) و برسر آن‌درخت آشیانهٔ مُنج(۳) انگبین بود هروقت که ازآنجاقطرهٔ دروی‌افتدوی‌بدهن‌میگیرد(٤)بااین همه‌بلاویرا ازآن‌لذّت‌آید.

اکنون بدانکه آن چاه‌دنیا بود، وآن شاخ زندگانی بود، وآن دو جانور شب وروز بود که‌زندگانی‌می‌کاهانند(٥)، وآن‌اژدهامرگ‌واجل‌بود، وآن‌چهارمار چهار طبایع آدمی‌بود؛ سردی‌وگرمی وتری‌وخشکی(٦) که‌مدام(٧)بدرد یکی‌ازین‌چیزها گرفتار بود، وآن شیر هوای نفس بود ، وآن انگبین راحت دنیا بود که در میان همهٔ بلاگاه‌گاه بآدمی رسد.

وگفته‌اند که: سختر(۸) در دنیا چهار چیزاست :

اوّل - دختر اگرچه یکی باشد . **دوّیم** - غربت اگرچه یک فرسنگ بود .

۱- در نسخهٔ قدیم : « هر یک قصد آن دیگر میکنند که آنرا » .

۲- مناسب حال چنین شخص است که هر فرد فرد آدمیان مصداق واقعی آنند این بیت نظامی که درمورد خود شاهکار است :

« بگردا گرد خود چندانکه بینم　　　بلا انگشتریّ و من نگینم »

۳- **در برهان قاطع گفته :** « مُنج بضمّ اوّل و سکون ثانی و جیم هر زنبور را گویند عموماً وزنبور عسل‌را خصوصاً» **نگارنده گوید:** ازشواهد این‌لغت این‌شعرپرمغز ولطیف است که در مقدمهٔ تاریخ معجم مذکور است :

« نقشبند قدرتش در کارگاه کُنْ فکان　　　چون گرفت ازراه‌دانش کِلکِ‌فطرت‌دربنان »

« ازلعاب منج ونحل آورد شمع وانگبین　　　وز رضاب کرم قز دیبا تنید و پرنیان »

٤- درنسخهٔ قدیم : «میکرد» . ٥- درنسخهٔ دانشگاه : «که زندگی‌را میکاهند» .

٦- اشاره بآنهاست قول سعدی :

« چارطبع مخالف و سرکش　　　چند روزی شوند باهم خوش».

۷- درنسخهٔ قدیم : «مادام» . ۸-کذا بتخفیف ، ودرنسخهٔ دانشگاه «سختی‌دنیا».

سیّم - قرض ودَین اگرچه یک‌درم بود .

چهارم - سؤال کردن اگرچه یک خردل دانه بود .

گویند: جبّاری بود که نشسته بود ومیگفت که: اینچه(۱) مردم گویند که هرگز در دنیا خرّمی صافی نبود بی‌غم واندوه ؛ همه حَشوست، و سخنِ مردم بود ودروغ گویند پس بفرمود تامجلس را بیاراستند ودر در بستند وکنیزان‌و خادمان را حاضر کردند وی‌را کنیزکی بود که اورا سخت دوست میداشت و بی‌او یک‌دم قرار و آرام نداشتی(۲) و چون ساعتی شراب بخوردند آن کنیزك دانهٔ چند انار(۳) در دهان انداخت یک‌دانه درگلویش بماند وچندانکه جهد کرد که برآید یا فروشود میسّر نشد؛ ازآن جان‌بداد پس آن‌غافل چون چنان دید جامه برتنِ خود پاره پاره کرد ، وآلاتِ مجلس تمام درهم شکست ، و سه روز نگذاشت که اورا دفن کنند ودر رویش(٤) مینگریست‌ومیگریست .وجاهل نداند(٥) که‌روزگار بیشترباغم گذرد واگر راحتی برسد آن‌نیزباصدهزار اندوه‌وغم‌بود ولیکن‌عاقل‌باید که‌بایدبر زشتیهایِ دنیا صبر کند تا ثواب بیابد، و دنیارا پیوسته مزرعهٔ خود داند چنانکه در حکایت آورده‌اند که وقتی مردی‌بود سخت مکروه‌لقا(٦) و زنی‌داشت سخت با بها وجمال؛ شخصی آن‌زن‌را گفت که: برتو حیفی عظیم‌است که‌این شوهرِ تو سخت زشت‌است، وی جواب داد که : ما پیوسته هردو درثواب‌وطاعتیم؛ هرگه که او نظر در من کند خوش وخرّم‌شود وبرآن شکر کند وآن‌عبادتست،وهرگه که‌من نظر در وی کنم مرا ناخوش آید و برآن صبر کنم تا ثواب یابم ؛ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (٧)،که دوستانِ خدا در دنیا یک‌راحت ولذّت نیابند زیرا که در حکایت آورده اند که وقتی زاهدی بود که خود را از لذّاتِ دنیا بازگرفته بود و بعبادتِ حق‌تعالی مشغول شده‌بود مدّتی بیمارشد تا صحّت‌وقوّت‌آمد روزی میلِ

۱- درنسخهٔ دانشگاه : «آنچه» . ۲- درنسخهٔ دانشگاه : «نداشت» .

۳- یعنی چند حبّه از حبّه‌های انار . ٤- در نسخهٔ قدیم : « و درویش » .

٥- درنسخهٔ قدیم : «وآن جاهل نداند» ودر نسخهٔ دانشگاه «نمیدانست» .

٦- درنسخهٔ‌دانشگاه:«مکروه‌اللقا». ٧- قسمت‌اخیرآیهٔ‌دهم‌سورهٔ‌مبارکهٔ«زمر»است.

مزوّره(۱) کرد چون پیش آوردند حق تعالی فرشتهٔ را بفرستاد تاآن کاسه بریخت و وی ناامید شد وبا سر کار خود رفت، پس آن فرشته چون باز گشت در راه فرشتهٔ دیگررا دید حال آن زاهد بآن فرشتهٔ دیگر بازگفت او گفت که : پادشاهی ظالم درمیان طرب ولهو وتماشا آرزوی ماهی تازه کرده است ویکی رابفرستاده تاماهی بیاورد وخدای تعالی سرا فرستاده تا من دام وی پر از ماهی گردانم تا سراد آن پادشاه برآید؛ ندانم این عجبتراست یا آن دیگر . خدای تعالی دشمنان را از دنیا نبرد تا هر مراد وآرزویی که ایشان را باشد آن را دریابند تا ایشان را هیچ محنت نباشد.

۴۲۳ ـ يُطْبَعُ الْمُؤْمِنُ عَلىٰ كُلِّ خُلُقٍ لَيْسَ الْخِيانَةَ وَالْكَذِبَ.

طبع مرد مؤمن هرخوئی بود لیکن در دین خیانت نکند ودروغ نگوید **یعنی** نه از دین بود آنکه مؤمن چون سخن بگوید بگوید که: این ازبهر خدا ورسول گفتم ودر دلش چنین نبود که آن منافقی باشد، ودرشریعت خیانت نکند یعنی فتوی بدروغ ندهد؛ هر که چنین کند شرع را خوار داشته باشد' ودیگر بامردم نیزخیانت نکند یعنی اینکه بمکر و حیلت مال ایشان ببرد و در ظاهر نیک نماید و درباطن گرگ درنده بود ، وچون حق بکسی دهد کم پیماید وچون بستاند زیادت بستاند؛ مؤمن بر این صفات نبود.

و صادق القول بود و دروغ نگوید که حضرت مصطفی علیه السّلام میفرماید که : ایمان نبود آنرا که در وی امانت نبود، ودین ندارد آنکه عهد را بشکند و دروغ گوید، و دربهشت نشود آنکه همسایه ازظلمش ترسد وایمن نباشد ازمکرش، وبرشما باد که چون سخن گوئید راست گوئید و وفا بجا آورید وامانت نگاه دارید که وصیت پیغمبران این بوده است وخدای تعالی نیز بدین فرموده است؛ **قوله تعالی**(۲) :

۱ـ **در غیاث اللّغات گفته :** « مزوّر بر وزن منور آنچه از قسم غذای برای تسلّی بیمار پزند وطعام نرم که مریض را دهند» . **نگارنده گوید :** معروف ومصطلح در این کلمه «مزوّره» است بهاء درآخر آن؛ چنانکه درمتن ملاحظه میشود، وبرای طلب تفصیل آن بکتب طب" قدیم مراجعه کنند .

۲ ـ صدر آیهٔ ۷۲ سورة الاحزاب و ذیل آن اینست : « والجبالَ فَأَبَيْنَ اَنْ يَحْمِلْنَهٰا وأَشْفَقْنَ مِنها وحَمَلَها الانسانُ اِنّه كانَ ظَلُوماً جَهُولاً » و از شاهکارهای حافظ بیتی است که ناظر باین آیهٔ مبارکه است وآن اینکه :

«آسمان بار امانت نتوانست کشید   قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند»

از یکی از دانشمندان شنیدم که میگفت : این بیت بهترین اشعار حافظ است .

إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَالْأَرْضِ ؛ و در حقِّ خیانت گفت : يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللهَ وَالرَّسُولَ(۱) ؛ یعنی با خدا ورسول خیانت مکنید و امانت نگاه دارید .

۴۲۴ ـ تَبْنُونَ ما لا تَسْكُنُونَ ، وَتَجْمَعُونَ ما لا تَأْكُلُونَ ، وَتَأْمُلُونَ ما لا تُدْرِكُونَ .

میفرماید رسول علیه السّلام که : ای فرزندان آدم بنیاد می‌نهید شما خانه و مسکنی که در آنجا نخواهید نشست یعنی ماوی و مسکنِ حقیقی آدمیان گورست بایستی که درعمارتِ آن‌بودی، ومالِ دنیا جمع‌میکنید ازحلال‌وحرام که‌آن‌نخواهید خوردن ، و امید دارید بچیزی که درنخواهید یافت .

۴۲۵ ـ كَمْ مِنْ مُسْتَقْبِلٍ يَوماً لا يَسْتَكْمِلُهُ ، وَ مُنْتَظِرٍ غَداً لا يَبْلُغُهُ .

ای‌بسا روزآیندهٔ که بر وی‌تمام‌نشود، وای‌بسا گوش‌دارندهٔ‌فردا که بوی‌نرسد .

۴۲۶ ـ عَجِبْتُ لِغافِلٍ وَ لا يُغْفَلُ عَنْهُ .

میفرماید که: عجب میدارم ازشخصی که‌غافل‌شده‌است از مرگ‌ومرگ بدو می‌آید وازو غافل نیست یعنی دم‌بدم‌گوش‌آنست که مرگ ویرا دریابد وازغفلتش بیدارگرداند و آنگه سودی ندارد .

۴۲۷ ـ وَ عَجِبْتُ(۲) لِمُؤَمِّلِ الدُّنْيا(۳) وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ .

وعجب میدارم ازآن‌کسی که‌وی امید در دنیا بسته‌است وطلبِ دنیا میکند و مرگ اورا طلب میکند تا ویرا چگونه دریابد .

۱- صدر آیهٔ ۲۷ سورة الانفال؛ و ذیل‌آن‌اینست: «وَتَخُونُوا أَماناتِكُمْ وأَنتم تَعْلَمُونَ».
۲- بزیادت واو درصدر این فقره و فقرهٔ آینده درتمام نسخ متن وشرح .
۳- درنسخ خطّیهٔ شهاب الاخبار «لطالب دنیاً» .

۴۲۸ ـ وَعَجِبْتُ لِضاحِكٍ مِلْأَفيهِ وَلا يَدْري أَرَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَمْ سَخِطَهُ(۱).

وعجب میدارم ازآنکس که وی میخندد بدهان پر ویرآن‌میباشد وخودنداند که خدایتعالی از وی راضی‌است یانه . درخبرست که وقتی حضرت رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم چندانی بخندید که سفیدی دندانش پیدا آمد جبرئیل علیه‌السّلام آمد و گفت: یامحمّد خدای‌تعالی ترا نه از بهر خنده آفریده‌است واین‌آیه‌آورد که: فَلْيَضْحَكُوا قَليلاً وَلْيَبْكُوا كَثيراً ؛* دگر کس حضرت مصطفی‌راعلیه‌السّلام خندان ندید .

وگفته‌اند که : آدم علیه‌السّلام چندان ازترس خدای‌تعالی بگریست که از آب چشم او علف برآمد وبرآن گناه که ترك سنّتی‌بکرد دویست سال بگریست که مرغان و دد و دام وآدمیان از ناله وگریهٔ او بفریادآمدند، ویعقوب علیه السّلام بر فراق یوسف چندان بگریست که هردو چشمش کورشد، [ویوسف علیه السّلام در زندان بر فراق یعقوب چندان بگریست که زندانیان بفریاد آمدند(۲)] و یحیی زکریّا علیه‌السّلام از خوف حقّ سبحانه‌وتعالی چندان بگریست که گوشت رویش برفت و استخوان بماند ؛ او را گفتند که : این گریستن از بهر چیست؟ و تو ازین گریستن سیر نمیشوی ؟! گفت : چگونه نگریم و مرگم در پیش‌است وبیابان دراز وعقبه‌ها بزرگ ؛ وگردنم ضعیف‌است وبار گناه بسیار ، و این راه نتوان برید الّا آن‌کس که گریه بدرقهٔ خود سازد تا فردای قیامت بفریاد او رسد وکس از چیزی که منفعت وی درآن بود چگونه سیر شود ؟! فاطمه علیها السّلام در فراق حضرت مصطفی‌علیه‌السّلام چندان‌بگریست که مدنیان بفریاد افتادند وگفتند که: محفل ومجلس مارا منغّص(۳) میدارد فاطمه علیها السّلام چون‌این‌بشنید با علیّ

۱- دربعضی نسخ خطی شهاب : «أأرضی‌الله أم أسخطه» .
۲- عبارت میان دوقلاب ازنسخهٔ قدیم ساقط است .
۳- منغّص بمعنی ناگوار است ؛ سعدی گفته :
«منغّص شود عیش آن تندرست — که باشد بپهلوی بیمار سست»
شاعر عرب نیز گفته است :
«لا طيبَ لِلْعَيْشِ ما دامَتْ مُنَغَّصَةً — لَذّاتُه بِادِّكارِ المَوْتِ والهَرَمِ».

* به پاورقی ص ۳۹ مراجعه شود.

علیه‌السّلام بازگفت تا علیّ علیه‌السّلام از برای او بگورستان بقیع خانهٔ بنیاد نهاد ونام آن «بیت‌الأحزان» برنهادوفاطمه علیها السّلام شب وروز درفراق سیّد علیه‌السّلام میگریست تاآنگاه که بنزدیک خداشد،واگر گریهٔ آدم وداود ویعقوب ویوسف ویحیی وفاطمه وجملهٔ کروبیان عالم درکفّهٔ نهند وگریهٔ آن مظلوم زاده علیّ بن الحسین ابن علیّ بن أبی‌طالب علیهم أفضل الصلوات وأکمل التحیّات درکفّهٔ دیگر نهند گریهٔ زین‌العابدین علیه‌السّلام فاضلتر وگرانتر بود،شب و روز درفراق پدر میگریست وبی‌نالید چندانکه ویرا گفتند که : کمتر گری ، گفت : چگونه نگریم که این گریه برای من درقیامت گواهی دهد وشفاعت کند، وگریه شفاعت‌باشد، وگریه‌رحمت باشد بگذارید تابگریم پیش‌از آن روزی که گریه سودی ندارد.

درحکایت می‌آید که زنی بود سخت زاهده وصالحه و همه روزه گریستی ویرا گفتند که : کمتر گری که نزدیک‌است که چشمهایت خلل یابد ، جواب‌داد که : اگربمیرم وخدای تعالی برمن رحمت کند چشمی به‌ازین آفریند،واگربدوزخ روم‌چشمی که‌دردوزخ باشدچه نیک‌وچه‌بد. ای کاش(۱)ازمردان این‌زمانه‌تابزنان‌دیگر زمانه کس‌بودی که بدیشان رسیدی و کاش کسی بودی که‌حکمتی‌بگفتی واگرنتوانستی گفتن‌آنچه‌شنیدی برآن کارکردی‌چنانکه ایشان آنچه‌شنیدندی برآن کارکردندی؛و ایشان نیز آدمی‌بودند وایشان‌را نیز هوی وشهوت‌بود که بخویشتن فرو نشکیبد(۲) واینان‌هرچند که‌بقیامت نزدیکترند غافلترند وچنین گویند که کودکی بود و سالش دوازده‌یاسیزده‌بیش‌نبود-الله‌أعلم- بگورستان‌شدی و همی گریستی،ویرا گفتند که:مثل تراچندین گناه‌نباشد تابدان‌بگریی؟- کودك گفت: اگرچه گناه‌اندك باشدبسیار طاعت نیزنبود، وچون‌بدوزخ رود اگر همه‌بیک گناه آتش کار خود بکند ونیک درگیرد و کودك ضعیف و بی‌طاقت بود. و خدای تعالی عیسی را علیه‌السّلام گفت که : بر خویشتن بسیارگری ، و در خلوت نفس را ملامت بسیارکن ، و ذکر من بندگان

۱- درنسخهٔ دانشگاه : «کاشکی» .

۲- یعنی بدون جلوگیری آتش هوی و هوس و حرص و شهوت خاموش نشود ودر نسخهٔ دانشگاه : «آنهارا بخویشتن فرو شکستند» .

مرا بشنوان؛ که آن خیر ونیکی که بنده از آب چشم یابد ازهیچ چیز نیابد که آب چشم کوههای آتش بنشاند، ودل مردم را نرم گرداند، وفرشتگان را شاد گرداند، و صاحب آنرا بسلامت دربهشت بنشاند.

۴۲۸ ـ یٰا عَجَباً کُلَّ الْعَجَبِ لِلْمُصَدِّقِ بِدٰارِ الْخُلُودِ وَ هُوَ یَسْعیٰ لِدٰارِ الْغُرُورِ.

عجب ترین عجبی ازآن کسست که سرای جاودانی یعنی سرای آخرت براست همیدارد و او سعی وتکاپو برای سرای فریبنده میکند یعنی سخت عجب وشگفت بود حال آن بنده که بیقین داند که خدای را بهشتی است که آن دار البقاست و خانهٔ(۱) ناز ونعمت و کرامت و عافیت است آنرا بگذارد ومشغول شود بطلب دنیا که آن سرای فنا وموضع بلا ومکان محنت وجای مشقّت است؛ خوش نماید چون بنگری ناخوش یابی، وشیرین نماید چون بنگری تلخ یابی، و پرنگار نماید چون بنگری زرق وحیلت یابی، وآراسته وساخته نماید چون بنگری حسرت وکاسته(۲) یابی، و وفا وآرام نماید چون بنگری بیوفا وفانی مسکن یابی، و سهل نماید چون بنگری دشوار یابی، وحقیقت نماید چون بنگری هرزه(۳) یابی، وآبادان نماید چون بنگری خراب یابی، مغرور گذارد آنرا که بروی اعتماد کند، و زنهار خورد(۴) با

۱- درنسخهٔ دانشگاد: «وجای».

۲- **در برهان قاطع گفته**: «کاسته بر وزن راسته بمعنی گمشده و کاهیده باشد» و درمتن بقرینهٔ مقابله با «ساخته» درضد آن بکار رفته است.

۳- **در برهان قاطع گفته**: «هرز بفتح اول وسکون ثانی و زای نقطه‌دار مخفف هرزه است که بیهوده باشد».

۴- کذا درنسخهٔ قدیم و صحیح همین‌است؛ **در برهان قاطع گفته**: «زنهارخوار با خای نقطه‌دار و واو معدوله عهد گسل و پیمان شکن را گویند» **و در بهارعجم گفته**: «زنهار خوار = عهدشکن و وعده خلاف؛ خواجه نظامی:

چو دادم کسی را بخود زینهار نگشتم بر آن داده زنهار خوار

میر خسرو گفته:

بزینهارتو افتاده‌ام مکن خوارم همین بس‌است که زینهارخوارمن باشی»

لیکن در نسخهٔ دانشگاه: «وزنهار خورد آن کس که دل در وی بندد» **پس «زنهار» بنابراین نسخه بمعنی** حسرت و افسوس‌است؛ **در برهان قاطع** ضمن ذکر معانی «زنهار» **گفته**: «وبمعنی حسرت و افسوس باشد».

آنکس که دل در وی بندد . و حضرت **امیرالمؤمنین علیّ** علیه‌السّلام **فرماید** که : دنیا را ناز ونعمت بودی اگر فنا در قفایش نبودی ، ملک و أملاکش بودی اگر هلاکش در قفا نبودی، ودنیا پشت برما میدارد و وداع میکند، وآخرت روی‌فراما دارد و هرروز نزدیکترمی‌آید؛ یعنی که آدمی‌باید که‌طلب آینده از رونده‌بهتر کند. **و عیسی** علیه السّلام **فرماید** که : **از پلیدی دنیا یکی - آنستکه** در وی خدایرا که آفریده‌است‌بی‌آزارند **ودویّم - آنستکه**تاویرا ازدست بنیندازند(۱)آخرت بدست‌نیاید.

و حکیمی را پرسیدند که چه چیزست که بندگان را بخدا نزدیک‌کند؟ - و چه‌چیزست که بندگان‌را از درگاه خدا باز دارد؟ - **جواب‌داد که:** دوستی دنیاست که آشنایان را بیگانه گرداند ، و دشمنی دنیاست که بیگانگان را آشنا گرداند ، و دوران را نزدیک گرداند ، و هرکه دنیا را آبادان دارد آخرتش خراب شود ، و هرکه آخرت را آبادان دارد دنیایش خراب شود، و دنیا چون پلیست وعاقل برپل عمارت و بنیاد نسازد ، و **بنده بود** که ملک الموت علیه السّلام بوقت مرگ ویرا گوید که : دنیا را ویران داشتی و آخرت را آبادان ؛ وقتست که از ویرانی‌بسرای آبادانی(۲)آئی ودرآنجا بیاسائی؛ ووی چون این بشنود فرحناک‌شود، **وکس‌باشد** که ویرا گوید که: دنیارا آبادان‌داشتی و آخرت‌را ویران گذاشتی وقت‌آمد که ازآبادانی بویرانی آئی ، آنکس چون این بشنود برکرده پشیمان شود . همه‌کس مرگ را بیقین میداند ولیکن بیشتری‌آنست که برگش نمی‌کند وخود نمیداند که هرکه‌امروز در دنیا آن‌گوید وآن شنود و آن خورد که ویرا باید فردای قیامت آواز سگ و بانگ خر(۳) وزقّوم دوزخ بود که ویرا نباید، وهرکه امروز ازطاعات و خیرات برگ وساز نکند و از ناشایست گفتن واز حرام خوردن و از سایر گناهان باز نایستد ازکجا امیدش بود که وی دربهشت شود ..! و آواز حوریان و طعامهای لذیذ و میوه‌های بهشت و شرابهای زنجبیل و سلسبیل خورد..! وبا پیغمبران وصدّیقان بنشیند . . ! وهرکه چشم ازحرام باز ندارد کجا امید دارد که چشمش بر جمال

۱- درنسخهٔ دیگر : «بنگذارند» . ۲- در نسخهٔ دانشگاه: «بسرای آبادان عقبی».
۳- درنسخهٔ دانشگاه : «وپلنگ وخر» .

حورالعین آید . . ! و **دانائی گوید که :** ویل آنرا که امیدش دنیا بود که نا امیدی بار آورد، و ویل آنرا که درباب دنیا زیرك ودانا بود ودرکار آخرت کاهل و کسلان، و خنک آنرا که بأحوال مرگ نگران بود که میل بطاعت کردن و رغبت در دنیا ناکردن بار آورد .

۴۲۹ ـ عَجَباً لِلْمُؤْمِنِ لا یَرْضیٰ بِقَضاءِ اللهِ فَوَاللهِ لا یَقْضِی اللهُ لِلْمُؤْمِنِ مِنْ قَضاءٍ(۱) اِلاّ کانَ خَیْراً لَهُ .

عجب دارم از مؤمنی که بقضای خدای راضی نبود والله که خدای تعالی از بهر مؤمن نفرماید بچیزی الاّ که خیر ونیکی وی درآن بود **وبوذر گوید** رحمة الله علیه که : **چون بیمار شوم بیماری از تندرستی دوستر دارم(۲) .**

وخدای تعالی از خلق چهار چیز خواست : اول ـ دلشان ، **دوّم** ـ زبانشان ، **سیّم** ـ خویشان ، **چهارم** ـ تنشان ، **و از دلشان دو چیز طلب کرد ؛ اوّل** ـ فرمان خدایرا بزرگ داشتن ، **دوّم** ـ بمردم نیکی‌خواستن ، **از زبانشان دوچیز** طلب کرد ؛ **اوّل** ـ ذکر خدا کردن ، **دوّیم** ـ از بهر مردم نیکی خواستن و گفتن ومدارا کردن با ایشان . **و از خویشان دوچیز** طلب کرد **اوّل** ـ بقضای‌خدا راضی‌بودن وبحکمش گردن نهادن ، و **دوّیم** ـ بامردم خوش طبع و گشاده روی بودن . **و ازتنشان دوچیز** طلب کرد **اوّل** ـ خدایرا عبادت کردن ، **دوّیم** ـ مردم را یاری کردن .

این خبر دلیل میکند بر آنکه :

هیچ بدی بقضای خدای تعالی نباشد چنانکه مخالفان میگویند زیراکه حضرت مصطفی علیه السّلام سوگند میخورد که هرچه خدای تعالی قضا کند همه خیر ونیکی مؤمن باشد پس اگر گناه ومعصیت که از بنده واقع می‌آید بقضای خدا

۱ـ در نسخهٔ قدیم : «قضاءٌ» (بدون لفظ من)

۲ـ گویا مراد اینست که چون دانم که خدای‌تعالی برای‌من بیماری خواسته‌است آن بیماری‌را بصحت ترجیح میدهم ودرمقابل مشیّت وارادهٔ او جلّت عظمته‌چون وچرا اظهار نمیدارم و دراین‌باب سخت نیکو سروده‌اند:

«یکی وصل و یکی هجران پسندد یکی درد و یکی درمان پسندد»

«من ازهجران ووصل و دردو درمان پسندم آنچه را جانان پسندد»

بودی واجب کردی که آن‌خیر ونیکی بودی وبدان راضی بودی؛ واین باطل است.

و بدانکه هر که خدایرا بیگانگی بشناسد وبیگانگی وتوحیدش عالم بود و بعدل و حکمتش مُقرّ بود داند که هرچه ببنده میرسد از فعلِ اوست و آنچه بنده میکند اگر نیک‌است و اگر بد؛ بدان جزا و مکافات یابد ازخدای تعالی؛ والسّلام علی من اتّبع الهدیٰ .

۴۳۰ ـ اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ لا یَزْداٰدُ النّاسُ عَلَی الدُّنْیاٰ اِلّاٰ حِرصاً وَلاٰ تَزْداٰدُ مِنْهُمْ اِلّاٰ بُعداً .

قیامت نزدیک آمد و مردم را بدنیا الّا حرص نمی‌افزاید یعنی هر چند پیشتر می‌آید و زندگانی مردم کوتاه‌تر میشود و درجسم(۱) و عمرِ ایشان نقصان بیشتر می‌آید ، و جنازهٔ جوانان و عزیزان برایشان بیشتر میگذرد، وقیامت وحساب‌وترازو نزدیکتر می‌آید؛ایشان‌چنگ در دنیامحکمتر میزنند وخودرا بِعُقْلات (۲) بازخواست می‌اندازند قال‌الله‌تعالی: اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِساٰبُهُمْ وَهُمْ فی غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ(۳) یعنی حساب نزدیک آمد و ایشان غافلند و بهوا وشهوت مشغولند، و ششصد و نود سال برآمد(٤) تا حقّ تعالی مصطفی را علیه‌السّلام این فرمودند پس مردمِ این زمانه‌را خود چند مانده باشد(٥) وحضرت **مصطفی علیه‌السّلام میفرماید که**: چگونه خرّم‌وشادان‌باشم وخداوندِ صور اسرافیل علیه‌السّلام صور در دهان دارد وپیشانی برهم آورده ومنتظرِ آن می‌باشد که ازحقّ اجابت یابد که : در دم ؛ وی در دمد، و بیک بانگ وصیحه همهٔ جانوران بمیرند . **پیری قومش را پند همی‌داد ومیگفت** : خوار و سرسری مدارید روزیکه اندروکس باشد که بهرِ یک کلمه که آنرا جواب

۱- درنسخهٔ دانشگاه : «وچشم وموی» .

۲- درنسخهٔ دانشگاه:«وخودرا بغفلت ِدرمعرض»؛ وآیهٔ مذکور درشرح حدیث‌نیز این‌نسخه‌را تأیید میکند؛درهرصورت **درغیاث‌اللغات‌گفته**:«عقله بالضم بمعنی‌بنداست».

۳- نخستین آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ «انبیاء» است .

٤- این عبارت نصّ است برآنکه این شرح در آن سال در دست تألیف بوده است.

٥- درنسخهٔ دیگر : «ماده باشد» .

نداند پنجاه هزار سال بشکم گرسنه وبلب تشنه وبتن برهنه ایستاده باشد که درین پنجاه هزار سال قطرهٔ آب وذرّهٔ طعام نچشد. **وعبدالله مسعود گوید** : والله که بقیامت هیچکس بزبان چیزی نگوید ولیکن دست ودیگر اندامها بآواز آمده باشد واز آنجا بگفتار صریح میگوید هرچه کرده باشد تا آن غایت که بادی که درآتش کرده باشد. وحضرت **مصطفی** علیه‌السّلام **میفرماید** که : هر که بمرد قیامتش برخاست زیرا که احوالش معلوم شود وشقاوت و بدبختی یا سعادت و نیک‌بختی همه‌اش(۱)معلوم گردد وآنچه درآن خواهد بودن بداند. وچنین آورده‌اند که از پس آنکه خدای تعالی خلق را بمیراند بچهل سال اسرافیل علیه‌السّلام را بفرماید تازنده‌شود پس امر کند که: دردم ؛ اسرافیل علیه‌السّلام دردمد ، در آن دمیدن میگوید با تنهای ریزیده و استخوانهای پوسیده و رگهای (۲) پاره پاره شده : برخیزید که‌وقت آن آمد که جزای کردار خویش بستانید ، پس مردم چون مور و ملخ از زمین بر میجوشند وجمله‌متحیّر وسرگشته‌شده و هیچکس نداند که کجا رود پس خدای تعالی بحسابگاه یکی را پیدا کند تاندامیکند وخلق رامیخواند مردم چون آواز اوبشنوند روی بدانجانب نهند، ازحقّ تعالی ندا آید که :وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ(۳) ؛ یعنی آمدیدوتنها آمدید وبی‌خیل وحشم آمدید وبرهنه وگرسنه وتشنه آمدید وچنان آمدید که باوّل بار ازمادر جدا شدید ولیکن آنروز سبکبار بودید امروز گرانبار آمدید ، وآنکه پاك و بی گناه بودید امروز بنجاست وگناه آلوده آمدید ، و آن زر وسیم ومال وتجمّل که پیوسته درغم آن بودید همه وا(٤) پس پشت گذاشتید، وایشان چون بدانجا رسند عرش بینند بیفراشته ، و فرشتگان گرد برگرد درآمده، وپیغمبران

۱- درنسخهٔ قدیم : «همش» . ۲- درنسخهٔ دانشگاه : «دلهای» .

۳- صدر آیهٔ ٩٤ سورهٔ مبارکهٔ «انعام» و ذیل آن اینست: «وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» .

٤- **در برهان قاطع** ضمن ذکر معانی «وا» **گفته** : «وگاهی بجای با گفته میشود چنانکه میگویند : وا تو میگویم یعنی با تو» ؛ و در کتب قدیم این استعمال بسیاراست.

واماماں وصدّیقان درسایهٔ آن ایستاده، ونیکوکاران درسایهٔ آن بازایستاده، وترازوی عمل برآویخته ، از خدا ندا میآید که : بیائید تا آن روزگار در آن دنیا بچه بسر می‌آوردید؟ وعمرِ جوانی را درچه صرف کردید؟ ومال‌را ازکجا بچنگ‌آوردید؟ ودر چه خرج کردید ؟ گناهکاران چون‌این بشنوید چون گوسفند از خجالت سر درپیش افکنند وبا هیچ جای ننگرند، وهرگناهی که کرده باشند، ظاهر میگردانند وایشان بدان رسوا میشوند .

حضرت **مصطفی** علیه‌السّلام **فرماید** که: هرکه میخواهد که قیامت‌را معاینه ببیند باید که«اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ»(۱) را برخواند و درآن تأمّل‌واندیشه کند و **درخبرست** که یکی ازجملهٔ مذکّران گفت که : خواستم که ببصره شوم بکنار دجله آمدم کشتیی دیدم که مردی از أصحاب سلطان باکنیزکی درو نشسته بود خویشتن‌را درویش ومسکین‌نمودم وکنیزك خواهش کرد ومرا درآنجا بردند چون قدری رفته بودیم طعام آوردند ومرا برآن‌داشتند که‌بخورم پس‌دست‌بشراب کشیدند وخواستند که مرانیز بدهند ازآن‌امتناع کردم که من رنجورم چون‌درمیانه خوش فرا ایستادند کنیزك بَربَط را برکنارگرفت ومیزد وچون بلبل میسرائید مراگفت که : تو همیدانی که چنین چیزی بگوئی ؟ ـ ایشان راگفتم که : من توانم که ازین بهتر بگویم ، ایشان‌گوش باز داشتند من بآواز خوش « اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ » فرا خواندن گرفتم چون قدری خوانده بودم گریستن بر سر افتاد چون بدینجا رسیدم که «وَ عَلِمَتْ نَفْسٌ مٰا أَحْضَرَتْ» مردبرجست ودامنِ من‌درگرفت وفریاد همیکرد ومیگفت : اگر توبه‌کنند بپذیرد ، و پس روی بکنیزك آوردویرا آزادکرد وآلات مطربی جمله بشکست و شراب درآب ریخت و ازآن پس چندین سال عبادت‌کرد وبرآن از دنیا برفت ، شبی بخوابش دیدم پرسیدم که: خدا باتو چه‌کرد ؟ـ گفت: «اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ» مرا برهانید و بمقصود رسانید .

۱ـ مراد تمام این سورهٔ مبارکه است .

بسم الله الرحمن الرحیم

[اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ] یعنی چون آفتاب را درپیچند و سیاه گردانند و نور و روشنائیش ببرند وآفتابی ازین گرمتر و سوزنده‌تر پیدا کنند که برود بمقدار یک نیزه بالا بر سر اهل قیامت ایستد، واز تَبِش (۱) آن مغز سرشان بجوش آید وداود علیه السّلام میفرماید : الهی من طاقت آن نمیدارم که بانگ رعد شنوم که ازآن خواستن قیامت آید ، الهی من طاقت گرمای این آفتاب ندارم چگونه طاقت گرمای دوزخ دارم؟ ! [وَ اِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ] وچون این ستاره را تاریک وسیاه گردانند وهمچون باران بر روی زمین ریزانند. [وَ اِذَا الْجِبَالُ سُیِّرَتْ] وچون این کوهها را از جای خویش بر کنند و درعالم چون گردی بپرا کنند(۲) واین زمین را بزمین دیگر بدل کنند و درعالم بی نشیب و بالای بگسترانند [وَ اِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ] وچون مالداران چهارپایها(۳) وباغها وسرایها ومالهای نفیس قیمتی را فروگذارند و دست بسته بانزدیک خدا روند [وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ] و چون بهایم و و سباع و وحوش و طیور گرد آورند تا آن عوضی که ایشانرا بر خدا بود بستانند و پس از آن خاکشان گردانند [وَ اِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ] و چون دریا ها در هم گشایند(٤) وآبش بزمین فروبرند؛ چون خدای آسمانرا پیدا کرد وبیاراست تاسقف و نظاره گاه باشد ، و ماه وستاره پیدا کرد تا چراغ شب ونور بود وسال وماه حساب

۱- در برهان قاطع گفته : «تَبِش بفتح اوّل وکسر ثانی بر وزن کشش گرما و گرمی را گویند ومخفف تابش هم هست که فروغ و پرتو باشد» و نیز در برهان لیکن درفصل تاء با یای فارسی گفته : «تپش بکسر ثانی بر وزن ومعنی طپش است که اضطراب وحرکت از گرمی وحرارت باشد وطپش معرّب آنست با بای ابجد» . ۲- دراصل: «پیدا کنند».

۳- «عِشار» جمع عشراء است در منتهی الارب گفته : « عشراء کنفساء شتر مادۀ باردار که ده یاهشت ماه بر حمل آن گذشته باشد و نام مخاض زایل شده یا ناقۀ که مانند زنان نفساء باشد ؛ عِشار بالکسر جمع» و وجه اختصاص بذکر آن درآیه اینست که آن از نفیسترین اموال عرب بوده است . ٤- کذا و شاید « کشانند » بوده است .

آدمیان بود ، و زمین را پیدا کرد تا جای نبات و اشجار آدمیان بود، و بهایم پیدا کرد تا بعضی شیر دهنده و گوشت دهندهٔ آدمیان باشد ؛ و بعضی مرکب و بعضی بارکش ، و دریاها پیدا کرد تا معدن دُرّ وسرجان و یاقوت و دیگر پیرایه باشد ، پس چنانکه مادر بمرگ فرزند عزیز آنچه ازبهر وی ساخته باشد بعضی بسوزاند، وبعضی برهم شکند، وبعضی ویران گرداند، حقّ نیز آدمیان را که رفته باشند اینجمله را ازکار بیفکند و ویران و نیست گرداند ، [وَ اِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ] و چون نفسها را جفت جفت گردانند هرجنس را جنسی(۱) حشر کنند ظالمان را باظالمان ، و فاسقان را با فاسقان ، و نیکان را با نیکان برانگیزانند ای بسا که در دنیا خود را زاهد وپارسا نمایند و درقیامت چون بنگرند ایشان‌را درمیان مرائیان بینند ازآنکه نه بوجه کرده باشند ، و ای بسا که در دنیا عالم باشند و بقیامت ایشان را بجای خویش نیابند ازآنکه برقرآن‌وعلم کار نکرده‌باشند بقیامت ایشان‌را درمیان جاهلان یابند که فرایض و واجبات ندانسته باشند . و همچنین آورده اند که روز قیامت هنوز خلق جمع نشده که خدای تعالی قومی‌را بر بُراقها(۲) نشاند و شاوانها(۳) بر سر بداشته با عزّی و سرتبتی تمام بدر بهشتشان(٤) رسانیده باشند و ایشان آنان باشند که چون هوائی فراپیش‌آید یا اندیشهٔ فرادل آید از بیم خدای‌تعالی چنانکه دیگری ندارد از دست بدارند. [وَ اِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ ٭ بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ]

۱ـ کذا و شاید چنین بوده «هرجنس را جداگانه» یا «باجنس خود» .

۲ـ بُراق بروزن غراب نام مرکبی است که پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله شب معراج بدستور خدا برآن سوار شده و بآسمانها عروج کرد پس گویا دراینجا برای تشریف این اشخاص از مرکب ایشان به « بُراقها »تعبیر شده است.

۳ـ کذاو گمان‌میکنم که مخفّف «شادروانها»یا«شاروانها» باشد؛ **در برهان قاطع گفته:**«شادروان‌بضم ثالث‌وسکون رابع وواو بالف کشیده وبنون‌زده پردهٔ بزرگی‌را گویند مانند شامیانه و سراپردهٔ که درپیش درخانه وایوان ملوك وسلاطین بکشند وسایبان‌را نیز گفته‌اند وبمعنی فرش منقّش و بساط بزرگ گرانمایه هم هست (تا آخر گفتار او)» **و نیز گفته :** « شاروان بر وزن کاروان مخفّف شادروان است که پردهٔ بزرگ و شامیانه باشد » پس‌مراد دراینجامعنی دوّم«شادروان»است که سایبان باشد. ٤ـ دراصل:«بدو بهشتیان».

و چون[از] کشتگان بظلم باز پرسند تا ایشانرا بکدام گناه کشته باشند؟ [وَ اِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ] وچون جریده های کردار شان ازهم باز کنند؛ بعضی را اندر دست راست و بعضی‌را اندر دست چپ نهند، وحساب هر کس با وی افکنند، و چون بجریده ها فرو شوند نیکوکاران دریغا دریغ میزنند که: چرا نیکی بیشتر نکردیم! و فلان روز و فلان ساعت چرا کاهلی کردیم؟ و گناهکاران یا وَیْلَتی لَیْتَنِی میزنند که چرا دلیری وناباکی کردیم؟ وپای از فرمان خدا بیرون نهادیم و بنهی اندر شدیم؟ و برنفس خود بیداد وظلمها کردیم؟ و آنچه بدین ماند، چون بدین گفتن گیرند خدای‌تعالی ندا کند که: ای بندگان و پرستاران پیش از آنکه میان شما حکم کنم و انصاف شما از یکدیگر بستانم شما میان من و خویش حکم کنید وانصاف من بدهید ودیگر ببینید که من باشماچه کرده‌ام؟وشما با من‌چه کرده‌اید؟ وجزا و پاداشت آنچه من با شما کرده‌ام ایدست که امروز آورده‌اید و در جریده میخوانید؟! و من شما را اگر راحت دادم و اگر درد، همه مصلحت شما خواستم چون قوّت وتندرستی دادم تاشما درطاعت و عبادت زیادت کنید شما درنشاط وهوی بیفزودید و چون مال و نعمت دادم تا شما در خیرات زیادت کنید شما دراسراف زیادت کردید، وشما را تمکین وپادشاهی دادم تا شما درانصاف خلق نگاه داشتن و رنجها ازیشان بگردانیدن زیادت کنید؛ شما درکبر و بارنامه بر بندگان من بزرگی جستن و برایشان بیداد وظلم کردن بیفزودید، و اگر وقتی شما را دردی وبیماریی‌دادم تا شماازخواب غفلت درآئید وروی‌را بمن نهیدوبدان‌سبب گناه خویش بسترید؛ شماناله وزاری وناشکیبائی کردید،واگر یکی‌را بمرگ ازمیان شماببردمی بحقّ‌تاشما نیز دل از دنیا برگیرید وبرگ آخرت بکنیدو بر مصیبت‌صبر کنید تاثواب یابید شما چنانکه بر بیدادکنان شناعت کنند (۱) همه نیز بدی وشناعت کردید،

---

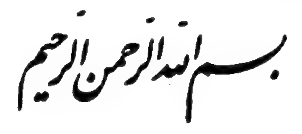
۱ - دراصل: «شفاعت»؛ **درمنتهی الارب گفته**: «شَناعت بالفتح زشتی»؛ **ودر غیاث اللّغات گفته**: «شُنعت بالضمّ و شَناعت بفتح؛ هر دو لفظ بمعنی زشتی و بدی؛ و طعنه؛ **ازبحر الجواهر و منتخب و صراح**».

و چون شما همه بر بَدی بمردید بسزد که امروز از من جزا و مکافات آن عذاب و نکال دوزخ وسلاسل و أغلال یابید. [وَ اِذَا السَّماءُ کُشِطَتْ] و چون این آسمانها را برهم نوردند و ازجای خویش ببرند و پاره پاره گردانند . [وَ اِذَا الْجَحیمُ سُعِّرَتْ] و چون دوزخ را بتابانند وگرم گردانند و بصفتی گردانند که گوئی که هزار سال تابانیده باشند تا سفید گشته باشد آنکه هزارسال تابانیده باشد تا سیاه و تاریک شده باشد وآن تاریک و سیاه بمانده است؛ با این همه آدمی بر خود شفقت نمی برد و ازگناه نمی‌پرهیزد . [و اِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ] وچون بهشت را نزدیک گردانندبهشتی که درآنجاهمه لذّت وراحت‌بود وصفت بدانقدرکه توانستیم گفته آمد [عَلِمَتْ نَفسٌ ما أَحْضَرَتْ] بداند هرنفسی که چه کرده‌است وبچه مشغول بوده‌است، و جزا ومکافات وی چه‌چیزاست، و وی امروزسخت‌عاقل وزیرک بود ولیکن چه سود دارد اگر خواهد که رستگاریش از عقاب خدا باشد و بثواب رسدباید که پیوسته برگناه ندم وپشیمانی خورد و بدرگاه خدای تعالی شود ولیکن سحرگاه بهترباشد و ناله و زاری میکند و بتضرّع و زاری میگوید وفریاد میخواهدتا وی را خدای تعالی بیامرزد .

شرحِ توبَه(۱)

الهی بگناه و معصیت ترا آزرده‌ام ، و فرمانِ ترا مخالفت کرده‌ام ، و همیشه عصیان ورزیده‌ام ، ودرطاعتها تقصیر کرده‌ام، و درهیچ عبادتی صافی نبوده‌ام،وهیچ کرداری بسزا نیاورده‌ام ، و هیچ نعمتی ازنعمتهایِ تو بتمامی شکر نکرده‌ام؛ بلکه همیشه ناشکیبائی وناسپاسی کرده‌ام ، وبهیچ عذر باز نایستاده‌ام ، و بهیچ نذری وفا نکرده‌ام ، و بهیچ توبه باز نایستاده‌ام وهرگز چنانکه خواستی نبوده‌ام ، و درطلبِ رضایِ تو چنانکه بایست نبوده‌ام ، و فرشتگانِ پاك را برمن موکّل کردی و مرا خبردادی از ایشان شرم نداشتم، و بگناه ایشان را رنجور داشتم، وحرمتِشان نگاه نداشتم ، و دنیا را پر از اعتبار و عجایب گردانیدی ؛ بیدار و هشیار نشدم ، و بنعمتهایِ گوناگون و ببلاهای بسیارم آزمایش کردی خویشتن را اندر نیافتم ، و

۱ ـ مناسب این توبه نامه است مناجات نامهٔ که درمجموعهٔ جزءرسائل متفرّقه ازکتابخانهٔ کوچک خودم از محقّق بارع جلیل‌القدر **مولی محمّدباقر سبزواری** صاحب ذخیره و کفایه ـ قدّس سرّه ـ **بنظر رسیده است** و برای استفادهٔ مؤمنان در اینجا نقل میکنم وآن اینست:



و به نستعین

الهی بذات بی‌مثالت که عقلهایِ مقرّبان درآن حیرانست، الهی بکبریایِ جلالت که دلهایِ عارفان ازآن لرزانست ، الهی برحمتِ بی‌زوالت که امیدگاه عاصیانست ، الهی بزلالِ وصالت که حیات‌بخش تشنه‌لبانِ وادیِ حرمانست، الهی بدریایِ احسانت که بقطرهٔ ازآن عالمی مغموراست، الهی بپرتوِ جمالت که ازآن جهانی پرنوراست، الهی بپرده‌داریِ عفوت که گناه مجرمان ازآن مستور است ، الهی بدلنوازیهایِ لطفت که خجالت فرمای محرومان بدکرداراست، الهی بوعده‌های عفوت که مرهم‌نهِ جراحت سینه‌های فکاراست، الهی بغفرانت که جهانیان‌را درکاراست، الهی بلطفت که عاصیان‌را درانتظاراست، الهی بخجلتِ عاصیان روسیاهت، الهی بقبولِ شفیعان درگاهت، الهی بسیّدِ انبیا وسرورِ اصفیا،

بمرگ و گور وقیامت و حساب و سؤالِ منکر ونکیر وصراط و ترازو وعقاب و دوزخ مرا بیم کردی خویشتن را ازگناه باز نگرفتم ، و بثوابِ بهشت و چندین کرامت مرا رغبت نمودی ازگناه بازنایستادم ، ومرا خواندی پیوسته وبمن نیکی خواستی؛ اجابت نکردم، وشیطان واخوانش بمن بدی خواستند؛ اجابتِ وی کردم ، و از خلق پوشیدم و از تو بار خدایا باز نپوشیدم ، و با این همه بدیها و زشتیها که کردم هرگز مرا درحال عقوبت نکردی ، و بشومیش نعمت از من باز نگرفتی ، برمن سَتر کردی، چه نیک خداوندکه توئی وچه بد بندهٔ که منم ، امروز عذرِ من آنست که بد کردم و با خویشتن کردم و نبایست کردن ؛ ولیکن دانی که نه از بهرِ آن کردم که ترا آزرده باشم ، و یا فرمانت را مخالفت کرده‌باشم ، ویا اندر تو عاصی گردم ، و یا عظمت و توانائیِ تو نمیدانسته‌ام ، ویا از عقاب و ثواب بیخبر بودم ، ولیکن هوا و شهوت چیره گشت، و نفس میل کرد ، وادبار روی بمن کرد ، و شقاوت وبدبختی مرا اندر یافت تا لاجرم خویشتن را می‌یابم اندر ورطهٔ هلاك افتاده و گناهِ بسیار گردآمده ، وروزگار و عمرعزیز بباد برداده ، و ازثوابِ بهشت بازمانده ، وشیطانرا

وشفیعِ روز جزاء، ومحرم حریم کبریا، سلطانِ ممالکِ‌وجود، فرمانروایِ عوالمِ‌غیب‌وشهود، پناهِ بیچارگان، وعذرخواهِ گناهکاران ، حاکمِ‌روزجزاء، ومخصوص بشفاعت کُبری،ومسند نشین و:لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ، محمّدمصطفی‌صلّی‌الله علیه‌وآله وسلّم ،الهی بسلطانِ سریرِ ارتضا، وپادشاهِ‌اقلیم اجتبا، صدرنشینِ ایوانِ‌خلافت، وشهسوارِ میدانِ‌شجاعت، محرمِ سرادق لَوْ کُشِفَ‌الغطا، مفخرگروه انبیا و اوصیا، مرهم‌نهِ جراحتهایِ سینهٔ‌رسول، غمگسارِ خاطرِ حزین بتول، ضعیفانِ‌امّت‌را پشت‌وپناه، گناهکارانِ امّت‌را امیدگاه، حلّالِ مشکلاتِ درماندگان، مولایِ‌مؤمنان‌وپیشوای متّقیان، اسَدُاللهِ‌الغالب علیّ بن ابی‌طالب‌علیه‌السّلام، الهی بمهدعلیایِ‌عصمت‌وطهارت، وگوهرِ بی‌همتای صدفِ عزّت وجلالت، مخدومهٔ ملایکِ سماوات، وسرورِسینهٔ‌زبدهٔ مکنونات‌وشفیعهٔ عرَصات، سیدهٔ‌نساء، وبتول‌عَذراء، فاطمهٔ زهراء، الهی بسرّ وجویبارامامت ، ومهرسپهرخلافت، مردمک دیدهٔ عین‌الیقین، مصداقِ کریمهٔ : کُونوا مَعَ الصّادِقین، قرةالعین مصطفی ، مردمکِ دیدهٔ علیّ مرتضی، و وارثِ علوم انبیا واوصیا، وسرورنجبا واصفیا،صدرنشینِ ایوانِ‌خُلّت وصفا، میهمان‌خوان‌محنت وابتلا، شهیدِ مسموم مظلوم حسن‌مجتبی علیه‌السّلام، الهی بگلِ‌بوستانِ رسالت، وغنچهٔ گلستانِ ولایت، محرمِ اسرارِ خفیّهٔ‌ربّانی، مظهرِ انوارِ جلیّهٔ یزدانی، سلطانی که شاهد محبّتش‌را بگلگونهٔ شهادت بپرداخت، و بسرافکندن در راه دوست سر خویش را براوج رفعت بلند ساخت، ببرکتِ‌شهادتش‌زردرویان‌امّت‌تمام‌سُرخرو، وبیمنِ‌شفاعتش مغفرت گناهکاران‌را درجستجو،

شاد کرده ، و بخود درمانده ، ضعیف و حقیر و مسکین هیچ حیلتی نیست الّا که پشیمانم و توبه میکنم از هرآنچه کردم و گفتم وشنیدم واندیشیدم که آن نبایست گفتن و کردن و نبایست شنیدن و اندیشیدن ، آمده‌ام بنده وار عاجز وار خاشع وار خاضع وار بامید آنکه بفضلِ خویشتن توبهٔ من بپذیری و از گناهانِ من درگذری، و مرا بیامرزی ، الهی اگر گناهانِ من آنگاه آمرزی که از من توبهٔ آید که صافی بود و سزاوارِ جلال توبود؛ ترسم که هرگز نیامرزی که ازمن چنین توبتی نیاید، و اگر طاعتی و عبادتی از من آنگاه بپذیری که لایقِ درگاهِ تو طاعت و عبادت آورده باشم؛ ترسم که نپذیری که از منِ ضعیف چنین طاعتی و عبادتی نیاید ، الهی هرچه کنی تو کنی و بکرمِ خویش کنی و بمنِ بیچارهٔ ضعیف ننگری که اگر مرا بیامرزی ترا هیچ زیانی ندارد ، و اگر عقوبت کنی ترا هیچ سودی ندارد ، الهی آنچه سزاوارِ تست آنست که من میگویم و اعتقاد بسته‌ام که: تو خداوندی هستی که عالَم و عالَمیان را پدید کردی و از نیست بهست آوردی ، وترا شریک و مانند نیست ، و زن و فرزند نیست ، وهرآنچه بدین ماند ، محالست، وتوتوانائی که عجز

گوشوارهٔ عرشِ رحمن، وحلقهٔ بابِ غفران، ثالث ائمّهٔ هدیٰ، خامسِ اصحاب عَبا، خوانسالارِ خوانِ شدّت وبلا، سرورِ ارباب محنت و ابتلا، قرّة العینِ رسول ثقلین ، ابی عبدالله الحسین علیه السّلام، الهی بِرَهروانِ مشارعِ دین، وراهنمایانِ مسالکِ یقین، که درحریم عزّت وجلال بساط قرب و وصال بهرایشان انداختی، وعوالمِ ملکوت را بنورِ هدایتشان منوّر ساختی، و کلیدِ خزاینِ علوم ازل وابدرا بدست ایشان دادی، و گریوهٔ انبیا ورسل را بنورتولّای ایشان روشن ساختی، وعرصهٔ ضمیرِ شیعیان را ببرکت محبّتِ ایشان ازغبارِ شبهه پرداختی، الهی بگروهِ انبیا ورسل که زمامِ مهام ملّت ودین درکفِ ایشان نهادی ، و گمگشتگان وادی حیرت وضلالت را بنور ایشان هدایت دادی، الهی بپاکدامانانِ این نُه رواق که دامانِ عصمتشان را بغبار معصیت نیالوده‌اند ، الهی بعندلیبانِ بساتین سبع طباق که جزنغمهٔ تسبیح و تقدیست نسروده‌اند، الهی بمحرمانِ حریم قربت، الهی بباریافتگانِ انجمن وصلت، الهی بتشنه لبانِ زلالِ وصالت، الهی بنغمهٔ عندلیبانِ گلشنِ جمالت، الهی بگمنامانِ که بغیر خود آشناشان نکردی ، الهی بمجرمانِ که بلطفِ خویش رسواشان نکردی، الهی بآنان که بیکقطره ازدریایِ عشقت مستند، الهی بآنان که قدم درراهِ محبّت نهاده ازسر گذشتند، الهی بآنان که بنسیم گلشنِ جمالت مدهوشند، الهی بآنانکه بامیدِ وصالت درخروشند، الهی بکیفیت زعفرانی که دربوستان چهرهٔ دوستانت رسانیدهٔ، الهی بنشاطِ بادهٔ که درکامِ محبّانت چکانیدهٔ، الهی بشادابیِ آبلهٔ رَهروان وادی شوقت، الهی بهشیاریِ مدهوشانِ صحرایِ عشقت ، الهی بآن زمینها که برآسمانشان

بتوراه‌نیابد، ودانائی که هیچ چیزبر تو پوشیده‌نیست، وشنواوبینایی، هردریافتنی‌را دریابی و بجز صلاح ونیکی‌نخواهی، وفساد و زشتی نخواهی و نپسندی ، واندر هیچ چیزنهٔ، بهیچ چیز نمانی ، وهمیشه بودهٔ وهمیشه باشی ، و اندر سر وچشم و وهم‌خلق نیایی، وبروی ونیائی وبرنشوی و فرو نیائی ، نه اندر مکان و نه اندر جائی، و هیچ جای و هیچ مکان برتو روا نیست از آنجا که دانائی، وهیچ عیبی ونقصان وناسزائی اندر ذات وصفاتِ تو نیاید ، وکردارت همه‌حق است واندر آن ظلم‌نیاید ، وگفتارت‌همه راست است و اندر آن دروغ نیاید ، وهزل و هرزه و باطل و ناصواب بکردارت وگفتارت راه نیابد، وهر که‌را فرستادی‌بپیغمبری؛ بحقِ فرستادی وجمله برحقّ بودند، و بحقّ گفتند ، و بحقّ فرمودند ، وکردارِشان همه راست بود ، وکتابهائی که آورده‌اند ؛ جمله‌حقّ بود وصدق بود ، پروردگارِمن توئی ، ودینِ من اسلام است، وکتابِ من قرآنست، وپیغمبرِ ما محمّداست علیه‌السّلام، که‌بهترینِ پیغمبرانست، واز پسِ او امامانِ بحقّ و رهبرانِ خلق و نگاهدارندگان شرع وتیمار دارندگان اسلام وحجّتانِ تو بارخدا و معصوم و مطهّر از اهل بیت محمّدند علیه‌السّلام.

شرف‌دادی، الهی بآن‌غبارها که خاصیّتِ اکسیر درآنها نهادی، الهی بآن کفها که آشیانِ مرغ رحمت‌اند، الهی بآن‌دلها که قندیلِ انوارِ معرفت‌اند، الهی بآن‌نداهایِ پرفتوح که جز گوشِ دل مَحرمش‌نیست، الهی بآن‌سینه هایِ‌مجروح که جز لطفِ دلنوازِ تو مرهمش نیست، الهی‌بنالهٔ جَرَسی که حُدیِ‌سرای‌دوستان‌تست، الهی بشورِنفسی که نمک‌پروردهٔ‌خوانِ‌عرفانِ تست، الهی بآن‌راحتها که لطفت رنجشان نام کرده، الهی بآن دلنوازیها که مال خویش‌را ازگدایان خوان احسانش وام کرده، الهی بدردیِ که تواش دوائی، الهی‌برنجی که‌تواش شفائی، الهی‌بآن‌زندگی که شهادتش‌نام‌کردی، الهی‌بکشتهٔ که خونبهایش‌را انعام‌کردی، الهی بآن دلی‌که بیخبر از درش بدرآمدهٔ، الهی بآن بیمارِ عشقی‌که‌بعیادت برسرش‌آمدهٔ، الهی بامیدی‌که پسندیدهٔ ، الهی ببیمی‌که برگزیدهٔ ، الهی ببی قدری که قدرش دادی ، الهی باعتباری‌که درخاکساری‌نهادی، الهی بآن‌سینه‌ها که‌ازغبارِ اغیارپرداختی، الهی‌بآن دلها که خلوتخانهٔ خاصّ خویش‌ساختی، الهی بمهجورانِ‌قربت‌که پیوسته درامیدوصالند، الهی بامیدِ عاصیان‌که پیوسته چشم‌براه رحمت یزوالند، الهی برحمیکه باهمه جرم ازآن امیدها داریم ، الهی بعفوی‌که گناهِ جهانیان‌را نزد او هیچ می‌انگاریم، الهی ازجور نفس خطاکاربجان‌آمدم پناهم‌ده ، وازمکر دیوغدّار عاجزشدم خلاصم‌ده ، الهی ازخود ناامیدم از رحمتِ‌خودامیدوارم کن، الهی بجرم‌خویش‌درمانده‌ام لطفِ‌خویش‌را درکارم کن، الهی دردم‌را تو دانی بدیگری‌مگذارم، الهی اگرچه گنه‌کارم‌جزتوکسی‌ندارم بدیگری مسپارم،

اوّل ایشان علیّ علیه السّلام، دویّم امام حسن علیه السّلام، سیّم امام حسین علیه السّلام، چهارم امام زین العابدین علیه السّلام، پنجم امام محمّد باقر علیه السّلام، ششم امام جعفر صادق علیه السّلام، هفتم امام موسی کاظم علیه السّلام، هشتم امام علی ابن موسی الرّضا علیه السّلام، نهم امام محمّد تقی علیه السّلام، دهم امام علیّ نقی علیه السّلام، یازدهم امام حسن عسکری علیه السّلام، دوازدهم امام محمّد مهدی علیه السّلام که امام زمانه است و خروج او حقّ است. وقیامت وآنچه در وی بود حقّ است خداوندا تو دانی که من برینم و بفضل تو تا زیم برین باشم و برین میرم و برین برخیزم اِن شاء الله وَحْدَه.

۴۳۱ ـ جَفَّ الْقَلَمُ بِالشَّقِیِّ وَالسَّعِیدِ (۱).

قلم خشک شده است یعنی بر لوح محفوظ پیدا کرده‌است خدای تعالی که بقیامت که بدبخت و که نیکبخت خواهد بود.

۴۳۲ ـ وَ فُرِغَ مِنْ أَرْبَعٍ، مِنَ الخَلْقِ والخُلُقِ والأَجَلِ والرِّزقِ.

الهی عادتکردهٔ احسانِ خود را از درگاهِ خود مَران، و خوگرفتهٔ رحمتهایِ خود را ناامید مگردان، الهی اگر بد کرده‌ام امیدبخشش ازچون‌تو کریمی‌دارم، واگر خطا کرده‌ام چشم رحمت ازچون‌تو خطاپوشی‌دارم، الهی دلم‌را نورعرفان‌خود ده، الهی‌سوزمحبّتی درسینه‌ام نِه، الهی دیدهٔ ده که‌جز ربوبیّت تو نبیند، الهی دلی‌ده که‌عبادت‌تو گزیند، الهی‌سینه‌ام‌را مشرقِ انوارِخودساز، ودلم‌را باسرارِمحبّت‌اهل بیت‌بپرداز، ازآن‌بادهٔ که‌شورانگیزعاشقانست قطرهٔ‌بکامم رسان، وازآن رحمت که امیدگاه عاصیانست برسرم‌افشان، آتشین نالهٔ‌معصیت‌سوزی درسینه‌ام‌نِه، وآنچه لطف واحسان ترا سزد آنم ده، الهی رمطلبانت‌را براهِ دوستانِ خود برسان، ومکرِ دشمنانت‌را ازدوستان خود دور گردان، ای‌خطاپوش گناهکاران‌را رسوا مکن، وای عیب‌پوش‌ازمجرمان‌پردهٔ‌سترت را وامکن، ای‌پناه درماندگان ازدرگاهت‌مران، و ای‌امید امیدواران روی احسان خود مگردان، ای‌مونسِ غریبان غربت زدگانِ وحشت آبادِ قبررا تنهامگذار، وای‌نوربخشِ زمین‌وآسمان‌خفتگان‌غربت‌آباد لحدرا درظلمتِ مدار، الهی‌دستگیریِ‌درماندگان‌راپسندیدهٔ، درروزِ جزا درماندگان‌را دست گیر و برعمد وخطایِ اسیرانِ هوا های نفس امّاره مگیر، الهی رحیمی رحم فرما، کریمی کرم بنما، نامهٔ گناهِ این مجرمانرا در دریایِ عفوت محو فرما، یا اِله العالمین و یا غافِرَ المُذنِبین بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمین.

۱ ـ این حدیث در نسخهٔ قدیم و نسخهٔ کتابخانهٔ آقای حسین باستانی راد نیست.

وهمچنین پیدا بکرده‌است خُلقهای نیکووزشت، وخویهای گوناگون، ومدّت زندگانیها ، و مقدار روزیهای آدمیان که چند خواهد بودن و چون خواهد بودن و روزی هریک چنداست .

٤٣٣ ـ فَرَغَ اللهُ اِلیٰ کُلِّ عَبْدٍ مِنْ خَمْسٍ : مِنْ عَمَلِه ، وَأَجَلِه ، وأَثَرِه ، ومَضْجَعِهِ ، وَرِزْقِهِ، لاٰ یَتَعَدّاٰهُنَّ عَبْدٌ .

خدای تعالی عالمست که هر بندهٔ را چه عمل خواهد بودن ؛ طاعت یا معصیت ، وزندگانیش چند خواهدبودن دراز یا کوتاه ، وازاوچه نام خواهدماندن، و درکجا خواهد سردن و دفنش کجا خواهد بودن ؛ وروزی او چه خواهد بودن ، و چنانکه او را معلومست برلوح المحفوظ پیدا بکرد چنانکه هیچ بنده را آنچه تقدیراست پای بدر نتوان نهادن .

٤٣٤ ـ جَفَّ الْقَلَمُ بِماٰ أَنتَ لاٰقٍ .

ابوهریره دستوری خواست ازرسول علیه‌السّلام که خدا راخصمی‌نکند رسول صلّی‌الله‌علیه‌وآله اورانهی کردوفرمود که :قلم‌تقدیرخشک‌شده‌است بدانچه‌توخواهی وباتوکنندرقیامت خدای‌تعالی برلوح المحفوظ پیدا کرد .

٤٣٥ ـ تَجِدُونَ مِنْ شَرِّ النّاسِ ذَاالْوَجْهَیْنِ الَّذِي یَاْتِي هٰؤُلاٰءِ بِوَجْهٍ وهٰؤُلاٰءِ بِوَجْهٍ.

یابید بدترین مردمان‌را آنان که منافق ودو روی باشند که مؤمنان راگویند که: ما ازشمائیم وکافرانرا همچنان گویند.

٤٣٦ ـ یَذْهَبُ الصّاٰلِحوُنَ أَسلاٰفاً ؛اَلْأَوَّلُ فَالْأَوَّلُ حَتّیٰ لاٰیَبْقیٰ اِلّاٰحُثاٰلَةٌ کَحُثاٰلَةِ التَّمْرِ والشَّعیرِ لاٰیُباٰلِي اللهُ بِهِمْ .

آنانکه نیکان باشند ازپیش بمیرند وبشوند و هرچه بهتربود زودتر میشود تا

چون وقت قیامت باشد نمانده باشد ازفرزندان آدم الا سریاجانی(۱) مانند سرآمدهٔ خرما وجو وایشانرا نزدیک خدای تعالی هیچ منزلتی نباشد زیرا که خدای تعالی را ندانند.

۴۳۷ ـ يُبْصِرُ أَحَدُكُمُ الْقَذَىٰ فِي عَيْنِ أَخِيهِ، وَيَدَعُ الْجِذْعَ فِي عَيْنِهِ.

یکی ازشما خاشاك درچشم برادر مسلمان بیند وبهلد درخت کونه(۲) در چشم خود؛ یعنی وقت باشد که شخص گناه برادر مؤمن ببیند وعیب وی کند وبتر ازآن بخود کند ونبیند.

۴۳۸ ـ كَبُرَتْ خِيانَةً أَنْ تُحَدِّثَ أَخاكَ حَدِيثاً هُوَ لَكَ بِهِ مُصَدِّقٌ وَ أَنْتَ لَهُ كاذِبٌ.

بزرگ خیانتی باشد که برادریرا سخنی گوئی واوترا راستگوی دارد وتو ویرا دروغ گوئی؛ یعنی سخت خیانتی بودآنکه تو با برادری سخنی دروغ گوئی و اوترا راستگوی پندارد.

۴۳۹ ـ كَأَنَّ الْحَقَّ فِيها عَلىٰ غَيْرِنا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الْمَوْتَ فِيها عَلىٰ غَيْرِنا كُتِبَ.

پنداری که این فرمانها برجزازماواجبست، وپنداری که مرگ بجزاز مانوشته شده است. ازینجا خطبهٔ رسول است (ص) که برپشت ناقه نشسته بود تاآنجا که میگوید:

« وَلَمْ يَعُدْ إِلىٰ بِدْعَةٍ » نیک بازگفت.

أنس روایت میکند از رسول علیه السّلام:

وَكَأَنَّ الَّذِينَ نُشَيِّعُ مِنَ الْأَمْواتِ سَفْرٌ عَمّا قَلِيلٍ إِلَيْنا عائِدُونَ.

و پنداری که این مردگان که از پس جنازهٔ ایشان میرویم مسافرانیند که

---

۱ ـ کذا دراصل واین کلمه ترجمهٔ «حثاله» است؛ **درمنتهی الارب گفته**: «حثاله ککناسه دانهٔ تلخ وجزآن که باگندم آمیزد وپوست جو و برنج وخرمای کوفته ومانند آن وکنجاره وهر چیزبی خیروبلایه ازهرچیزی؛ ومنه الحديث قال لعبدالله بن عمر: كَيْفَ أَنْتَ اذا بَقِيتَ فى حُثالَةٍ مِنَ النّاسِ؛ يريدُ أرْذالَهم».

۲ ـ اضافه ازقبیل اضافهٔ مقلوب است یعنی کونهٔ درخت.

نزدیک باپیش ما آیند.

نَبوِّئُهم أجداثَهم و نأكُلُ تراثَهم كأنّنا مُخلَّدون بعدَهم.

ایشان را درگورهامی نهیم ومیراثهای ایشان میخوریم پنداری که از پس ایشان بخواهیم ماندن.

قد نسينا كُلَّ واعظةٍ، و أمِنّا كُلَّ جائحةٍ.

ازیاد بازکردیم هرموعظتی را وهرپندیرا وایمن ببودیم ازهرعذابی که اصل وبن ببرد اضافت باخودمیکند ومرادبدین شماراست یعنی شما را غافل می بینم وعادت باشد که واعظ چنین گوید.

طوبى لِمَن عمِلَ بِعلمِه (۱).

خنک آنکسی را که کارکند بعلم خود.

طوبى لِمَن شغلَه عيبُه عن عيوبِ النّاس.

خنک آن مسلمانی را که عیب خویشتن اورا بازداردوبازپوشاند ازعیبهای مردمان.

وأنفقَ مِن مالٍ اكتسبَه مِن غيرِ معصيةٍ.

وبنفقه کند مالی که بدست آورده باشد ازوجه حلال ونه ازوجه حرام نفقه کند.

وخالطَ أهلَ الفقهِ والحِكمةِ وجانبَ أهلَ الذّلِّ والمعصيةِ.

و آمیزش کند یعنی صحبت کند باعالمان و دانایان و از ایشان فایده گیرد وحلال وحرام بداند و دوری کند از مردمانی که خودراجهت دنیا [وگناه] ذلیل وخوار کرده باشند.

طوبى لِمَن ذَلّت في نفسِه وحسُنت خليقتُه.

خنک آن بندهٔ را که متکبّر نبود ونفس خودرا ذلیل داند وخوی خوش دارد.

۱ - این حدیث درنسخ مخطوطهٔ شهاب الاخبار بعدازخطبه وحدیثی دیگر نقل شده است.

وَ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مالِه وَ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِه.

وانفقه کند درطاعت آنچه فضلهٔ قوت او باشد وآنچه اورابکارنیاید نگوید .

وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ يَعْدُها إِلَى بِدْعَةٍ.

وآنچه سنّت وحلال است بسندش بود و پای از سنّت بیرون ننهد و ببدعتی مشغول نگردد .

این آخر خطبه است .

۴۴۰ ـ طُوبَى لِمَنْ طابَ كَسْبُهُ وَ صَلُحَتْ سَرِيرَتُهُ وَ كَرُمَتْ عَلانِيَتُهُ وَعَزَلَ عَنِ النّاسِ شَرَّهُ.

خنک آن بنده را که کسبش حلال بود، وسرّش با خدا نیکو بود ، وبزرگ بود آشکارایش، وبازدارد از مردمان شرّ خویش .

و گفته‌اند که : « طوبی » درختی است دربهشت چون چنین گوئیم مراد آن باشد که: بهشت آن بنده‌را که چنین کند .

۴۴۱ ـ يَاابْنَ آدَمَ عِنْدَكَ ما يَكْفِيكَ وَ تَطْلُبُ ما يُطْغِيكَ .

ای فرزند آدم چندان داری که کفایتت باشد وتوطلب آن میکنی که ترا در خدا عاصی کند .

۴۴۲ ـ يَاابْنَ آدَمَ لا بِقَلِيلٍ تَقْنَعُ وَلا بِكَثِيرٍ تَشْبَعُ.

ای فرزندآدم نه باندك قناعت میکنی ونه بسیارسیرمیشوی.

۴۴۳ ـ طُوبَى لِمَنْ هُدِيَ إِلَى الإِسْلامِ وَ كانَ عَيْشُهُ كَفافاً وقَنِعَ بِهِ.

خنک بندهٔ راکه توفیق مسلمانی دارد وکفایتی دارد وبدان خرسند باشد و فضله طلب نکند ،آنکس که چنین باشد بدنیا وآخرت راحت یابد .

البابُ الرّابع

۴۴۴ ـ اِشْفَعُوا تُوجَرُوا.

رسول علیه‌السّلام چون کسی ازوی حاجتی خواستی کار بسعی کردی ومعنی آنست که‌شفاعت کنید ازبرای مردمان تاثواب یابید .

۴۴۵ ـ سافِرُوا تَغْنَمُوا.

سفر کنید تا غنیمت یابید یعنی مال بدست‌آورید ودیگرفایده‌ها بینید .

۴۴۶ ـ صُومُوا تَصِحُّوا.

روزه دارید تا تندرست باشید .

۴۴۷ ـ یَسِّرُوا وَلا تُعَسِّرُوا، وَسَکِّنُوا ولا تُنَفِّرُوا.

خوار کنید کارها برمردمان‌ودشخوار(۱) وسخت‌مکنید،وآرام‌دهید مردمان‌را وبرایشان‌نفرت مکنید که ایشان برمند.

۴۴۸ ـ زُرْغِبّاً تَزْدَدْ حُبّاً .

زیارت کن روزی وروزی نَه تادوستیت بزیادت شود وتوایشانرا دوست‌داری.

۴۴۹ ـ اِعْمَلُوا، وَقارِبُوا، وَسَدِّدُوا.

کارکنید یعنی طاعتها بپای دارید، ونزدیکی کنیدبا مسلمانان ، وکارهای خود باصلاح وسدادآورید .

۴۵۰ ـ قَیِّدْها وَتَوَکَّلْ.

عمرو بن اُمیّه گوید که: رسول‌علیه‌السّلام را گفتم که: ناقه را بندبرنهم‌ورها

۱ـ درنسخهٔ‌دیگر : «دشوار» در برهان قاطع گفته : « دشخوار باخای ثخذ و واو معدوله بر وزن و معنی دشوار است که مشکل باشد » .

کنم یاچنانش بگذارم؟ـ جواب داد: قَیِّدْهٰا ثُمَّ تَوَکَّلْ بندش برنِهِ وپس توکّل برخدای عزّوجلّ کن .

۴۵۱ ـ اِبْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ .

دادکی باهل وفرزند خود کن .

۴۵۲ ـ اُخْبُرْ تَقْلِهِ .

بیازما تا دشمن داری .

وَثِقْ بِالنّٰاسِ رُوَیْداً .

و بمردمان واثق باش خوار(۱) یعنی اعتماد برمردمان مکن واحتیاط کن .

قَیِّدُوا الْعِلْمَ بِالْکِتٰابَةِ .

محکم کنیدعلم رابنوشتن تااگر ازیاد بازکنید باسرِ نوشته شوید .

۴۵۳ ـ أَقِلَّ مِنَ الدَّیْنِ تَعِشْ حُرّاً .

کمترکن وام تا بزیی آزاد .

۴۵۴ ـ وَأَقِلَّ مِنَ الذُّنُوبِ یَهُنْ عَلَیْکَ الْمَوْتُ .

وکمترگناه کن ،یعنی گناه مکن تاآسان بود برتومرگ .

۴۵۵ ـ وَ انْظُرْ فِی أَیِّ نِصٰابٍ تَضَعُ وَلَدَکَ فَاِنَّ الْعِرْقَ دَسّٰاسٌ .

چون زن دهی فرزندرا یابشوهردهی دختر را اصل پاك طلب کن وبا اهل سداد مناکحت کن .

۴۵۶ ـ کُنْ وَرِعاً تَکُنْ اَعْبَدَ النّٰاسِ .

بازایست ازحرام تا عابدترین مردمان باشی .

۴۵۷ ـ وکُنْ قَنِعاً تَکُنْ أَشْکَرَ النّٰاسِ .

و باش قانع تا شاکرترین مردمان باشی .

۱ـ در برهان قاطع ضمن ذکرمعانی «خوار» باثانی معدوله بروزن «چار» گفته: «وسهل و آسان را نیز گفته‌اند و بمعنی اندك وقلیل هم هست».

۴۵۸ ـ وَأَحِبَّ لِلنَّاسِ ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِناً .

بمردمان همه آن دوست دار که برای نفس خود دوست میداری تا تو مؤمن باشی .

وَأَحْسِنْ جِوارَ(۱) مَنْ جاوَرَكَ تَكُنْ مُسْلِماً .

همسایگی نیکو کن با همسایه تا فعل مسلمانان کرده باشی وبدین سخن وصیّتی است که رسول علیه السلام بوهریره را میکند .

وَ أَحْسِنْ مُصاحَبَةَ مَنْ صاحَبَكَ تَكُنْ مُؤْمِناً .

و نیکو کن صحبت کردن با آنکه صحبت کند با تو تا باشی مؤمن .

۴۵۹ ـ وَاعْمَلْ بِفَرائِضِ اللهِ تَكُنْ عابِداً .

وبدانچه خدای تعالی برتو واجب کرده است قیام نمای تا عابدترین مردمان باشی .

۴۶۰ ـ وَ ارْضَ بِقِسْمِ اللهِ تَكُنْ زاهِداً .

وبدانچه خدای تعالی روزی کرده است راضی باش تا زاهدترین مردمان باشی .

۴۶۱ ـ وَازْهَدْ فِي الدُّنْيا يُحِبَّكَ اللهُ .

دردنیا زاهد باش یعنی راغب مباش تا خدا ترا دوست دارد .

۴۶۲ ـ وَازْهَدْ فِيما فِي أَيْدِي النّاسِ يُحِبَّكَ النّاسُ .

و رغبت مکن درآنچه در دست مردمانست تا مردمان ترا دوست دارند .

كُنْ فِي الدُّنْيا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ كَأَنَّكَ عابِرُ سَبِيلٍ .

عبدالله عمر گفت: رسول صلّی الله علیه وآله دست من بگرفت ومرا فرمود که :
دردنیا چنان باش که غریبان باشند، یا چنان باش که رهگذری یعنی چنانکه چون بشهری رسی دل درآن نبندی و از آن بگذری دردنیا نیز چنان باش .

---

۱ - درمنتهی الارب گفته : «جاوره مجاورةً وجواراً بالضم وقدیکسر = همسایگی کرد باوی و درزنهار وی شد، ونیز جوار بالکسر زنهار دادن کسی را وزنهار وأمان».

وَعُدَّ نَفْسَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ .

وخود را از جملهٔ مردگان شمار نه بدان معنی که بطاعت تقصیر کنی بلکه بدان معنی که طامع دنیا نباشی .

۴۶۳ ـ دَعْ مَا يُرِيبُكَ إِلَىٰ مَا لَا يُرِيبُكَ .

دست بدار ازآنچه شکّ بود ترا درآن وآنکن که ترا شکّ نبود درآن بهرزه مهل(۱) الّا آنکه ترا در آن هیچ شکّ نباشد .

۴۶۴ ـ اُنْصُرْ أَخَاكَ ظَالِماً أَوْ مَظْلُوماً .

برادرت را یاری کن اگرظالم بود اگرمظلوم . قیل : كَيْفَ نَنْصُرُ ظَالِماً؟ ـ قال : تَمْنَعُهُ عَنِ الظُّلْمِ . گفتند : چگونه یاری کنیم ظالم‌را ؟ ـ گفت که: او را ازظلم کردن بازدارید تاظلم نکند .

۴۶۵ ـ اِرْحَمْ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمْكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ .

شفقت بریدبر دوستان خدای که برزمینند تا خدای آسمان برتورحمت کند .

۴۶۶ ـ اِسْمَحْ يَسْمَحْ لَكَ .

خوار باش تا خواری یابی یعنی خدای با توسختی نکند .

۴۶۷ ـ أَسْبِغِ الْوُضُوءَ يَزِدْ فِي عُمْرِكَ .

رسول علیه السّلام انس را وصیّت کرد که: وضو را تمام کن یعنی که آب بهمهٔ اعضا رسان تا عمرت زیادت شود .

۴۶۸ ـ وَسَلِّمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ يَكْثُرْ خَيْرُ بَيْتِكَ .

چون درخانه شوی سلام کن براهل خانه‌ات تاخیرخانه‌است‌بسیارشود .

---

۱ ـ کذا .

۴۶۹ ـ إِسْتَعْفِفْ عَنِ السُّؤالِ مَا اسْتَطَعْتَ .

بازایست ازسؤال کردن تا طاقت داری .

۴۷۰ ـ قُلِ الْحَقَّ وَ اِنْ کانَ مُرّاً .

حقّ گوا گرچه تلخ باشد .

۴۷۱ ـ إتَّقِ اللهَ حَيْثُ كُنْتَ ، وَ أَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُها .

بترس ازخدا هرجا که باشی ، و چون گناه کردی پشیمان باش و توبه کن ، وطاعتی ازپیش(۱) بکن تا آن گناه بسترد .

۴۷۲ ـ وَخالِقِ النّاسَ بِخُلْقٍ حَسَنٍ .

و بامردمان خوی خوش دار وصحبت نیکو کن .

۴۷۳ ـ بُلُّوا أَرْحامَكُم وَ لَو بِالسَّلامِ(۲) .

حقّ خویشاوندان نگاهدارید واگرهمه بسلامی باشد(۳) .

۴۷۴ ـ تَهادَوْا تَزْدادُوا حُبّاً .

هدیه فرستید تا دوستیتان زیادت شود .

---

۱ ـ یعنی بعد از آن ؛ وکلمه مرکب از «پی» و ضمیر «ش» است .

۲ ـ **ابن الاثیر درالنهایه گفته** : « بَلّوا أرْحامَكُم ولَو بِالسَّلامِ أی نَدُّوها بِصِلَتِها ؛ وهم يُطْلِقُونَ النَداوَةَ عَلَی الصِّلَة كما يُطْلِقُونَ اليُبْس عَلَی القَطِيعَةِ لانّهم لما رأوا بعضَ الاَشياء يَتّصِلُ و يَخْتَلِط بالنَّداوَة ، ويَحْصُل بَيْنَهُما التَّجافِي والتَّفرُّق باليُبْس استعاروا البَلَلَ لِمَعْنَی الوَصْل واليبس لمعنی القَطِيعَة (تاآخر کلام او) » **و طریحی نیز درمجمع البحرین این کلام را آورده است، و درأقرب الموارد گفته**: « بله بالماء(کنصر) بلّاً وبلّةً = ندّاه، وبده = أعطاه، ورحمه ای قریبَه بلاً وبلالاً = وصله، ومنه : بلّوا أرحامَكُمْ ولو بالسّلام ؛ ای ندّوها بالصلة» .

۳ ـ درنسخهٔ دانشگاه این حدیث بامعنیش نیز در اینجاهست : « تهادوا تحابوا ؛ یعنی هدیه فرستید تا یکدیگررا دوست دارید » لیکن درسایر نسخ خطی شهاب نیز بنظرنرسید .

۴۷۵ ـ وَهاجِروا تُورِثوا أَبناءَكُمْ مَجْداً .

هجرت کنید تا بزرگی بفرزندانِ شما برسد یعنی هر که با رسول صلّی‌الله‌ـ علیه‌وآله هجرت کرده بودی فرزندانِ ایشانرا نیز فخربودی .

۴۷۶ ـ وَ أَقيلُوا الْكِرامَ عَثَراتِهِمْ(۱) .

و درگذاریدخطاهایِ (۲) کریمان یعنی کریمی که درحقِّ شما سخنی گفته باشد باروی او میاورید .

۴۷۷ ـ تَهادَوْا بَيْنَكُمْ فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تَذْهَبُ بِالسَّخيمَةِ(۳).

هدیه هابپذیرید از یکدیگر ومکافات بازکنید که آن کینه راببرد .

۴۷۸ ـ تَهادَوْا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ وَحَرَ الصَّدْرِ(۴) .

هدیه فرستید یکدیگر را که آن گرمی سینه را ببرد یعنی کینه‌را .

۴۷۹ ـ تَهادَوْا فَإِنَّهُ(۵) يُضعِفُ الْحُبَّ وَ يُذْهِبُ بِغَوائِلِ الصَّدْرِ .

هدیه‌دهیدوهدیه‌ستانید که [آن‌دوستی‌رابیفزایدو(۶)] رنجهاوخصومتهابردارد .

---

۱ ـ این حدیث درنسخهٔ قدیم و نسخهٔ آقای حسین باستانی راد نیست لیکن درنسخ خطی شهاب الاخبار و در نسخهٔ دانشگاه‌مطابق متن هست .

۲ ـ دراصل : « خطای » .

۳ ـ این حدیث وشرح آن درنسخهٔ دانشگاه نیست .

۴ ـ دربعضی نسخ‌خطی شهاب الاخبار :« تذهب بالضغائن» ؛ **ابن الاثیردرنهایه گفته** : « فیه : الصومُ يُذْهِبُ وَحَرَ الصَّدْرِ ؛ هوبالتحر یک غِشُّهُ و وَساوِسُه،**وقیل**: الحِقد والغَيْظ، **وقیل**:العَداوة،**وقیل**: أشدّ الغَضَب ».

۵ ـ کذا ؛ وگویا ضمیربتهادی که مصدر«تهادوا» است برمیگردد ازقبیل «اعدلوا هوأقرب للتقوی » ای العدل .

۶ ـ معنی « یضعف‌الحبّ » است که گویا ازقلم افتاده .

٤٨٠ ـ اُطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسانِ الْوُجُوهِ.

طلب خير کنید نزدیک خوبرویان که ایشان بجای آنند.

٤٨١ ـ بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً.

ازمن بأمّتان غایب رسانید اگرخود یک آیت باشد.

٤٨٢ ـ وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرائِيلَ وَلا حَرَجَ(١).

فضلهای بنی‌اسرائیل وقصّه های ایشان بحدیث وا کنید ودرآن هیچ بزه نیست.

٤٨٣ ـ اِتَّقُوا فِراسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ.

بترسید ازفراست مؤمن که اونظر کند بهدایت خدای تعالی.

٤٨٤ ـ اِتَّقُوا الْحَرامَ فِي الْبُنْيانِ فَإِنَّهُ أَساسُ الْخَرابِ.

بپرهیزید ازآنکه بمال حرام بنا کنید که(٢) اصل ویرانیست یعنی زودتر ویران شود.

٤٨٥ ـ أَكْرِمُوا أَوْلادَكُمْ وَأَحْسِنُوا آدابَهُمْ.

فرزندان خودرا گرامی کنید، وادبهای ایشان نیکو بیاموزید.

٤٨٦ ـ قُولُوا خَيْراً تَغْنَمُوا، وَاسْكُتُوا عَنِ الشَّرِّ تَسْلَمُوا.

خیر گوئید تا ثواب یابید، و خاموش باشید ازآنکه نا گفتنی است تاسلامت یابید دردنیا وآخرت.

١ـ بایددانست که این حدیث بایدبرنحوی توجیه شود که بتوان آنرا بخاتم الانبیاء صلّی‌الله‌علیه وآله نسبت داد و صدور آن را از آن حضرت جایز توان شمرد ونگارنده در مقدّمهٔ تفسیر جلاء الاذهان (صفحهٔ لو) و همچنین در خاتمة الطبع تفسیر گازر (ص. ٥٠٠ - ٥٠٣) نسبت باین حدیث بیاناتی از بعضی از بزرگان علما نقل کرده است که ملاحظهٔ آنها برای مزید بصیرت بآن مفید است هر که طالب باشد بآنجا مراجعه کند.

٢ ـ درنسخهٔ دانشگاه باضافهٔ لفظ «آن» درهمین‌جا.

۴۸۷ ـ تَخَیَّرُوا لِنُطَفِکُمْ.

برگزینید زنی پارسای عاقله ازجهت نطفه هاتاشمارا اگرفرزندی شود ازمادر پارسا باشد.

۴۸۸ ـ أَکْثِرُوا مِنْ ذِکْرِ هَادِمِ اللَّذَّاتِ.

یاد مرگ بسیارکنید که(۱)شکنندهٔ لذّتهاست.

۴۸۹ ـ رَوِّحُوا الْقُلُوبَ سَاعَةً بِسَاعَةٍ(۲).

دلها را آرام دهید ساعتی بساعت تا آسوده شوید یعنی چون ساعتی طاعت کنید وملال خیزد شما را؛ ساعتی آسایش دهیدوپس باسرِ طاعت شوید.

۴۹۰ ـ اِعْتَمُّوا تَزْدَادُوا حِلْماً.

دستار در سر بندید تا حلمتان بزیادت شود ومردمِ سر برهنه پنداری پارهٔ سبکسر(۳) بود.

۴۹۱ ـ اِعْمَلُوا فَکُلٌّ مُیَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ.

هرکس را آنکه میسّر بود کارکند که عاقل چون اختیارِ کاری کند آن کار حقّ سبحانه وتعالی آسان گرداند بر وی،وچون اختیارِ شرّی کندخدای تعالی ویرا باخود گذارد.

۴۹۲ ـ تَزَوَّجُوا الْوَدُودَ الْوَلُودَ فَإِنِّی مُکَاثِرٌ بِکُمُ الْأَنْبِیَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ.

بزنی کنیدزنی که شما را دوست دارد وبسیارزاید که من روزِ قیامت ببسیاریِ

---

۱ ـ درنسخهٔ دانشگاه باضافهٔ لفظ «آن» درهمین‌جا.

۲ ـ درنسخهٔ دانشگاه: «فساعة»واین نسخه بهتربنظرمیرسد.

۳ ـ دربرهان‌قاطع گفته: «سبکسران کنایه ازفرومایگان‌وسفیهان‌ومفلسانست».

أمّت فخرآورم بر دیگر پیغمبران .

۴۹۳ ـ تَسَحَّرُوا فَاِنَّ فِي السُّحُورِ بَرَكَةً .

سحر(۱) خورید که در سحر خوردن برکت است یعنی انباز شما بود در طاعت وچون بنده ابتدا کند بنان خوردن بگوید: بِسْمِ اللهِ ؛ وچون خورده شود بگوید: الحَمْدُ لِلّهِ ؛ واین بسیار طاعت است .

۴۹۴ ـ اِتَّقُوا النّارَ وَلَو بِشِقِّ تَمْرَةٍ .

ازآتش دوزخ بپرهیزید واگر همه بدان بود که نیم ذرّه خرما بدرویش(۲) دهید، و روایتی دیگر اگر خود بزرکلهٔ (۳) گوسفند بود .

۴۹۵ ـ اِتَّقُوا الشُّحَّ فَاِنَّهُ أَهْلَكَ مَنْ كانَ قَبْلَكُم .

بترسید از بخیلی وبخل مفرمائیدومکنید ، واگر نفستان فرماید مخالفت کنید که بخیلی بهلاك برد آنانکه ازپیش بودند چون قارون ومانند او .

۴۹۶ ـ اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَو بِشَوْصِ السِّواكِ(۴) .

مستغنی باشید از مردمان اگر همه بخواستن مسواك بود که بدهان میکنند(۵) .

۴۹۷ ـ أَعْرُوا النِّساءَ يَلْزَمْنَ الْحِجالَ .

برهنه دارید زنان را تا ملازم پرده شوند یعنی جامهٔ نیکوشان مپوشانید که ایشان ننگ دارند که بجامهٔ خَلِق(۶) ازخانه بیرون آیند .

۱ ـ کذا وبنظر میرسد که صحیح « سحری » باشد .

۲ ـ درنسخهٔ دانشگاه : « که پارهٔ خرما بدرویشی » .

۳ ـ درنسخهٔ دانشگاه : « بزن کلهٔ » ومعنی این کلمه برای من معلوم نشد .

۴ ـ **ابن الاثیر در النهایه گفته :** « فیه انّه کانَ يَشُوصُ فاهُ بالسِّواكِ ای يَدْلُکُ أسنانَه ويُنَقّيها **وقیل :** هوأن يَستاكَ مِن سُفْلٍ اِلى عُلْوٍ، **واصل الشَّوص الغسل :** ومنه الحديث اِستَغنُوا عَنِ النّاسِ ولو بِشَوْصِ السِّواكِ ای بِغُسالَتِه **وقیل:** بما يَتَفَتَّتُ منه عِندَ التَّسَوُّكِ».

۵ ـ درنسخهٔ دیگر : « بکنید » .

۶ ـ **درغیاث اللغات گفته :** « خَلَق بفتحتین کهنه شدن جامه، وبمعنی جامهٔ کهنه وبدین معنی بکسر لام نیزآمده؛ ازمنتخب وبهارعجم ولطایف وصراح ».

٤٩٨ ـ إِسْتَوْصُوا بِالنِّساءِ خَيْراً فَإِنَّهُنَّ عَوانٍ(١) عِنْدَكُمْ .

با زنان صحبت نیکو کنید و حق ایشان نگاهدارید که ایشان اسیرانند بنزدیک شما .

٤٩٩ ـ حَصِّنُوا أَمْوالَكُمْ بِالزَّكوةِ، وَداوُوا مَرْضاكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَأَعِدُّوا لِلْبَلاءِ الدُّعاءَ .

درحصن گیرید مالها را بدانمعنی که زکوة بدهید، ومداوا کنید بیماران را بآنکه بصدقه دهید چیزی ، ودعا کنید تا بلاها بگرداند ازشما .

٥٠٠ ـ اغْتَنِمُوا الدُّعاءَ عِنْدَ الرِّقَّةِ فَإِنَّها رَحْمَةٌ .

بغنیمت دارید دعا گفتن بنزدیک آنکه دلتان نازك باشد که دعا در آنوقت نزدیک باشد برحمت خدای تعالی وباجابت نزدیک بود، رسول علیه السّلام این آنوقت گفت که ابوبکر(٢) قرآن میخواند بنزدیک رسول علیه السّلام وجماعت گوش میداشتند گفت : این وقت را بغنیمت دانید بدعا(٣) .

٥٠١ ـ أَلِظُّوا بِياذَا الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ(٤) .

یعنی بسیار بگوئید :«یا ذاالجلال والإکرام» را هنگام دعا؛ یعنی ای خداوند عظمت وجلال، وبزرگ کننده وگرامی دارنده .

٥٠٢ ـ الْتَمِسُوا الرِّزْقَ فِي خَبايَا الْأَرْضِ .

طلب روزی کنید در زیر زمینها یعنی کشت کردن و زراعت شغلی بزرگ

---

١ ـ **ابن الاثیر درالنهایه گفته :** «فیه: أطعموا الجائع وفكّوا العانی؛ العانی الأسیر وكلّ من ذلّ واستكان وخضع فقد عَنا يَعْنُو،وهو عانٍ والمرأة عانية وجمعها عَوانٍ ومنه الحديث: اتّقوا الله فی النّساء فإنّهنّ عَوانٍ عِندَكم ؛ ای أُسَراء أو كالأُسَراء » .

٢ ـ درنسخهٔ دانشگاه : « أبوذر رحمه‌الله » .

٣ ـ درنسخهٔ دانشگاه : « این وقت بغنیمت دارید دعا را » .

٤ ـ **ابن الاثیر درالنهایه گفته : « فی حديث الدعاء :** ألظّوا بياذا الجلال والاكرام ؛ أی الزموه واثبُتوا عليه وأكثروا من قوله والتلفّظ به فی دعائكم: ألظّ بالشیء يُلظّ إلظاظاً اذا لزمه وثابر عليه ، **وفی حديث رجم اليهودی :** فلمّا رآه النّبی صلی‌الله عليه وسلّم ألظّ به النِّشدة أی ألحّ فی سؤاله وألزمه ايّاه » .

و کاری عظیم است .

۵۰۳ - تَفَرَّغُوا مِنْ هُمُومِ الدُّنيا مَا اسْتَطَعْتُمْ .

بازدارید غمهای دنیا چندانکه بتوانید کردن یعنی اسباب دنیا کم کنید .

۵۰٤ - كِيلُوا طَعامَكُمْ يُبارَكْ لَكُمْ فِيهِ .

برپیمائید طعامها یعنی آرد و گندم چون خریده باشید برسنجید تا اگر کم باشد تمامی بستانید و اگر زیاده باشد باز گردانید تا برکت کند شما را .

۵۰۵ - اُطْلُبُوا الْفَضْلَ عِنْدَ الرُّحَماءِ مِنْ أُمَّتِي تَعِيشُوا في أَكْنافِهِمْ .

طلب فضل کنید بنزدیک مشفقان از (۱) امّت من تا بزیید (۲) در همسایگی ایشان .

۵۰٦ - اُطْلُبُوا الْخَيْرَ دَهْرَكُمْ ، وَتَعَرَّضُوا لِنَفَحاتِ رَحْمَةِ اللهِ (۳) ، فَإِنَّ لِلّٰهِ نَفَحاتٍ مِنْ رَحْمَتِهِ يُصِيبُ بِها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ .

طلب خیر کنید تا باشید و نا امید مباشید ، ومنتظر روزی خدای تعالی میباشید که خدای تعالی را نفحاتی بود که میرساند آنرا که خواهد از بندگان خویش ؛ و مراد بنفحات آنست که : حالاً بعد حال خدای تعالی روزی میرساند وفرج (٤) می آورد .

۵۰۷ - اجْمَعُوا وُضُوءَكُمْ جَمَعَ اللهُ شَمْلَكُمْ .

رسول علیه السّلام ازآنکه طشت بهربار برگیرند وبریزند نهی کرد وفرمود : گردآورید بیکبار درطشت شورشهای خودتان تا خدای تعالی پراکندهٔ شما گردآورد .

۵۰۸ - نَوِّرُوا بِالْفَجْرِ (۵) فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْأَجْرِ .

نماز بامداد باوّل وقت کنید که آن بثواب عظیم تر بود .

۱ - درنسخهٔ قدیم : « بر » . ۲ - یعنی زندگانی کنید .

۳ - ابن الاثیر درالنهایه گفته : « نَفَحَ الطِّيبُ اذافاحَ ومنه الحديث : انّ لربّكم في ايّام دهرِكم نَفَحاتٍ ألا فتعرّضوا لها ؛ وفي حديث آخر : تعرّضوا لنفحات رحمة الله تعالى » .

٤ - درنسخهٔ دیگر : « روزی و فراخی » ؛ وشاید « روزی بفراخی » بوده است .

۵ - طریحی درمجمع البحرین گفته : « نوّرت بصلوة الفجر = صلّيتها في النور » .

۵۰۹ ـ تَمَسَّحُوا بِالأرضِ فَإنّها بِكُمْ بَرَّةٌ(۱).

دست بزمين درماليد وازخاك ننگ مداريد كه خاك برشما مشفق است؛ اين مجازاست يعنى درحيات شمارا نعمت ميدهد، ودرحالِ مرگ شما را بخود بازپوشاند.

۵۱۰ ـ دَعُوا النّاسَ يَرْزُقِ اللهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ.

بگذاريد مردمانرا كه خداى تعالى روزىِ بعضى بردست بعضى ميرساند.

۵۱۱ ـ اِسْتَعِينُوا عَلى اِنْجاحِ الْحَوائِجِ بِالْكِتْمانِ لَها.

چون خواهيد كه حاجتها زودتر برآيد پنهان داريد.

۵۱۲ ـ اِلْتَمِسُوا الْجارَ قَبْلَ شَرَى الدّارِ، وَالرَّفِيقَ قَبْلَ الطَّرِيقِ.

طلبِ همسايه كنيد پيش‌از آنكه سراى بخريد، وطلبِ همراه كنيد پيش‌از آنكه راه برويد(۲).

۵۱۳ ـ تَداوَوْا فَإنّ الّذي أنْزَلَ الدّاءَ أنْزَلَ الدَّواءَ.

بيماران را دارو دهيد كه آنخداى كه درد بفرستاد درمان نيز بفرستاد، وهر دردى‌را درمانى بديد كرده‌است.

۵۱۴ ـ اُحْثُوا التُّرابَ فِي وُجُوهِ الْمَدّاحِينَ.

پاشيد خاك در روىِ مدّاحان؛ زيرا كه مدّاحان بيشتر دروغ گويند. آورده‌اند كه وقتى مردى عثمان بن عفّان را مدح كرد ومقداداسود ايستاده‌بود اندك خاكى بروىِ وى پاشيد، عثمان بامقداد گفت كه: چرا چنين كردى؟ ـ مقداد گفت:

۱ـ ابن‌الاثير درالنهايه بعد از ذكرمعنى «بَرّ» بفتح باء و كسر آن گفته: «ومنه الحديث: تَمَسَّحوا بالأرض فإنّها بكم بَرّة أى مُشْفِقَة عَلَيكُمْ كالوالِدَةِ البَرَّةِ بأولادها يعنى أنّ مِنها خَلقَكم و فيهامعاشَكم و اِليها بعدَالموتِ كفاتَكم».

۲ـ يعنى پيش‌از آنكه براى‌سفرى راهى‌شويدو براه‌بيفتيد، نظيرقول اميرالمؤمنين عليه السّلام است كه: «سَلْ عنِ الجارِقبل الدّار والرّفيق قبل الطَّريقِ» (جزء وصيّت آنحضرت است بامام‌حسن‌مجتبى (ع) كه در نهج البلاغه و ساير كتب معتبره مذكور است).

من از رسول علیه السّلام شنیدم که گفت : چنین کنید ، پس هر که ترا مدح کند بچیزی که در تو نباشد دشمن دار اورا .

۵۱۵ ـ أَحْسِنُوا إِذَا وُلِّيتُم ، وَ اعْفُوا عَمَّا مَلَكْتُم .

نیکوئی کنید چون پادشاه باشید ، وعفو کنید زیردستان را تا ثواب یابید .

۵۱۶ ـ أَطْعِمُوا طَعَامَكُمُ الأَتْقِيَاءَ ، وَ أَوْلُوا مَعْرُوفَكُمُ الْمُؤْمِنِين .

طعام دهید ترسکارانرا یعنی مهمان کنید ترسکارانرا ، ونیکوئی کنید بامؤمنان یعنی آنکه بدست شما در بود از مواسات کردن مال وحشمت با مسلمانان ؛ بکنید .

۵۱۷ ـ اِسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنْ طَمَعٍ يَهْدِي إِلَى طَبَعٍ (۱) .

پناه با خدای برید از آن طمعی که شما را خساستی یا معصیتی آورد .

۵۱۸ ـ أَجْمِلُوا فِي طَلَبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلّاً مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ مِنْهَا .

طلب دنیا از وجه نیکو کنید تا خدای تعالی کارهای شما آسان کند که آنچه روزی شماست بشما رسد .

۵۱۹ ـ أَصْلِحُوا دُنْيَاكُم وَ اعْمَلُوا لِآخِرَتِكُمْ .

دنیا را باصلاح آورید و معاش دنیا از وجهی حلال طلب کنید ، واز برای آخرت عمل کنید .

۵۲۰ ـ أَفْشُوا السَّلَامَ تَسْلَمُوا .

سلام فاش دارید برمسلمانان تا بسلامت باشید .

---

۱ - ابن الاثیر در النهایه گفته : « فیه : من تَرَكَ ثلاثَ جُمَعٍ مِنْ غَيْرِ عُذرٍ طَبَعَ اللهُ علىٰ قَلبِه أى خَتَمَ عَلَيهِ وغَشّاه ومَنَعَهُ ألطافَه ، والطَبْع بالسكونِ الخَتْمُ و بالتحريك الدَّنَس وأصله من الوَسَخ و الدَّنَسِ يَغْشِيانِ السَّيفَ؛ يقالُ : طَبِعَ السَّيف يطبَع طبعاً ثمَّ استُعْمِلَ فيما يُشبِهُ ذلك من الأَوْزارِ والآثام وغَيْرِهِما مِنَ المَقابِح ؛ ومنه الحديث : أعوذُ باللهِ من طَمَعٍ يَهْدِي الى طَبَعٍ؛ اى يؤدّى الى شَيْنٍ وعَيْبٍ ،وكانوا يَرون أنَّ الطَّبَعَ هوالرَّين ،قال مجاهد: الرَّيْن أيسَرُ من الطَبَعِ ، والطَّبَعُ أيْسَرُ مِنَ الأَقفال والأقفال أشدُّ ذلك كُلّه وهواشارة الى قوله تعالى كلّا بلْ رانَ على قلوبِهِم ،وقوله : طَبَعَ اللهُ علىٰ قلوبِهِم ،وقوله : أمْ علىٰ قلوبٍ أقفالُها » .

۵۲۱ ـ أَفْشُوا السَّلامَ ، وَ أَطْعِمُوا الطَّعامَ ، وَ صِلُوا الأَرْحامَ ، وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَ النّاسُ نِيامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلامٍ .

سلام فاش دارید بر مسلمانان ، و طعام دهید خواهندگانرا ؛ و مسلمانانرا مهمانی کنید، و بپیوندید باخویشان برحمتها ونیکوئی کنید ، وبشب نماز کنید درآن وقت که مردمان خفته باشند تا ببهشت رسید بسلامت. سلامی(۱) گوید که : چون رسول علیه السّلام بمدینه آمد مردمان مدینه بدیدار او علیه السّلام آمدند من نیز چون رسول را علیه السّلام بدیدم بدانستم که او علیه السّلام از دروغزنان نیست اوّل خبر که از وی شنیدم این بود .

۵۲۲ ـ اِحْفَظُونِي (۲) فِي عِتْرَتِي فَاِنَّهُمْ خِيارُ أَصْحابِي (۳) .

مرا نگاهدارید درآنکه حقّ خویشاوندی من نگاهدارید یعنی فرزندان ایشان بهترین خویشاوندان من اند.

۵۲۳ ـ اِسْتَشِيرُوا ذَوِي الْعُقُولِ تَرْشُدُوا ، وَلا تَعْصُوهُمْ فَتَنْدَمُوا .

مشورت کنید باخداوندان عقل تاراه راست یابید ، ومخالفت ایشان مکنید که پشیمان باشید بدنیا و آخرت .

۵۲۴ ـ تُوبُوا اِلى رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمُوتُوا .

توبه کنید ازمعاصی وبادرگاه خدای تعالی شوید پیش از آنکه بمیرید.

۱ـ درنسخهٔ دانشگاه : « عبد سلام » .

۲ـ باید دانست که ترتیب نقل احادیث دراین کتاب با احادیث اصل شهاب الاخبار دربعضی موارد از جهت تقدیم و تأخیر فرق دارد و ما در بعضی موارد اشاره بآن کردیم ودربعضی موارد اشاره نکردیم وازآن جمله این مورد است زیراکه درنسخ خطّی شهاب بعدازاین حدیث این حدیث است «تَعَشَّوا وَلَوْ بِكَفٍّ مِنْ حَشَفٍ فَاِنَّ تَرْكَ الْعِشاءِ مَهْرَمَةٌ » که بعد از چندین حدیث درنسخ این شرح خواهد آمد و این مورد نظایر بسیارهم دارد .

۳ـ کذا ترجمه ومتن که هردومشوش است و دربعضی نسخ شهاب الاخبارقبل ازآن : این حدیث «احفظونی فی اصحابی فانّهم خیارُ امّتی» نیزهست .

۵۲۵ ـ وَ بادِرُوا بِالْأَعْمالِ الزّاكِيَةِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا.

بشتابید بطاعت کردن پیش‌ازآنکه شما را از آن باز دارند بمرگ یا ببیماری.

۵۲۶ ـ وَ صِلُوا الَّذي بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ بِكَثْرَةِ ذِكْرِكُمْ إِيّاهُ.

جهد کنید تابرضای خدای‌تعالی رسید بدانمعنی که ذکر خدای‌تعالی بسیار کنید بدل و زبان.

۵۲۷ ـ تَجافَوْا(۱) عَنْ عُقُوبَةِ ذَوِي الْمُرُوَّةِ ما لَمْ تَكُنْ حَدّاً.

حضرت رسول علیه‌السّلام امانرا میگوید که: اگرآن‌بنده که خداوندنعمت ومودّت باشد گناهی کرده است که آن حدّ بواجب نکند شما از وی درگذرید یعنی چون کسی بود که بندگان خدا را از وی منفعت بود.

۵۲۸ ـ تَجافَوْا عَنْ ذَنْبِ السَّخِيِّ فَإِنَّ اللهَ آخِذٌ بِيَدِهِ كُلَّما عَثَرَ.

درگذارید گناه بندهٔ سخی‌راکه خدای عزّوجل بندهٔ که مال فدای خلقان دارد از بهر خدای تعالی دستش گیرد هر گاه که بیفتد یعنی چون حدّی بواجب نکند(۲).

این خبر و آن خبر که از پس اینست یکی است.

۵۲۹ ـ عُودُوا الْمَرِيضَ وَ اتَّبِعُوا الْجَنائِزَ تُذَكِّرْكُمُ الْآخِرَةَ.

۱- **ابن الاثیر درالنهایه گفته:** «فیه: انّه کانَ یُجافِي عَضُدَیه عن جَنْبَیهِ لِلسُّجود أی یُباعِدُهما، و **منه الحدیث الآخر:** اذاسَجَدْتَ فتَجافَ وهو مِنَ الجَفاء البُعْد عن الشّیء یقال: جفاه إذا بَعُدَ عنه، وأجْفاهُ اذا أبْعَدَهُ (تا آخر گفتاراو)» **ودر موعظهٔ پیغمبر أکرم برای أبوذر** -رضی‌الله عنه- **واورداست:** یااباذر: اذادَخَلَ النُّورُ القَلْبَ انْفَسَحَ القَلْبُ واسْتَوْسَعَ فقلتُ: فماعَلامَةُ ذلکَ بأبي أنتَ وأمّي یارسولَ اللهِ؟ قال: الإنابَةُ إلی دارِ الخُلُودِ، والتّجافِي عن دارِ الغُرُورِ، والاستعدادِ لِلمَوْتِ قبل نُزُولِه».

۲- درهرسه نسخه: «کند».

بیمارانرا بازپرسید و عیادت بیماران بفضیلت دارید، و از پس جنایزهای (۱) مسلمانان سعی کنند و بروید که این فعل قیامتست که بایاد مردمان آورد (۲).

۵۳۰ - وَلْيَكُنْ بَلاغُ أَحَدِكُمْ مِنَ الدُّنْيا كَزادِ الرّاكِبِ.

باید که هریک ازشما بسنده (۳) کند از مال واسباب دنیا بدانقدر که برشتری نهند و مسافریرا تمام بود که شما همه رهگذرید. سعدبن مالک و برادرش مسعود هردو در پرسیدن سلمان فارسی رحمه‌الله شدند سلمان بگریست آنگاه گفت: دانید که بچه میگریم؟ برآنکه رسول علیه‌السّلام باما عهدی کرد و مابجای نیاوردیم.

۵۳۱ - اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ، شَبابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ، وَ غِناكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَ فَراغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ، وَ حَياتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ.

رسول علیه السّلام پند میدهد و موعظت میکند و میفرماید که: پنج چیز بغنیمت دارید پیش از پنج چیز:

اوّل - برنائی بغنیمت دارید پیش از پیری.

دوّیم - تندرستی پیش از بیماری.

سیّم - توانگری بغنیمت دارید پیش از درویشی.

چهارم - فراغت بغنیمت دارید پیش از آنکه مشغول شوید.

پنجم - زندگانی بغنیمت دارید پیش از آنکه مرگ شما را دریابد **یعنی** این پنج گانه بجای آرید و بطاعتها شتابید

۵۳۲ - لِيَأْخُذِ الْعَبْدُ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ، وَ مِنْ دُنْياهُ لِآخِرَتِهِ، وَ مِنَ الشَّيْبَةِ قَبْلَ الْكِبَرِ، وَمِنَ الْحَياةِ قَبْلَ الْمَماةِ، فَما بَعْدَ الدُّنْيا مِنْ دارٍ إِلَّا الْجَنَّةُ أَوِ النّارُ.

---

۱ - در نسخهٔ دانشگاه: و نسخهٔ آقای باستانی راد «جنازه های».

۲ - در اینجا نیز اختلاف میان این شرح و نسخ شهاب هست.

۳ - **در برهان‌قاطع گفته**: «بسند بروزن سمند سزاوار و کافی و کفاف و کفایت را گویند و بمعنی تمام هم آمده‌است و **بسنده** بروزن رونده نیز بمعنی بسند است که سزاوار و کافی و تمام باشد».

باید که باز گیرد (۱) بنده از تن خود برای تن خود ، و از دنیای خود برای آخرت خود ، و از برنائی بهره گیرد پیش از پیری ، و از زندگانی پیش از مرگ نصیب بر گیرد ، که پس از دنیا هیچ جائی نیست الّا بهشت یا دوزخ .

۵۳۳ ـ كُونُوا فِي الدُّنْيَا أَضْيَافاً وَاتَّخِذُوا الْمَسَاجِدَ بُيُوتاً .

در دنیا چنان باشید که مهمانان یعنی دل درو مبندید و مسجد بخانهٔ خود گیرید یعنی ملازمت مسجد کنید تا ذکر بسیار کنید خدایرا .

۵۳٤ ـ وَعَوِّدُوا قُلُوبَكُمُ الرِّقَّةَ .

نازك دلی و ترس و شفقت عادت کنید دلهای خودرا .

۵۳۵ ـ وَأَكْثِرُوا التَّفَكُّرَ وَالْبُكَاءَ وَلَا تَخْتَلِفَنَّ بِكُمُ الْأَهْوَاءُ .

و در صنعهای خدای‌تعالی تفکّر کنید و بسیار گریید، وهوای نفس شما را بنگرداند .

۵۳۶ ـ أَكْرِمُوا الشُّهُودَ فَإِنَّ اللهَ يَسْتَخْرِجُ بِهِمُ الْحُقُوقَ وَيَدْفَعُ بِهِمُ الظُّلْمَ (۲) .

گواهانرا گرامی دارید که خدای تعالی حقّها بدین گواهان بدید آورد ، و ظلمها بدیشان باز دارد .

۵۳۷ ـ اِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تُحْمَلُ عَلَى الْغَمَامِ ؛ يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَأَنْصُرَنَّكَ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ .

بپرهیزید از دعای مظلوم ازآنکه آن دعا بنزدیك خدای تعالی شود وخدا

۱ـ در نسخهٔ قدیم : «که‌ها گیرد» .

۲ـ بعیداً محتمل است که این کلمه «ظلم» بضمّ ظاء وفتح لام خوانده شود یعنی جمع ظلمت باشدپس معنی بجای «ظلمها» : «ظلمتها» خواهدبودلیکن این احتمال بسیار بعید است.

اجابت کند دعای وی و فرشتگان دعای وی برآسمان برند(۱) وخدای تعالی گوید: بعزّت من که من ترا دست دهم برآن ظالم اگرچه از پس مدّتی باشد.

۵۳۸ـ اِرْحَمُوا ثَلاثَةً؛ غَنِیَّ قَوْمٍ اِفْتَقَرَ، وَعَزِیزَ قَوْمٍ ذَلَّ، وَعالِماً یَلْعَبُ بِهِ الْحَمْقیٰ وَالْجُهّالُ.

شفقت برید برسه کس؛ یکی توانگری که درویش شده باشد، ویکی عالمی که در دست احمقان و سفیهان افتاده باشد وایشان اورا رنجه میدارند، وعزیز قومی که خوار شده باشد.

۵۳۹ ـ تَعَشَّوْا وَلَوْ بِکَفٍّ مِنْ حَشَفٍ؛ فَاِنَّ تَرْکَ الْعِشاءِ مَهْرَمَةٌ (۲).

شام خورید اگر همه کفی خرمابود که نان نخوردن شام ضعیفی آورد، قومی بودند که در خوردن تقصیر میکردند تا بدانقدر که ضعیف میشدند و از طاعتها باز میماندند رسول علیه السّلام ایشانرا چنین فرمود گفت: اگر بروزه باشید شام خورید.

۵٤۰ ـ اُنْظُرُوا اِلیٰ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْکُمْ، وَلا تَنْظُرُوا اِلیٰ مَنْ هُوَ فَوْقَکُمْ؛ فَاِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ لا تَزْدَرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ.

در آنکس نگرید که بمال زیر شما باشد و در طاعت بالای شما باشد، و در آنکس منگرید که درمال بالای شماباشدودرطاعت زیر شما باشد، که این سزاوارترست بدانکه نعمت خدای تعالی برخود حقیر مشمارید.

۵٤۱ ـ أَمِطِ الْأَذیٰ عَنْ طَرِیقِ الْمُسْلِمِینَ تَکْثُرْ حَسَناتُکَ (۳).

سنگریزه و هرچه درراه باشدازراه مسلمانان بردار تابسیار گرددطاعتهای تو.

۱ـ کذا و معنی «علی الغمام» را ارباب تحقیق ازشروح کتب احادیث ملاحظه کنند.

۲ـ از حدیث ۵۳۰ تا این حدیث در نسخ خطی شهاب در اینجا نقل نشده است.

۳ـ این حدیث در بعضی نسخ مخطوطهٔ شهاب الاخبار که بنظرم رسید در این مورد ذکرنشده است.

۵۴۲ ـ أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً مَا؛ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْماً مَا.

دوستی کن بادوستت دوستیی آسان که روزی شاید که دشمنِ توباشد.

وَ أَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْناً مَا؛ عَسىٰ أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْماً مَا.

ودشمن دار دشمنت‌را دشمنیی آسان که شاید که روزی دوستِ تو شود.

۵۴۳ـ أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللّٰهِ فَإِنَّهُ رَأْسُ أَمْرِكَ، وَعَلَيْكَ بِالْجِهَادِ فَإِنَّهُ رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي.

ابوذرّ گوید که: رسول علیه‌السّلام مرا وصیّت کرد که: ترا وصیّت‌میکنم که از خدا بترسی که سرمایهٔ همه کاری ترسِ خداست، و برتو باد که جهاد کنی باکافران که امّتانِ مرا نیست که باکناره شوند.

۵۴۴ ـ وَلْيَرُدَّكَ عَنِ النَّاسِ مَا تَعْرِفُ مِنْ نَفْسِكَ.

و باید که ترا از عیبِ مسلمانان بازدارد عیبهائی که در خود دانی.

۵۴۵ ـ وَاخْزُنْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ فَإِنَّكَ بِذٰلِكَ تَغْلِبُ الشَّيْطَانَ.

و زبان نگاهدار الّا سخنی که خیر باشد که اگر چنین باشی دیو را غلبه کرده باشی.

۵۴۶ ـ اِقْرَءِ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُهُ.

قرآن میخوان چندانکه ترا از معصیتها باز دارد، و چون قرآن خوانی و از معصیتها باز نایستی همچنان باشد که ناخوانده باشی.

۵۴۷ ـ أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَىٰ مَنِ ائْتَمَنَكَ، وَلَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ.

امانت بده بدانکس که ترا بأمین کند، وخیانت مکن باآنکس که باتو خیانت بکند.

۵۴۸ - أَعْطُوا الْأَجِيرَ أَجْرَهُ قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ(۱) عَرَقُهُ .

بدهید مزدِ مزدور پیش از آنکه عرقش باز خوشد .

۵۴۹ - اِحْفَظِ اللهَ يَحْفَظْكَ ، اِحْفَظِ اللهَ تَجِدْهُ أَمٰامَكَ .

عبدالله عبّاس رضی‌الله عنه میگوید که : رسول علیه السّلام فرمود مرا که : ای غلام فرمانِ خدا نگاه‌دارتاخدا ترا نگاه دارد ، و فرمانِ خدا نگاه دارتاخدای تعالی یار و ناصرِ تو باشد .

تَعَرَّفْ إِلَى اللهِ فِي الرَّخٰاءِ يَعْرِفْكَ فِي الشِّدَّةِ .

حقِّ خدای‌تعالی برخود بشناس درآنحال‌که ترا خوار بود یعنی نیکوئی کن بادرویشان از بهرِ خدا تا ترا دوست دارد بوقتِ سختی .

وَ اعْلَمْ أَنَّ مٰا أَصٰابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ ، وَ مٰا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ .

بدانکه آنچه بتو رسید از تو درنگذشت، و آنچه درگذشت‌بتو نرسید(۲) .

وَ اعْلَمْ أَنَّ الْخَلاٰئِقَ لَوِاجْتَمَعُوا عَلىٰ أَنْ يُعْطُوكَ شَيْئاً لَمْ يُرِدِاللهُ أَنْ يُعْطِيَكَ لَمْ يَقْدِرُوا عَلىٰ ذٰلِكَ .

و بدانکه اگر همهٔ خلق گرد آیند برآنکه ترا چیزی دهند که خدای‌تعالی‌آن نصیبِ تو نکرده است قادر نباشند برآن؛ وآن بتو نرسد .

۱- در أقرب‌الموارد گفته : « جفّ الثوب و غیره (کضرب) جَفٰافاً و جُفُوفاً = یبس ؛ وأمّا موازنته لِعَلِمَ فلغةٌ فیه حکاها أبوزیدِ وردّها الکساءیّ» .

۲- مراد اینست که آنچه باید برحسب تقدیر خدابتو برسد از تو درنخواهد‌گذشت وآنچه نباید برسد هرگز بتو نخواهد رسید .

أَوْ يَصْرِفُوا عَنْكَ شَيْئاً أَرادَاللّٰهُ أَنْ يُصِيبَكَ لَمْ يَقْدِرُوا عَلىٰ ذٰلِكَ.

یا خواهند که بلائی از تو بگردانند یا از تو نعمتی بازدارند که خدا بتقدیر تو کرده باشد قادر نباشند برآن.

فَإِذٰا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللّٰهَ، وَ إِذٰا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللّٰهِ.

چون خواهی از خدا خواه، و چون طلب یاری کنی از خدا طلب کن.

وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً.

و بدانکه نصرت و یاری خدا درصبرست چون صبر کنی بمقصود رسی، وچون غم واندوه دهد ازپسش فرح‌ورستگاری دهد وباهردشخواریی آسانیی‌است.

وَ اعْلَمْ أَنَّ الْقَلَمَ قَدْجَرىٰ بِمٰا هُوَ كٰائِنٌ.

و بدانکه قلم برفته است یعنی پیدا بکرده است هر چه خواهد بودن.

این آخر وصیّت است که رسول علیه‌السّلام ابن عبّاس را کرد.

۵۵۰ ـ عِشْ مٰا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، وَ أَحْبِبْ مَنْ أَحْبَبْتَ فَإِنَّكَ مُفٰارِقُهُ.

رسول علیه‌السّلام میفرماید که: جبرئیل آمد علیه‌السّلام بمن که: یامحمّد چنانکه خواهی بزی در دنیا که آخر بمیری، و هرکه‌را خواهی دوست دار دردنیا که از وی جدا خواهی شدن.

۵۵۱ ـ وَ اعْمَلْ مٰا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِهِ.

و آنچه خواهی بکن که جزایت برآن دهد خدای.

۵۵۲ ـ اِصْنَعِ الْمَعْرُوفَ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَهْلُهُ وَ إِلىٰ مَنْ لَيْسَ أَهْلَهُ، فَإِنْ أَصَبْتَ أَهْلَهُ فَهُوَ أَهْلُهُ، وَ إِنْ لَمْ تُصِبْ أَهْلَهُ فَأَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ.

نیکوئی کن باآنکس که اهلش بود وباآنکس که اهلش نبود که اگربااهلش کنی او از اهل آنست و اگرنه تو از اهل آنی .

۵۵۳ ـ اِشْتَدِّی أَزْمَةُ تَنْفَرِجی(۱) .

سخت باش ای قحط سال تابزایل باشی ؛ که کار چون بغایت رسد رستگاری پدید آید .

۵۵٤ ـ أَنْفِقْ یا بِلالُ فَلا تَخْشَ مِنْ ذِی الْعَرْشِ اِقْلالاً .

چیزی که داری بخرج کن ای بلال و مترس که خدای تعالی درویش نبود .
گفته اند که : بلال اندك خرمائی بذخیره بنهاده بود جهت آنکه چون مصطفی علیه السّلام را مهمان برسد بخورد، رسول علیه السّلام گفت که: بخرج کن .

۵۵۵ ـ بَشِّرِ الْمَشّائِینَ فِی ظُلَمِ اللَّیْلِ اِلَی الْمَساجِدِ بِالنُّورِ التّامِّ یَوْمَ الْقِیامَةِ .

بشارت ده آن مسلمانی را که بتاریکی شب بمسجد رود بنماز که خدای تعالی روز قیامت ایشانرا نوری [تامّ] بدهد .

۵۵٦ ـ عَلَیْكَ بِذاتِ الدِّینِ تَرِبَتْ یَداكَ .

برتو باد زنی را که بزنی کنی خداوند دین باشد و اگر چنین نکنی خاك آلود باشد دستهای تو یعنی درویش شوی .

۵۵۷ ـ عَلَیْکُمْ مِنَ الْأَعْمالِ بِما تُطِیقُونَ؛ فَاِنَّ اللهَ لا یَمَلُّ حَتّی تَمَلُّوا .

برشما باد که آن کنید که طاقتش دارید که خدای تعالی توفیق بنده باز دهد و باز نگیرد الّا آن وقت که بنده را ملال بگیرد از کردن طاعت، وملال ازآن وجه

---

۱ - **ابن الاثیر درالنهایه گفته** : «فی حدیث : اشْتَدِّی أَزْمَةُ تَنْفَرِجی ؛ الأَزْمَةُ السَّنَةُ المُجْدِبَةُ ؛ یقالُ: إنَّ الشِّدَّةَ اذا تَتابَعَت انفَرَجَتْ واذا تَوالت تولّت ؛ ومنه حدیث مجاهد: انّ قریشاً أصابتهم أزْمَةٌ شَدِیدَةٌ وکانَ أبوطالبِ ذاعِیال» .

که برما رواست از خدای‌تعالی محالست یعنی ملولی برخدای تعالی روا نیست .

۵۵۸ ـ اِذٰا وَزَنْتُمْ فَارْجِحُوا .

چون از مال خود چیزی برسنجید که بکس دهید چرب برکشید .

۵۵۹ ـ اِذٰا أَتٰاکُمْ کَرِیمُ قَوْمٍ فَأَکْرِمُوهُ .

چون کریمی بشما آید گرامیش دارید و کرامتش کنید .

۵۶۰ ـ اِذٰاجٰاءَکُمُ الزّٰائِرُ فَأَکْرِمُوهُ .

چون کسی بزیارت شما آید گرامیش دارید، جریر پیش رسول علیه السّلام آمد گفت : بچه کار آمدهٔ ؟ ـ گفت : تا ایمان آورم، رسول علیه السّلام این خبر بگفت و ردای خویش بازیرش افکند .

۵۶۱ ـ اِذٰا غَضِبْتَ فَاسْکُتْ .

چون در خشم شدی خاموش باش که هرچه درحال خشم گوئی نیک نیاید .

۵۶۲ ـ اِذٰا أَحَبَّ أَحَدُکُمْ أَخٰاهُ فَلْیُعْلِمْهُ .

چون ازشما یکی برادر را دوست داردباید که اورا معلوم بکند تابزیادت بود .

۵۶۳ ـ اِذٰا بُویِعَ لِخَلیفَتَیْنِ فَاقْتُلُوا الْآخِرَ مِنْهُمٰا(۱) .

چون بیعت کنند دوامام را ونخستین شایستهٔ امامت بود باید که کارزار کنید با دویمین .

۵۶۴ ـ اِذٰا تَمَنّیٰ أَحَدُکُمْ فَلْیَنْظُرْ اِلیٰ مٰا یَتَمَنّٰاهُ فَاِنَّهُ لٰا یَدْرِی مٰا کُتِبَ لَهُ مِنْ أُمْنِیَّتِهِ .

چون یکی ازشما تمنّائی کند گونیک ببین که چه تمنّامی کند که او نداند که او را مقصودش رسد یانه ؟ باری تمنّای نیک کن .

۱ ـ ابن الاثیر درنهایه گفته: «فی الحدیث : اذا بویع لخلیفتَیْن فاقتلُوا الآخرمنهما ؛ أی أبطِلوا دعوتَه واجْعَلوه کمَن مٰاتَ» ونظائری نیزبرای آن آورده؛هرکه خواهد رجوع کند.

البابُ الخامسُ

۵٦۵ ـ مٰا عٰالَ مَنِ اقْتَصَدَ .

درویش نشود آنکه میانه زِیَد؛ خبر میدهد که اسراف مکنید ومیانه نگاهدارید .

۵٦٦ ـ مٰا أَعَزَّ اللّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ .

خدای تعالی بعزیز نکرد کس را بجهل؛ یعنی خدا هرگز بعزیز نکرد و نکند نادان را .

وَلاٰ أَذَلَّ اللّهُ بِحِلْمٍ قَطُّ .

وهیچکس را که حلیم وبردبار باشد بذلیل نکرد و بنکند؛ یعنی طلب حلم کنید و بردبار باشید تا خدا شمارا عزیز گرداند بدنیا وآخرت .

۵٦٧ ـ مٰا نُزِعَتِ الرَّحْمَةُ اِلاّٰ مِنْ شَقِیٍّ .

خدای شفقت برنگیرد الا از دل شقی که شفقت ندارد برمسلمانان .

۵٦٨ ـ مٰا شَقِیَ عَبْدٌ قَطُّ بِمَشْوَرَةٍ(۱) .

و بدبخت نبود آن بندهٔ که مشورت باعاقلان و صالحان بود .

وَلاٰ سَعِدَ بِاسْتِغْنٰاءٍ بِرَأْيٍ(۲) .

۱- **در اقرب الموارد گفته:** « اَلْمَشْوَرَةُ وَ الْمَشُورَةُ الاسم من: أشار الیه بکذا؛ کالشوری ج مَشُوراٰت » **در منتهی الارب گفته :** « شوری بالضم و القصر: کنگاش وکنگاش کردن مشورة مثله وهی مفعلة لامفعولة » .

۲ ـ کذا در نسخ

و نیکبخت نبود کسی که برأیِ خود توانگری کند در چیزی که آن بعقل بنشاید دانستن .

۵۶۹ ـ ماٰ آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنِ استَحَلَّ مَحارِمَهُ .

ایمان نیاورده بود بقرآن آن بنده که بحلال دارد آنچه در قرآن حرامست .

۵۷۰ ـ ماٰ رُزِقَ الْعَبْدُ رِزْقاً أَوْسَعَ عَلَيْهِ مِنَ الصَّبْرِ .

هیچ روزی نیست که بنده را فراخترست از صبر یعنی چندانکه بنده صبر کند خدای‌تعالی قوّت و ثوابش دهد .

۵۷۱ ـ ماٰخاٰلَطَتِ الصَّدَقَةُ ماٰلاً اِلاّٰ أَهْلَكَتْهُ(۱) ، و ماٰ نَقَصَ ماٰلٌ مِنْ صَدَقَةٍ.

مخلوط نباشد صدقه هیچ مالی‌را الّا وآنرا بهلاکت رساند ، وهیچ مال بنکاهد بصدقه یعنی خدای‌تعالی بزیادت کند هم‌مال وهم‌ثوابِ آخرت‌چون زکوة دهد .

وَلاٰ عَفىٰ رَجُلٌ عَنْ مَظْلِمَةٍ(۱) اِلّاٰ زاٰدَهُ اللهُ بِهاٰ عِزّاً .

ودرنگذرد مردی از مظلمهٔ ظالمی مگر که‌بزیادت کند خدااورابدان عزّتی .

۵۷۲ ـ ماٰ تَرَكْتُ بَعْدي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجاٰلِ مِنَ النِّساٰءِ .

بنگذاردم فتنهٔ که زیانکارتر بود برمردان از زنان ؛ یعنی زن چون‌پارسا نبود سببِ فتنه و معصیتِ مرد بود ؛ ازین زنان دور باشید .

۵۷۳ ـ ماٰ أَصَرَّ مَنِ اسْتَغْفَرَ وَ لَوْعاٰدَ فِي يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً .

مصرّ نبودبرگناه آنکه پشیمان شودوآمرزش بخواهد اگرچه روزی هفتادبار باسرِ گناه شود چون بآخر توبه کند مصر نبود .

۱- درمنتهی‌الارب گفته : « مَظْلِمَة بکسر اللام دادخواهی وداد» ودرأقرب‌الموارد گفته : « المَظْلِمة بکسر اللام ماتَطْلُبُه عِندَالظالِمِ واسم ما أَخَذَ منک ظلماً؛تقول: عند فلانٍ مظلمتی ج مظالم » .

۲- درغالب نسخ وهمچنین شروح تااین‌جا یک‌حدیث وبعدازآن حدیث دیگراست .

٥٧٤ ـ مٰا أَحسنَ عَبدٌ الصَّدَقَةَ اِلاّ أَحسنَ اللهُ الخِلافَةَ علی تَرِکَتِه.

هیچ بندهٔ صدقه نیکو ندهد الّا که خدای تعالی برکت از ترکتِ او پدید آورد و مالِ اورا برکات بود هم در دستِ او و هم در دستِ فرزندانش از پسِ مرگِ او.

٥٧٥ ـ مٰا مِنْ عَبدٍ یَستَرعیهِ اللهُ رَعِیَّةً یَموتُ یَومَ یَموتُ غاشّاً لِرَعِیَّتِهِ اِلاّ حَرَّمَ اللهُ عَلَیهِ الجَنَّةَ.

عبیدالله زیاد علیه‌اللّعنة در پرسیدنِ معقلِ بن یسار رفت و در آن بیماری بود که معقل بمرد برسبیلِ موعظت ویرا گفت: خبری از رسول علیه‌السّلام بگویم اگر دانستمی که ازین بیماری بهتر شد می نگفتمی، رسول علیه السّلام میفرماید که: هیچ بندهٔ خدا بنگهبانِ بندگان نکند که چون بمیرد در آنروز که بمیرد با رعیّتِ خود خیانت کرده باشد و انصاف نگاه نداشته باشد و بر آن ظلم و عذر بمرده باشدِ الّا خدای تعالی حرام کند برویِ بهشت.

٥٧٦ ـ مٰا رَأَیتُ مِثلَ النّارِ نامَ هارِبُها، وَلا مِثلَ الجَنَّةِ نامَ طالِبُها.

ندانستم ونمی‌بینم‌مانند آتش که چگونه بخسبد ترسندهٔ آن، وندیدم‌ونمیدانم مانند بهشت که چگونه بخسبد طلب کنندهٔ آن.

٥٧٧ـ مٰا کانَ الرِّفقُ فی شَیءٍ قَطُّ اِلاّ زانَهُ، وَما کانَ الخُرقُ فی شَیءٍ قَطُّ اِلاّ شانَهُ.

در هیچ کاری مدارا کردن نشودِ الّا که آن کار نیکو بکند و بیاراید، و شتاب زدگی درهیچ کاری نشودِ الّا که عیبناك بکند.

٥٧٨ ـ مٰا خابَ مَنِ استَخارَ، وَلا نَدِمَ مَنِ استَشارَ.

ناامید نبود آن بنده که طلب خیر کند، و پشیمان نباشد آن بنده که مشورت باصالحان برد .

۵۷۹ ـ مَا اسْتَرْذَلَ اللهُ عَبْداً اِلّاٰ حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ .

خدای‌تعالی هیچ بنده را بحقیر نکند الّا که علم و ادب ازو بازگیرد یعنی توفیقش ندهد وباخود بهلدش .

۵۸۰ ـ مٰازٰانَ اللهُ عَبْداً بِزِينَةٍ أَفْضَلَ مِنْ عَفافٍ فِي دِينِهِ وَفَرْجِهِ .

خدای‌تعالی بنیاراید هیچ بندهٔ را بزینتی که بزرگوارتر باشد (۱) ازمستوری برآنکسی که چیزی در دین حرام باشد و نکند و فرج را نگاهدارد و هر بندهٔ که چنین کند مؤمن باشد .

۵۸۱ ـ مٰا عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللهِ عَلیٰ عَبْدٍ اِلّاٰ عَظُمَتْ مَؤُنَةُ النّٰاسِ عَلَيْهِ .

ببزرگ نبود نعمت خدای‌تعالی بربندهٔ الّا که بزرگ بود بروی رنج مردمان، و اگر آن بنده رنجها بنکشد و شکر نعمت خدای‌تعالی بنکند از نعمتها برآید .

۵۸۲ ـ مٰا أَنْزَلَ اللهُ دٰاءً اِلّاٰ أَنْزَلَ لَهُ شِفٰاءً .

وهیچ دردی ندهد خدا الّا که شفائی بود آنرا بنزدیک خدای‌تعالی .

۵۸۳ ـ مٰا سَتَرَ اللهُ عَلیٰ عَبْدٍ فِي الدُّنْيٰا ذَنْباً فَيُعَيِّرُهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ .

خدای تعالی هیچ بندهٔ را نیامرزد (۲) که گناهی کند و بدان گناه ملامتش کند الّا که ازدنیا برود و حقّ‌تعالی آنرا باروی او نیاورد روز قیامت .

۵۸٤ ـ مٰا أَكْرَمَ شٰابٌّ شَيْخاً لِسِنِّهِ اِلّاٰ قَيَّضَ اللهُ عِنْدَ سِنِّهِ مَنْ يُكْرِمُهُ .

هیچ برنائی پیریرا حرمت ندارد از بهر پیری الّا که خدای‌تعالی برگمارد کسی راکه ویرا حرمت دارد بپیری .

۱ـ درنسخه‌ها : « بزرگوارترست که » ودریک نسخه : «بزرگوارترست ازآنکه» .
۲ـ کذا درنسخ پس گویا شارح (ره) « ستر » را بتجوّزی بمعنی «غفر» گرفته است.

۵۸۵ ـ مَا امْتَلَأَتْ دارٌ حَبْرَةً اِلّا امْتَلَأَتْ عَبْرَةً.

رسول علیه‌السّلام فرمود : بدان خدائی که جانِ محمّد بفرمانِ اوست که هیچ سرائی پُراز خرّمی بنبود اِلّاکه ازپسِ آن بدژمی(۱) پربازنشود .

۵۸۶ ـ وَما کانَتْ فَرحَةٌ اِلّا تَبِعَتْها(۲) تَرحَةٌ.

وهیچ خرّمی نبود دردنیا اِلّاکه از پسِ آن غمی واندوهی نباشد .

۵۸۷ ـ مَااسْتَرعَی اللهُ عَبداً رَعِیَّةً فَلَمْ یَحفَظْها بِنَصیحَةٍ اِلّا حَرَّمَ اللهُ عَلَیهِ الْجَنَّةَ.

خدای تعالی بحرام کند ثوابِ بهشت برآن بندهٔ که اورا براعی و نگاهبانِ قومی کند واوایشان را نگاه ندارد، واین مخصوص باشدبدان‌امیری که خدایراندانند و مسلّط باشد و حقّ رعیّت نگاه ندارد .

۵۸۸ ـ ما مِنْ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ أَعْظَمَ أَجراً مِنْ وَزیرٍ صالِحٍ مَعَ إمامٍ عادِلٍ یُطیعُهُ وَ یأْمُرُهُ بِذاتِ اللهِ تَعالی.

هیچ مردی بنود ازجملهٔ امّتانِ من که ثوابِ او بیشتر باشد از وزیری‌صالح یا امامی عادل که فرمانبردارِ او بود و این وزیر او را آن فرماید که خدای تعالی برآن راضی باشد زیراکه منفعتهای وی بمسلمانان و بشهرهای ایشان رسد .

۱- دربرهان قاطع گفته: «دِژَم بکسر اول و فتح ثانی و سکون میم بمعنی‌افسرده وغمگین و اندوهناك ورنجور وبیمار وآشفته وسرمست و مخمور و فروافکنده و اندیشه‌مند باشد و این معنی را برغیر آدمی هم اطلاق کنند و بمعنی سیاه و تیره و تاریک هم آمده است » پس یاء « دژمی » یاء مصدریست .

۲- دربعضی نسخ: « یتبعها » ودربعضی دیگر: «تتبعها » .

٥٨٩ ـ ما مِنْ مُؤمنٍ اِلّا وَلَهُ ذَنْبٌ يُصيبُهُ الْفَيْنَةَ بَعْدَ الْفَيْنَةِ (١) لا يُفارِقُهُ حَتّى يُفارِقَ الدُّنيا .

هيچ مؤمنی نباشد ازجملهٔ مؤمنان اِلّا که او را گناهی کرده‌آید وقت‌ازپس وقت ، آن گناه از او جدا نباشد تاآنوقت که وی جدا شود از دنیا .

٥٩٠ ـ ما طَلَعَتْ شَمْسٌ قَطُّ اِلّا بِجَنْبَيْها مَلَكانِ يَقُولانِ: اَللّهُمَّ عَجِّلْ لِمُنْفِقٍ (٢) خَلَفاً وَ عَجِّلْ لِمُمْسِكٍ (٣) تَلَفاً (٤).

آفتاب برنیامده هرگز اِلّا که در پهلو هایِ وی دو فرشته ایستاده باشند و میگویندکه : ای پروردگار هرآن مسلمانی که مال بنفقه میکند در وجهی که رضایِ تو در آنست تو اورا عوضش بازده ، وآنرا که زکوة وحقّ ِ تو بنهد(٥)زود آن مالِ وی را بهلاك بر .

٥٩١ ـ ما ذِئبانِ ضارِيانِ فِي زَرِيبَةِ غَنَمٍ بِأَسْرَعَ فيها مِنْ حُبِّ الشَّرَفِ وَ الْمالِ فِي دينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ .

دوگرگ خیره وگرسنه درشبانگاهِ گوسفندکه چوپان برآن نباشد آن زیان نکنندکه دوستیِ مال وجاه کند در دینِ مردِ مسلمان .

١- **ابن الاثیردرنهایه گفته** : « فیه : ما مِنْ مَوْلودٍ اِلّاوَلَهُ ذَنْبٌ قَدِ اعْتادَهُ الفَيْنَةَ بَعْدَالفَيْنَة ؛ أى الحينَ بعدالحينِ و الساعَة بَعدَ السّاعَة يقال: لَقِيتُه فَيْنَة والفَيْنَةَ؛ و هو مِمّا تَعاقَبَ عَلَيْهِ التَّعْريفانِ العَلَميُّ واللّاميُّ كشَعوب والشَّعوب وسَحَرَ والسَّحَر ، و منه حديث عليٍّ ، في فَيْنَةِ الاَرْتِياد وراحةِ الاجساد » . **درمنتهی الارب گفته** : « فَينَه بالفتح ساعت يقال: لقيتُه فَينةً اى الساعة؛ فَيْناتٌ جمع، ويَدْخُلُهُ الالف و اللّام كثيراً فيقال : لقيته الفَينَة بعد الفَيْنَة اى الحين بعدالحين» .

٢و٣- أى لكلِّ مُنْفِقٍ ولِكُلِّ مُمْسِكٍ ؛ ودربعضی نسخ : «للمُنفق» و «لِلمُمْسِك» .

٤- این حدیث شریف از احادیث بسیار معتبر و مشهور ومعروف است که درغالب کتب احادیث معتمده نقل شده و مثلای رومی در مثنوی آنرا باسلوب خاصِّ خود نظم وشرح کرده است هرکه طالب باشد مراجعه کند .

٥- درنسخهٔ دانشگاه : «ندهد» ؛ و «بنهد» یعنی فروگذارد و بجانیارد وندهد .

۵۹۲ ـ ما عُبِدَ اللهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فِقْهٍ فِي دِينٍ .

هیچ طاعتی وعبادتی نیست پس ازایمان بهتر از آنکه فقه وشریعت بدانستن .

۵۹۳ ـ وَما مِنْ عَمَلٍ أُطِيعَ اللهُ فِيهِ بِأَعْجَلَ ثَواباً مِنْ صِلَةِ الرَّحِمِ .

هیچ عبادتی نیست و طاعتی که ثواب آن زودتر بنده رسد از خویشاوندان پیوستن .

۵۹۴ ـ وَما مِنْ عَمَلٍ يُعْصَى اللهُ فِيهِ بِأَعْجَلَ عُقُوبَةً مِنْ بَغْيٍ .

وهیچ کاری نیست از جملهٔ گناه و معصیت که عقوبت آن زود تر ببنده رسد که دست برامام عادل بیاورد بظلم .

۵۹۵ـ ما يَنْتَظِرُ أَحَدُكُمْ مِنَ الدُّنْيا إِلاّ غِنىً مُطْغِياً، أَوْ فَقْراً مُنْسِياً، أَوْ مَرَضاً مُفْسِداً ، أَوْ هَرَماً مُفْنِداً(۱)، أَوْ مَوْتاً مُجْهِزاً(۲) .

۱ـ **ابن الاثير در نهايه گفته :** « فيه : ما يَنْتَظِرُ أَحَدُكُمْ إِلاّ هَرَماً مُفْنِداً او مَرَضاً مُفسِداً ؛ الفَنَد فی الاصل الكذب و أَفْنَدَ: تكلّم بِالفَنَد، ثمّ قالوا للشيخ إذا هَرِم: قد أَفْنَدَ لأنّه يتكلّم بالمُحرَّفِ مِنَ الكلامِ عَن سَنَنِ الصِحّة وأَفْنَدَه الكِبَرُ إذا أوقَعَهُ فی الفَنَد» . **درمنتهی‌ الارب گفته :** «فَنَد محرّكةً دروغ ودرماندگی و ناسپاسی و یقال فلان ذوفَنَد أی ذوعجز وكفرٍ للنِعْمَةِ، وسستی و تباهی عقل ورأی از كلان سالی و خطا كردن درقول ورأی ودروغ گفتن، ومُفْنِد كمحسن تباه‌خردورای ازپیری ونگویند : عجوزٌ مُفْنِدَة؛ بدان جهت كه او دراصل عقل ندارد » .

۲ـ پوشیده‌نماندكه شارح(ره) كلمهٔ «مُجْهِزاً» راكه ازباب‌افعال است بمعنی«مجهّز» گرفته است كه اسم فاعل است ازهمان مادّه لیكن از باب تفعیل **توضیح آنكه** «بجاردن» بمعنی «آماده كردن»است‌چنانكه درتفسیرابوالفتوح (ره) و همچنین درتفسیر جلاءالاذهان مكرّر درمكرّر باین معنی بكاررفته‌است پس باید معنی «اجهاز» و «تجهیز» رابیان كنیم: **ابن الاثير در نهايه گفته :** « فيه : مَنْ لم يَغْزُ ولم يُجَهِّز غازِياً ؛ تجهيز الغازی تحميله واعداد مايحتاج اليه فی غَزْوِه و منه تَجهيز العَروسِ و تَجْهيزالميّتِ ، **وفيه :** هل ينتظرون الّا مرضاً مُفْسِداً ، أومَوْتاً مُجْهِزاً ؛ ای سَريعاً ؛ يقال : أَجْهَزَ عَلَى الجَريحِ يُجْهِز إذا أَسرَعَ قتله وحرّره، ومنه حديث علیّ رضی‌الله‌عنه: لايُجْهَز علی جَريحِهم ای مَن صُرِعَ مِنْهُم وكُفِيَ قِتاله لايُقتل؛ لانّهم مُسْلمونَ و القصد من قِتالهم دفعُ شَرّهم فإذالم يكن ذلك الا بقتلهم قُتِلوا، ومنه حديث ابن مسعود رضی‌الله عنه: انّه اتی علی ابی‌جهل وهوصَريعٌ فأجْهَزَعليه ».

منتظر نبود یکی از شما از دنیا الّا توانگریرا که اگر بدان برسد او را بی‌فرمان و عاصی کند، یا درویشی را که چون بسختی رسد او را قیامت از یاد باز برد، یا بیماری که اورا بشکند، یا پیری که اورا بی‌خبر(۱) کند یا مرگ که اورا بجارده(۲) کند وبگورستان رساند، **میگوید که:** هربندهٔ که دل در دنیا بندد، و بقیامت وکارِ آخرت مشغول نگردد و منتظرِ یکی ازین خصلتها بود این فسادِ کارِ او بود **یعنی** باید که برگ قیامت کند و دل دردنیا نبندد.

۵۹۶ـ مٰا فَتَحَ رَجُلٌ عَلیٰ نَفْسِهِ بٰابَ مَسْأَلَةٍ اِلّا فَتَحَ اللهُ عَلَیْهِ بٰابَ فَقْرٍ.

هیچ بندهٔ دری ازسؤال کردن برخود نگشاید الّا که خدای تعالی دری از درویشی بر وی بگشاید؛ نهی میکند رسول صلّی‌الله‌علیه وآله از سؤال کردن الّا در حال ضرورت.

۵۹۷ـ مٰا یُصیبُ الْمُؤْمِنَ وَصَبٌ وَلاٰ نَصَبٌ وَلاٰ سَقَمٌ وَلاٰ أَذیً وَلاٰ حُزْنٌ حَتَّی الْهَمِّ یُهِمُّهُ اِلّا کَفَّرَاللهُ بِهِ مِنْ خَطٰایٰاهُ.

بمؤمن نرسد بیماری ونه رنجی و نه دردی ونه‌دائی ونه‌اندوهی که اوراغمگین بکند الّا که خدای‌تعالی بکفّارهٔ گناهانش کند.

۵۹۸ـ مٰا تَزٰالُ الْمَسْأَلَةُ بِالْعَبْدِ حَتّیٰ یَلْقَی اللهَ وَمٰا فی وَجْهِهِ مُزْعَةُ لَحْمٍ(۳).

سؤال کردن و دنیا خواستن از بندهٔ خدا وا نبود تا آن وقت که با قیامت شود و بر رویش گوشت نمانده باشد؛ و مراد بدین خبر آنست که سؤال مکنید که سؤال کردن آبرو ببرد.

۱ـ شاید مصحّف «بی‌خرد» باشد که معنی تحت اللّفظی «مفندآ» است.

۲ـ محتمل است که مصحف «بیچاره» باشد که با «مجهزآ» سازش دارد.

۳ـ **ابن الاثیر در نهایه** بعد از نقل حدیث نسبت به «مُزْعَةُ لَحْمٍ» **گفته:** «ای قطعةٌ یَسیرَةٌ من اللّحم، و منه حدیث جابر فقال لهم: تَمَزَّعُوهُ فَأَوفاهُمُ الَّذی لَهُمْ ای تَقاسَمُوا به وفرّقوه بینکم، وفی‌حدیث معاذ: حتّی‌تَخَیَّلَ اِلیٰ اَنَّ أَنْفَهُ یَتَمَزَّعُ مِنْ شِدَّةِ غَضَبِهِ‌ای‌یتقطّع ویتشقّق غَضَباً».

الباب السادس

۵۹۹ ـ لا یُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَیْنِ .

گزیده(۱) نشود از یکی سوراخ دوبار مؤمن؛ سبب گفتن این خبر آن بود که ابوعمرو الجُهَنی علیه ألف لعنة هجو رسول علیه السّلام کرد یکبار، و رسول علیه السّلام او را بگرفت ملعون شفاعت وزاری کرد تا او را رها کرد بدان شرط که دیگر باره نگوید پس عهد بشکست و دوئم بار باسر کار شد، رسول علیه السّلام بغزائی میرفت هم زاری و خواهش کرد که دستم باز گیر و منّت نه برمن؛ رسول علیه السّلام این خبر بگفت و ویرا بکشت لعنة الله علیه .

۶۰۰ ـ لا یَشْکُرُ اللهَ مَنْ لا یَشْکُرُ النّاسَ .

شکر خدای تعالی نکند آن بنده که شکر مردمان نکند؛ رسول علیه السّلام میفرماید که: هر که باشما نعمتی کند باید که اورا دعا وثنا گوئید .

۶۰۱ ـ لا یَرُدُّ الْقَضاءَ اِلَّا الدُّعاءُ، وَلا یَزیدُ فِی الْعُمْرِ اِلَّا الْبِرُّ .

قضائی که خدای تعالی بکرده است بر بنده باز نگردد الّا بدعا، و زیادت نکند در عمر الّا نیکوئی؛ یعنی تا بنده دعا نکند خدا از وی بلا نگرداند، و تا صدقه ندهد در زندگانی نیفزاید .

۱ـ **در برهان قاطع گفته:** «گزیدن بفتح اوّل بر وزن وزیدن بمعنی نیش زدنست خواه باآلت و خواه بزبان، ودندان گرفتن را هم میگویند خواه انسان بگیرد وخواه حیوان دیگر، لیکن بضمّ اوّل بمعنی برچیدن وانتخاب کردن باشد» .

۶۰۲ ـ لا حَلِيمَ اِلّا ذُوعَثْرَةٍ(۱)، وَلا حَكِيمَ اِلّا ذُوتَجْرِبَةٍ.

در میانِ شما بردباری نبود اِلّا که خداوندِ عَثرت بود یعنی که او را خطا اوفتد، و حکیم نبود اِلّا که خداوندِ تجربت بود یعنی اندیشه کرده بود در کارها و آزموده بود دانا.

۶۰۳ ـ وَلا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلا مالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ.

هیچ درویشی نیست بتر از جهل، و هیچ مال نیست بنده را سودمند تر از عقل؛ یعنی مردم چون علم ندارد هم بدنیا و هم بآخرت درویش بود؛ زیرا که بدوزخ شود و دوزخ جایِ جاهلانست، وچون عقل را کار فرماید ببهشت رود که بهشت جایِ عاقلانست.

۶۰٤ ـ وَلا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ.

وهیچ تنهائی نیست که وحشی‌تر(۲) باشد از عُجب یعنی آنجا نیز که مردم باشد پیوسته بخود مُعجب قیاس کن(۳) باشد.

۶۰۵ ـ وَلا مُظاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشاوَرَةِ.

هیچ همنشینی نیست معتمدتر(٤) از آنکه با خداوندانِ عقل بنشینند ورأی

۱ـ ابن الاثیر در النهایه گفته: « فیه : لاحلیم اِلّا ذوعَثْرةٍ ؛ أی لایَحصُلُ لَه الحِلم ویوصف به حتّی یَرکبَ الأُمورَ و تَنخَرِقُ علیه ویَعْثُرفیها فیعتَبِر بها و یَستَبین مواضِعَ الخَطأ فَیَتَجَنَّبها ، و یدلّ علیه قوله بعده : ولا حکیم اِلا ذوتَجْرِبةٍ و العَثْرةُ المرّة من العِثار فی المشي» .

۲ـ کذا در نسخهٔ قدیم لیکن درنسخهٔ دانشگاه : « زشتر » ودرنسخهٔ باستانی راد : « زشت‌تر» .

۳ـ درنسخهٔ دانشگاه : « قاسکن » ؛ در برهان قاطع گفته : « قاس بر وزن طاس بمعنی اندازه و مقیاس هم آمده است » .

٤ـ دردونسخهٔ دیگر : « هیچ همنشین نیست بهتر » .

و مشورتِ ایشان نگاهدارند.

۶۰۶ ـ وَلا عَقْلَ كَالتَّدْبِيرِ.

و هیچ عقل نیست بهتر از تدبیرِ آنکس که اندازهٔ کار بداند و آنکه بهتر و نیکوتر برگزیند و برآن کار کند.

۶۰۷ ـ وَلا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلْقِ.

وهیچ حسبی نیست بزرگوارتر از خویِ نیکو و خُلقِ خوش.

۶۰۸ ـ وَلا وَرَعَ كَالْكَفِّ عَنْ مَحارِمِ اللهِ.

هیچ دستوری(۱) نیست تمامتر ازآنکه از حرام کردهٔ خدای تعالی باز ایستد ازبرای رضایِ خدا.

۶۰۹ ـ وَلا عِبادَةَ كَالتَّفَكُّرِ.

و عبادتی نیست بزرگوارترازتفکّر واندیشه کردن درصنعِ(۲) الهی وایمان را تازه کردن.

۶۱۰ ـ وَلا ایمانَ كَالْحَیاءِ وَ الصَّبْرِ.

واز فعلِ مؤمنان بهتر از آن نیست که بندهٔ از خدا شرم دارد وهرچه خدای نهی کرده است نکند وبرطاعتهایِ وی صبر کند.

۶۱۱ ـ وَلا یُتْمَ بَعْدَ الْحُلُمِ.

و از پسِ بالغی یتیمی نیست یعنی فرزند بالغ را یتیم نخوانند.

۱ـ درنسخهٔ دانشگاه: «مستوری» و آن اصح و درست ترست.

۲ـ درنسخهٔ قدیمی ونسخهٔ باستانی راد: «موضع أمر».

۶۱۲ ـ لاٰ حِلْفَ(۱) فِي الاِسْلاٰمِ.

آن سوگند که درجاهلیّت خوردندی در مسلمانی مثل آن مشروع نیست.

۶۱۳ ـ لاٰ صَرُورَةَ(۲) فِي الاِسْلاٰمِ.

در مسلمانی روا نیست که از هم باز برند وبا کناره شوند.

۶۱۴ ـ لاٰ هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ.

از پس فتح مکّه هجرت نیست ولیکن چون بغزایشان بخوانند بغزا روند.

۶۱۵ ـ لاٰ ایمٰانَ لِمَنْ لاٰ أَمٰانَةَ لَهُ.

ایمان نبود آن بنده را که امانت نبود باوی.

۶۱۶ ـ وَلاٰ دِینَ لِمَنْ لاٰ عَهْدَ لَهُ.

و دین نبود آنرا که بعهد وفا نکند.

۶۱۷ ـ لاٰ رُقْيَةَ اِلاّٰ مِنْ عَيْنٍ أَوْحُمَةٍ(۳).

۱ـ درنسخهٔ قدیم ونسخهٔ باستانی راد: «عقد»؛ **ابن الاثیر در النهایه گفته:** «فی حدیث: لاحِلْفَ فی‌الاسلام؛ أصل الحِلف المُعاقَدَة والمُعاهَدَة علی التّعاضُد والتّساعُد والاتّفاق فما کانَ منه فی الجاهلیّة علی الفِتَن و القِتال بینَ القبائلِ و الغاراتِ فذلکَ الّذی وَرَدَ النّهی عَنه فی الاسلام بقوله صلّی الله علیه وسلّم: لاحِلفَ فی الاسلام، و ما کانَ منه فی الجاهلیّة علی نَصْرِ المظلوم وصِلَةِ الأرحام کحِلفِ المُطیّبین وماجَری مَجراهُ فذلکَ الّذی قال فیه صلّی‌الله علیه وسلم: وأیما حِلفٍ کان فی الجاهلیّة لَمْ یَزِدهُ الإسلامُ الا شدّة. یرید من المُعاقَدَة علی الخیر ونُصْرَة الحَقّ وبذلک یجتمع الحدیثان وهذا هو الحلف الّذی یقتضیه الاسلام والممنوع منه ماخالفَ حکمَ الاسلام (تا آخر گفتار او)».

۲ـ **ابن الاثیر درالنهایه گفته:** «فیه: لا صَرورَة فی الاسلام قال ابوعبید: هو فی الحدیث التبتّل و ترکُ النکاح ای لیسَ یَنبَغی لِأحدٍ انیقولَ: لاأتَزوّج؛ لانّه لیس مِن اخلاقِ المؤمنین وهوفعل الرُّهبان (تا آخر گفتار او)».

۳ـ ابن الاثیر درکتاب النهایه نسبت باین حدیث تحقیق بسیار مفید ومبسوطی دارد هر که طالب باشد بآن کتاب شریف مراجعه کند.

افسون نیست اِلّا از چشمِ بد یا از زهر یعنی برایِ این هردو شاید که افسون کنند تا در رنج وبد نیفتند .

٦١٨ ـ لا هِجْرَةَ فَوْقَ ثَلاثٍ .

هجرت نبود افزونتر ازسه روز .

٦١٩ ـ لا كَبيرَةَ مَعَ اسْتِغْفارٍ، وَلا صَغيرَةَ مَعَ إِصْرارٍ .

گناه بزرگ نبود باوجودِ توبه واستغفار ، وگناه کوچک نبود باوجودِ اصرار یعنی برآن باز ایستادن .

٦٢٠ ـ لا هَمَّ إِلّا هَمُّ الدَّيْنِ ، وَلا وَجَعَ إِلّا وَجَعُ الْعَيْنِ .

غمی‌نیست‌بزرگتراز غمِ وام، ودردی‌نیست سختتر(۱) که دردِ چشم؛ وبرای آن سخت باشد که از دیدارِ دوستان و عزیزان ماند ، و دیگرِ عجایبها (۲) نبیند که درآن اُنس و راحت فزاید پس ازین همه محروم ماند .

٦٢١ ـ لا يَنْتَطِحُ فيها عَنْزانِ .

زنی بود که هجو رسول علیه السّلام کرد مردی او را بکشت پس از رسول صلّی‌الله علیه و آله پرسید که درین قتل مرا رنجی بود در دنیا یا آخرت ؟ ـ رسول علیه‌السّلام فرمود : نه درین قتل هیچ خصومتی نبود .

٦٢٢ ـ لا يُغْني(۳) حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ .

حذرو پرهیز کردن چیزی باز نتواندداشتن که خدای‌تعالی تقدیر کرده باشد.

۱ـ درنسخهٔ دانشگاه : « سخت تر » بادوتاء .

۲ـ جمع بستن « عجایب » درکتب فارسی قدماء بسیارست مانند نظایرش از قبیل « اصحابان » و « ابدالان » و « جواهرها » و «اربابان» وغیرها که فراوان‌درفراوان‌است.

۳ـ کذا دربعضی نسخ ، ودربعضی دیگر : «لایغنی» بغین ونون از مادهٔ « غ ن ی » از باب افعال .

۶۲۳ ـ لا فاقَةَ لِعَبْدٍ یَقْرَأُ القُرْآنَ بَعْدَهُ، وَلا غِنیً لَهُ دُونَهُ.

درویشی نباشد در دین آن بندهٔ را که قرآن خواند و بر آن کار کند(۱) و بالای آن توانگری نبود در دین.

۶۲۴ ـ لا یَفْتُكُ(۲) مُؤْمِنٌ.

خیانت نکند مؤمن و شبیخون نکند یعنی چون بگفتند که امشب کارزار نکنیم؛ نکند، و چون امان بداد خلاف نکند.

۶۲۵ ـ لا یُفْلِحُ قَوْمٌ تَمْلِكُهُمْ امْرَأَةٌ.

و رستگاری نیابند و کار ایشان راست نیاید آن قومی(۳) که پادشاهشان زن باشد.

۶۲۶ ـ لا یَنْبَغِی لِلصِّدِّیقِ أَنْ یَکُونَ لَعّاناً.

مؤمن راست گوی نباید سادام تا لعنت کننده بود یعنی نهی میکند از لعنت کردن الا در جایگاه خود.

۶۲۷ ـ لا یَنْبَغِی لِذِی الْوَجْهَیْنِ أَنْ یَکُونَ أَمِیناً عِنْدَ اللهِ.

نسزد مرد دوروی را که امین باشد نزدیک خدا.

۶۲۸ ـ لا یَصْلَحُ الْمَلَقُ اِلاّ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْاِمامِ الْعادِلِ.

فروتنی بسیار نکنند الا برای مادر و پدر یا در پیش امامی عادل.

۶۲۹ ـ لا تَصْلَحُ الصَّنیعَةُ اِلاّ عِنْدَ ذِی حَسَبٍ أَوْ دِینٍ.

نیکوئی برندهد الا با کسی که خداوند اصل و نسب باشد باخداوند دین وطاعت باشد.

۱ـ درنسخهٔ قدیم: «وبروانکارنکند».
۲ـ «فتک» ازدوباب نصر ینصر وضرب یضرب برای معنی مذکوردرمتن آمده است.
۳ـ در نسخ: «قومی را».

كَمٰا لاٰ تَصْلَحُ الرِّيٰاضَةُ إلاّٰ فِي النَّجِيبِ .

همچنانکه بنشاید فریفتن الّا اشترِ نجیب .

۶۳۰ ـ لاٰ طٰاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخٰالِقِ .

فرمان سبرید مخلوقانرا بچیزیکه در آن معصیتِ خدا بود .

۶۳۱ ـ لاٰ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَبْدٌ لاٰ يَأْمَنُ جٰارُهُ بَوٰائِقَهُ .

در بهشت نشود آن بنده که همسایه از مکرش ایمن نباشد .

۶۳۲ ـ لاٰ يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُرَوِّعَ مُسْلِماً .

حلال نیست هیچ مسلمانی را که مسلمانی را بترساند الّا که پند (۱) و موعظت بود .

۶۳۳ ـ لاٰ يَسْتَقِيمُ إيمٰانُ عَبْدٍ حَتّٰى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ ، وَلاٰ يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتّٰى يَسْتَقِيمَ لِسٰانُهُ .

ایمانِ مؤمن آن وقت مستقیم و راست بود که دلش راست بود، و دلش بدان راست نبود تاآنوقت که زبان بدان راست شود ؛ رسول علیه السّلام میفرماید که : مؤمن باید که زبان نگاهدارد وهرخللی که در ایمان بود نکند .

۶۳۴ ـ لاٰ يَحِلُّ لِامْرِئٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخٰاهُ فَوْقَ ثَلاٰثٍ .

حلال نیست مسلمانرا که برعداوت و دشمنی بازایستند از پسِ سه روز یعنی [بیشتر از سه روز] کینه مدارید وبایکدیگر صلح کنند .

۶۳۵ ـ لاٰ يَحِلُّ الصَّدَقَةَ لِغَنِيٍّ وَلاٰ لِذِي مِرَّةٍ قَوِيٍّ .

حلال نیست زکوة وصدقه دادن بدان بنده که توانگر بود ، و نه بدانکس

۱ـ درنسخهٔ دانشگاه : « بپند » یعنی رواست که برسبیل پند و موعظت بترساند .

که قوّت دارد و تواند که کسبِ حلال کند.

۶۳۶ - لاٰ یَهْلِکُ النّاٰسُ حَتّٰی یُعْذِرُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ(۱).

هلاك نشوند مردمان تاآنوقت که گناهان و معصیت ازحدّ ببرند چون چنین باشد وقت قیامت بود.

۶۳۷ - لاٰ یُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتّٰی یُحِبَّ لِأَخیهِ ماٰ یُحِبُّ لِنَفْسِهِ مِنَ الْخَیْرِ.

بنده مؤمن نبود تا آنوقت که برای (۲) مؤمنان آن دوست دارد که بخود از نیکوئی.

۶۳۸ - لاٰ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتّاٰتٌ وَلاٰ نَمّاٰمٌ.

سخن چین دربهشت نشود **واین سخن‌را دوتأویل نهاده‌اند.**

یکی- آنکه سخن چیند و بحلال دارد وی دربهشت نشود اِلّااگر برمسلمانی و توبه بمیرد.

دویّم- آنکه دربهشت نشود تاعقوبتِ آن نیابد.

۶۳۹ - لاٰ یَبْلُغُ الْعَبْدُ حَقیقَةَ الْایمانِ حَتّٰی یَعْلَمَ أَنَّ ماٰ أَصاٰبَهُ لَمْ یَکُنْ لِیُخْطِئَهُ، وَماٰ أَخْطَأَهُ لَمْ یَکُنْ لِیُصیبَهُ.

بنده‌بحقیقتِ ایمان نرسد تابنداند که آنکه(۳) بدورسید ازنعمت ومحنت؛ ازو

۱- **جزری درالنهایه گفته:** «وقد یکونُ [أعْذَرَ] بمعنی [عَذَرَ] ومنه حدیثُ المقداد: لقد أعْذَرَاللهُ اِلیکَ ؛ أی عَذَرَكَ وجَعَلکَ موضعَ العُذرِ و أسقطَ عَنکَ الجِهادَ و رَخّصَ لک فی تَرکِه لِأَنّه قدکانَ تَناهی فی السِّمَن وعَجَزَ عَنِ القِتالِ، **ومنه الحدیث:** لن یَهْلِکَ النّاسُ حتّی یُعْذِروا مِنْ أنفُسِهِم ؛ یُقالُ: أعْذَرَفُلانٌ مِنْ نَفْسِه اِذا أمْکَنَ مِنْها یَعْنی أنّهم لایَهلِکون حتّی تُکثُرَذُنوبُهم وعُیوبُهم فَیَستَوجِبونَ العُقوبَةَ ویکون لِمَنْ یُعَذِّبُهُمْ عُذرٌ کأنّهم قاموا بِعُذرِه فی ذلک، ویُروی بفتحِ الیاءِ مِنْ عَذَرْتُه وهوبمعناه وحقیقةُ عَذَرْتُ مَحَوْتُ الإساءَةَ وطَمَسْتُها».

۲- درنسخهٔ قدیم و نسخهٔ آقای حسین باستانی راد بجای [برای]: «افعال» ودرنسخهٔ دانشگاه «از أفعال» وتصحیح نظریست.

۳- کذا درنسخهٔ قدیم ونسخهٔ آقای باستانی راد لیکن درنسخهٔ دانشگاه: «آنچه».

درنگذشتی، وآنچه ازو درگذشت خود بدو نرسیدی یعنی هرچه بوداز راحت ومحنت؛ قضاوقدرِ آن خداوند راست .

۶۴۰ـ لاٰ یَسْتَکْمِلُ الْعَبْدُ الْایمٰانَ حَتّٰی یَکُونَ فیهِ ثَلاٰثُ خِصٰالٍ ؛ أَلْاِنْفٰاقُ مِنَ الْاِقْتٰارِ، وَالْاِنْصٰافُ مِنْ نَفْسِهِ ، وَ بَذْلُ السَّلاٰمِ .

بندهآنوقت بتمامیِ ایمان رسد که درو سه خصلت بود که باید که درمؤمنان باشد؛ اوّل باید که بوقتِ درویشی نفقه کند، وانصافِ مردم ازنفسِ خویش بدهد، و سلام فاش دارد برمسلمانان .

۶۴۱ ـ لاٰ یَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ دُونَ جٰارِهِ (۱) .

عمر شنید که سعد وقّاص کوشکی بکرده است و برو بنشسته است نامهٔ نوشت که نه رسول صلّی‌الله علیه وآله فرموده است که : مؤمن سیرنخسبد و همسایه‌اش گرسنه باشد ؛ یعنی این که بر کوشک خرج کردهٔ بر درویشان خرج بایست کردن .

۶۴۲ ـ لاٰ یَشْبَعُ عٰالِمٌ مِنْ عِلْمٍ حَتّٰی یَکُونَ مُنْتَهٰاهُ الْجَنَّةَ .

سیرنبود عالم از علم که می‌آموزد وبرآن کار میکند تابهشت رسد .

۶۴۳ ـ لاٰ یَرْحَمُ اللهُ مَنْ لاٰ یَرْحَمُ النّٰاسَ .

رحمت نکند خدابرآن بنده که اورا برمسلمانان شفقت نباشد .

۶۴۴ ـ لاٰ یَزْدٰادُ الْأَمْرُ اِلاّٰ شِدَّةً ، وَلاَالدُّنْیٰا اِلاّٰ اِدْبٰاراً ، وَلاَالنّٰاسُ اِلاّٰ شُحّاً ، وَلاٰ تَقُومُ السّٰاعَةُ اِلاّٰ عَلیٰ شِرٰارِ النّٰاسِ .

این کارِ دنیا هرروز که برآید بتر بود ، ونیز پشت برمکنید وقیامت نزدیک میشود ، و مردم را بزیادت نمیشود اِلّا بخیلی ، و قیامت برنخیزد اِلّا بربدترینِ مردمان یعنی کافران و ظالمان .

۱ـ درنسخهٔ شهاب‌الاخبار مخطوط مصحّح بنظر سردار کابلی (ره) این‌حدیث‌چنین نقل شده : « لایشبع الجار من‌دون جاره » .

٦٤٥ ـ ولا مَهديَّ اِلّا [مع] عیسی ابنِ مریم(۱) .

و نه مهدی یعنی صاحب الزّمان صلوات‌الله علیه ظاهر بشود اِلّا آن وقت که عیسی علیه‌السّلام از اسمان بزیر آید .

٦٤٦ ـ لا تقومُ السّاعةُ حتّی تقلَّ الرّجالُ و تکثرَ النّساءُ .

قیامت برنخیزد تاآنکه مردم باکم‌آیند و زنان بسیار شوند .

٦٤٧ ـ لا یستر عبدٌ علی عبدٍ فی الدُّنیا اِلّا سترَ اللهُ علیه یومَ القیامة .

هیچ بندهٔ نبود که گناه بندهٔ باز پوشاند اِلّا که خدای تعالی ستر کند گناهِ وی روز قیامت . **و معنی دیگر** هر که بندهٔ را باز پوشاند بلباسِ دنیا خدای تعالی روز قیامت او را بحلّه‌هایِ بهشت باز پوشاند .

٦٤٨ ـ لا خیرَ فی صُحبةِ مَن لا یری لکَ مِنَ الحقِّ مثلَ الّذی تری لَهُ .

هیچ خیری نبود درصحبت کردن باکسی که او ترا چندان حقّ نگاه ندارد که تو حقّ وی نکاهداری .

٦٤٩ ـ لا تذهبُ حبیبتا(۲) عبدٍ فیصبرُ و یحتسبُ اِلّا دخلَ الجنّةَ .

بنشوند در دنیا دوچشمهایِ بندهٔ و بنده برآن صبر کند اِلّا که خدای تعالی او را در بهشت برد .

٦٥٠ ـ ولا یبلغُ العبدُ أن یکونَ مِنَ المتّقینَ حتّی یدعَ مالا بأسَ بهِ حذراً لما بهِ البأسُ .

۱ـ کذا درمتن ولیکن درنسخهٔ مصحّح بوسیلهٔ مرحوم سردار کابلی (ره) چنین است: «ولا مهدیّ اِلّا من یصلّی خلفه عیسی بن مریم» ومطابق شرح این‌متن بایدعبارت حدیث چنین باشد : « ولا یَظهَرُ المَهدیّ اِلّا بعد أن یَنزِلَ عیسی بن مریم من السّماء » .

۲ـ تثنیهٔ که « حبیبه » است که بجهت اضافه نونش ساقط شده است ؛ **جزری در نهایه گفته‌است:** « و فیه : انّ الله یقول : اِذا أنا أخذتُ مِن عَبدی کریمتَیهِ فصَبَر لم أرضَ له ثواباً دونَ الجنّة ، ویروی کریمته یرید عینیه ای جارحتیه الکریمتین علیه و کلّ شیء یکرم علیک فهو کریمُک و کریمتُک » .

بنده بدرجهٔ متّقیان نرسد تا دست بندارد از آنچه حلال باشد از ترس آنکه مبادا که در چیزی افتد که آن حرام باشد .

۶۵۱ ـ لاٰ تَزٰالُ طٰائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ ظٰاهِرِينَ حَتّٰى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ .

زایل نشوند گروهی از اُمّت من که متابع من باشند تا آنوقت که قیامت خواهد آمدن ، چون وقت قیامت آید خدای تعالی مرگ بدیشان رساند پس از آن قیامت برخیزد .

۶۵۲ ـ لاٰ تَزٰالُ نَفْسُ(۱) الرَّجُلِ مُعَلَّقَةً بِدَيْنِهِ حَتّٰى يُقْضٰى عَنْهُ .

زایل نشود عذاب از مردی که بمرده باشد و بر وی قرض بوده باشد و باز نداده تا آنگاه که وارثان او آن قرض باز دهند ؛ خبر میدهد از آنکه وام زود باز دهید .

۶۵۳ ـ لاٰ يَزٰالُ الْعَبْدُ فِي الصَّلٰوةِ مَا انْتَظَرَ الصَّلٰوةَ .

زایل نشود از ثواب آن بنده که در مسجد نشسته باشد و منتظر نماز باشد .

۶۵۴ ـ لاٰ تُظْهِرِ الشَّمٰاتَةَ لِأَخِيكَ فَيُعٰافِيَهُ اللهُ وَ يَبْتَلِيَكَ .

خرّم مباش ببدی که ببرادر مسلمان رسد که خدای تعالی اورا عافیت دهد و ترا در محنت افکند .

۶۵۵ ـ لاٰ تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللهَ هُوَ الدَّهْرُ .

دشنام مدهید زمانه را که خدای تعالی آفریدگار زمانه است وآفریدگار این (۲) بلا و زحمت که شما پندارید (۳) که او فعل زمانه است .

۶۵۶ ـ لاٰ تَسُبُّوا السُّلْطٰانَ فَإِنَّهُ ظِلُّ(۴) اللهِ فِي أَرْضِهِ يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ .

۱ـ درنسخهٔ قدیم ونسخهٔ آقای حسین باستانی‌راد : «فقر» .
۲ـ درنسخهٔ قدیم ونسخهٔ آقای حسین باستانی راد : «آفرینندهٔ کار» .
۳ـ درنسخهٔ قدیم ونسخهٔ آقای حسین باستانی‌راد : «که پنداری» .
۴ـ کذا در نسخ شهاب الاخبار لیکن در نسخ این شرح : «فَيْءٌ»

پادشاهِ عادل را دشنام مدهید که او سایهٔ خداست در رویِ زمین که دست بدو زَنَد هرستم رسیدهٔ و او پناه مظلومان بود .

۶۵۷ ـ لاٰ تَسُبُّوا الْأَمْوٰاتَ فَتُؤْذُوا بِهِ الْأَحْيٰاءَ .

مردگان را دشنام مدهید که وارثان بشنوند و از آن برنجند(۱) .

۶۵۸ ـ لاٰ تَسُبُّوا الْأَمْوٰاتَ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلىٰ مٰا قَدَّمُوا .

مردگانِ مسلمان(۲) را دشنام مدهید که ایشان روی بکردارِ خود کرده‌اند .

۶۵۹ ـ لاٰ تَمْسَحْ يَدَكَ بِثَوْبِ مَنْ لاٰ تَكْسُوهُ .

دست بجامهٔ آنکس مکن کش تو جامه نپوشانی، **ومعنی دیگر** آنست که دست بجامهٔ زنان مکن که نامحرم باشند از تو . **وگفته‌اند که:** آنکس که تو او را جامه ندهی و بر وی منّتی و نعمتی نداری ویرا کار مفرما .

۶۶۰ ـ لاٰ يَرُدُّ الرَّجُلُ هَدِيَّةَ أَخِيهِ فَإِنْ وَجَدَ فَلْيُكٰافِئْهُ .

نباید که مرد هدیّهٔ برادرِ مسلمان را بازگرداند ؛ ولیکن اگر تواند مکافاتش باز کند .

۶۶۱ ـ لاٰ تَرُدَّ السّٰائِلَ عَلىٰ كُلِّ حٰالٍ .

سائل را باز مزن بهیچ حال تا فرمانِ خدای تعالی بجای آورده باشی .

۶۶۲ ـ لاٰ تَغْتٰابُوا الْمُسْلِمِينَ وَلاٰ تَتَّبِعُوا عَوْرٰاتِهِمْ .

غیبتِ مسلمانان مکنید و تفحّصِ آن مکنید که عیبهایِ نهانِ ایشان بدانید .

۶۶۳ ـ لاٰ تَخْرِقَنَّ عَلىٰ أَحَدٍ سِتْراً .

پرده برهیچ مسلمانی مدرید که رسول علیه السّلام دعا کرده است و از خدای تعالی

۱ـ در نسخهٔ قدیم و نسخهٔ آقای باستانی‌راد «که ایشان بشنوند و از آن برنجند» .
۲ـ در نسخهٔ آقای باستانی‌راد : « مسلمانان » .

خواسته که پردهٔ مسلمانان برنگیرد .

٦٦٤ ـ وَلاَ تَحقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئاً.

ونعمتی که خدای تعالی باتو کرده است باندك مدار .

٦٦٥ ـ وَلاَ تُواعِدْ أَخاكَ مَوْعِداً فَتُخْلِفَهُ .

وعده مکن بابرادرت که بخلاف کنی یعنی چون وعده بکردی بخلاف مکن .

٦٦٦ ـ لاَ يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ نَزَلَ بِهِ .

هیچ یکی ازشما تمنّای مرگ نکند(۱) از بهرِ آنکه بیماریی بوی آید .

٦٦٧ ـ لاَ يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ اِلاّ وَ هُوَ يُحسِنُ الظَّنَّ بِاللهِ تَعالَى .

هرمسلمانی که بمیرد باید که در حالِ مرگ امیدِ نیکو دارد بخدای تعالی .

٦٦٨ ـ لاَ تَحاسَدُوا ، وَلاَ تَناجَشُوا(۲) ، وَلاَ تَباغَضُوا، وَلاَ تَدابَرُوا ؛ وَ كُونُوا عِباداً للهِ إِخْواناً.

بریکدیگر حسد مبرید ، ویکدیگر را مهجور مکنید ، وکینهٔ یکدیگر مدارید ، وبایکدیگر خیانت مکنید ، و همه برادرِ یکدیگر باشید بمعنیِ دوستی و همنشینی .

٦٦٩ـ لاَ تَكُونُوا عَيّاً بَيْنَ، وَلاَ مَدّاحِينَ، وَلاَ طَعّانِينَ، وَلاَ مُتَماوِتِينَ(۳) .

۱ـ درنسخهٔ قدیم : « مکنید » ودرنسخهٔ آقای باستانی‌راد : « مکناد » .

۲ـ « وَلاَ تَناجَشُوا » در برخی ازنسخ شهاب‌الاخبار که بنظرم رسید نیست.
ابن الاثیر درالنهایه گفته : «فیه: انه نهی عن النَّجْشِ فی البَیْعِ هوان یَمْدَحَ السِّلْعَةَ لِیُنْفِقَها ویرَوِّجَها ، اویزید فی ثَمَنِها وهو لایریدُ شِراءَها لِیَقَعَ غیرَه فیها و الاَصلُ فیه تَنْفیرُ الوَحْشِ مِنْ مَکانٍ اِلی مَکانٍ **ومنه الحدیث الآخر: لاتناجَشُوا**؛ هوتَفاعُلٌ مِنَ النَّجْشِ وقد تکرر فی الحدیث » .

۳ـ دربرخی‌ازنسخ شهاب‌الاخبار : «متوانین» ؛ **درأقرب‌الموارد گفته:** «تَماوَتَ تَماوتاً = ادّعی المَوْتَ ولیسَ به،یُقال : ضربْتُه فتماوت ای اری أنه میّت و هو حیّ ، وأظهر من نفسه التخافت والتضاعف من العبادَة والزّهد والصّوم » طالب تفصیل بتاج‌العروس نگاه کند که معنی مذکور مشروحاً باذکرشواهد درآن بیان شده است .

وعیب کنان مباشید ، ومدح کنان مباشید ، و طعنه زنان مباشید ، ومرده‌تنان مباشید یعنی کاهلان درطاعت ؛ نهی میکند ازین چیزها .

۶۷۰ ـ لَا تَعجبوا بِعَمَلِ عَامِلٍ حَتَّی تَنظُروا بِمَ یُختَمُ لَهُ .

عجب مدارید بعمل عاملی تاببینید که ختمش برچه باشد .

۶۷۱ ـ لَا یُعجِبَنَّکُمْ اِسلامُ رَجُلٍ حَتَّی تَعلَمُوا کُنهَ عَقلِهِ .

بعجب میاورد شمارا اسلامِ مردی تاآنوقت که دانائیِ عقلش بدانید .

۶۷۲ ـ لَا تَجعَلُونِي[1] کَقَدَحِ الرَّاکِبِ وَلٰکِنِ اجعَلُونِي فِي أَوَّلِ الْحَدِیثِ وَ أَوْسَطِهِ وَ آخِرِهِ .

چون خویشتن‌را دعاکنید مرا بازپس مدارید مانندِ آنکه اشترنشین کندباآن قدحِ آبش بلکه در اوّلِ سخن و میانش و درآخرش ذکرِ من کنید .

۶۷۳ ـ لَا یَمنَعَنَّ أَحَدَکُمْ مَهَابَةُ النَّاسِ أَنْ یَقُومَ بِالْحَقِّ اِذَا عَلِمَهُ .

باز مدارد یکی ازشمارا ازپسِ آنکه‌حق‌بداندازآنکه حق‌بگوید آنکه‌ازمردمان بترسد ؛ یعنی قیام‌بحق کنید ومترسید .

۶۷۴ ـ لَا یَخلُوَنَّ رَجُلٌ بِامرَأَةٍ فَاِنَّ ثَالِثَهُمَا الشَّیطَانُ .

خالی مباد مردی بازنی نامحرم؛ زیراکه سیمِ ایشان‌شیطان باشد .

۶۷۵ ـ لَا تُرضِیَنَّ أَحَداً بِسَخَطِ اللهِ وَلَا تَحمَدَنَّ أَحَداً عَلَی فَضلِ اللهِ .

خشنود مکن کسی‌را بچیزی که درآن خشم خدای‌تعالی باشد ، وشکرِ مردم مکن بشکرِ نعمتی که خدا باتوکند که مستحقِّ شکر جز خدا نیست .

۱- ابن‌الاثیردرالنهایه گفته: « فیه : لاتَجعَلُوني کَقَدَحِ الرّاکِبِ ای لاتُؤَخّروني فی‌الذّکرِ لِاَنَّ الرّاکِبَ یُعَلِّقُ قَدَحَهُ في آخرِ رَحلِه عندَ فراغِه مِن تَرحالِه ویَجعَلُهُ خَلفَهُ‌قال حسّان :کمانیط خلف الراکب القدح الفرد » .

۶۷۶ ـ وَلا تَذُمَّنَّ أَحداً عَلیٰ ما لَمْ يُؤْتِكَ اللهُ فَإِنَّ رِزْقَ اللهِ لا يَسُوقُهُ اِلَيْكَ حِرْصُ حَرِيصٍ، وَلا يَرُدُّهُ عَنْكَ كَرٰاهَةُ كٰارِهٍ .

ملامت مکن بدانچه خدای‌تعالی بتونرساند که آنچه روزی تست بتو میرسد وخدای‌تعالی بحرص حریصان آنچه ترا نبود بتونرساند ونه‌ازکراهیت کارهان‌آنچه ترا بود باز نگیرد .

۶۷۷ ـ لا تَسْئَلِ الْإِمٰارَةَ فَإِنَّكَ اِنْ أُعْطِيتَهٰا عَنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهٰا، وَ اِنْ أُعْطِيتَهٰا عَنْ مَسْئَلَةٍ وُكِلْتَ اِلَيْهٰا .

پادشاهی مخواه‌که اگر بدان برسی بی سؤال؛ بایاروياور گردی، و اگر بدان رسی باسؤال؛ با آنت هِلَند وياوری نيابی .

۶۷۸ ـ لا تَقُومُ السّٰاعَةُ حَتّیٰ يَكُونَ الْوَلَدُ غَيْظاً وَ الْمَطَرُ قَيْظاً ، وَ تَفِيضَ اللِّئٰامُ فَيْضاً وَ تَغِيضَ الْكِرٰامُ غَيْضاً .

قيامت برنخيزد تاآنوقت‌که مردمان نخواهندکه ايشانرا فرزند آيد ، وباران بتابستان آيد ، و خسيسان بسيارگردند ، و مردمان نيك باكم باشند .

وَ يَجْتَرِیءَ الصَّغِيرُ عَلَی الْكَبِيرِ ، وَ اللَّئِيمُ عَلَی الْكَرِيمِ .

و کودکان دليری کنندبرپيران، وخسيسان‌حکم کنند بربزرگان(۱)؛اين همه علامتهای قيامت‌اند .

۶۷۹ ـ لَنْ يَهْلِكَ امْرُءٌ بَعْدَ مَشْوَرَةٍ .

هلاك نشود مردی از پس آنکه مشورت‌کرده باشد .

۶۸۰ ـ لَنْ تَهْلِكَ الرَّعِيَّةُ وَ اِنْ كٰانَتْ ظٰالِمَةً مُسِيئَةً اِذٰا كٰانَتِ الْوُلاٰةُ هٰادِيَةً مَهْدِيَّةً .

۱ـ در نسخهٔ قديم و نسخهٔ آقای حسين باستانی راد : « زبرکان » .

هلاك نشوند رعیّت اگر چه ظالم باشند و گناهکار چون پادشاهِ ایشان راه نماینده و پند دهنده بود که ایشان را از فساد باز دارد و با حقّ خواند یعنی فساد رعیّت در فسادِ پادشاه بود .

فصل

٦٨١ ـ إِیّاكَ وَما یُعْتَذَرُ مِنْهُ .

بپرهیزید از آن کاری که از آن عذر باید خواستن از خدای‌تعالی یا از خلق .

٦٨٢ ـ إِیّاکُمْ وَالْمَدْحَ فَاِنَّهُ الذَّبْحُ .

بپرهیزید از مدحِ مخلوقان و از مدحِ دوست داشتن که آن کشتن است یعنی مدّاحِ مردمان مباشید که دروغتان باید گفت ، و خویشتن را بمدح دوست مدارید که در خویشتن بغلط افتید و از دنیا و آخرت برآئید .

٦٨٣ ـ إِیّاکُمْ وَ مُحَقَّراتِ الذُّنوبِ فَاِنَّ لَها مِنَ اللهِ طالِباً .

بپرهیزید ازآن گناهی که شماآنرا کوچك دارید که خدای‌تعالی بدان مطالبت خواهد کردن .

٦٨٤ ـ إِیّاکُمْ وَ مُشارَّةَ النّاسِ فَاِنَّها تُظْهِرُ الْعُرَّةَ وَ تَدْفِنُ الْغُرَّةَ(۱) .

بپرهیزید از بدی کردن با مردمان که آن بدی عیبِ تو ظاهر کند و نیکوئیت باز پوشاند یعنی که دشمنانت بسیار باشند و عیبهایت ظاهر کنند و نیکوئیهات باز پوشانند .

٦٨٥ ـ إِیّاکُمْ وَ خَضْراءَ الدِّمَنِ .

بپرهیزید از آن سبزی که برسرسرگین رسته باشد گفتند که آن چه باشد ؟ ـ گفت : زنِ نیکو از اصلِ بد .

۱- **جزری در نهایه** در مادّهٔ « ع ر ر » **گفته :** « فیه : ایّاکم و مشارّة النّاس فانّها تظهر العرّة هی القذر وعذرة النّاس فاستعیر للمساوی والمثالب » **ودرمنتهی الارب گفته :** « مشارّه باکسی بدی کردن و با همدیگر خصومت نمودن » .

۶۸۶- إِیّاکُمْ وَ الدَّیْنَ فَإِنَّهُ هَمٌّ بِاللَّیْلِ وَ مَذَلَّةٌ بِالنَّهارِ.

بپرهیزید از قرض که آن اندُهیست(۱) بشب وخواریست بروز.

۶۸۷ - إِیّاکُمْ وَ الظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَکْذَبُ الْحَدیثِ.

بپرهیزید از ظنِّ بدبردن که ظنِّ بد دروغترینِ همهٔ دروغهاست، و باید که بر گمان اعتماد نکند که پر گناه باشد و بیشتر دروغ باشد.

۶۸۸ - إِیّاکُمْ وَ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَ إِنْ کانَ کافِراً؛ فَإِنَّهُ یَطْلُبُ مِنَ اللهِ طالِباً.

بترسید از دعایِ ستم رسیدگان واگرچه مظلومِ شما برطریقِ کافران بود زیرا که او را بنزدیک خدا حقّی بود.

۱- در برهان قاطع گفته: «انده بضمّ ثالث مخفّف اندوه است که گرفتگی دل و دلگیری باشد».

البابُ السابعُ

۶۸۹ ـ إِنَّ مِنَ الْبَيانِ لَسِحْراً .

از بیان بعضی است که سحر است یعنی دروغ گوید و بخود حقّ نماید .

وَ إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحُكْماً .

و از شعر بعضی حکمتست یعنی که بشاید خواندن .

وَ إِنَّ مِنَ الْقَوْلِ عِيالاً .

واز گفتن بعضی آنست که عیالست یعنی سخنی که وبال بود دردنیا وآخرت .

وَ إِنَّ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ جَهْلاً .

و از طلبِ علم کردن بعضی ازجهل است یعنی نه چنان طلب کنی که باید کردن ؛ تابدینجا یک خبرست .

۶۹۰ ـ إِنَّ أُمَّتِي أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ .

اُمتِ من اُمتی‌است مرحوم یعنی که خدای‌تعالی ایشانرا بازدارد ازعذابهایِ دنیا چون کَپی(۱) و بوزنه کردن(۲) و آنچه بدان ماند .

۶۹۱ ـ إِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمانِ .

نیکوعهدی از جملهٔ فعلهایِ مؤمنانست .

۱ـ «کپی» میمون را گویند چنانکه صاحب نصاب گفته : «قرد کپی قضاعه سگ‌آبی».

۲ـ «بوزنه» مخفّف بوزینه است؛ **در برهان‌قاطع گفته :** « بوزنه بضمّ اول‌وزای فارسی و فتح میمون را گویند و بعربی حمد و نه خوانند » .

۶۹۲ ـ إِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنْ حُسْنِ الْعِبادَهِ.

ظنِّ نیکوداشتن بخدای تعالی یعنی امید برحمتِ خدای تعالی داشتن از نیکوئیِ عبادتست یا ظنِّ نیکوداشتن بمؤمنان از نیکوئیِ عبادت بود .

۶۹۳ ـ إِنَّ الْعُلَماءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِیاءِ.

عالمان میراث گیرانِ پیغمبرانند(۱) .

۶۹۴ ـ إِنَّ هٰذَا الدِّینَ یُسْرٌ.

بدرستی که شریعتِ مصطفی علیه السّلام آسانتر و سبکترِ شریعتهاست .

۶۹۵ ـ اِنَّ دِینَ اللهِ الْحَنَفِیَّةُ السَّمْحَةُ(۲).

این دینِ محمّدی دور است از ترسائی و جهودی یعنی حنفی است و حنیف در لغتِ عرب مسلمان باشد یعنی مسلمان دور است از ترسائی و جهودی و آنچه بدین ماند(۳) .

۶۹۶ ـ إِنَّ أَعْجَلَ الطَّاعَةِ ثَواباً صِلَةُ الرَّحِمِ.

آن طاعتی که ثوابِ آن زودتر ببنده رسد پیوستنِ رحم است.

۶۹۷ ـ إِنَّ الْحِکْمَةَ تَزِیدُ الشَّرِیفَ شَرَفاً.

فقه دانستن بزیادت کند بزرگیِ بزرگان را .

۶۹۸ ـ إِنَّ مُحَرِّمَ الْحَلالِ کَمُحِلِّ الْحَرامِ.

آن بنده که حلال بحرام میدارد همچنانست که بندهٔ حرام بحلال میدارد .

۱ـ در حدیث دیگر وارد است که : « ان الانبیاء لم یورثوا درهماً و دیناراً و لکن اورثوا أحادیث من أحادیثهم» و این دو بیت ناظر باین مضمونست .

« وارثان انبیااند اهل علم رشحهٔ اقلام ایشان کیمیاست»
« توتیای دیدهٔ اهل یقین خاکپای وارثان انبیاست »

۲ـ در نسخهٔ قدیم و نسخهٔ آقای باستانی راد : « السهلة السمحة » .

۳ـ معنی « سهله » و «سمحه » آنست که عمل بآن آسانست .

۶۹۹ - إِنَّ أَحسابَ أَهلِ الدُّنيا هذَا المالُ .

فخر کردن اهلِ دنیا بمالست ونه چنین است که فخربزهد وپرهیزگاریست .

۷۰۰ - إِنَّ لِصاحِبِ الحَقِّ مَقالاً .

خداوندانِ حقّ را هست که بزبان چیزی بخواهند چنانکه درشرع روابود .

۷۰۱ - إِنَّ مَكارِمَ الأَخلاقِ مِنْ أَعمالِ أَهلِ الجَنَّةِ .

خویهای بزرگ داشتن و بلند همّتی کردن ازکارهای ایشانست که در بهشت باشند .

۷۰۲ - إِنَّ أَحسَنَ الحَسَنِ الخُلُقُ الحَسَنُ .

نیکوترین از همهٔ نیکوئی از پسِ ایمان بخدای‌تعالی خویِ خوش است .

۷۰۳ - إِنَّ مَولَى القَومِ مِنْ أَنفُسِهِمْ .

آزاد کردهٔ قومی از ایشان بود یعنی شخصی بندهٔ آزاد کنند آنکه چون خویشاوندی بود .

۷۰۴ - إِنَّ أَكثَرَ أَهلِ الجَنَّةِ البُلْهُ .

بدرستی که بیشترینِ اهلِ بهشت ابلهان باشند یعنی درکارِ دنیازیرك نباشند .

۷۰۵ - إِنَّ أَقَلَّ ساكِنِي الجَنَّةِ النِّساءُ .

کمترینِ بهشتیان زنانند .

۷۰۶ - إِنَّ المَعُونَةَ تَأتِي العَبدَ مِنَ اللهِ عَلى قَدرِ المَؤُونَةِ .

خدای تعالی بقدرِ آنکه طاعت کند توفیقش دهد ، و بقدرِ آنکه بر عیالش زحمت میکشد یاوریش دهد .

۷۰۷ - وَ إِنَّ الصَّبرَ يَأتِي العَبدَ عَلى قَدرِ المُصيبَةِ .

و بدانقدر که مصیبت ببنده رسد خدای تعالی صبرش دهد ، و چون مصیبتی گران باشد صبر درخورد آن دهد .

۷۰۸ ـ إِنَّ أَبَرَّ الْبِرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ وُدَّ أَبِيهِ بَعْدَ أَنْ تُوُفِّيَ الْأَبُ .

و تمامتر همهٔ نیکوئیهای مرد آن بود که پیوندد بادوستان مخلص پدرش پس از مرگ پدرش ، و مرد مسلمان دوستی نکند الّا بامصلحان ؛ پس ایشان را نگاه باید داشتن .

۷۰۹ ـ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنِ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ .

شیطان همچون خون در تن آدمی میشود یعنی نفس همه آن خواهد که دیوخواهد و چنانکه خون ملازم آدمی است هوای نفس هم ملازم آدمی بود .

۷۱۰ ـ إِنَّ أَشْكَرَ النَّاسِ لِلَّهِ أَشْكَرُهُمْ لِلنَّاسِ .

آن بندهٔ که شاکرتر بود خدایرا آن بنده بود که شاکرتربود مردمان را یعنی چون باوی نعمتی کنند شکر نیکو کند .

۷۱۱ ـ إِنَّ إِعْطَاءَ هٰذَا الْمَالِ فِتْنَةٌ وَ إِمْسَاكَهُ فِتْنَةٌ .

آنرا که مال داده‌اند و آنرا که نداده‌اند فتنه وآزمایش است تابنده بر دادن مال شاکر است یانه؟ ودرویش بنادادنش برآن صابر است یانه؟ .

۷۱۲ ـ إِنَّ عَذَابَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ جُعِلَ فِي دُنْيَاهَا .

عذاب این امّت در دنیا کرده‌اند یعنی چون رنجی بدیشان رسد و ایشان بازگردند از گناه وتوبه کنندآن رنج بکفّارت گناهان کنند وبا قیامت شوند رسته .

۷۱۳ ـ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ يُصِيبُهُ .

بدرستی که مرد محروم شود از روزی بشومی گناه که بکند آنرا .

۷۱۴ ـ إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللّٰهِ لَأَبَرَّهُ .

و خدا را بندگانی باشندا گرسوگند دهند برای خدای تعالی قسمشان درست گرداند یعنی بحاجت برآوردن سوگند او براست کند خدا .

۷۱۵ ـ إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَىٰ عِبَاداً يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ .

خدایرا بندگانی هستند که مردمان را بسیما بشناسند .

۷۱۶ ـ إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَىٰ عِبَاداً خَلَقَهُمْ لِحَوَائِجِ النَّاسِ .

خدایرا بندگانی باشند که ایشانرا بیافریده باشد تاازبهر رضای خداحاجتهای خلقان برآورند و ایشان روز قیامت ایمن باشند .

۷۱۷ ـ إِنَّ حَقّاً عَلَى اللّٰهِ تَعَالَىٰ أَنْ لَا يَرْفَعَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ .

سزاوار است خدا بآنکه از دنیاهیچ چیز بلند نگرداند الّا که همان چیز بنهد .

۷۱۸ ـ إِنَّ لِجَوَابِ الْكِتَابِ حَقّاً كَرَدِّ السَّلَامِ .

جواب نامه بازنوشتن واجبست همچنانکه جواب سلام بازدادن واجبست .

۷۱۹ ـ إِنَّ فِي الْمَعَارِيضِ لَمَنْدُوحَةً عَنِ الْكَذِبِ .

درمعاریض گفتن فراخی است که مردمانرا بازدارد از دروغ گفتن ، و«معاریض» آن باشد که متحمّل بسیار چیزها بود و وجهی آنست که وی اندیشه کرده بود و شنونده وجهی دیگر پندارد .

۷۲۰ ـ إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلَ الرَّجُلُ مِنْ كَسْبِهِ ، وَ إِنَّ وَلَدَهُ مِنْ كَسْبِهِ .

حلال‌تر آنچه مردم خورند آن باشد که از کسب خویش خورد و از وجهی حلال بدست آورد ، و آنچه فرزند(۱) خورد چنان بود که از کسب خورده باشد .

۷۲۱ ـ إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِفَقْرٍ مُدْقِعٍ أَوْ غُرْمٍ مُفْظِعٍ .

سال دنیا از مردمان خواستن حلال نیست الّا آن وقت که درویشی تمام بود ، یاوامی گران دارد .

۱ـ کذا در نسخ و شاید صحیح : « از فرزند » بوده است .

۷۲۲ ـ إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَ كَثِيرَ الْعَمَلِ مَعَ الْجَهْلِ قَلِيلٌ.

اندك طاعتی چون با علم کنی بسیار بود، و بسیار طاعت چون با جهل کنی اندك باشد.

۷۲۳ ـ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُدْرِكُ بِحُسْنِ الْخُلْقِ دَرَجَةَ الْقَائِمِ الصَّائِمِ.

بدرستی که بنده دریابد بخوی خوش درجت روزه داران ونماز کنان بشب.

۷۲۴ ـ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرَفاً، وَ إِنَّ أَشْرَفَ الْمَجَالِسِ مَا اسْتُقْبِلَ بِهِ الْقِبْلَةُ.

هرچیزی را شرفی هست وشریفترین مجالسها(۱) آن بود که بنشینند ورویها بقبله کنند.

۷۲۵ ـ إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ خُلُقاً، وَإِنَّ خُلُقَ هٰذَا الدِّينِ الْحَيَاءُ.

درهرشریعتی خوئی بود که باید برآن خوی بود، وخوی شریعت ما شرم داشتن است از خدا و خلقان.

۷۲۶ ـ إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةً، وَ إِنَّ فِتْنَةَ أُمَّتِي الْمَالُ.

هر اُمّتی را فتنهٔ بود و فتنهٔ اُمّت من مال است؛ یعنی بمال فریفته شوند و معصیت کنند.

۷۲۷ ـ إِنَّ لِكُلِّ سَاعٍ غَايَةً، وَغَايَةُ كُلِّ سَاعٍ الْمَوْتُ.

هررونده‌ٔرا غایتی است که از آنجا فرا پیش نرود، وغایت هررونده مرگست که بآن بآخر(۲) رسد.

۷۲۸ ـ إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، وَ إِنَّ حِمَى اللهِ مَحَارِمُهُ.

۱ـ در نسخ: «نشستگان».

۲ـ درنسخهٔ قدیم و نسخهٔ آقای باستانی‌راد: «بآخرت».

هرپادشاهی‌را جایگاهی(۱)بود که حَرَم وی‌بود ومردم بدان‌جایگاه نشوند ازجهت پادشاه وتعظیمش کنند ، و« حمای خدا » آنست که بر بنده حرام بکرده است ؛ هربندهٔ که خواهد که تعظیم خدا کند از حرام باز ایستد .

۷۲۹ ـ إنَّ لِکُلِّ عابِدٍ شِرَّةً ، وَلِکُلِّ شِرَّةٍ فَتْرَةً .

هرعابد که او نودر کارآید اورا سختیی‌است وآن جهد است و آن جهد سست وابود بروزگار(۲) .

۷۳۰ ـ إنَّ لِکُلِّ قَوْلٍ مِصْداقاً ، وَ لِکُلِّ حَقٍّ حَقیقَةً .

هرسخنی را راستی هست ، وهرحقّی را حقیقتی هست .

۷۳۱ ـ إنَّ لِکُلِّ صائِمٍ دَعْوَةً مُسْتَجابَةً .

هرروزه دار که روزه داشته باشد که فرمان خداست دعای او مستجاب بود باید که وقت آنکه روزه گشاید بگوید: یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ اغْفِرْ لی .

۷۳۲ ـ إنَّ لِکُلِّ شَيْءٍ مَعْدِناً ، وَ مَعْدِنُ التَّقْوی قُلُوبُ الْعارِفینَ .

هرچیزی را معدنی است که او را آنجا یابند و معدن پرهیزگاری دل خدا ـ شناسان است .

۷۳۳ ـ إنَّ لِکُلِّ شَيْءٍ باباً ، وَ بابُ الْعِبادَةِ الصِّیامُ .

هرچیزی‌را دریست که بدو درشوند، و در همهٔ عبادتها روزه داشتن‌است .

۷۳٤ ـ إنَّ لِکُلِّ شَيْءٍ قَلْباً ، وَ إنَّ قَلْبَ الْقُرْآنِ یس .

هرچیزی را دلیست و دل قرآن یس است ، پس هرمؤمنی که این بخواند

۱ـ درنسخهٔ قدیم و نسخهٔ آقای حسین باستانی‌راد : «جاهی» لیکن نسخهٔ دانشگاه « جایگاهی » مطابق متن .

۲ـ کذا در نسخ ؛ و ارباب تحقیق خودشان دقت فرمایند .

فاضلترین سورتها خوانده باشد و چندان ثواب بود ویرا که دوازده بار ختم قرآن کرده باشد .

۷۳۵ ـ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةً دَعَا بِهَا لِأُمَّتِهِ، وَإِنِّي اخْتَبَأْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

هرپیغمبری را دعوتی بود که برای خود کرده و من مُعدّ بکرده ام دعای خودرا شفاعت از برای اُمّت خود روز قیامت .

۷۳۶ـ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُوجَرُ فِي نَفَقَتِهِ كُلِّهَا إِلَّا شَيْئاً جَعَلَهُ فِي التُّرَابِ وَالْبِنَاءِ.

مؤمن ثواب یابد بهرنفقهٔ که کند در دنیا بروجهی که رضای خدا درآن بود الّا آنچه برعمارت سرا و باغ خرج کند زیرا که عمارت دنیا ممدوح نیست پس برآن ثواب نیابد .

۷۳۷ ـ إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ .

حسد بخورد نیکوئیهارا چنانکه آتش هیمه را خورد یعنی از حسد زکوة و خمس ندهد و اگر دهد منّت نهد تاثوابش باطل شود .

۷۳۸ ـ إِنَّ أَكْثَرَ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللهِ وَحُسْنُ الْخُلْقِ .

بدرستیکه بیشترین چیزی که آدمی را در بهشت برد دوچیزست ؛ ترسیدن از خدای، وخوی خوش باخلق خدای .

۷۳۹ ـ إِنَّ أَكْثَرَ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ النَّارَ الْأَجْوَفَانِ الْفَمُ وَالْفَرْجُ .

بیشترین آنچه مردم را در دوزخ برد دو میان تهی‌اند دهن است و فرج ؛ براین هردو معصیت کند و مستحقّ دوزخ شود .

۷٤۰ ـ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ .

خدای تعالی دوست دارد مسلمانی را که مدارا کند با بندگانِ خدا در کارها .

۷٤۱ـ إِنَّ اللهَ تَعالیٰ جَمِیلٌ یُحِبُّ الْجَمالَ .

خدای تعالی منزّه است ازصفاتِ نقص، دوست دارد عبادتِ بی ریا و خالص را .

۷٤۲ ـ إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْأَبْرارَ الْأَتْقِیاءَ الْأَخْفِیاءَ .

خدای تعالی دوست دارد بندگانِ مطیع را ونیکوکارانرا و ترسکارانرا که مردمان ایشان را نشناسند .

۷٤۳ ـ إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُلِحِّینَ فِی الدُّعاءِ .

خدا دوست دارد مؤمنی را که ویرا بسیار یاد کند .

۷٤٤ ـ إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرِفَ .

خدا دوست دارد مؤمنی را که صنعتی داند و کسبِ حلال کند وخورد .

۷٤٥ ـ إِنَّ اللهَ یُحِبُّ کُلَّ قَلْبٍ حَزِینٍ .

خدا دوست دارد هردلی اندوهناك از ترسِ قیامت و دوزخ .

۷٤٦ ـ إِنَّ الدِّینَ بَدَأَ غَرِیباً وَ سَیَعُودُ غَرِیباً کَما بَدَأَ فَطُوبیٰ لِلْغُرَباءِ .

این مسلمانی درابتدا غریب بود وزود گردد غریب چنانکه اوّل بود با(۱) آخرالزّمان؛ پس خوش باد غریبان‌را یعنی آنانرا که در آن زمانه دین نگاه دارند .

۷٤۷ ـ إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِیءُ فَتَنْسِفُ الْعِبادَ نَسْفاً یَنْجُو الْعالِمُ مِنْها بِعِلْمِه .

آخرالزّمان که بیاید همه بندگان را خرد و مرد(۲) کند وبر باد بر دهد الّا

۱ـ درنسخهٔ قدیم : « تا » .

۲ـ **در برهان قاطع گفته:** « خردومرد بضمّ اوّل و میم این لغت از اتباع است بمعنی ته بساط وچیزهای سهل و ریزه باشد، ودرمؤید الفضلاء خردومورد باو اومعدوله درثانی بمعنی ریزه ریزه وترجمهٔ مکسّر نوشته‌اند» .

آن باشد که آنکه عاقل باشد از آن فتنه رستگاری یابد بعلم خود .

۷۴۸ ـ إِنَّ الَّذِي يَجُرُّ ثَوْبَهُ خُيَلاءَ لا يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

بدرستی که آنکس که جامه بپای میکشد از بهر تکبّر و بزرگی گناه بمیرد خدای تعالی اورا نیامرزد و نظر رحمت بوی نکند روز قیامت .

۷۴۹ ـ إِنَّ الْعَيْنَ لَتُدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ ، وَ تُدْخِلُ الْجَمَلَ الْقِدْرَ .

چشم حاسدان مرده را درگوربرد، و شتر را در دیگ .

۷۵۰ ـ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ مَعالِيَ الْأُمُورِ وَأَشْرافَها ، وَيَكْرَهُ سَفْسافَها .

خدای تعالی دوست دارد کارهای بزرگ، و دوست ندارد کارهای خسیس؛ یعنی که ثواب دهد آن مسلمانی را که بلند همّت باشد و ذمّ کند بندهٔ را که دون همّت بود .

۷۵۱ ـ إِنَّ اللهَ تَعالى يُحِبُّ أَنْ تُؤْتى رُخْصَتُهُ(۱) كَما يُحِبُّ أَنْ تُتْرَكَ مَعْصِيَتُهُ(۲)

خدا دوست دارد که بنده را رخصت دهد (۳) یعنی مهلت دهد مؤمنی را همچنانکه دوست دارد ترک معصیت را .

۷۵۲ـ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْبَصَرَ النّافِذَ(٤) عِنْدَ مَجيءِ الشَّهَواتِ، وَالْعَقْلَ الْكامِلَ عِنْدَ نُزُولِ الشُّبُهاتِ .

۱ و ۲ـ درنسخهٔ مخطوط شهاب‌الاخبار مصحّح بتصحیح عالم فقید مرحوم حیدرقلیخان سردار کابلی : « رخصه » و « معاصیه » (هردو بصیغهٔ جمع) .

۳ـ معنی « تؤتی رُخَصُه » آنست که بنده رخصتهای خدارا فرا گیرد یعنی از محلّلات ومباحات که برای بندگان اجازهٔ استفاده از آنها را داده و اتیان بآنها را حلال فرموده است برخورداری کند وبهره برداری نماید وآنچه درشرح بنظرمیرسد شاید تحریف شده است .

٤ـ دربعضی نسخ : « النّاقد » بقاف .

خدا دوست دارد آن دیدهٔ را که نظر کند وآنکه حلال باشد بیند(۱)؛ -قل تمام دوست دارد که طلب حلال کند بوقت شبهتها .

وَ يُحِبُّ السَّماحَةَ وَ لَوْ عَلىٰ تَمَراتٍ، وَ يُحِبُّ الشَّجاعَةَ وَ لَوْ عَلىٰ قَتْلِ حَيَّةٍ .

و دوست دارد عطادادن را اگر خود همه ذرّهٔ خرما بود ، و دوست دارد شجاعت را اگر خود برکشتن ماری بود .

۷۵۳ ـ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمَحامِدَ .

خدا دوست دارد بندهٔ را که کارهای پسندیده کند .

۷۵۴ ـ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ السَّهْلَ الطَّلْقَ .

خدا دوست دارد بندهٔ را که کارها خوار بگیرد و دست گشاده بود ، یعنی آسان معاملت بود و دست بخیرات دارد .

۷۵۵ ـ إِنَّ اللهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ عَبْدِهِ ما لَمْ يُغَرْغِرْ .

خدا قبول کند توبهٔ بندهاش مادام تاجان بغرغره نرسیده باشد یعنی تا عقل برجا باشد توبه قبول باشد .

۷۵۶ ـ إِنَّ اللهَ يُبْغِضُ الْعِفْرِيَةَ (۲) النِّفْرِيَةَ الَّتي لَمْ يُرْزَأْ في جِسْمِهِ وَلا مالِهِ .

۱- مناسب مقام است این بیت مولوی :

« دیدهٔ خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس » .

۲- **ابن الاثیر در النهایه گفته:** « فیه : أوّل دینکم نبوّة و رحمة ثمّ ملکٌ أعفر؛ أی ملکٌ یساس بالنکر والدّهاء من قولهم للخبیثِ المنکر : عفر ؛ **و العفارة الخبث و الشیطنة ؛ ومنه الحدیث :** انّ الله تعالی یُبغض العِفریَةَ النفریَةَ هو الداعی الخبیث الشریر ؛ ومنه العفریت، **وقیل:** هوالجمّیع المنوع ، **و قیل :** الظلوم ، و قال الجوهریّ فی تفسیر « العفرّیة » المصحّح ؛ و النفریة اتباعٌ له وکأنّه أشبه لانّه قال فی تمامه : الذی لایرزأ فی أهل ولا مالٍ ، وقال الزمخشریّ : العفر و العفریة و العفریت و العفاریة القویّ المتشیطن الذی یعفرقرنه ، والیاء فی عفریة و عفاریة للالحاق بشر ذمة وعذافرة و الهاء فیهما للمبالغة والتاء فی عفریت للالحاق بقندیل » **در منتهی الارب گفته:**«عفر بالکسر مرد نیک خبیث کربز، عفریّ بیاء نسبت مثله وعفریه بالکسر و تخفیف الیاء مرد پلید کربز و مبالغه کننده درهرچیز وستمکار ، وفی‌الحدیث: انالله یبغض العفریةالنّفریة؛ ای الذی لایرزأ فی‌اهلِ و مال » **و نیز** در مادّهٔ « ن ف ر » **گفته :** « عفریةٌ نفریةٌ ، وعفریتٌ نفریتٌ ، و عفاریةٌ نفاریةٌ و عفریتةٌ نفریتةٌ از اتباع است » .

خدا عقوبت کند آن بندهٔ راکه همیشه تندرست باشد زیرا که همیشه مؤمنانرا رنج و سختی رسد و آنکس که پیوسته تندرست باشد فرعونی بود و خدای تعالی فرعونیان را برین صفت زندگانی داده است .

۷۵۷ـ إِنَّ اللهَ كَرِهَ لَكُمُ الْعَبَثَ فِي الصَّلٰوةِ ، وَالرَّفَثَ فِي الصِّيَامِ ، وَالضَّحِكَ عِنْدَ الْمَقَابِرِ .

خدا دشمن دارد از شما بازی کردن در نماز ، و مجامعت کردن در روزه ، و خندیدن در گورستان .

۷۵۸ـ إِنَّ اللهَ يَنْهَاكُمْ عَنْ قِيلٍ وَقَالٍ ، وَإِضَاعَةِ الْمَالِ ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ .

یعنی خدای تعالی نهی کرده است شما را از گفت و گوی بهرزه ، و تلف کردن مال یعنی خرج کردن نه بروجه صلاح ، و بسیار سؤال کردن .

۷۵۹ ـ إِنَّ اللهَ يَغَارُ لِلْمُسْلِمِ فَلْتَغَرْ(۱) .

خدای تعالی خشم گیرد بربندهٔ که ظلم کند برمسلمانان ؛ پس تو نیز بموافقت او خشم گیر .

۷٦۰ ـ إِنَّ اللهَ لَا يَرْحَمُ مِنْ عِبَادِهِ إِلَّا الرُّحَمَاءَ .

خدای تعالی رحمت نکند از بندگانش الّا بر کسانی که ایشان نیز رحمت کنند برزیردستان .

۷٦۱ ـ إِنَّ اللهَ لَيَدْرَأُ بِالصَّدَقَةِ سَبْعِينَ مِيتَةً مِنَ السُّوءِ .

خدا باز دارد بصدقه که مؤمن بدهد هفتاد گونه مرگ بد .

۷٦۲ ـ إِنَّ اللهَ تَعَالىٰ لَيَنْفَعُ الْعَبْدَ بِالذَّنْبِ يُذْنِبُهُ .

۱ـ درنسخه‌ها « فَلْيَغَرْ » است پس ضمیر بلفظ «المسلم» برمیگردد یعنی مسلمان نیز باید بموافقت خدا برظالم خشم گیرد .

خدا منفعت دهد بنده را بگناهی که بکند یعنی چون پشیمان شود و برگناه بگرید بسیار ثواب یابد .

٧٦٣ ـ إِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هٰذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ .

خدا نصرت دهد این دین را بمردی فاجرِ گناهکار که یاری دهد حق را .

٧٦٤ ـ إِنَّ اللهَ لَيَرْضَىٰ عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا ، وَ يَشْرَبَ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْهَا .

خدا راضی بود از بنده که چیزی خورد و برآن شکر کند ، یا شربتی بیاشامد وبرآن شکر کند .

٧٦٥ ـ إِنَّ اللهَ تَعَالَىٰ إِذَا أَنْعَمَ عَلَىٰ عَبْدٍ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ يَرَىٰ عَلَيْهِ أَثَرَهُ .

خدای تعالی چون نعمتی بکند بابندهٔ آنچنان دوست دارد که أثر نعمت بر وی ببیند، میفرماید که نعمت خدا برخود ظاهر کنید .

٧٦٦ ـ إِنَّ اللهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعاً يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ وَ لٰكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِمَوْتِ الْعُلَمَاءِ .

خدای تعالی علم باز نستاند از عالمان و لیکن چون خواهد که علم ازمیان مردمان برگیرد عالمانرا بمیراند .

٧٦٧ـ إِنَّ اللهَ تَعَالَىٰ يُعْطِي الدُّنْيَا عَلَىٰ نِيَّةِ الْآخِرَةِ، وَلَا يُعْطِي الْآخِرَةَ عَلَىٰ نِيَّةِ الدُّنْيَا .

بدرستی که خدای تعالی بدهد دنیا برنیّتِ آخرت ، و ندهد آخرت را برنیّتِ دنیا .

٧٦٨ ـ إِنَّ اللهَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْعَبْدِ أَنْ يَرْفَعَ إِلَيْهِ يَدَيْهِ فَيَرُدَّهُمَا خَائِبَتَيْنِ .

خدای‌تعالی شرم دارد ازبندهٔ که دستهابدعا بردارد واو را نااسیدبازگرداند.

۷٦۹ ـ إِنَّ اللهَ تَعالیٰ جَعَلَ لِیَ الْأَرْضَ مَسْجِداً وَ تُرابَها[1] طَهُوراً.

خدای تعالی زمین را برای من و اُمت من مسجد کرده‌است وخاکش‌را پاك کننده.

۷۷۰ ـ إِنَّ اللهَ زَوىٰ لِیَ الْأَرْضَ فَرَأَیْتُ[2] مَشارِقَها وَ مَغارِبَها، وَ إِنَّ مُلْكَ أُمَّتِی سَیَبْلُغُ ما زُوِیَ لِی مِنْها.

خدای‌تعالی زمین را بجهت من باهم آورد تامشارقها و مغاربها(۳)بدیدم، وملك وپادشاهی اُمتان(٤)من بکنارهٔ زمین برسد یعنی که أطراف عالم همه‌جای بگویند: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَ أَنَّ وَصِیِّی عَلِیّاً وَلِیُّ اللهِ.

۷۷۱ ـ إِنَّ اللهَ تَعالیٰ تَجاوَزَ عَنْ أُمَّتِی عَمّا حَدَّثَتْ بِهِ نَفْسُها ما لَمْ تَتَکَلَّمْ بِهِ أَوْلَمْ تَعْمَلْ بِهِ.

خدای تعالی درگذاشت از اُمتان من از معصیتها که بدل کنندمادام که جزکفر باشد و ایشانرا بدان نگیرد اِلّا بزبان بگویند یا باندامها بکنند.

۷۷۲ ـ إِنَّ اللهَ تَعالیٰ بِقِسْطِهِ وَعَدْلِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَ الْفَرَجَ فِی الْیَقِینِ وَ الرِّضا، وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ فِی الشَّكِّ وَ السَّخَطِ.

۱ـ «ترابها» درنسخهٔ دانشگاه وهمچنین درنسخهٔ مصححه بتصحیح مرحوم سردار کابلی ازنسخهٔ مخطوطهٔ شهاب‌الاخبار نیست.

۲ـ دربعضی نسخ: «فَأُرِیتُ» یعنی پس بمن ارائه کردند ونشان دادند.

۳ـ ازقبیل «عجایبها» و«غرایبها» و «جواهرها» و «بدایعها» و «لطایفها» است که درکتب قدما بسیار بنظر میرسد.

٤ـ کلمهٔ «اُمّتان» درنسخ نیست.

خدای تعالی عادلست ظلم نکند و بعدلش راحت و خرّمی(۱) و فرح(۲) درآرام دل ورضا نهاده است ، وغم واندوه در شکّ و ناخشنودی نهاده است یعنی آن بنده که خشنود باشد بقضای خدا همیشه خرّم و باراحت باشد ، و آن بنده که راضی نبود بقضا و قدر خدا همیشه در غم واندوه باشد .

۷۷۳ـ إِنَّ اللهَ كَتَبَ الْغَيْرَةَ عَلَى النِّسَاءِ وَالْجِهَادَ عَلَى الرِّجَالِ ؛ فَمَنْ صَبَرَ مِنْهُنَّ احْتِسَاباً كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ .

خدای تعالی صبر برزنان پیدا کرده است وبرایشان نوشته و غزا کردن برمردان نوشته است هرمؤمنی و مؤمنهٔ که صبر کند درگزاردن فرمان خدا وحمیّت بجای آورد روز قیامت او را مثل اجر و مزد شهیدی باشد .

۷۷٤ ـ إِنَّ اللهَ تَعَالَى عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ .

خدای تعالی عالمست بهرچه گویندهٔ بگوید یعنی چون چیزی خواهی گفتن حق بگوی که حق داناست و ترا از آن باز پرسد .

۷۷۵ ـ إِنَّ اللهَ لَا يَقْبَلُ عَمَلَ عَبْدٍ حَتَّى يَرْضَى .

خدای تعالی عمل هیچ بندهٔ قبول نکند و نپذیرد تاآنگاه که زبان رانگاهدارد چنانکه خدا از وی راضی باشد .

۷۷٦ ـ إِنَّ اللهَ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ سَأَلَهُ [عَنْهُ] يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

خدای تعالی چون نعمتی دهد بربندهٔ باز پرسد او را روز قیامت.

۷۷۷ـ إِنَّ اللهَ إِذَا أَرَادَ بِقَوْمٍ خَيْراً ابْتَلَاهُمْ بِشَرٍّ ؛ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَى ، وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ .

خدای تعالی چون بقومی نیکوئی خواهد ایشانرا آزمایش کند ببلائی؛ هرکس که صبر کند بر آن و راضی باشد ویراراضی گرداند روز قیامت ، و هرکه جزع و

۱ـ کلمهٔ «خرّمی» درنسخهٔ قدیم نیست .

۲ـ درهمهٔ نسخه ها «فرح» بحاء است چنانکه در متن ملاحظه میشود.

بی‌صبری کند اورا ملامت و ذم کند .

۷۷۸ ـ إِنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَذاباً يَوْمَ الْقِيامَةِ عالِمٌ لَمْ يَنْفَعْهُ اللهُ بِعِلْمِهِ .

سخت ترین عذاب بقیامت عالمی را بود که بعلمی که خدایش داده سودی بوی نکرده باشد یعنی بعلمِ خود کار نکرده باشد .

۷۷۹ ـ إِنَّ شَرَّ النّاسِ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ مَنْ فَرِقَهُ (۱) النّاسُ اتِّقاءَ فُحْشِهِ .

بدترینِ مردمان روز قیامت بندهٔ بود که فاحش زبان باشد و مردمان ازو ترسند از فحش زبانش .

۷۸۰ ـ إِنَّ مِنْ شَرِّ النّاسِ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَبْدٌ أَذْهَبَ آخِرَتَهُ بِدُنْيا غَيْرِهِ .

بدترینِ مردمان بنزدیک خدا روزِ قیامت بندهٔ باشد که آخرت برخود بزیان آورد برای دنیایِ دیگری .

۷۸۱ ـ إِنَّ أَشْقَى الْأَشْقِياءِ مَنِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ فَقْرُ الدُّنْيا وَ عَذابُ الْآخِرَةِ .

بدبخت ترینِ همهٔ بدبختان کسی باشد که درویشیِ دنیا و عذابِ آخرت بر وی جمع شود یعنی در دنیا درویش بوده باشد و در طاعت بگذرانیده باشد ، و در آخرت بدوزخ شود .

۷۸۲ ـ إِنِّي أَخافُ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي أَعْمالاً ثَلاثَةً ؛ زَلَّةُ عالِمٍ ، وَ حُكْمُ جائِرٍ ، وَ هَوىً مُتَّبَعٌ .

میترسم بر امتان پس از من بسببِ سه کار ؛ یکی خطایِ عالم که قومی بدو بی‌راه باشند ، و حکمِ قاضیِ بیدادگر ، و هوایِ نفس که پیروِ آن شوند .

۷۸۳ ـ إِنِّي مُمْسِكٌ بِحُجَزِكُمْ عَنِ النّارِ وَ تَقاحَمُونَ فِيها تَقاحُمَ الْفَراشِ وَ الْجَنادِبِ .

۱ـ ابن الاثیر در النهایه گفته : « الفَرَقُ بالتحریک الخوفُ و الفَزَعُ ؛ يقالُ : فرق يفرق فرقاً ؛ ومنه حديث أبي‌بكر : بالله تفرقني ؛ أي تخوّفني » .

من در دامن شما دوسیده‌ام(۱) و شمارا از آتش باز میدارم و شما در آتش میشوید مانند چراغ پره(۲) یعنی چندانکه توانستم نصیحت و پند دادم شما را و شما نمی‌شنوید تالاجرم در آتش افتید .

۷۸٤ ـ إِنَّا لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ(۳) .

مابر کار خود داریم آنرا که مارا طلب کند نه آنکه قضا وعمل کند .

۷۸۵ ـ إِنَّكَ لَا تَدَعُ شَيْئاً اتِّقَاءَ اللهِ إِلَّا أَعْطَاكَ اللهُ خَيْراً مِنْهُ .

تودست بنداری هیچ گناهی از ترس خدا الّا که خدای‌تعالی ترا بهتراز آن بدهد هم در دنیا و هم درآخرت .

۷۸٦ ـ إِنَّ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ بَذْلَ السَّلَامِ وَحُسْنَ الْكَلَامِ .

از چیزهائی که آمرزش خدا واجب کند سلام فاش داشتن است برمسلمانان و سخن نیکو گفتن .

۷۸۷ ـ إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ وَ إِنَّ اللهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فَنَاظِرٌ كَيْفَ تَعْمَلُونَ .

دنیاخرّم وشیرین‌است وخدای‌تعالی شمارا ازپس یکدیگر درآن‌می‌نشاند(٤)

۱- **دربرهان قاطع گفته:** «دوسیدن بروزن بوسیدن بمعنی چسبیدن و ملصق‌شدن ورسیدن ولغزیدن باشد» .

۲- «چراغ پره» معنی « فراش » و «جنادب» است؛ **درمنتهی الارب گفته:** «فراشه کسَحابة پروانهٔ چراغ ؛ فَراش جمع منه‌المثل أطيش من فَراشة » **و نیز گفته** : « جُندب بالضم نوعی از ملخ» . **ابن‌الاثیر درالنهایه گفته:** « الجنادِب جمع جندُب بضمّ الدال وفتحها وهوضربٌ من‌الجراد **وقیل:** هوالذی یصرّ فی‌الحرّ».

۳- گویا مراد آنست که ما کار را بکسی میدهیم که کار را برای ما انجام دهد و هواخواه ما باشد نه بکسی که طالب جاه ومقام بود و قصدش احراز منصب ومرتبه باشد نه انجام خدمت ما .

٤- درنسخهٔ دیگر : « میشتابد » ودردیگری : « میشناسد » پس معنی «استخلاف» شبیه بمضمون این بیت است :

« یکی میرود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای »

و داناست که شما چه خواهید کردن.

۷۸۸ ـ إِنَّ الدُّنيا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ فَمَنْ أَخَذَ عَفْوَها(۱) بُورِكَ لَهُ فيها.

دنیا سبز وشیرین است هرمسلمانی که قناعت کند خدای تعالی بر وی مبارک گرداند.

۷۸۹ ـ إِنَّ مِنْ مُوجِباتِ الْمَغْفِرَةِ إِدْخالَ السُّرورِ عَلى أَخيكَ الْمُؤْمِنِ.

از آنچه آمرزش بواجب کند آنست که برادر مسلمان را شادمان گرداند.

۷۹۰ ـ إِنَّ مِنْ قَلْبِ ابْنِ آدَمَ بِكُلِّ وادٍ شُعْبَةً؛ فَمَنِ اتَّبَعَ قَلْبُهُ الشُّعَبَ كُلَّها لَمْ يُبالِ اللهُ في أَيِّ وادٍ أَهْلَكَهُ.

از دل آدمی بهر وادی که هست شاخی دارد که در آن مراد طلبیدن بود هرکس که پیرو آن مرادها شود بدید نبود که خدای تعالی ویرا درکدام وادی هلاك کند.

۷۹۱ ـ إِنَّ هٰذَا الدّينَ مَتينٌ فَأَوْغِلْ فيهِ بِرِفْقٍ، وَلا تُبَغِّضْ إِلى نَفْسِكَ عِبادَةَ اللهِ فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ(۲) لا أَرْضاً قَطَعَ وَلا ظَهْراً أَبْقى.

این شرع شما قویست باوی سختی مکن که شما باتکلیف برنیائید که منبتّ منقطع بود یعنی آنکه خواهد که دو منزل بیکی کند نتواند، و اگر بکند نتواند؛

۱- ابن الاثیر در نهایه گفته: «فی حدیث ابن الزّبیر: أمر الله نبیّه أن یأخذ العفو من أخلاق الناس؛ هوالسهل المتیسر ای أمره ان یحتمل أخلاقهم و یقبل منها ماسهل وتیسر ولا یستقصی علیهم» درمنتهی الارب گفته: «عفوسهل وآسان از هرچیزی؛ یقال: أعطیته عفواً یعنی بی‌سؤال وبی‌خواست او دادم ویثلث».

۲- ابن الاثیر در النهایه گفته: «فیه: فانّ المنبتّ لا أرضاً قطع ولا ظهراً أبقی؛ یقال للمرَجُل اذا انقطع به فی سفره وعطبت راحلته؛ قد انْبَتَّ من البتّ القطع وهومطاوع بتّ؛ یقال: بتّه و أبتّه یرید أنّه بقی فی طریقه عاجزاً عن مقصده لم یقض وطره و قد أعطب ظهره».

یک روز برود پشتِ چهار پای باریش شود پس نه پشتِ چهار پا بماند و نه راه بریده شود .

۷۹۲ ـ إِنَّ مِنَ السُّنَّةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ .

از جملهٔ سنّت یکی آنست که مهمان خداوند(۱) با مهمان از خانه بیرون شود تا مهمان را گرامی داشته باشد .

۷۹۳ـ إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رَوْعِي أَنَّ نَفْساً لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا ، فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ .

جبرئیل علیه السلام بامن گفت که هیچ نفسی بنمیرد تا روزیِ خود تمام بنخورد ، از خدا بترسید و طلبِ روزی بر وجه نیکو کنید ، و بر وجهی مکنید که درشریعت حرام بود یا درمروّت زشت بود .

۷۹٤ ـ إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النُّبُوَّةِ الْأُولَى :
إِذَا لَمْ تَسْتَحِي فَاصْنَعْ مَاشِئْتَ .

از آنچه دریافته‌اند مردم ازسخنانِ پیغمبرانِ پیشین اینست که :
اگر شرم نداشته باشی هرچه خواهی میکن (۲) .

۱ـ «مهمانِ خداوند» یعنی خداوند مهمان که میزبان باشد وتعبیر بسیارلطیف است .
۲ـ هر سه نسخهٔ موجود ازکتاب دراینجا بپایان میرسد وهیچیک بیشترازاین ندارد .

استدراك

چون نسخهٔ آقای حسین باستانی راد دیر بدست مارسید واشعار مذکوره در آن نسخه بیشتر از دو نسخهٔ دیگرست چنانکه درصفحهٔ یح-۱۸ سطر ۱۱ مقدمه گفتیم اینک زیادات آن نسخه وجاهای نقل آنهارا دراینجا بذکر شمارهٔ ترتیبی احادیث معرفی میکنیم.

بعد از ترجمهٔ حدیث ۱۷۹ :

« هردعائی که روزه دارکند — ردّ نگردد چو بنده وارکند »

قبل از ترجمهٔ حدیث ۱۸۰ :

« داشتن روزه از رهِ احکام — درزمستان غنیمت است تمام »

بعد از ترجمه و قبل از شرح حدیث ۱۸۶ :

«خواجهٔ کاینات گفت: انصار — خاصگان منند و سپاه منند »

« ایمنند از مکاید دشمن — چون شب و روز درپناه منند »

بعد از شرح حدیث ۱۹۱ :

« هست محروم تاجر بد دل — هست مرزوق تاجر کامل »

بعد از شرح حدیث ۱۹۲ :

« داشتن بنده نیک افزونیست — داشتن بد زشومی ودونیست »

بعد از شرح حدیث ۲۰۹ :

« هست درراه دین محلّ نماز — راست همچون محلّ سرازتن»

« تن بی سر کجا بود زنده — زود میرد چراغ بی روغن »

بعد از ترجمهٔ حدیث ۲۱۰:

« مصطفی گفت آفتاب صفا — آنکه دردین حقّ رسول خداست »

« هست مزد نماز بنشسته — نیمهٔ آن نماز کان برپاست »

قبل از ترجمه و شرح حدیث ۲۱۹:

« هست با مزد عالم دمساز — متعلّم بنیکوئی انباز »

بعد از شرح حدیث ۲۲۰ :

«هست دردست مرداز رهِ شرع — از کسی چون گرفت مال فرا »

« درضمانِ ویست و عهدهٔ او — تا بدان کس رساند او را باز»

بعد از شرحِ حدیثِ ۲۲۲ :

«میهمان داشتن مسافر را | هست بر اهلِ خیمهٔ صحرا»
«نیست بر اهلِ شهروخانه ازانک | همه چیزی توان خرید آنجا»

بعد از شرحِ حدیثِ ۲۲۳ :

حقّ هر سائلی بود برِ تو | گرچه آید سوار بر درِ تو

بجای ترجمه و شرحِ حدیثِ ۲۲۸ دوبیتِ زیرین است و بس :

«مصطفی گفت: امّتم باشند | دست و پاها سفید روزِ قیام»
«وین چنین نور باشد آنکس را | که بسازد وضو بوقت تمام»

در آخرِ شرحِ حدیثِ ۲۴۲ :

«رهبرانند انبیا بیقین | فقها مهترانِ با تمکین»
«دوستی و نشست با ایشان | هست بی‌شک زیادتی در دین»

در آخرِ شرحِ حدیثِ ۲۴۴ :

«پیشتر از طعام شستنِ دست | ببرد فقر را زصاحبِ دین»
«دارد او را درست بینائی | این چنین گفت آن رسولِ امین»

قبل از شرحِ حدیثِ ۲۴۷ :

«هر سعادت که آن تمامترست | مصطفی گفت هست عمرِ دراز»
«تا بعمرِ دراز بنده کند | طاعتِ کردگارِ بی انباز»

بعد از شرحِ حدیثِ ۲۴۹ :

«وای بس وای بر کسی که بگذاشت | قومِ خود را بناز و نعمت و مال»
«پیشِ پروردگارِ خود رفت او | با بدی و گناه و وزر و وبال»

قبل از شرحِ حدیثِ ۲۵۰ .

«هر دعائی که میکند مظلوم | مستجاب است اگرچه بدکار است»
«هست برنفسِ او فجور که کرد | حق دعاهاش را نگهدار است»

بعد از شرحِ حدیثِ ۲۵۳ :

«نیست مؤمن بخیل و بداخلاق | وین دو خصلت بدست درآفاق»

* پایان *

فهرستها*

* مجموعهٔ این فهرستها را میرهاشم محدّث استخراج نموده است.

فهرست آيات قرآنى

فهرست احادیث نبوی

فهرست احادیث علوی

فهرست لغات وترکیبات

فهرست نامهای اشخاص

الف

س ــ ش

ط ــ ظ

ع

ف

ن ـ و

ه ـ ی

فهرست جماعات

فهرست امکنه

فهرست کتب

ر ـ ز

ش

ص ـ ض

ط ـ ع ـ غ

ف ـ ق

ک ـ گ ـ ل

م

ن ــ و

و



Sharh-e Shhāb-al-akhbār

by

Qāḍi Quḍāī

edited by

Sayyed Jalāl al-din Muhaddeth

Center for Scientific & Cultural Publications

Tehran 1983

